هزار و پانصد یادداشت

گردآورنده

دکتر مهدی محقق

تهران ۱۳۷۸

بسم الله الرحمن الرحیم

یادبود

سی‌امین سال تاسیس

موسسهٔ مطالعات اسلامی

دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک گیل

۱۴ دیماه ۱۳۴۷ ـ ۴ ژانویه ۱۹۶۹

دانشگاه تهران
تهران ـ ایران

مؤسسهٔ مطالعات اسلامی

دانشگاه مک‌گیل
مونترآل ـ کانادا

هزار و پانصد یادداشت

در مباحث

لغوی و ادبی و تاریخی و فلسفی و کلامی

و

تاریخ علوم در اسلام

گرد آورنده

دکتر مهدی محقق

تهران ۱۳۷۸

سلسلهٔ دانش ایرانی

۴۵

متون و مقالات تحقیقی و ترجمه

زیر نظر

دکتر مهدی محقق

انتشارات

مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک‌گیل

خیابان انقلاب، شماره ۱۰۷۶، تلفن ۶۷۰۷۲۱۳ ـ ۶۷۲۱۳۳۲، دورنگار ۸۰۰۲۳۶۹

صندوق پستی ۱۳۳ ـ ۱۳۱۴۵، تهران

تعداد ۳۰۰۰ نسخه از چاپ اول کتاب **هزار و پانصد یادداشت در مباحث لغوی و ادبی و تاریخی و فلسفی و کلامی و تاریخ علوم** گرد آورنده دکتر مهدی محقق

در سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ گردید

شابک ۷ ـ ۱۱ ـ ۵۵۵۲ ـ ۹۶۴

بها ۲۴۰۰ تومان

تهران ۱۳۷۸

انتشارات

مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی*

زیر نظر

مهدی محقق

۱ ـ ***شرح غرر الفرائد*** معروف به شرح منظومهٔ حکمت، حاج ملّا هادی سبزواری، بخش امور عامّه و جوهر و عرض، با مقدّمهٔ فارسی و انگلیسی و فرهنگ اصطلاحات فلسفی، به اهتمام پروفسور ایزوتسو و دکتر مهدی محقّق. (چاپ شده ۱۳۴۸، چاپ دوم ۱۳۶۰، چاپ سوم دانشگاه تهران ۱۳۶۹).۱

۲ ـ ***مجموعهٔ سخنرانیها و مقاله‌ها در فلسفه و عرفان اسلامی*** (بزبانهای فارسی و عربی و فرانسه و انگلیسی)، به اهتمام دکتر مهدی محقّق و دکتر هرمان لندلت (چاپ شده ۱۳۵۰).۴

۳ ـ ***تعلیقه بر شرح منظومهٔ حکمت سبزواری***، میرزا مهدی مدرّس آشتیانی، به اهتمام دکتر عبدالجواد فلاطوری و دکتر مهدی محقّق و مقدّمهٔ انگلیسی پروفسور ایزوتسو (جلد اوّل، چاپ شده ۱۳۵۲، چاپ دوم دانشگاه تهران ۱۳۶۷).۲

۴ ـ ***مرموزات اسدی در مزمورات داودی***، نجم الدّین رازی، به اهتمام دکتر محمّد رضا شفیعی کدکنی و مقدّمهٔ انگلیسی دکتر هرمان لندلت (چاپ شده ۱۳۵۲).۶

۵ ـ ***فیلسوف ری محمّد بن زکریای رازی***، دکتر مهدی محقّق، به پیوست سه

---

* ـ شماره‌های آخر عناوین کتاب‌ها بصورت معمولی نشانهٔ «سلسلهٔ دانش ایرانی» و میان دو کمانه نشانهٔ «مجموعهٔ تاریخ علوم در اسلام» و میان دو قلاب نشانهٔ «مجموعهٔ اندیشهٔ اسلامی» است.

مقدّمه بزبان فارسی و دو مقاله بزبان انگلیسی (چاپ شده ۱۳۵۲، چاپ سوّم نشر نی ۱۳۶۹، چاپ چهارم انجمن آثار و مفاخر ایران ۱۳۷۷).۱۴

۶ ـ *منطق و مباحث الفاظ*، مجموعهٔ رسائل و مقالات دربارهٔ منطق و مباحث الفاظ (بزبانهای فارسی و عربی و فرانسه و انگلیسی) به اهتمام پروفسور ایزوتسو و دکتر مهدی محقّق (چاپ شده ۱۳۵۳، چاپ دوم دانشگاه تهران، ۱۳۷۰).۸

۷ ـ *افلاطون فی الاسلام*، مشتمل بر رساله‌هائی از فارابی و دیگران و تحقیق دربارهٔ آنها، به اهتمام دکتر عبدالرّحمن بدوی(چاپ شده ۱۳۵۳).۱۳

۸ ـ *انوار جلیّه*، ملّا عبداللّه زنوزی. به اهتمام سیّد جلال الدّین آشتیانی، با مقدّمهٔ انگلیسی از دکتر سیّد حسین نصر(چاپ شده ۱۳۵۴).۱۸

۹ ـ *بیست گفتار در مباحث علمی و فلسفی و کلامی و فرق اسلامی*، از دکتر مهدی محقّق، با مقدّمهٔ انگلیسی از پروفسور ژوزف فان اس و ترجمهٔ آن از استاد احمد آرام (چاپ شده ۱۳۵۵، چاپ دوّم شرکت انتشار ۱۳۶۳).۱۷

۱۰ـ *جاویدان خرد*، ابن مسکویه، ترجمهٔ تقی الدّین محمّد شوشتری، باهتمام دکتر بهروز ثروتیان با مقدّمه بزبان فرانسه از پروفسور محمّد ارکون و ترجمهٔ آن از دکتر رضا داوری (چاپ شده ۱۳۵۵).۱۶

۱۱ـکتاب القبسات، میرداماد، بانضمام شرح حال تفصیلی و خلاصهٔ افکار آن حکیم، به اهتمام دکتر مهدی محقّق و دکتر سیّد علی موسوی بهبهانی و دکتر ابراهیم دیباجی و پروفسور ایزوتسو با مقدّمهٔ انگلیسی (جلد اول، متن چاپ شده ۱۳۵۶، چاپ دوم دانشگاه تهران ۱۳۶۷).۷

۱۲ـ *ترجمهٔ انگلیسی شرح غررالفرائد* معروف به شرح منظومهٔ حکمت، قسمت امور عامّه و جوهر و عرض، به وسیلهٔ پروفسور ایزوتسو و دکتر مهدی محقّق با مقدّمه‌ای در شرح احوال و آثار آن حکیم (چاپ شده در نیویورک ۱۳۵۶، چاپ دوم مرکز نشر دانشگاهی تهران ۱۳۶۲، چاپ سوّم دانشگاه تهران ۱۳۶۹).۱۰

۱۳ـ*جشن‌نامه کربن*، مجموعهٔ رسائل و مقالات به زبانهای فارسی و عربی و انگلیسی و فرانسه و آلمانی به افتخار پروفسور هانری کربن، زیر نظر دکتر سیّد حسین نصر(چاپ شده ۱۳۵۶).۹

۱۴ـ**دیوان ناصرخسرو** (جلد اوّل، متن بانضمام نسخه بدلها) به اهتمام استاد مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقّق (چاپ شده ۱۳۵۷، چاپهای سوّم و چهارم و پنجم دانشگاه تهران. ۱۳۵۶ و ۱۳۶۸ و ۱۳۷۰).۲۱

۱۵ـ **دیوان اشعار و رسائل اسیری لاهیجی** شارح گلشن راز، به اهتمام دکتر برات زنجانتی با مقدّمهٔ انگلیسی از نوش‌آفرین انصاری (محقّق) (چاپ شده ۱۳۵۷).۲۰

۱۶ـ**الامد علی الأبد**، ابوالحسن عامری نیشابوری، به اهتمام پروفسور اورت روسن و ترجمهٔ مقدّمه آن از دکتر سیّد جلال الدّین مجتبوی (چاپ شده در بیروت ۱۳۵۷).۲۸

۱۷ـ**الدّرة الفاخرة**، عبدالرّحمن جامی، به پیوست حواشی مؤلّف و شرح عبدالغفور لاری و حکمت عمادیّه، به اهتمام دکتر نیکولاهیر و دکتر سیّد علی موسوی بهبهانی و ترجمهٔ مقدّمهٔ انگلیسی آن از استاد احمد آرام (چاپ شده ۱۳۵۸).۱۹

۱۸ـ **شرح فصوص الحکمة**، منسوب به ابونصر فارابی، از محمّد تقی استرآبادی، به اهتمام محمّدتقی دانش پژوه، با دو مقاله بزبان فرانسه از خلیل جرو سلیمان پینس و ترجمهٔ آن دو مقاله از دکتر سیّد ابوالقاسم پورحسینی (چاپ شده ۱۳۵۸).۲۲

۱۹ـ**کاشف الاسرار**، نورالدّین اسفراینی بانضمام پاسخ به چند پرسش و رساله در روش سلوک و خلوت نشینی، با ترجمه و مقدّمه به زبان فرانسه به اهتمام دکتر هرمان لندلت (چاپ شده ۱۳۵۸، چاپ دوم پاریس ۱۳۶۴).۵

۲۰ـ**رباب نامه**، سلطان ولد پسر مولانا جلال الدّین رومی، به اهتمام دکتر علی سلطانی گرد فرامرزی با مقدّمهٔ انگلیسی (چاپ شده ۱۳۵۹، چاپ دوم ۱۳۷۷).۲۳

۲۱ـ **تلخیص المحصّل**، خواجه نصیرالدّین طوسی، بانضمام رسائل و فوائد کلامی از آن حکیم، به اهتمام استاد شیخ عبداللّه نورانی (چاپ شده ۱۳۵۹).۲۴

۲۲ـ **نصوص الخصوص فی ترجمة الفصوص** (شرح فصوص الحکم محیی الدّین ابن عربی)، رکن الدّین شیرازی، به اهتمام دکتر رجبعلی مظلومی، به

پیوست مقاله‌ای از استاد جلال الدّین همائی (چاپ شده ۱۳۵۹).۲۵

۲۳ـ *بنیاد حکمت سبزواری*، پروفسور ایزوتسو، تحلیلی تازه و نو از فلسفهٔ حاج ملاهادی سبزواری، ترجمهٔ دکتر سیّد جلال الدّین مجتبوی، با مقدّمه‌ای از دکتر مهدی محقّق (چاپ شده ۱۳۵۹، چاپ دوم دانشگاه تهران ۱۳۶۸).۲۹

۲۴ـ *شرح بیست و پنج مقدّمهٔ ابن میمون*، ابوعبداللّه محمّدبن ابی بکر تبریزی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق و ترجمهٔ فارسی از دکتر سیّد جعفر سجّادی و ترجمهٔ انگلیسی بیست و پنج مقدمه از س. پینس (چاپ شده ۱۳۶۰).۲۶

۲۵ـ *الشّامل فی اصول الدّین*، امام الحرمین جوینی، به اهتمام پروفسور ریچارد فرانک و ترجمهٔ مقدّمهٔ آن از دکتر سیّد جلال الدّین مجتبوی (چاپ شده ۱۳۶۰).۲۷

۲۶ـ *جام جهان نمای*، ترجمهٔ فارسی کتاب التّحصیل بهمنیار بن مرزبان تلمیذ ابن سینا، به اهتمام استاد شیخ عبداللّه نورانی و محمّد تقی دانش پژوه (چاپ شده ۱۳۶۲).۱۵

۲۷ـ *معالم الدّین و ملاذ المجتهدین* معروف به معالم الاصول، شیخ حسن بن شیخ زین الدّین شهید ثانی، با مقدّمهٔ فارسی و ترجمهٔ چهل حدیث در فضیلت علم و تکریم علما، باهتمام دکتر مهدی محقّق (چاپ شده ۱۳۶۲، چاپ دوم مرکز انتشارات علمی و فرهنگی (چاپ شده ۱۳۶۴).۳۰

۲۸ـ *اندیشه‌های کلامی شیخ مفید*، مارتین مکدرموت، ترجمه از انگلیسی به فارسی به وسیلهٔ استاد احمد آرام (چاپ شده ۱۳۶۳، چاپ دوم دانشگاه تهران ۱۳۷۲).۳۵

۲۹ـ *المبدأ و المعاد*، شیخ الرّئیس ابوعلی ابن سینا، به اهتمام استاد شیخ عبداللّه نورانی (چاپ شده ۱۳۶۳).۳۶

۳۰ـ *یادنامه ادیب نیشابوری*، مشتمل بر زندگانی استاد و مجموعهٔ مقالات در مباحث علمی و ادبی، باهتمام دکتر مهدی محقّق (چاپ شده ۱۳۶۵).۳۳

۳۱ـ *شرح الالهیّات من کتاب الشّفاء*، ملّا مهدی نراقی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق با مقدّمه‌ای در شرح احوال و آثار آن حکیم از حسن نراقی (چاپ شده ۱۳۶۵).۳۴

۳۲ـ *الباب الحادی عشر*، العلّامة الحلّی، مع شرحیه : النّافع یوم الحشر فی شرح باب الحادی عشر، مقداد بن عبداللّه السیّوری. مفتاح الباب، ابوالفتح بن مخدوم الحسینی العربشاهی، باهتمام دکتر مهدی محقّق (چاپ شده ۱۳۶۵، چاپ دوم و سوم آستان قدس رضوی مشهد ۱۳۶۸ و ۱۳۷۰).۳۸

۳۳ـ *دانشنامه در علم پزشکی*، حکیم میسری (کهن‌ترین مجموعه در علم پزشکی به شعر فارسی)، باهتمام دکتر برات زنجانی و مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق (چاپ شده ۱۳۶۶).(۲)

۳۴ـ *دو فرس نامهٔ منثور و منظوم*، (دو متن فارسی مشتمل بر شناخت انواع نژاد و پرورش و بیماریها و روش درمان اسب)، باهتمام علی سلطانی گرد فرامرزی و مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق (تهران چاپ شده ۱۳۶۶).(۳)

۳۵ـ *مفتاح الطّب و منهاج الطّلاب*، ابوالفرج علیّ بن الحسین بن هندو (کلید دانش پزشکی و برنامهٔ دانشجویان آن)، باهتمام دکتر مهدی محقّق و استاد محمّدتقی دانش پژوه، و تلخیص و ترجمهٔ فارسی و انگلیسی و فهرست اصطلاحات پزشکی از دکتر مهدی محقّق (تهران چاپ شده ۱۳۶۸).(۱)

۳۶ـ *آثار و أحیاء*، رشیدالدّین فضل اللّه همدانی (متن فارسی دربارهٔ فن کشاورزی) باهتمام دکتر منوچهر ستوده و استاد ایرج افشار و مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق (تهران چاپ شده ۱۳۶۸).(۴)

۳۷ـ *دومین بیست گفتار در مباحث ادبی و تاریخی و فلسفی و کلامی و تاریخ علوم اسلامی*، به انضمام «حدیث نعمت خدا» مشتمل بر زندگی نامه و کتاب نامه، از دکتر مهدی محقّق (چاپ شده ۱۳۶۹).۴۰

۳۸ـ *اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات*، محمّدبن محمّدبن نعمان ملقّب به شیخ مفید، بانضمام شرح احوال و آثار شیخ و مقدّمهٔ انگلیسی دکتر مارتین مکدرموت، باهتمام دکتر مهدی محقّق (چاپ شده ۱۳۷۲).۴۱

۳۹ـ *دیوان محمد شیرین مغربی*، بتصحیح و اهتمام دکتر لئونارد لوئیزان و مقدّمه پروفسور انماری شیمل و ترجمهٔ فارسی آن از داود حاتمی (چاپ شده ۱۳۷۲ چاپ دوم ۱۳۷۷). ۴۳

۴۰ـ *الشّکوک علی جالینوس* محمّد بن زکریای رازی، با مقدّمهٔ فارسی و

عربی و انگلیسی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق، (چاپ شده ۱۳۷۲). [۱]

۴۱ـ ***بیان الحق بضمان الصدق (العلم الالهی)***، ابوالعبّاس فضل بن محمّد اللّوکری، با مقدّمۀ عربی، به اهتمام دکتر ابراهیم دیباجی، (چاپ شده ۱۳۷۳). [۲]

۴۲ـ ***الأسئلة و الاجوبة***، پرسش‌های ابوریحان بیرونی و پاسخ‌های ابن سینا، به انضمامِ پاسخ‌های مجدّدِ ابوریحان و دفاعِ ابوسعید فقیه معصومی از ابن سینا، به اهتمامِ دکتر مهدی محقّق و دکتر سیّد حسین نصر، (چاپ شده کوالالامپور ۱۳۷۴). [۳]

۴۳ـ ***درآمدی بر جهان شناسیِ اسلامی***، دکتر سیّد محمّد نقیب العطّاس، ترجمۀ فارسی از محمّد حسین ساکت و حسن میانداری و منصوره کاویانی (شیوا) و محمّدرضا جوزی، با مقدّمۀ دکتر مهدی محقّق در شرحِ حالِ نویسنده، (چاپ شده ۱۳۷۴). [۴]

۴۴ـ ***جراحی و ابزارهای آن***، ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی، ترجمۀ فارسیِ بخشِ سی‌امِ کتاب ***التّصریف لمن عجز عن التّألیف***، به اهتمامِ استاد احمد آرام و دکتر مهدی محقق، (چاپ شده ۱۳۷۴). [۵]

۴۵ـ ***اسلام و دنیویگری (سکولاریسم)***، دکتر سیّد محمّد نقیب العطّاس، ترجمۀ فارسی از احمد آرام با مقدّمۀ دکتر مهدی محقّق در شرح حال نویسنده، (چاپ شده ۱۳۷۵). [۶]

۴۶ـ ***مراتب و درجات وجود دکتر سیّد محمّد نقیب العطّاس***، ترجمۀ فارسی از دکتر سیّد جلال الدّین مجتبوی، با مقدّمۀ دکتر مهدی محقّق در شرح حال نویسنده، (چاپ شده ۱۳۷۵). [۷]

۴۷ـ ***طبّ الفقراء و المساکین***، ابن جزّار قیروانی، باهتمام دکتر وجیهه کاظم آل طعمه، با مقدّمۀ فارسی و انگلیسی از دکتر مهدی محقق، (چاپ شده ۱۳۷۵). [۸]

۴۸ـ ***چهارمین بیست گفتار در مباحث علمی و ادبی و فلسفی و کلامی***، دکتر مهدی محقّق، بانضمام کارنامۀ علمی نویسنده در نمودار زمانی، (چاپ شده ۱۳۷۶). [۹]

۴۹ـ ***کتاب المناهج فی المنطق***، صائن الدّین ابن ترکهٔ اصفهانی، با مقدّمهٔ فارسی و عربی، باهتمام دکتر ابراهیم دیباجی، (چاپ شده ۱۳۷۶). [۱۰]

۵۰ـ ***شرح کتاب القسبات میرداماد***، **احمد بن زین العابدین العلوی معروف به میر سیّد احمد علوی**، باهتمام حامد ناجی اصفهانی، با مقدّمهٔ فارسی و انگلیسی از دکتر مهدی محقّق، (چاپ شده ۱۳۷۶).[۱۱]

۵۱ـ کتاب ***تقویم الایمان***، محمّد باقر الحسینی معروف به میرداماد، و شرح آن موسوم به ***کشف الحقائق*** از میر سیّد احمد علوی، و ***تعلیقات*** آن از ملّا علی نوری، باهتمام علی اوجبی، (چاپ شده ۱۳۷۶). [۱۲]

۵۲ـ کتاب ***الإصلاح***، ابو حاتم احمد بن حمدان الرّازی، باهتمام دکتر حسن مینوچهر و دکتر مهدی محقق، با مقدّمهٔ انگلیسی از دکتر شین نوموتو و ترجمهٔ فارسی آن از دکتر سیّد جلال الدّین مجتبوی، (چاپ شده ۱۳۷۷).۴۲

۵۳ـ کتاب ***حدوث العالم***، افضل الدّین عمر بن علی بن غیلان بانضمام ***الحکومة فی حجج المثبتین للماضی مبداء زمانیّا***، الشّیخ الرّئیس ابو علی بن سینا و مناظره میان فخرالدّین رازی و فرید الدّین غیلانی، با مقدّمه به زبان فرانسه از پروفسور ژان میشو، باهتمام دکتر مهدی محقّق، (چاپ شده ۱۳۷۷).۴۳

۵۴ـ ***الدّراسة التّحلیلیّة لکتاب الطّبّ الرّوحانی لمحمّد بن زکریّا الرّازی***، به زبان عربی و فارسی و انگلیسی، با متن چاپی و خطّی، باهتمام دکتر مهدی محقّق، (چاپ شده ۱۳۷۷).۴۴

۵۵ـ ***هزار و پانصد یادداشت*** در مباحث لغوی و ادبی و تاریخی و فلسفی و کلامی و تاریخ علوم، گردآورنده دکتر مهدی محقق، (چاپ شده ۱۳۷۷).۴۵

۵۶ـ ***شرح غررالفرائد*** معروف به **شرح منظومهٔ حکمت، حاج ملّا هادی سبزواری**، بخش ***الهیّات بالمعنی الأخصّ***، با مقدّمهٔ فارسی و انگلیسی و فرهنگ اصطلاحات فلسفی، به اهتمام دکتر مهدی محقق، (چاپ شده ۱۳۷۷).۴۶

سرآغاز

ای نام تو بهترین سرآغاز   **بی‌نام تو نامه کی کنم باز**

کتاب حاضر نخستین بخش از مجموعهٔ یادداشتهائی است که به مرور زمان و به تفاریق فراهم آمده تا از آنها برای پژوهشهای علمی و تحریر مقالات تحقیقی بهره‌برداری شود. پیشینیان می‌گفتند: «كُلُّ عِلْمٍ لَيْسَ فی الْقِرطَاسِ ضَاعَ» یعنی هر دانشی که بر روی کاغذ نیاید تباه می‌گردد. حال باید گفت چه بسا دانشهائی که بر روی کاغذ هم آمده و تباه گشته است. ابن ابی اصیبعه می‌گوید که وقتی ابن مطران پزشک صلاح الدّین ایوبی صاحب کتاب ***بستان الأطبّاء*** وفات یافت یادداشتها و اوراق علمی او پراکنده گردید، چنانکه یکی از خواهرانش که می‌خواست سوراخهای صندوقی را با کاغذ بگیرد از همین اوراق استفاده می‌کرد. در زمان ما مرحوم پدرم ـ رحمة اللّه علیه ـ که در مسجد هدایت واقع در خیابان استامبول تهران منبر می‌رفت روزی از یکی از قصّابهای آن خیابان گوشت می‌خرید دید بر روی پارهٔ کاغذی که گوشت در آن پیچیده شده بود آیه‌هائی از قران است و سپس متوجّه شد که این کاغذ پاره‌ها تفسیر قران کریم از شیخ عباسعلی کیوان واعظ قزوینی است. آنگاه همهٔ آن اوراق را از قصّاب ابتیاع کرد. از این توجیه‌ها گذشته چون خود قادر نبودم که هنگام نیاز یادداشت مورد نظر را از میان انبوه یادداشتها پیدا کنم فکر کردم که این مجموعه این دشوار را آسان می‌سازد، و نیز دیدم که یادداشتهای مرحوم قزوینی و مینوی با همّت ایرج افشار چاپ شده است و این گونه هِمَمِ عالیه هم دیگر به ندرت یافت خواهد شد، و همچنین دیدم که گذشتگان ما نیز گه گاه به این امر مبادرت می‌ورزیده‌اند که از میان آنان می‌توان از شیخ بهاء الدّین عاملی معروف به

شیخ بهائی نام برد که کتابهای **کشکول** و ***المخلاة*** او مجموعه‌ای از یادداشتهای گوناگون است و از دانشمندان نزدیک به زمان ما احمد تیمور پاشا اهل مصر که یادداشتهای او در کتابهای: **الموسوعة التّیموریّة من کنوزالعرب فی اللّغة و الفنّ و الادب و التّذکرة التّیموریّة، معجم الفوائد و نوادر المسائل** در قاهره چاپ و منتشر شده است. همه و همهٔ این دلائل مرا وادار به گردآوری و نشر این یادداشتها کرد. در این جا تذکّر چند نکته دربارهٔ این یادداشتها ضروری به نظر می‌رسد:

۱ ـ چون یادداشتها در طیّ زمانهای مختلف تحریر گردیده ممکن است رسم الخطّ یکنواخت در آنها رعایت نشده باشد.

۲ ـ برخی از منابع فقط با نام یاد گردیده چه آنکه پس از آن دسترسی به آن منبع نبوده است تا مشخّصات آنها ذکر گردد.

۳ ـ گاه اتّفاق افتاده که از چاپهای مختلف یک منبع استفاده شده و در فهرست منابع از یک چاپ آن یاد گردیده است.

۴ـ در برخی از موارد به ذکر نام شاعر یا کتاب بسنده گردیده و شمارهٔ صفحهٔ دیوان و کتاب یاد نشده است.

۵ ـ چون در تنظیم یادداشتها هیچ نظم الفبائی یا ترتیب زمانی و منطقی رعایت نگردیده در آغاز فهرست الفبائی موضوعات یادداشتها به آن افزوده شده است.

۶ ـ تا آنجا که ممکن و میسور بوده مشخّصات منابع و ماخذ مورد استفاده گردآوری و در پایان کتاب آورده شده است و اگر نام منبعی فوت گردیده و یا بصورت کامل آورده نشده اعتذار می‌جوید.

اگر این مجلّد مورد پسند و تحسین و استفاده قرار گیرد به نشر جلدهای بعدی مبادرت ورزیده خواهد شد وگرنه بازمانده یادداشتها را به ایادی سبا می‌سپارد تا یا

درز و سوراخ صندوقی کهن با آن گرفته شود و یا قصّابی آن را برای گوشت‌پیچی بکار برد. در این جا لازم می‌داند از همکاران گرامی در موسّسهٔ مطالعات اسلامی خانم مریم بدرقه که این یادداشتها را منظّم و در رایانه وارد کردند و همچنین خانم اکرم میرناطقی که نمونه خوانی و تنظیم فهرست الفبائی موضوعات را عهده‌دار شدند سپاسگزاری نماید.

در پایان از خوانندگان ارجمند خواهشمند است که در این مجموعه با عین عنایت بنگرند و از تشویش و نامنظّمی‌ها و همچنین اشتباهات و اغلاط آن چشم پوشی نمایند.

و عَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَـلِيلَةٌ — و لٰكنَّ عَيْنَ السُّخْطِ تُبدِی الْمَسَاوِيَا

مرد باید بهر چه در نگرد — عیب بگذارد و هنر نگرد

هست در عیب‌ها هنربینی — در میان صدف گهر چینی

مهدی محقق

تهران بیستم بهمن ماه ۱۳۷۷ هجری شمسی

فهرست الفبائی موضوعات

ش

ص

ی

هزار و پانصد یادداشت

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

۱. ترجمه

ترجم کلامه: تفسیر کرد سخن وی را، ترجمه کرد، و هوالتّرجمان: تفسیر کننده (مقدّمةالادب زمخشری). در ترجمان القران میر سیّد شریف جرجانی: ترجمان به ترزفان یعنی ترزبان معنی شده است. ترجمان به معنی مترجم و مفسّر در ادب فارسی و عربی دیده می‌شود:

بازیست پیش حکمت یونانم زیرا که ترجمان طواسینم

ناصر خسرو دیوان ۳۸/۶۰

ملاعب جنّة لوسار فیها سلیمان لسار بترجمان

شرح دیوان متنبّی ج ۲ ص ۴۹۰

حنین بن اسحق مترجم معروف از کثرت ترجمه ملقّب به «التّرجمان» بوده است. فردوس الحکمة ص ۸. ریشهٔ عبری Tirgem ترگوم: توضیح دادن، تفسیرکردن، ترجمه انجیل به آرامی یا قسمت آرامی از انجیل دائرةالمعارف یهود (= Judaica). مسعودی می‌گوید:

انّ للاسرائیلیّین بالعراق لغة سریانیّة تعرف بالتّرجوم یفسّرون بهاالتّوراة من العبرانیّة الاولی. التّنبیه و الاشراف ص ۶۹.

۲. اسقلبیوس

فاذن العلم الدّینی لا محالة ینزل فی ذاته منزلة اصول الصّناعات النّظریّة و مبادئها فی‌الصّدق و القوّة و اعنی بهذاانّ الاطبّاء مع نسبتهم الصّناعة الی امامهم المعروف باسقلبیوس قد ادّعوانّه ممّن عرج بروحه الی‌السّماء فاطلع علی احوالها، و المنجّمة بعد

نسبتهم الصّناعة الی امامهم المعروف بهرمس قد ادّعوا انّه ممّن عرج بروحه الی السّماء فاطّلع علی اجرامها، و حکماء الهندمع تاکّد بصیرتهم فی صنوف المعارف لیسوایـتحاشون عـن نسبتها الی الوحی النّبوی اوالالهام الالهی. الاعلام بمناقب الاسلام ص ۱۰۶.

۳. قیاس ـ نام یونانی آن

انّ اجناس القیاس فیما احسب جنسان: احدهما انالوجسموس والآخر ابیلوجسموس. انّ الشّی المسمّی ابیلوجسموس هـوالقـیاس عـلی الاشـیاء الظّـاهرة، و الشّیء المسـمّی انالوجسموس هوالقیاس علی الاشیاء الخفیّة. التّجربة الطّبیّة ص ۵۸.

۴. فلاسفه - الحاد

و هولاء المسلمون الّذین ینسب (ابن سینا) الیهم هم مع الالحاد الظّاهر و الکفر الباطن اعلم باللّه من سلفه الفلاسفة کارسطوو اتباعه فانّ اولئک لیس عندهم من العلم باللّه الّا ماعند عبّاد مشرکی العرب ماهو خیرمنه. صون المنطق و الکلام ص ۲۴۶.

۵. منطق

فان قالوا: نحن لانقول انّ النّاس یحتاجون الی اصطلاح المنطقیّین بل الی المعانی الّتی توزن بهاالعلوم. قیل: لاریب انّ المجهول لایعرف الّا بالمعلومات و النّاس یحتاجون الی أن یزنوا ما جهلوه بما علموه و هو المیزان الّتی انزلهااللّه حیث قال: اللّه الّذی انزل الکتاب والمـیزان. وقال: لقد ارسلنا رسلنا بالبیّنات و انزلنا معهم الکتاب والمیزان. صون المنطق و الکلام ص ۳۷۶.

۶. طبّ هندی

کتاب سسرد susruta انّ علم الطّبّ ثمانیة اجزاء: اطفالی، مـیلی، مـبضعی، جسـمی، ارواحی، تریاقی، باهی، مشبّ، فردوس الحکمة ص ۵۵۸. کتاب چرک (charaka) فی الطّبّ من اقدم کتبهم و صاحبه المسمّی الکتاب به من النّساک الملهمین المویّدین عندهم. فهرست کتابهای رازی و نامهای کتابهای بیرونی ص ۲۵

۷. زبان اهل جندی شاپور

وکان (اسد بن جانی) طبیبافاکسد مرّة، فقال له قائل: السّنة وبئة والامراض فاشیة و انت عالم و لک صبرو خدمة و لک بیان و معرفة فمن این توتی فی هذاالکساد؟ قال : امّا واحدة فانّی عندهم مسلم و قد اعتقد القوم قبل ان اتطبّب لابل قبل ان اخلق انّ المسلمین لا یفلحون فی الطّبّ. و اسمی اسد و کان ینبغی ان یکون اسمی صلیبا و جبرائیل و یوحنّا و

بیرا. و کنیتی ابوالحارث و کان ینبغی ان تکون ابوعیسی و ابوزکریا و ابوابراهیم. و علّی رداء قطن ابیض و کان ینبغی ان یکون ردائی حریرااسود. و لفظی لفظ عربیّ و کان ینبغی ان تکون لغتی لغة اهل جندی شاپور. البخلاء ص ۱۰۲.

۸. منطق، کتابهای منطقی

انّا معشر المبرّزین فی صناعة الکلام نظرنا فی‌الکتب المنطقیّة فلم نحصل منها الّا علی الفاظ منغلقة و القاب مستغربة فلوانّ ارباب هذه الکتب سعدوابما یوافق الحقّ لوجب ان یوجدوا حراصا علی ایضاحه، و لوجد منه تصنیف واحد یغنینا النّظر فیه، عن فاتح یفتح لنامعانیه.الاعلام بمناقب الاسلام ص ۹۳.

۹. بولیطیا (= politic)

....ارسطاطالیس فی کتابه الّذی رسمه بسیاسة المدن و هو کتاب ذکر فیه سیاسة امم و مدن کثیرة من امم و مدن الیونانیّین و غیرها و یسمّی بالیونانیّة " بولیطیا ". التّنبیه و الاشراف ص ۶۸.

۱۰. اهرون

ماسرجویه متطبّب البصرة و هو الّذی نقل کتاب اهرن من السّریانی الی‌العربی و کان یهودی المذهب سریانیّا و هوالّذی یعنیه ابوبکر محمّدبن زکریّاالرّازی فی کتابه الحاوی بقوله: قال: الیهودی. و قال سلیمان بن حسّان المعروف بابن جلجل: انّ ما سرجویه کان فی ایّام بنی‌امیّه و انّه تولّی فی‌الدّولة المروانیّة تفسیر کتاب اهرن بن اعین الی‌العربیّة الّذی وجده عمربن عبدالعزیز رحمه اللّه فی خزائن الکتب فامرباخراجه و وضعه فی مصلّاه و استخاراللّه فی اخراجه الی‌المسلمین للانتفاع به فلمّاتم له فی ذلک اربعون صباحا اخرجه الی‌النّاس و بثّه فی ایدیهم. عیون الانباء ص ۲۳۲.

۱۱. جالینوس

هنگامی که دعوت مسیح آشکار شد و در بلاد روم منتشر گشت و همهٔ ساکنان آن دیار مسیحی گشتند در اسکندریّه گروهی از فلاسفه بزرگ ظهور کردند که همّت بر نظر به کتب قدیم گماشتند و همه کتابهای جالینوس را مختصر ساختند و از آنها جمل و جوامع ساختند تا حفظ و یادگیری آنها آسان گردد و این کتب هم اکنون موجود است. طبقات الاطبّاء و الحکماء ص ۵۱.

۱۲. ابو علی عیسی بن زرعه - آثار او

مقولات، رسائل سوفسطائیّه، کتاب الحیوان، اقسام‌الحیوان با شرح یحیی نحوی. ابن سینا کارادوو ص ۶۹.

۱۳. حنین بن اسحق

شاگرد یوحنّا بن ماسویه و عالم به زبان عرب و فصیح در زبان یونانی بود. او از بغداد به فارس رفت و ملازمت خلیل بن احمد را در سرزمین فارس اختیار نمود و کتاب العین خلیل را به بغداد آورد سپس متوکّل او را برای ترجمه انتخاب کرد و او را امین این امر گردانید و نویسندگان و مترجمان زبردستی در اختیار او بودند که ترجمه آنان را حنین بازبینی و اصلاح می‌کرد مانند اصطفن بن بسیل و حبیش و موسی بن ابی‌خالد ترجمان و یحیی بن هارون. او یونانی را در اسکندریّه آموخته بود و کتب بقراط و جالینوس را توضیح و تلخیص و مشکلات آنها را حل کرد. طبقات الاطبّاء و الحکماء ص ۶۹.

۱۴. ترجمه ـ نخستین ترجمه در اسلام

والمشهور انّ اوّل من عرّب کتب الیونان خالد بن یزید بن معاویة (وفات ۸۵ه ۷۰۴م) لما اولع بکتب الکیمیا. صون المنطق و الکلام ص ۹.

۱۵. زغن یکسال ماده و یک سال نر است

روزگارا چون ز عنقا می‌نیاموزی ثبات چون زغن تا چند سالی مادگی سالی نری

دیوان انوری ج ۱ ص ۴۶۹

۱۶. ری

مقدسی می‌گوید: در این شهر مدارس و مجالس علم فراوان است مذکّران آنجا فقیه و رؤسای آنان عالم و محتسبانشان مشهور و سخنورانشان ادیب هستند و این شهر را از مفاخر اسلام و امّهات بلاد بشمار می‌آورد و از مشایخ و اجلّه و قرّاء و ائمّه و زهّاد و غزاة آنجا یاد می‌کند. احسن التّقاسیم ص ۳۹۰

۱۷. جهان چون گیاست

تا سر آنان چو گیابدروی کایشان گویند: "جهان چون گیاست"

دیوان فرّخی ص ۱۸

مقایسه شود با ناصرخسرو:

بلی این جهان بی‌گمان چون گیاست جز این مردمان را گمانی خطاست

دیوان ۲۰۳ / ۱

۱۸. سلمان

سلمان از عمر خواستگاری کرد ولی عبدالله بن عمر ناراضی بود و شکایت به عمروعاص برد عمروعاص سلمان را ردّ کرد. عیون الاخبار ج ۱ ص ۲۸۶.

مقایسه شود با ناصرخسرو:

از خانه عمر برانند سلمان را　　　امروز درین زمین تو سلمانی

دیوان ۲۸ / ۵۶

۱۹. عثمانی

و لیس هذاالکتاب ـ یرحمک الله ـ فی ایجاب الوعد و الوعید فیعترض علیه المرجیء و لا فی تفضیل علیّ فینصب له العثمانی. الحیوان جاحظ ج ۷ ص ۷ و همچنین الحورالعین نشوان حمیری ص ۱۸۰.

۲۰. آزاد دختیّه

احسن التّقاسیم ص ۴۴۶ مقایسه شود با: آزاد مردیّه.

۲۱. شکم یک وجب است

لو کان بطنک شبراقد شبعت و قد　　　افضلت فضلا کثیراً للمساکین

بستان الاطبّاء ص ۱۵

۲۲. کیّالیّه

کیّال روایت کند از بعضی یونانیان که چون یکی تلف شود یکی بوجود آید. تبصرة العوام ص ۷.

یکّیت گوید یکّی بعمر کم نشود　　　ز خلق تا ننشیند بجای او دگری

دیوان ناصرخسرو ۱۰۴ / ۲۳

۲۳. یحیی بن عدی - آثار او

ترجمه مقولات ارسطو با شرح اسکندر، نوامیس و طیماوس افلاطون، رسائل سوفسطائیّه، کتاب ثوفرسطس فی الاخلاق، صناعة الشّعر، مابعد الطّبیعة. ابن سینا کارادوو ص ۶۹.

۲۴. باسلیقون

دواء الباسلیقون و یسمّیه الفرس «روشنائی» یکتحل منه فی کلّ حالة مجرّب جیّد من

صحّة و مرض فی کلّ یوم مرّة. فردوس الحکمة ص ۱۷۷.

۲۵. ترجمه

و قد عمل فرفوریوس الصّوری کتابا و سمّاه ایساغوجی و هوالمدخل الی صناعة المنطق الفلسفی و لکن من اجل انّهم طوّلوا الخطب فیها و نقلها من لغة الی لغة من لم یکن عارفا بها و بمعانیها انغلق علی النّاظرین فی هذه الکتب فهم معانیها و عسر علی المتعلّمین اخذها. رسائل اخوان الصّفا ج ۱ ص ۲۶۹.

۲۶. حکمت

نخستین کسی که به حکمت موصوف گشت لقمان حکیم بود که خداوند درباره او فرموده: "و لقد آتینا لقمان الحکمة" و انباذ قلس یونانی چنانکه حکایت کرده‌اند نزد او می‌رفته و از او حکمت فرا می‌گرفته است. و از موصوفان به حکمت فیثاغورس بوده که به مصر رفته و از اصحاب سلیمان بن داود کسب علم نموده است و دیگر سقراط که حکمت را از فیثاغورس اقتباس کرده و پس از او افلاطون که با سقراط در اخذ حکمت از فیثاغورس توافق داشته و سپس ارسطو که معلّم اسکندر ذوالقرنین و ملازم افلاطون بوده است. این پنج تن موصوف به حکمت‌اند و پس از اینها کسی "حکیم" نامیده نشده بلکه هر دانشمندی به صناعتی از صناعات و سیرتی از سیر منسوب است همچون بقراط طبیب و امیروس شاعر و ارشمیدس مهندس و دیوجانس کلبی و دیمقراطیس طبیعی. الامد علی الابد ص ۷۴.

۲۷. فلاسفه

فانّ هولاء عبّروا عن المعانی الّتی اثبتها القران بعبارات اخری لیست فی القران و ربما جاءت فی القران بمعنی آخر فلیست تلک العبارات ممّااثبته القران .....

فهم یریدون بلفظ التّوحید و الواحد فی اصطلاحهم مالا صفة له و لا یعلم منه شیء دون شیء و لایری. و التّوحید الّذی جاء به الرّسول لم یتضمّن شیئا من هذاالنّفی و انّما تضمّن اثبات الالهیّة للّه وحده بان یشهد ان لا اله الّا هو و لا یعبد الّا ایّاه و لا یتوکّل الّا علیه و لا یوالی الّاله و لا یعادی الّا فیه و لا یعمل الّا لاجله. موافقة صحیح المنقول لصریح المعقول، ابن تیمیّة.

۲۸. ترجمه قران به شعر

نه بتواند مرو را چشم دیدن   نه اندیشه درو داند رسیدن

(فخرالدّین اسعد گرگانی)

"لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار".

که شاهان چون بشهر نو درآیند | تباهیها و زشتی‌ها نمایند

(فخرالدّین اسعد گرگانی)

"انّ الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها".

زان روز بترس کاندرو پیدا | آید همه کارهای پنهانی

(ناصر خسرو)

"یوم تبلی السّرائر".

کارهای چپ و بلایه مکن | که به دست چپت دهند کتاب

(ناصر خسرو)

"و امّا من اوتی کتابه بشماله فیقول یالیتنی لم اوت کتابیه".

۲۹. منطق ـ اصطلاحات آن به زبان یونانی

نامهای کتب ارسطو بصورت یونانی وارد زبان عربی گردید مانند قاطیغوریاس = مقولات، باری ارمیناس = عبارت، انالوطیقا الاولی = تحلیل القیاس، انالوطیقا الثّانیة = البرهان، طوبیقا = جدل، سوفسطیقا = مغالطان، ریطوریقا = خطابه، بوطیقا = شعر.

۳۰. جامه سبز

و ذلک انّه نظر فی بنی عبّاس و بنی علیّ (ع) فلم یجد احداً افضل و لا اورع و لا اعلم منه و انّه سمّاه "الرّضیّ من آل محمد (ص)" و امره بطرح السّواد و لبس الخضرة و ذلک للیلتین خلتا من شهر رمضان سنة احدی و ماتین. کامل التّواریخ ج ۶ ص ۳۲۶.

۳۱.ایجاز

و وقّع مامون الی عامل له شکی: "قد کثر شاکوک، فامّا عدلت و الّا اعتزلت". نقد النّثر منسوب به قدامة بن جعفر. ص ۱۰۲.

۳۲. ترجمهٔ قران

و قد حاول کثیر من النّاس ذلک فعسر علیهم نقله و تعذّر ترجمته فترجموا منه شیئا یسیرا، مثل بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، و مثل سورة الحمد علی استخراج شدید و نقل بعید.

و ابوحنیفة استدل انّ الفرس کتبوا الی سلمان رضی اللّه عنه ان یکتب لهم الفاتحة بالفارسیّة فکانوا یقرؤن فی الصّلوة حتّی لانت السنتهم بالعربیّة. المبسوط سرخسی ج ۱

ص ۲۷.

پس علماء ماوراء النّهر راگرد کرد و این ازیشان فتوی کرد که روا باشد که ما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم. گفتند روا باشد خواندن و نبشتن تفسیر قران بپارسی مرآن کس را که او تازی نداند. ترجمه تفسیر طبری ج ۱ ص ۵.

۳۳. ترجمهٔ قران - مقایسه دو ترجمه

لو کانوا یعلمون	قال الّذین
طبری: اگر بودند دانند	طبری : گفت آن کسها
میبدی: اگر دانندی	میبدی : گفتند ایشان

۳۴. بنطاسیا (قوّه مخیّله Fantasy)، کیلوس و کیموس کلمات یونانی

فصور مدرکها بـنطاسیا — لها بجـنبه الخـیال واقـیا

اوّلها المعدیّ للکـیلوس — والکبدی الثّان للکیموس

شرح منظومهٔ حاج ملّا هادی سبزواری ص ۲۸۶ و ۲۹۰.

۳۵. طونیقا

ذکر فی التّعلیم الاوّل فی فنّ طونیقا انّ مسألة حدوث العالم و قدمه جـدلیّة الطّـرفین. قبسات میرداماد ص ۲۵.

۳۶. خلیل بن احمد فراهیدی

و کما وضع الخلیل بن احمد لاوزان القصید و قصار الارجاز القابا لم تکن العرب تتعارف تلک الأعاریض بتلک الالقاب و تلک الاوزان بتلک الاسماء کما ذکر الطّویل و البسیط و المدید و الوافرو الکامل و اشباه ذلک و کما ذکر الاوتاد و الاسباب و الخرم والزّحاف. البیان و التّبیین ج ۱ ص ۱۳۹.

۳۷. ترجمه قران به زبان طبری

با ترجمهٔ تحت اللّفظ به گویش طبری (مازندرانی) غربی قدیم : احتمالاً متعلّق به قرن ششم ه ق. اندازه : ۲۵ × ۱۸ سانتیمتر. شماری از صفحه‌های آغاز و انجام آن افتاده است، اکنون دارای ۵۰۲ برگ (۱۰۰۴ صفحه). متعلّق به آقای ف. سورتیجی مقیم ساری (مازندران). نقل از آقای دکتر هوشنگ اعلم، بنیاد دائرة المعارف اسلامی.

۳۸. یحیی بن بطریق - آثار او

ترجمه سریانی کتاب الحیوان ارسطو، ترجمه عـربی طیماوس افـلاطون. ابـن سـینا

کارادوو ص ۶۸.

۳۹. جرّاحی فکّ

و منهم الشّریف ابوالقاسم علی بن العبّاس بن احمد بن الحسین بن علیّ بن عبداللّه بن محمّد بن الحسن بن الاصغر ابن المرعش بالبصرة رایته و مات عن بنات، و مرض فکّه فاخرج منه عظم و ادخلوا فیه سواه علی ما حکی. المجدی فی الانساب. ص ۲۱۰.

۴۰. ابن ناعمه حمصی - آثار او

رسائل سوفسطائیّین به سریانی، شرح یحیی النّحوی بر طبیعیّات ارسطو به عربی.ابن سینا کارادوو ص ۶۸.

۴۱. فرق الشّیعه

از نوبختی اشعری. مجلّه تراثنا شماره ۱ سال ۱ سال ۱۴۰۵.

۴۲. رجعت

فضل بن شاذان، مجلّه تراثنا سال ۴ شماره ۲ سال ۱۴۰۹.

۴۳. الواسطة فی اصول الدّین

لاحمد بن الحسن بن محمّد بن ابی‌بکر من العلماء القدماء. نسخهٔ خطّی، کتابخانه صنعا شماره ۸۲ عکسی. دارالکتب شماره ۲۸۷۹۲ نقل از مقدّمه کتاب التّوحید ابورشید نیشابوری ص ۹.

۴۴. فلسفه - اصطلاحات

فانّه لا یوجد فی کلام النّبی و لا احد من الصّحابة و التّابعین و لا احد من الائمّة المتبوعین انّه علّق بمسمّی الجوهر والجسم والمتحیّز والعرض و نحو ذلک شیئا من اصول الدّین، لا الدّلائل و لا المسائل. و المتکلّمون بهذه العبارات یختلف مرادهم بها تارة لاختلاف الوضع و تارة لاختلافهم فی المعنی الّذی هو مدلول اللّفظ. موافقة صحیح المنقول لصریح المعقول ج ۱ ص ۵۵.

۴۵. قیاس

و قد اعترض قوم من متکلّمی اهل الاسلام علی اوضاع المنطقیّین هذه و قالوا: ما یقول صاحب المنطق انّ القیاس لا یبنی من مقدّمة واحدة فغلط لانّ القائل اذا اراد مثلاً ان یستدلّ علی انّ الانسان جوهر فله ان یستدلّ علی نفس الشّیء المطلوب من غیر تقدیم المقدّمتین، بانّ یقول: الدّلیل علی انّ الانسان جوهر انّه یقبل المتضادّات فی ازمان مختلفة و لیس یحتاج

الی مقدّمة ثانیة و هی ان یقول: انّ کلّ قابل للمتضادّات فی ازمان مختلفة جوهر لانّ الخاصّ داخل فی‌العام فعلی ایّهما‌دلّ استغنی عن الآخر. صون المنطق والکلام ص ۳۲۵.

۴۶. منطق - کلمات یونانی در آن علم

المقدّمة الافود قطیقیّة و هی البرهانیّة	منطق ارسطو	۱ - ۱۰۵
و امّا الانسطاسیس فهی مقدّمة تضادّ مقدّمة	" "	۱ - ۲۹۹
و امّا الایقوس و العلامة فلیس هماشیاً واحدا	" "	۱ - ۳۰۱
و امّا انتومیما فهو قیاس مرکّب	" "	۱ - ۳۰۲

۴۷. قضایا

و انّما کثر استعمالها (طریقة اهل المنطق) من زمن ابی حامد فانّه ادخل مقدّمة من المنطق الیونانی فی اوّل کتابه المستصفی و زعم انّه لا یثق بعلمه الا من عرف هذا المنطق وصنّف فیه معیار العلم و محکّ النّظرو صنّف کتابا سمّـاه القسطاس المستقیم ذکر فیه خمسة موازین الثّلاث الحملیّات و الشّرطی المتّصل و الشّرطی المنفصل و غیر عباراتها الی امثلة اخذها من کلام المسلمین وذکرانّه خاطب بذلک بعض اهل التّعلیم و صنّف کتابا فی مقاصدهم و صنّف کتابا فی تهافتهم. صون المنطق و الکلام ص ۲۸۶.

۴۸. یوحنّا بن ماسویه

او مسیحی مذهب سریانی بود و هارون امور ترجمه کتب قدیمی که هنگام فتح مسلمانان در انقره و عمّوریه و بلاد روم بدست آورده بودند باو واگذارکرد و او را امین بر ترجمه قرار داد و نویسندگان ماهری در اختیار او قرار داشتند. او هارون و امین و مامون را خدمت کرد و تا زمان متوکّل باقی بود. حنین بن اسحق از شاگردان و خدمت گزاران او بود. تاریخ الحکماء ابن جلجل ص ۶۵.

۴۹. ابن سینا

و کلامه (=ابن سینا) فی واجب الوجود و نحو ذلک و الّا فارسطو و اتباعه لیس فی کلامهم ذکر واجب الوجود و انّما یذکرون العلّة الاولی و یثبتونه من حیث هو علّة غائیّة للحرکة الفلکیّة یتحرّک الفلک للتّشبّه به فابن سینا اصلح تلک الفلسفة الفاسدة بعض اصلاح حقّ واجب علی من یعرف دین الاسلام من الطّلبة النّظار، صون المنطق و الکلام ص ۲۴۷.

۵۰. الفائق فی اصول الدّین

لمحمود بن محمّد بن الملاحمی المتوفّی ۵۳۲. خطّی، صنعا ۱۸۹. عکسی دارالکتب ۲۹۰۵۲ ب. مقدّمه کتاب التّوحید ابورشید نیشابوری ص ۹.

۵۱. خیر الامور اوساطها

قال الشّاعر:

علیک باوساط الامور فانّها   نجاة و لا ترکب ذلولاً و لا صعبا

و قال الاخر:

لا تذهبنّ فی الامور فرطا   لا تسالنّ ان سالت شططا
و کن من النّاس جمیعا وسطا

ولیکن کلامک ما بین المقصّر و الغالی فانک تسلم من المحنة عند العلماء و من فتنة الشّیطان. البیان و التّبیین جاحظ ج ۱ ص ۲۵۵ و کانوا یقولون : اکره الغلوّ کما تکره التّقصیر. البیان و التّبیین ج ۱ ص ۲۵۶.

خواری مکش و کبر مکن بر ره دین رو
مؤمن نه مقصّر بود ای پیر نه غالی

دیوان ناصرخسرو ۲۱ / ۲۹

۵۲. المحکّمة

الخوارج و هم سبع فرق: المحکّمة و هم الّذین خرجوا علی علیّ عند التّحکیم و ما جری بین الحکمین و کفّروه و هم اثنا عشر الف رجل کانوا اهل صلاة و صیام و فیهم قال النّبی صلّی اللّه علیه و سلّم: «یحقر احدکم صلاته فی جنب صلاتهم و صومه فی جنب صومهم و لکن لایجاوز ایمانهم تراقیهم»، قالوا: من نصب من قریش و غیرهم و عدل فیما بین النّاس فهو امام و ان غیّر السّیرة و جاروجب ان یعزل او یقتل و لم یوجبوا نصب الامام بل جوّزوا ان لایکون فی العالم امام و کفّروا عثمان و اکثر الصّحابة و مرتکب الکبیرة. شرح مواقف ص ۶۲۹.

۵۳. ابو بشر متی بن یونس - آثار او

رسائل سوفسطائیین به سریانی، تحلیلات ثانیه، صناعة الشّعر، شرح اسکندر برکتاب کون و فساد، شرح ثامسطیوس بر جزء دوازدهم ما بعد الطّبیعه از سریانی و خودش هم بر

آن شرح نوشت و شرح کتاب المقولات، کتاب الحسّ و المحسوس، ایساغوجی فرفوریوس. ابن سینا کارادوو ص ۶۹.

۵۴. شیخ مفید

کتابهای کلامی شیخ مفید. مجلّه تراثنا سال ۳ شماره ۴، ۱۴۰۸.

۵۵. شیعه

رد و نقض شیعه. مجلّه تراثنا سال ۲ شماره ۱ سال ۱۴۰۷.

۵۶. ابو علی الجبّائی

قال: لو کان العالم قدیما لوجب ان یری قدیما، و لو رئی قدیما لوجب ان یعلم [قدیما]، و لو علم قدیما لما وقع فیه النّزاع، و مهمالم یعلم قدیما وجب ان لایدرک قدیما، فاذا لم یدرک قدیما وجب ان لا یکون قدیما، فاذا لم یکن قدیما وجب ان یکون محدَثا، لانّ الموجود لایخلو من هذین الوصفین. کتاب التّوحید. ابورشید نیشابوری ص ۲۷۷.

۵۷. تعلیق الاحاطة فی اصول الدّین

نسخه خطی صنعا شماره ۲۱۶ عکسی. دارالکتب شماره ۲۷۸۰۲ ب.

۵۸. المحکّمة

التّحکیم قول الحروریّة : "لا حکم الّا للّه". مفاتیح العلوم ص ۲۴.

۵۹. مفرد (= تنها)

تموت فردا و تأتی　　　یوم القیامة فردا
طوبیٰ لعبدٍ تقیٍّ　　　لم یألُ فی الخیر جهدا

دیوان ابوالعتاهیة ۱۴۱

ناصر خسرو گوید:

چون کار خود امروز درین خانه سپارم　　　مفرد بروم خانه سپارم بتو فردا

دیوان ۲ / ۵

۶۰. الفلاسفة - علومهم

و قد ذکر محمّد بن یوسف العامری و هومن المصنّفین فی مذاهبهم انّ قد ماء هم دخلوا الشّام و اخذوا عن اتباع الانبیاء داود و سلیمان و انّ فیثاغورس معلّم سقراط اخذ عن لقمان الحکیم و سقراط هو معلّم افلاطون و افلاطون معلم ارسطو. الرّدّ علی المنطقیّین. ص ۳۳۷

۶۱. حاجی

۱- حاجیان: جمع حاجی، حاج مخفّف حاجّ اسم فاعل از مصدر حجّ + ی نسبت. سبکی گوید: و امّا الحاجی فلغة العجم فی النّسبة الی من حجّ، تقول للحاجّ الی بیت اللّه الحرام: الحاجی. طبقات الشّافعیّة ج ۱ ص ۱۳۱.

۶۲. شرار امّت

شرار امّتی الّذین و لدوا فی النّعم و غذوا به یاکلون من الطّعام الوانا و یلبسون من الثّیاب الوانا و یرکبون فی الدّواب الوانا، و یتشدّقون فی الکلام. جامع صغیر سیوطی ج ۲ ص ۴۵.

یعنی: "بدترین از میان امّت من آنان‌اند که در ناز و نعمت زاده و پرورده شدند خورش‌های رنگارنگ می‌خورند و جامه‌های گوناگون می‌پوشند و مرکب‌های متعدّد دارند و با مردم بدرشتی سخن می‌گویند".

۶۳. قاری، مقری

از خواص مقرئین طمع و لواطه و ریا و سمعه است. احسن التّقاسیم ص ۴۱ مقایسه شود با: اکثر منافقی امّتی قرّاءها. قوت القلوب ج ۱ ص ۱۱۸.

۶۴. مسیحیان و یهودیان - سلطه آنان

عزیز، خلیفه فاطمی عیسی بن نسطور نصرانی و میشای یهودی را وزیر کرد بطوری که زنی داد خواه در نامه شکوائیّه خود نوشت: "ترا بخدائی که نصرانیان را بوسیله عیسی بن نسطور و یهودیان را بوسیله میشا عزیز کرد و مسلمانان را بوسیله تو ذلیل نمود داد من را بده" حسن المحاضرة ج ۲ ص ۱۷ و همونیز ابوالفرج یعقوب بن یوسف بن کلس را که یهودی مسلمان شده بود وزارت داد و پس از مرگ او چنان اندوهناک شد که چند روز دیوان را بست. همان کتاب ص ۱۵۲. در زمان المستنصر باللّه نیز ابو نصر صدقة بن یوسف الفلّاحی که یهودی مسلمان شده بود سمت وزارت داشت و با او ابوسعد تستری یهودی تدبیر امور دولت را می‌نمود تا بجائی که برخی از شعرا گفتند:

یهود هذاالزّمان قد بلغوا ‌‌‌ ‌ غایة آمالهم و قد ملکوا
العزّفیهم و المال عندهم ‌ ‌ و منهم المستشار و الملک
یا اهل مصرانّی نصحت لکم ‌ ‌ «تهوّدوا قد تهوّد الفلک»

پیشین ص ۱۵۳

۶۵. دال و ذال

گرت میل باشد که در پارسی — همی دال را باز دانی ز ذال
بگویم یکی ضابطه یاد گیر — که این را نیابی بگیتی همال
اگر پیش او حرف علّت بود — بجز ذال مُعجَم ندارد مجال
ور آن حرف جز حرف علّت بود — نگه کن که آن حرف را چیست حال
اگر هست ساکن تواش دال دان — وگرنه همان ذال معجم نه دال

دیوان ابن یمین ص ۱۹۶. در مقدّمه دیوان ظهیر فاریابی نیز این قاعده ذکر شده است.

۶۶. ترجمه

ابن ندیم در فهرست خود اسامی مترجمان از زبان یونانی و سریانی و فارسی و هندی و نبطی به عربی را آورده است. فهرست ابن ندیم ص ۳۰۴.

۶۷. فلاسفة الاسلام

و کان یعقوب بن اسحق الکندی فیلسوف الاسلام فی وقته اعنی الفیلسوف الّذی فی الاسلام و الّا فلیس الفلاسفة من المسلمین کما قالوا لبعض اعیان القضاة الّذین کانوا فی زمان ابن سینا من فلاسفة الاسلام فقال: «لیس للاسلام فلاسفة». صون المنطق ص ۲۸۸.

۶۸. هشام بن حکم

مقولة جسم لاکالاجسام هشام بن حکم. مجلّه تراثنا سال ۵ شماره ۲ سال ۱۴۱۰.

۶۹. حمّام

و لمن یدخله ینبغی أن یتدرّج فی دخوله و خروجه فیجلس فی کلّ بیت قلیلاً حتّی ینتهی إلی البیت الحارّ، و کذلک یفعل إذا خرج لئلّا یفجأ البدن حرّا شدیدا بعد برد الهواء. فردوس الحکمة ص ۳۴۰

۷۰. تنقیح مناط

فرق میان آن با تحقیق مناط و تخریج مناط. شرح مختصر الرّوضة ج ۳ ص ۲۴۳

۷۱. کیمیا

خالد بن یزید بن معاویه که به حکم آل مروان موسوم بود مردی عالم و فاضل بود و به علوم همّت و محبتّ می‌ورزید. او علم صنعت یعنی کیمیا به خاطرش آمد و فرمان داد گروهی از فیلسوفان یونان را که در مصر ساکن بودند احضار کنند تا آنان کتابهای کیمیا را از یونانی و قبطی به عربی ترجمه کنند و این نخستین بار بود که در اسلام از زبانی به زبان

دیگر ترجمه صورت می‌گرفت. و نیز از کسانی که بآوردن کتابها از روم عنایت ورزیدند محمّد و احمد و حسن فرزندان شاکر منجّم‌اند که حنین بن اسحق و دیگران را بـه روم اعزام داشتند و آنان با خود کتابهای طـریف و مـصنّفات غـریب در فـلسفه و هـندسه و موسیقی و ارثماطیقی و طبّ را آوردند. فهرست ابن ندیم ص ۳۰۴.

۷۲. الفضائل الاربع

۱- الحکمة فهی فضیلة النّفس النّاطقة الممیّزه ۲- العفّة فـضیلة الحسّ الشّهـوانی ۳- الشّجاعة فضیلة النّفس الغضبیّة ۴- العدالة فضیلة للنّفس تحدث لهـا مـن اجـتماع هـذه الفضائل الثّلاث الّتی عددناها. تهذیب الاخلاق ابن مسکویه ص ۲۲.

۷۳. هرماس

هرماس بن زیاد الباهلی، هرماس بن حبیب العنبری کتاب التّاریخ الکبیر لابی عبداللّه اسماعیل بن ابراهیم البخاری المتوفّی ۲۵۶، ج ۸ ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

در ناصرخسرو "هرمس و هرماس" دیده شود:

از ره نـــام هـــمچو یکـــدگرند　　　سوی بی‌عقل هرمس و هـرماس

دیوان ۲۰۹ / ۲۳

۷۴. تکرار مکرّرات

ما ترانا نـقول الّا مـعادا　　　اومعارامن علمنا مکرورا

عنترة بن شدّاد العبسی

۷۵. شیر بامیان

و بـامیان شـیره جـدّه　　　و من سروشن فلافشین

دیوان ابونواس ص ۱۰۴ فکانوا یسمّون من ملک بامیان شیر. ص ۱۰۶

۷۶. بثینه و جمیل

فقل مثل ما قالت بثینة اذشکا　　　جمیل الیها الحبّ و هو شـدید

اذا قلت: ما بی یابثینة قـاتلی　　　من الحبّ قالت: ثابت و یزید

دیوان ابو نواس ج ۲ ص ۱۵۳. ناصرخسرو می‌گوید:

چون نخوانی حدیث دعد و ربـاب　　　یـــا حـــدیث بـثینه وان جـمیل

دیوان ۷/۵۵

۷۷. آخر الدواء الکّی

حضرت علی در خطبه‌ای می‌فرماید: "و اذا لم اجد بدّا فآخر الدّوا، الکّی". نهج البلاغة ص ۲۴۳. رجوع شود به مجموعه متون و مقالات در تاریخ پزشکی ص ۳۹۱

۷۸. آزاد مردیّة

ذکر علماء آلازاد مردیّة انّهم الفّوا لغات جمیع الامم فی الکمیّة علی ما کانوا ناطقین الخ. التّنبیه علی حدوث التّصحیف حمزة بن الحسن الاصبهانی (۲۸۰ - ۳۶۰) ص ۹۷.

۷۹. اخلاق حسنة

فامّا الاخلاق المحمودة فانّها و ان کانت فی بعض النّاس غریزة فلیست فی جمیعهم و انّ الباقین قد یمکن ان یصیروا الیها بالتّدرب و الرّیاضة و یترقّوا الیها بالاعتیاد و الالف. و مع هذه الحال فقد یکون فی النّاس من لا یقبل طبعه العادات الحسنة و لاالخلق الجمیل و ذلک لرداءة جوهره و خبث عنصره. تهذیب الاخلاق یحیی بن عدی ص ۴۸۶.

۸۰. الطّاطری

کلّ من یبیع الکرابیس بدمشق یسمّی الطّاطری. تاریخ ابن عساکر ج ۱۶ ص ۱۹۰، معجم البلدان ج ۳ ص ۴۸۸. نقل از حبیب زیّات: لغة الحضارة فی الاسلام، مجلّة المشرق ج ۶۳ ص ۴۹۶ سال ۱۹۶۹م.

۸۱. هوی

عقل و هوی در جاودان خرد ص ۶۲

والقلب من اهوائه عابد   ما یعبد الکافر من بدّه

شرح تنویر ابوالعلاء المعرّی ج ۲ ص ۶

بدّ = بت جمع آن در عربی بَدَدَه

هوی و عقل در شرح المضنون به علی غیر اهله از عبیداللّه بن عبدالکافی.

به بند چشم کژو بر گشای چشم خرد   که نفس همچو خر افتاد و حرص افساری

منتخب دیوان شمس تبریزی ص ۱۷۵

هوای نفس مهارست و خلق چون شتران   بغیر آن شتر مست را مهار مگیر

تعلیقات نیکلسن بر منتخب دیوان شمس ص ۳۱۱

۸۲. ابن جوزی

ابن جوزی متوّفی ۵۹۷ کتابی بنام "ذمّ الهوی" دارد که در سال ۱۹۶۲ چاپ شده باب

اوّل آن "فی ذکر العقل و فضله و ذکر ماهیّته" و باب دوّم "فی ذمّ الهوی و الشّهوات" است کلمهٔ "ذمّ" درست نیست و باید "زمّ" باشد به معنی زمام بستن و مهار کردن. او کتابی دیگر بنام "الطّبّ الرّوحانی" دارد که در سال ۱۳۴۸ در دمشق چاپ شده است. مولّف مطالب آن را از رازی اقتباس کرده و عنوانهای فصول او را آورده ولی یادی از او نکرده است.

۸۳. افلاطون

عبیداللّه بن بختیشوع در باره نفوس سه گانه افلاطونی می‌گوید: "فالنّفس النّاطقة تختصّ بالفکر، و النّفس الحیوانیّة تختصّ بالغضب، و النّفس النّباتیّه بالشّهوة و اصناف الاخلاق کلّ صنف منها الی ما یختصّ به من النّفوس الثّلاث" الرّوضة الطّبّیّة ص ۴۳.

۸۴. خود شناسی و خداشناسی

"من عرف نفسه فقد عرف ربّه" منسوب به امیرمومنان علی علیه السّلام است. تلخیص الرّیاض سیّد علی خان مدنی ص ۳۵. منسوب به حضرت رسول (ص) نیز هست. رسائل ابن سینا فی اسرار الحکمة المشرقیّة ص ۴۶ (کتاب الشّیخ ابی سعید الی الشّیخ الرّئیس فی معنی الزّیارة و کیفیّة تاثیرها و جواب الشّیخ الرّئیس).

و نیز رجوع شود به نهج البلاغة ص ۵۴۷ و جاویدان خرد ص ۲۳ و احادیث مثنوی ص ۱۶۷. ناصرخسرو می‌گوید:

چون گوهر خویش را ندانستی مر خالق خویش را کجا دانی

دیوان ۲۸ / ۱۱

۸۵. شیخ

الشّیخ شیخان: شیخ تعلیم و تربیة و شیخ تعلیم بلا تربیة. من لم یکن له شیخ فالشّیطان شیخه - شیخ التّربیة متعذّر و جوده اعزّ من الکبریت الاحمر.

اذا رُمت العلوم بغیر شیخ ضللت عن الصّراط المستقیم

شفاء السّائل ابن خلدون صفحه‌های ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۹

۸۶. امامت

کتاب الامامة صاحب بن عبّاد، فیلم شماره ۱۳۲ کتابخانه موسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل کانادا.

۸۷. اخلاق - منبع آن

فامّا العلّة الموجبة لاختلاف الاخلاق فهی النّفس و النّفس ثلاث قوی و هی تسمّی

ایضاً نفوسا: النّفس الشّهوانیّة، و النّفس الغضبیّة، و النّفس النّاطقة و جمیع الاخلاق تصدر عن هذه القوی. تهذیب الاخلاق یحیی بن عدی ص ۴۸۷.

۸۸. رازی - کتاب برء السّاعة

سعی بنشره و تعلیق حواشیه الدّکتور کیک استاذ الصّیدلة فی المکتب الطبّی الفرنسی. مجلّة المشرق سال ۱۹۰۳ ص ۳۹۵ تا ۴۰۸.

۸۹. لحن = زبان فارسی

و قیل لمعاویة: انّ عبیداللّه بن زیاد یلحن. فقال: أو لیس بظریف ابن اخی یتکلّم بالفارسیّة؟. فظنّ معاویة انّ الکلام بالفارسیّة لحن إذا کان معدولاً عن وجه العربیّة. کتاب الملاحن ص ۵۸

۹۰. اسماعیلیّه - غلوّ در آنان

ما شئت لا ما شاءت الاقدار　　فاحکم فانت الواحد القهّار
و کانّما انت النّبی محمّد　　و کانّما انصارک الانصار

دیوان ابن هانی اندلسی ص ۱۸۱

وقتی خلیفه فاطمی المعزّ وارد شهر رقّاده که از نواحی قیروان است شد ابن هانی گفت:

حلّ برقادة المسیح　　حلّ بها آدم و نوح
حلّ بها اللّه ذوالمعالی　　و کلّ شیء سواه ریح

دیوان ابن هانی متوفّی ۳۶۳ ص ۴۰. نقل از تاریخ الحضارة الاسلامیّة آدام متز، ج ۲ ص ۱۲

۹۱. باطنیّه

حسین بن موسی نوبختی کتابی داشته موسوم به : "الردّ علی الغلاة و غیر هم من الباطنیّة". التّنبیه و الاشراف ص ۳۴۳

۹۲. سیّد احمد علوی

آنست نارا من قبسات صحبته الملکیّة فی دهر طویل و اصطلیت من جذوات ملازمته البهیّة فی اوان المدارسة و غیره فی امد بعید. و سپس چنین ادامه می‌دهد:
ایّها العلماء القدّیسون لعلّی آتیکم بشهاب قبس منها لعلّکم تصطلون.

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید　　دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

شرح قبسات میرداماد ص ۸۸

۹۳. حلّاج

علی بن عیسی وزیر با حلّاج مناظره می‌کرد و می‌گفت تا کی به مردم می‌نویسی : "تبارک ذوالنّور الشّعشعانی الّذی یلمع بعد شعشعته"، تو به ادب بسیار نیازمندی. الغفران ص ۳۲.

۹۴. تصوّف

ابو محمّد طاهر بن الحسین بن یحیی مخزومی بصری گوید:

لیس التّصوّف ان یلاقیک الفتی — و علیه من نسج النّحوس مرقّع
بطرائق سود و بیض لفقّت — و کانّه فیها غراب ابقع
انّ التّصوّف ملبس متعارف — یخشی الفتی فیه الاله و یخشع

تتمّة الیتیمة ج ۱ ص ۲۲

۹۵. اسلوبهای یونان

کتاب ترجیح اسالیب القران علی اسالیب الیونان، محمّد بن ابراهیم الوزیر الحسنی الیمنی الصّنعانی متوفّی ۸۴۰، که در سال ۱۳۴۹ هجری قمری در قاهره چاپ شده است.

۹۶. تصوّف

برخی منشاء تصوّف را نوافلاطونیان می‌دانند و حال آنکه نوافلاطونیان خود متاثّر از حکمت مشرق بودند و بطور کلی می‌توان گفت مذاهب هندی بخصوص بودائی تاثیری در تصوّف اسلامی داشته است.

۹۷. صوفیّه - ترّهات آنان

آخوند ملّاصدرا در مقدّمه مفاتیح الغیب گوید: "و لا تشتغل ایضاً بترّهات المتصوّفة و لا ترکن الی اقاویل المتفلسفة". مقدّمه اسفار نیز دیده شود.

۹۸. برگزیده متون فارسی برای رشته تاریخ

جهانگشای جوینی ج ۱ ص ۱۱۹ تا ۱۴۰ واقعه مرو و واقعه نیشابور. تاریخ بیهقی ۱۷۲ تا ۱۸۱ افشین و حسنک. ۲۸۷ تا ۳۱۶ ورود رسول از بغداد. ۴۱۴ تا ۴۲۱ برمکیان. راحة الصّدور راوندی ۱۶۷ تا ۲۰۲ سلطان سنجر. فارسنامه ابن بلخی ۱۱۱ تا ۱۲۰ یزدگرد سوّم و شرح گشادن مسلمانان فارس را. تاریخ قم ۱۴۴ تا ۱۵۸، ۱۰۷ تا ۱۱۲، ۱۷۸ تا ۱۹۰، ۱۶۱ تا ۱۶۶، ۱۷۲ تا ۱۷۴.

۹۹. حدیقهٔ ناصریّه

"حدیقه ناصریّه" در کتابخانه ملی شماره ۷۳ مجموعه ۲۴۴ و در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در مجموعه کتابهای امام جمعه کرمان.

۱۰۰. عجم

مرداویج می‌خواست دولت را به عجم برساند. الاوراق صولی ص ۸۱.

۱۰۱. یحیی بن عدی

مجموعه خطّی شمارهٔ ۴۹۰۱ شمارهٔ فیلم ۲۵۲۳ دانشگاه، در مجلس جزو نسخ طباطبائی شمارهٔ ۱۳۷۶.

۱۰۲. ماتریدی - التّوحید

"التّوحید ما تریدی" آصفیه ج ۳ ص ۵۳۲ شماره ۱۰۴۹، در کوپرلو شماره ۸۵۶ ص ۵۵، در کمبریج ۳۹۸، ۳۶۳۲ اضافات.

۱۰۳ - نسخه‌های خطّی - کتابخانهٔ ملی

ردّ بر ملاصدرا ۱۴۳۹، آداب البحث ابن عربشاه ۱۳۴۸، مجموعه فلسفی ۱۲۴۰، رساله‌ای از جاحظ ۱۲۰۳، بازنامه ۱۱۴۷، اسرارالایات ۱۰۶۲، واردات ۸۲۷، شواهد الرّبوبیّة ۱۵۵، تفسیر علاء الدّوله سمنانی ۱۰۴۷، اثبات حدوث عالم ۱۵۵.

۱۰۴. عقل - معانی مختلف آن

کلمه "عقل" از کلماتی است که در ادبیّات و سنّت اسلامی در موارد مختلف بکار رفته و معانی مختلف از آن اراده گردیده است. در قرآن مردمان از جانب خدا تشویق شده‌اند که عقل خود را به کار بیندازند "افلا تعقلون" و آنانکه عقل خود را در کارها بکار نمی‌گیرند و به تقلید از پدران و گذشتگان خود اکتفا می‌کنند نکوهش شده‌اند "انّا وجدنا اباءنا علی امّة و انّا علی اثارهم لمقتدون" و در احادیث عقل نخستین چیزی است که از خداوند صادر گشته "اوّل ما خلق اللّه العقل" و بوسیله آن خداوند عبادت می‌شود و بهشت بدست می‌آید "العقل ما عبد به الرّحمن و اکتسب به الجنان" اکنون به موارد مختلف استعمال عقل و معانی که از آن اراده شده می‌پردازیم.

۱) عقل در برابر جهل که در ادبیّات اسلامی آمده و شیخ طوسی در کتاب کافی بابی را اختصاص به عقل و جهل داده و عقل مورد ستایش و جهل مورد نکوهش قرار گرفته است و در برابر آن می‌بینیم برخی از متفکّران همچون ابن الرّاوندی گفته‌اند که عاقلان تنگ

روزی و بیچاره‌اند و جاهلان همیشه در ناز و نعمت بسر می‌برند:

کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه　　　و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا
هذا الّذی ترک الاوهام حائرة　　　وصیّر العالم النّحریر زندیقا

۲) عقل در برابر جنون که در فقه اسلامی یکی از شرائط تکلیف عقل است و مجنون را تکلیفی نیست و در این قسمت مانند طفل است باز در این معنی نیز در ادبیات اسلامی سخن بسیار گفته شده است از جمله آنکه:

عاقل به کنار جوی تا پل می‌جست　　　دیوانهٔ پابرهنه از آب گذشت
کم عاقلٍ لم یلج بالقرع باب مُنی　　　و جاهلٍ قبل قرع الباب قد ولجا

۳) عقل در برابر نفس است و این در فلسفه مطرح است که جوهر یا مادّی است یا مفارق جوهر مادّی هیولی و صورت و جسم و جوهر مفارق عقل و نفس است نفس تعلّق به جسم دارد ولی عقل تعلّق به جسم ندارد.

۴) عقل در برابر عشق است و این معنی در تصوّف و فلسفه اشراق مورد بحث است که با عشق می‌توان به حقیقت مطلق دست یافت و عقل و استدلال قلمرو آن محدود است حافظ گوید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلّی دم زد　　　عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
عقل می‌خواست کزین شعله چراغ افروزد　　　دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

فخرالدّین رازی گوید:

نهایة اقدام العقول عقال　　　و اکثر سعی العالمین ضلال

۵) عقل در برابر هوی و این معنی در اخلاق فلسفی مورد بحث و گفتگو است افلاطون و جالینوس مکرّرا گفته‌اند که افراط و تفریط نفس غضبیّه و شهوانیّه در نتیجهٔ غلبه هوی بر عقل است و عقل که حاکم بر نفس ناطقه است اعمال آن دو نفس را تحت مراقبت در می‌آورد و این معنی در ادبیّات هم انعکاس یافته است چنانکه ابن درید گفته است:

و آفة العقل الهوی، فمن علا　　　علی هواه عقله فقد نجا

"هوی آفت عقل است هر کسی که عقل او بر هوایش غلبه داشته باشد رهائی می‌یابد".

۶) عقل در برابر امام و این معنی در نزد اسماعیلیّه مورد بحث است که می‌گویند

راهنمائی امام آنان را از عقل بی‌نیاز می‌سازد. شهرستانی فصول چهارگانه حسن صبّاح را که در آن این بحث به تفصیل آمده نقل کرده و حسن معتقد بود که عقل کافی نیست و امام و معلّم لازم است و غزّالی در کتاب فضائح الباطنیّه دلیل او را رد کرده است و شاید ابوالعلاء معرّی که گفته است که مردمی امیدوار به قیام امام هستند در حالی که امامی جز عقل نیست که در بامدادان و شامگاهان باید راهنمای انسان باشد نظر به همین گروه داشته است:

یرتجی النّاس ان یقوم امامٌ ناطق فی الکتیبة الخرساء
کذب الظّنّ، لا امام سوی العقل مشیرا فی صبحه و المساء

۷) عقل در برابر نقل است که میان دانشمندان اختلاف است که اگر این دو معارضه کردند کدام را باید انتخاب کرد. اشاعره بیشتر متمایل به نقل و معتزله متمایل به عقل‌اند یکی از پیشوایان معتزله بنام بشربن المعتمر می‌گوید: خداوند عقل را برکت دهد که در آسانی و دشواری با آدمی همراه است:

للّه درّالعقل من رائد و صاحب فی العسر و الیسر

و شیعه حدّ وسط را گرفته است و می‌گوید اگر عقل را رها کنیم و نقل را بگیریم نقل بی‌اعتبار می‌گردد زیرا ارزش و اعتبار نقل با عقل بدست آمده پس عقل را می‌گیریم و نقل را تاویل و توجیه می‌کنیم.

۸) عقل در برابر قیاس است که اهل سنّت ادلّه احکام را کتاب و سنّت و اجماع و قیاس می‌دانند و شیعه بجای قیاس عقل را می‌گذارند. برخی تصوّر می‌کنند عقل به معنی حکم عقلی است یعنی آنچه را که عقل هر یک از آحاد مردم بپسندد در حالی که اینطور نیست زیرا در این صورت همان اشکال اسماعیلیّه به میان می‌آید که عقول مردم یکسان و یکنواخت نیست. بلکه مقصود از آن ادّله عقلیّه است که فقهای شیعه هنگام شک در حکمی از احکام به آن متوسّل می‌شوند.

نگارنده در این گفتار می‌خواهد بیان کند که اوّلاً این توجیه که برای دلیل عقل شده از متاخّران و دانشمندان شیعه است و متقدّمان دانشمندان شیعه وقتی کلمه عقل را بکار برده‌اند این توجیه را برای آن نکرده‌اند مثلاً شیخ مفید متوفّی ۴۱۳ در رسالهٔ اصولیّه خود گفته است که ادلّه احکام سه است کتاب و سنّت نبوی و اقوال ائمّة و نخستین راه به رسیدن باین سه عقل است و شاگرد او شیخ طوسی متوفّی ۴۶۰ در کتاب عدة الاصول

گفته است معلومات بر دو قسم‌اند ضروری و کسبی و کسبی بر دو قسم است عقلی و سمعی و نخستین کسی که از اصولیان تصریح به دلیل عقل کرده است ابن ادریس متوفّی ۵۹۸ است که در کتاب سرائر خود گفته است وقتی کتاب و سنّت و اجماع مفقود گردید می‌توان در مسالهٔ شرعیّه به دلیل عقل متوسّل شد ولی او باز توضیحی نداده که مقصود از دلیل عقل چیست. ولی متاخّران از فقها عقل را بازگشت به اصول عملیّه چهارگانه داده‌اند و هیچ دلیلی بر این نیست که قلمرو عقل فقط منحصر به این اصول باشد بلکه می‌توان گفت که نظر قدمای شیعه همان نظر معتزله بوده است که عقل را باید در امور دینی بکار برد و او را رائد و راهنما قرار داد و این نظر معتزله مطابق است با آنچه که برخی از فلاسفه همچون محمّد بن زکریای رازی در بارهٔ عقل اظهار داشته‌اند.

۱۰۵. اصول عملیّه

هر مکلّف مجتهدی نسبت به حکمی از احکام یکی از حالات سه گانه زیر را دارا می‌باشد ۱ - قطع ۲ - ظنّ ۳ - شک. اگر قطع دارد باید از قطع خود پیروی کند زیرا قطع بنفسه دلیل است نه به قرار دادن شارع چنانکه اگر کسی کاری انجام دهد که قطع به حرمت آن دارد ولی در واقع حلال بوده استحقاق عقاب دارد و بطور خلاصه قطع قاطع حجّت است مادامی که کشف خلاف برای قاطع نشده باشد. و اگر ظنّ دارد اگر ظنّ را نشانه‌ای مانند خبر عدل تائید می‌کند یا ظنّی است که شارع آن را معتبر دانسته است - مانند هنگام انسداد باب علم و منحصر بودن عمل به ظنّ - عمل به ظنّ می‌کند و اگر از این دو حال خارج باشد ظنّ او ملحق به شکّ می‌شود و در صورت شکّ اگر اماره‌ای موجود باشد مانند خبر عدل عمل به آن می‌کند وگرنه باید به اصول عملیّه‌ای که برای شاکّ معیّن شده رجوع نماید. اما اینکه ظنّ حجیّت ندارد مبتنی است بر اینکه در قران آیاتی وارد شده که در آن نهی از عمل به ظنّ شده است همچون: اجتنبوا کثیرا من الظنّ انّ بعض الظّنّ اثم. الحجرات ۱۲ / ۴۹؛ ان یتّبعون الّا الظّنّ. الانعام ۱۱۶ / ۶؛ انّ الظّنّ لا یغنی من الحقّ شیاً. النّجم ۲۸ / ۵۳

با وجود این بعضی از ظنون را حجّت می‌دانند همچون ظنونی که از ظواهر الفاظ کتاب و سنّت و همچنین اهل لغت حاصل می‌شود و نیز ظنونی که بوسیله اجماع منقول و خبر واحدی که ثقه آن را نقل کرده است حکایت شود.

و لکن در مورد شکّ مکلّف مجتهد باید به یکی از این اصول چهارگانه متمسّک شود:

۱ - الاستصحاب ۲ - البرائة ۳ - الاحتیاط ۴ - التّخییر

و این تقسیم تقسیم عقلی است بعلّت آنکه دائر بین نفی و اثبات است زیرا مورد شکّ یا با ملاحظه حالت سابق آن است یا نه اگر با ملاحظه حالت سابق است استصحاب در آن جاری است، و در صورت دوّم یعنی صورتی که حالت سابق نداشته باشد و یا آنکه مورد ملاحظه قرار نگیرد یا آنکه شکّ در جنس تکلیف الزامی است یا نه در اوّلی برائت جاری می‌گردد و در مورد دوم که تکلیف الزامی دانسته شده ولی در مورد تکلیف شکّ است در این صورت یا احتیاط ممکن است و آن در صورتی است که تکلیف دائر بین المحذورین نباشد و یا احتیاط ممکن نیست در اولی احتیاط و در دومی تخییر جاری می‌شود. (یادداشت از گردآورندهٔ کتاب)

۱۰۶. پزشکی - آغاز آن

ابن هندو در آنجا که طرق استنباط علم پزشکی را بیان می‌کند یکی از آن طرق را فراگیری از الهام حیوانات یاد می‌کند و می‌گوید: حُقنه (= اماله کردن) از پرنده‌ای آموخته شد که دچار قولنج (= درد دل) شده بود و با منقار دراز خود از آب شور دریا بر می‌گرفت و در نشیمن گاه خود فرو می‌برد تا آنکه قولنج آن پرنده مرتفع گردید. مفتاح الطّبّ، ص ۵۲. و نیز در رسالهٔ ابوریحان ص ۱۸.

۱۰۷. اصول فقه و جغرافیا

جغرافی دانان مسائل اصول فقهی را وارد تقسیمات جغرافیائی می‌کردند چنانکه مقدسی گوید: قیاس اقتضا می‌کند سرخس خزانه نیشابور باشد ولی ما قیاس را ترک و باستحسان رجوع کردیم و آن را از مضافات مرو شمردیم زیرا در یک سرزمین اند و در رسوم و زبان و مسافت نزدیک هستند. احسن التّقاسیم ص ۳۱۳. مقدسی در ص ۳۱۴ باز هم استحسان را می آورد.

۱۰۸. بصری، ابوالحسین ـ المعتمد فی اصول الفقه

و منهم ابوالحسین البصری محمّد بن علی صاحب المعتمد فی اصول الفقه اخذ عن القاضی و درس ببغداد و کان جدلا حاذقا و له کتب کثیرة منها: تصفّح الادلّة و نقض الشّافی فی الامامة و نقض المقنع فی الغیبة. و کان للبهاشمة (= ابوهاشمیان یا پیروان ابوهاشم جبّائی) عنه نفرة لامرین: احد هما انه دنّس نفسه بشیء من الفلسفة و کلام الاوائل و ثانیهما ما ردّ علی المشایخ فی نقض ادلّتهم فی کتبه و ذکران ذلک الاستدلال لا یصحّ، قال الحاکم: و

بهذین الامرین لم یبارک فی علمه، قلت: و هذا نوع تعصّب بل قد نفع اللّه بعلمه ابلغ من غیره. الا تری الی کتاب المعتمد فی اصول الفقه فانّه اصل لاکثر الکتب الّتی صنّفها المتأخّرون فی هذا الفنّ و اعتمدوه و کذلک غیره من کتب اصول الدّین کالفائق. طبقات المعتزلة ص ۱۱۹.

۱۰۹. کلّ مجتهد مصیب

(و منهم) ای الاصولیّین (من قال) کالاشعری و الباقلانی (کلّ مجتهد فی الفروع) الاجتهادیّة الّتی لا قاطع فیها (مصیب بناء علی) انّه لیس فیها حکم معیّن (و انّ حکم اللّه فی حقّه حقّ و حقّ مقلّده) بکسراللّام (ما ادّی الیه اجتهاده) فقالوا بتعدّد الحقّ و اصابة کلّ مجتهد. حاشیهٔ ارشادالفحول شوکانی ص ۲۶۸. و بهامشه: شرح الشّیخ احمد بن قاسم العبادی الشّافعی علی شرح جلال الدّین محمّد بن احمد الحلّی الشّافعی علی "الورقات فی الاصول" لامام الحرمین الجوینی المتوفّی ۴۷۸.

۱۱۰. اصول فقه و علم معانی

و اعلم انّ علمی اصول الفقه و المعانی فی غایة التّداخل فانّ الخبر والانشاء اللّذین یتکلّم فیها المعانی هما موضوع غالب الاصول و انّ کلّ ما یتکلّم علیه الاصولی من کون الامر للوجوب و النّهی للتّحریم و مسائل الاخبار و العموم و الخصوص و الاطلاق و التّقیید و الاجمال و التّفصیل و التّراجیح کلّها ترجع الی موضوع علم المعانی و لیس فی اصول الفقه ماینفرد به کلام الشّارع عن غیره الّا الحکم الشّرعی و القیاس و اشیاء یسیرة. شروح التّلخیص ص ۵۳.

۱۱۱. حاملان علم بیشترشان عجم بوده‌اند

الفصل السّادس و الثّلاثون فی انّ حملة العلم فی الاسلام اکثرهم العجم. من الغریب الواقع انّ حملة العلم فی الملّة الاسلامیّة اکثرهم العجم لامن العلوم الشّرعیّة و لا من العلوم العقلیّة الّا فی القلیل النّادر و ان کان منهم العربی فی نسبته فهو عجمیّ فی لغته و مربّاه و مشیخته مع انّ الملّة عربیّة و صاحب شریعتها عربی ...

... فکان صاحب صناعة النّحو سیبویه و الفارسی من بعده و الزّجاج من بعد هما و کلّهم عجم فی انسابهم و انّما ربّوا فی اللّسان العربی ... و کذا حملة الحدیث الّذین حفظوه عن اهل الاسلام اکثرهم عجم او مستعجمون باللّغة و المربیّ و کان علماء اصول الفقه کلّهم عجما کما یعرف، و کذا حملة علم الکلام و کذا اکثر المفسّرین و لم یقم بحفظ العلم و تدوینه الا

الاعاجم و ظهر مصداق قوله (ص) لو تعلّق العلم باكناف السّماء لناله قوم من اهل فارس. مقدّمهٔ ابن خلدون ص ۴۸۰ – ۴۸۱.

۱۱۲. خلق - اخلاق

انّ الخلق هو حال للنّفس بها يفعل الانسان افعاله بلا رويّة و اختيار. و الخلق قد يكون فى بعض النّاس غريزة و طبعا و فى بعضهم لا يكون الّا بالرّياضة و الاجتهاد كالسّخا قد يوجد فى كثير من النّاس من غير رياضة و لا تعمّل، و كالشّجاعة و الحلم و العفّة و العدل و غير ذلک من الاخلاق المحمودة. تهذيب الاخلاق يحيى بن عدى، مجموعهٔ (رسائل البلغاء كردعلى) ص ۴۸۵

۱۱۳. اخلاق

الخلق: السّجية، كيفيّة نفسانيّة تصدر عنها الافعال بسهولة. "من صفات اهل الدّين حسن الخلق". "ليس شئ فى الميزان اثقل من حسن الخلق". الخليقة: الطّبيعة و الجمع الخلائق و منه قول بعضهم:

و مهما تكن عند امرء من خليقة و ان خالها تخفى على النّاس تعلم

مجمع البحرين، طريحى، ذيل "خلق".

۱۱۴. اخلاق حسنه و اخلاق سيّئه

انّ المجبولين على الاخلاق الجميلة قليلون جدّا فامّا المجبولون على الاخلاق السّيئة فاكثر النّاس لانّ الغالب على طبيعة الانسان الشرّ و ذلک انّ الانسان اذا استرسل مع طبعه و لم يستعمل الفكر و لاالتّميز و لا الحياء و لا التّحفظ كان الغالب عليه اخلاق البهائم لانّ الانسان يتميّز عن البهائم بالفكر و التّمييز. تهذيب الاخلاق يحيى بن عدى ص ۴۸۵.

۱۱۵. موسيقى و بيمارى

و يشفون الأمراض بالزّمرو الألحان. فهرست بيرونى ص ۲۳

ابن هندو در آنجا كه از علومى ياد مى‌كند كه يک پزشک بايد بداند مى‌گويد علم موسيقى از جهتى داخل در صناعت طبّ است و ثاون اسكندرانى از بقراط نقل كرده است كه فيلسوفان متقدّم بيماران را با الحان و آهنگ‌ها شفا مى‌بخشيدند و آلتى را بكار مى‌بردند كه "لورا" و "زمر" ناميده مى‌شد. مفتاح الطّبّ، ص ۵۶

علاءالدّين كحّال مى‌گويد: حكايت شده است كه در جزيره اندلس پزشكانى هستند كه با موسيقى آشنائى دارند آنان نبض بيمار را مى‌گيرند و با نغماتى كه مناسب حال

اوست می‌نوازند و با این عمل بسیاری از دردهای بیمار را از بین می‌برند. الاحکام النّبویّة فی الصّناعة الطّبیّة، ج ۲ ص ۳۲.

ناصرخسرو گوید:

فسونگر به گفتار نیکو همی   برون آرد از دردمندان سقم

دیوان ۱۹/۳۰

۱۱۶. تریاق فاروق

ابن هندو در مفتاح الطّبّ می‌گوید: تریاق هر داروئی است که مقاوم سموم (= زهرها) باشد و آن لفظی است یونانی مشتق از تبریون که آن نام جانوران گزنده مانند افعی و مانند آن است. خاقانی در دیوان خود ص ۳۷۳ گوید:

گر همه زهر است خلق، از زهر خلق اندیشه نیست
هر کرا تریاق فاروقش ز فرقان آمده

و نیز فهرست بیرونی ص ۲۶.

۱۱۷. هرمس المثلّث بالحکمة

مجریطی می‌گوید هرمس را صابیان اطرس مغیسطس (= Trismegistus) می‌خوانند یعنی مثلّث در حکمت زیرا او فرشته و پیغمبر و حکیم بود. غایة الحکیم و احقّ النّتیجتین بالتّقدیم ص ۲۲۵. و نیز رجوع شود به فهرست بیرونی ص ۲۴.

۱۱۸. غزّالی ـ مسلک اقتصاد

من مسلک مقتصد میان طرفین را پیمودم، و امور برهانی و کلمات اقناعی آوردم، و لطالما قیل :"کلا طرفی النّقیض ذمیم". و سپس گوید : من کاری به مطالب تاریخی آنان ندارم و خصائص مذهب و مدارج حیلت آنان را بیان می‌دارم. فضائح الباطنیّة ص ۳.

۱۱۹. طلسم کژدم

۱۰- ناصر خسرو در سفرنامهٔ خود در بارهٔ معرّة النّعمان گوید: "بر در شهر اسطوانه سنگین دیدم چیزی بر آن نوشته بود به خطّی دیگر از تازی از یکی پرسیدم که این چه چیز است؟ گفت: طلسم کژدمی است که هرگز عقرب در این شهر نباشد و نیاید" در خوان الاخوان ص ۱۱۹ نیز همین را می‌گوید.

۱۲۰. باطنیّه

ابن تغری بردی در ذیل حوادث سنهٔ ۵۱۹ گوید : "درین سال امیر آق سنقر بر سقی

صاحب موصل کشته شد او مردی دلاور و بخشنده و دادگر بود و خلفا و شاهان او را گرامی می‌داشتند و از ترس باطنیّه همیشه مردانی مسلّح و جاندار همراه داشت روز جمعه بجامع موصل رفت و در شبستان گروهی از صوفیان نماز می‌گزاردند او بـه نـماز مشغول شد و اصحابش او را دمی تنها گذاشتند ناگاه سه تن که جامه صوفیان بـر تـن داشتند جستند و او را با کارد زدند و چون زره بر تن داشت کارگر نشد درین گاه فریاد زدند: سر و صورتش را سپس او را کشتند و آن سه تن هم کشته شدند مردم بر او اندهناک گردیدند و فرزندش مسعود را جای او نشاندند. النّجوم الزّاهرة ج ۵ ص ۲۳۰.

۱۲۱. شیخ و مرید

شیخا و پدرا و مخدوما، بحقّ تو بر من و بحقّ من بر تو! حقّ تو بر من لاهوتیست و حقّ من بر تو ناسوتیست. حقّ تو بر من آینه است از عکس جمالت، و حقّ من بر تو صفای آینه است جهت تجلّی کمالت که در من نگری. بیت:

چون نغمهٔ بلبل ز پی گـل شـنوی گل گفته بود گرچه ز بلبل شنوی

من بتو نوشتم بی من، و تو بمن نوشتی بی تو: من تو بودم، تو من بودی، دوئی در میان نبود. مکاتبات عبدالرّحمن اسفراینی با علاء الدّوله سمنانی ص ۷۳

۱۲۲. باطنیّه

امام فخر رازی در کتاب اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین بابی را اختصاص داده به‌کسانی که تظاهر به اسلام می‌کنند ولی مسلمان نیستند و از مشهورترین آنان فرقه باطنیّه را ذکر می‌کند. آنگاه شعب این فرقه را چنین یاد می‌کند : صبّاحیّه، ناصریّه، قرامطه، بابکیّه، مقنّعیّه، سبعیّه. ص ۷۶.

۱۲۳. امام

یـرتجی النّـاس ان یـقوم امـام نــاطق فی الکــتیبة الخـرساء
کذب الظّن لا امام سوی العـقـ ـل مشیراً فی صبحه و المساء
فــاذا مـا اطـعته جـلب الرّحـ ـمة عـند المسیر و الارساء
انّمــا هــذه المــذاهب اسـبا ب لجذب الدّنـیا الی الرّؤساء
غــرض القـوم مـتعة لا یـرقو ن لدمـــع الشّماء و الخــنساء
کالّذی قام یجـمع الزّنج بـالبصـ رة و القـــرمطیّ بـــالاحساء

شرح لزوم ما لا یلزم ص ۱۶۳.

۱۲۴. اسماعیلیّه

اصحاب الدّعوة الهادیة - مستعلیان و نزاریان خود را بدین نام خوانند زیرا اسماعیل خود را صاحب الدّعوة الهادیة می‌خوانده است. صبح الاعشی ج ۱۳ ص ۲۳۸.

۱۲۵. تناسخ

.......و قال بعض من مال الی التّناسخ من المتکلّمین انّه علی اربع مراتب: هی النّسخ و هو التّوالد بین النّاس لانّه ینسخ من شخص الی آخر، و ضدّه المسخ و یخصّ النّاس بان یمسخون قردة و خنازیر و فیلة، و الرّسخ کالنّبات و هو اشدّ من النّسخ لانّه یرسخ و یبقی علی الایّام و یدوم کالجبال و ضدّه الفسخ و هو للنّبات المقطوف و المذبوحات لانّها تتلاشی و لا تعقب و ذهب ابو یعقوب السّجزی الملقّب ...فی کتاب له و سمه بکشف المحجوب الی انّ الانواع محفوظة و انّ التّناسخ فی کلّ واحد منها غیر متعدّ الی نوع آخر و قد کان هذا رای الیونانیّین فانّ یحیی النّحوی یحکی عن افلاطون انّه کان یری انّ الانفس النّاطقة تصیر الی لباس اجساد البهائم و انّه اتبع فی ذلک خرافات فیثاغورس. ماللهند ص ۴۹.

۱۲۶. باطنیّه

و نقل عن بعض الحکماء انّهم قالوا: "هوهو" و لا نقول موجود و لا معدوم و لا عالم و لا جاهل و لا قادرو و لا عاجز و لا مرید و لا کاره و لا متکلّم و لا ساکت و کذلک سایر الاسماء و الصّفات. و ینسب هذا المذهب الی الغالیة من الشّیعة و الباطنیّة. و لا شکّ انّ من اثبت صانعاً لم یکن له بدّ من عبارة عنه و ذکر اسم له ثمّ الاشتراک فی الاسامی لیس یوجب اشتراکا فی المعانی. نهایة الاقدام فی علم الکلام ص ۱۲۸

۱۲۷. صاحب الزّنج

مردی بنام علی بن محمّد که نسب خود رابه زید بن علیّ بن الحسین زین العابدین می‌رسانید در بصره قیام کرد و زنگیان را دور خود گرد کرد و سپس جنگها ونزاعهائی بوسیله او بوقوع پیوست. کامل ابن اثیر جزء ۷ ص ۱۳۹. آغاز خروج و قیام او همین ماخذ ذیل حوادث سال ۲۵۵.

۱۲۸. قدّاح

ابن سمعانی در کتاب الانساب در ذیل کلمه "قداحّی" گوید: پس از مرگ اسمعیل بن جعفر صادق (ع)، عبداللّه بن میمون قدّاح ادعا کرد که فرزند او بوده است و ابن اثیر این را رد کرده است باینکه اسمعیل هنگام زنده بودن پدرش جعفر صادق (ع) وفات یافته پس

چگونه ممکن است قدّاح ادعای پسری او را بکند با وجود پدرش. الاعلان بالتّوبیخ لمن ذمّ التّاریخ سخاوی متوفّی ۹۰۲ ص ۸

۱۲۹. اصحاب الدّعوة الهادیة ـ اسماعیلیّه

آنگاه که از طرابلس شام بحث می‌کند گوید: و لها حصون و قلاع و یجاورها قلاع اهل الدّعوة المعروفة. قلت و اصحاب الدّعوة اسم سمّی الاسماعیلیّة به انفسهم فیقولون نحن اصحاب الدّعوة الهادیة و هم شیعة الخلفا الّذین کانوا بمصر و اتّسموا بالفاطمیّین و ینتمون الیهم، و من النّاس من یسمّیهم الباطنیّة و منهم من یسمّیهم الملاحدة. و ملخّص معتقد هم التّناسخ و یعتقدن انّ کل من اطاع ائمّتهم کان فی الجنّة و من عصاهم کان فی النّار و انّ کلّ من ملک مصر کان مظهر لدینهم فلهذا کانوا یرون اتلاف نفوسهم فی طاعته و هولاء هم المعروفون بالفداویّة و لصاحب مصر بتشییع هولاء و ارسالهم مزیة یخافه بها اعداءه فانّهم لا یبالون بالقتل و قلاعهم علی مسافة مابین حمص و حماة متّصلة بالبحر الرّومی الی جانب طرابلس. و لهم روساء مستولون علی هذه القلاع و ما یتحصّل منها فهو عون لهم علی ما یراد منهم من هذا المعنی. قال ابن فضل اللّه: و لقد سالت المقدّم علیهم و المشارالیه فیهم و هو مبارک بن علوان عن معتقد هم و حادثته فی ذلک مراراً فظهر لی انّهم یرون انّ الارواح مسجونة فی هذه الاجسام المکلّفة بطاعة الامام المظهر علی زعمهم فاذا انتقلت علی الطّاعة تخلّصت و انتقلت الی الانوار العلویّة و ان انتقلت علی العصیان هوت فی الظّلمات السّفلیّة و عقیدتهم انّ علیّاء رضی اللّه عنه کان المظهر ثم الانتقال منه انتهی. الدّرر المنتخب فی تاریخ مملکة حلب ص ۲۶۴ – ۲۶۵.

۱۳۰. خلفای فاطمی

عماره یمنی فقیه در مرثیه عاضد خلیفه فاطمی گوید:

یا عاذلی فی هوی ابناء فاطمة　　لک الملامة ان قصّرت فی عذلی
باللّه زرساحة القصرین و ابک معی　　علیهما لا علی الصّفین و الجمل

حسن المحاضرة ج ۲ ص ۲۴.

بعضی از شعرا در مدح بنی ایّوب گفته‌اند:

الستم مزیلی دولة الکفر من بنی　　عبید بمصر، انّ هذا هو الفضل
زنادقة شیعیّة باطنیّة　　مجوس، و ما فی الصّالحین لهم اصل
یسرّون کفرا یظهرون تشیّعا　　لیستتروا شیئاً و عمّهم الجهل

حسن المحاضرة ج ۲ ص ۲۵.

در باره خلفای فاطمی و غلبه ایّوبیان بر آنان رجوع شود به حسن المحاضرة سیوطی ج ۲ ص ۱۴.

۱۳۱. مرد و نیم مرد و نامرد

وگفت مردم سه قسم‌اند: اول مرد دوم نیم مرد سوم نامرد. اما مرد آن باشد که بدهد و نستاند، و نیم مرد آن باشد که بدهد و بستاند، و نامرد آن باشد که ندهد و نستاند. وگفت مردم را در سه جای بیازمایند: اول چون با زن بیگانه در خلوت باشند و با هم دیگر الفت دارند بنگر تا بسلامت می‌توانند بود یا نه؟، دوم چون خشم گرفت بنگر که خود را نگاه می‌تواند داشت یا نه؟ سوم چون بر مال دیگران دست یابد و بر آن قادر باشد بنگر که دست از آن می‌تواند داشت یا نه؟، فردوس المرشدیّة یا سیرت شیخ ابواسحق کازرونی ص ۳۲۰.

۱۳۲. روغن زیتون - طرز گرفتن آن

چون زیتون از سبزی میل به سرخی کند آن را بدست بچینند هر روز آن قدر بچینند که در یک روز روغن توان گرفت نه همه بیکبار پس آن را در روی جامه در آفتاب نهند تا اندکی خشک شود و برگ و چوب که در آن میان باشد از آن جدا کنند پس بآن طریق که مذکور شد نمک بر آن پاشند و بدستاس آن را نرم کنند بر وجهی که دانه اصل آن نشکند پس آن را در موضعی که عصیر خواهند کرد ریزند و چیزی ثقیل بر آن نهند تا روغن بیرون آید. ارشاد الزّراعة، ص ۲۴۲.

۱۳۳. ملاحظات حول "الفصلة التّجريبيّة" (دايرة المعارف اسلامی اردن)

يجب ان اشكر جهود المجمع فی تدوين هذه الفصلة التّجريبيّة الّتی لها محاسن كثيرة.

و من ذاالّذی ترضی سجاياه كلّها	كفی المرء نبلا ان تعدّ معايبه

و لكن حينما هذه الموسوعة منسوبة الينا و الی مجمعنا يجب ان ندرسها بدقّة و نظهر آراءنا الاصلاحيّة و ملاحظاتنا التّكميليّة.

حول الفصلة التّجريبيّة للموسوعة الاسلاميّة الّتی تنشر فی الاردن

لی ثلاث ملاحظات:

الملاحظة الاولی فی نوع المداخل و الموادّ، لانا نجد فی هذه الفصلة تراجم احوال العلماء و اسامی الامكنة و لكن لا نجد فيها مفاهيم الاسلاميّة الاصليّة الاصيلة اعنی بها الكلمات

الاساسيّة او المفتاحيّة فى القران نحو: الايمان، الكفر، النّفاق، البغى، الرّشد، الاستضعاف، التّكاثر و مآت نظير هذه الموادّ. يجب علينا ان نذكر هذه الموادّ و نفسّرها و ناتى بالشّواهد المبيّنة لها من الكتاب نفسه و من السنة النبويّة و الحديث الشّريف. هذا مهمّ جدّا ان كنّا نقصد ان نمهّد بناء السّيرة الانسانيّة و الاخلاق الاسلاميّة الّتى نحتاج اليها فى هذا الزّمان. و الّذين يحذفون هذه المواد يذهبون مذهب المستشرقين الّذين لهم مقاصد خاصّة و لا يعتنون بالمفاهيم الاخلاقى الاسلامى.

الملاحظة الثّانية فى مادّة "ابوبكر الرّازى". ما بلغت المقالة الى مستوى حدّ الاستفادة من كلّ المراجع الّتى وصلت الينا الى هذا الزّمان، مثلا حينما يذكر صاحب المقالة مشايخ الرّازى لا يذكر اسم ابوالعبّاس الايرانشهرى الّذى نعرفه من آثار البيرونى و ناصرخسرو. و من تلامذة الرّازى لا يذكر ابوالقاسم المقانعى الّذى ورد اسمه فى كتاب "هداية المتعلّمين" لابى بكر الاخوينى الّذى طبع فى ايران. و لا يذكر ردود الرّازى و مناقضاته مع علماء زمانه المشهورين نحو ابوالقاسم الكعبى رئيس المعتزلة ببغداد و النّاشئى الاكبر المتكلّم المشهور و شهيد بن الحسين البلخى و احمد الكيّال.

و هكذا ذكر فيها أنّ طائفة من آثار الرّازى لم ينشرو لا يذكر اسماء هذه الطّائفة من الآثار و يجب ان يذكر "كتاب الشّكوك على جالينوس الحكيم "الّذى يكون من اهمّ كتب الرّازى و ناقشه كبار العلماء نحو ابن رضوان و ابن ميمون و ابن زهر. و من اهمّيّة هذا الكتاب انّه يشتمل على فقرات من آثار جالينوس فقدت اصلها اليونانيّة. وختاما اضيف بهذه الملاحظه انّه لسنا ندرى من اين يقول ان الرّازى كان بخراسان او هو يجيد الموسيقى.

الملاحظة الثّالثة فى مادة «الفلسفة». ليس فى المقالة اشارة الى الفلسفة الاسلاميّة بعد ابن رشد و هذا عين خطاء المستشرقين الّذين يقولون: بدات الفلسفة الاسلاميّة بالكندى و ختمت بابن رشد. و ليس فى المقالة ذكر عن الفلسفة الاسلاميّة الّتى تكاملت فى ايران فى القرون الاربعة الا خيرة و تسمّى "الحكمة المتعالية" و من اشهر ممثّلى هذه الفلسفة ميرداماد و ملاصدرا و السّبزوارى. مع أنّ آثار هذه الفلاسفة ترجمت الى اللّغة الفرنسيّة و الانجليزيّة حتّى اليابانيّة. و يجب انّ نذكرانّ جامعة برينستون طبعت ترجمة كتاب العرشيّة لملّاصدرا و جامعة توكيو طبعت ترجمة كتاب اكسير العارفين لنفس المولّف و جامعة مك جيل طبعت ترجمة كتاب غررالفرائد للسّبزوارى. كيف يمكن ان نحذف اسماء هذه الفلاسفة من موسوعتنا و نحيل الطّلاب المسلم الى المراجع الاجنبيّة و الحال انّ هذه العلماء كتبوا آثارهم

باللّغة العربيّة و كانوا من مروّجی لغة الضّاد فی بلاد العجم.

انا اقترح ان يحصل المجمع الكتب المراجع من كلّ البلاد الاسلاميّة لئلايفوت من الموسوعة شئی مثلاً لا نری فی مقالة «الموسيقی» اسم كتاب بحور الالحان لصفی الدّين الارموی الّذی طبع فی ايران و هكذا لا نری فی مقالة الميدانی كتابه فی النّحو العربی المسمّی بالهادی للشّادی الّذی طبع اخيراً فی ايران لاوّل مرّة.

و نری بعض الاخطاء يرجع بعضها الی الطّبع و بعضها الی نقل الصّوت من اللّغات الاروبيّة نحو: داستكاه بدل دستگاه فی مقالة الموسيقی، شهروزوری بدل شهرزوری فی مقالة السّهروردی، ابن قارون بدل ابن قارن فی مقالة ابوبكر الرّازی.

كلّ هذه الملاحظات لاينافی تعظيم جهود الكاتبين لها، نرجو من اللّه ان يوفّقهم فی هذا العمل المقدّس ان شاء اللّه تعالی. يادداشت از مهدی محقّق

۱۳۴. خطوط متوازی

"الرّسالة الشّافية عن الشّكّ فی الخطوط المتوازية"از خواجه نصيرالدّين طوسی متوفّی ۶۷۲ (الطبعة الاولی، مطبعة دائرة المعارف العثمانيّة حيدرآباد دكن ۱۳۵۹) من در سال ۱۳۳۶ اين رساله را برای مرحوم دكتر محسن هشترودی رياضی‌دان معروف معاصر ترجمه كردم.

۱۳۵. ابن ميمون

حتّی انّ موسی بن ميمون صاحب دلالة الحائرين و هو فی اليهود كابی حامد الغزّالی فی المسلمين يمزج الاقوال النّبويّة بالاقوال الفلسفيّة و يتاوّ لها عليها. بيان موافقة صريح المعقول لصحيح المنقول در حاشيهٔ منهاج السّنّة ابن تيميّه ج ۱ ص ۷۳.

۱۳۶. سرقت شعر

قاضی علی بن عبدالعزيز جرجانی مواردی راكه برخی ادّعا كرده‌اند كه متنبّی از ديگران سرقت كرده است ذكر كرده و سپس بدفاع برخی از آن موارد پرداخته ولی سرقت مضمون در بسياری از آن موارد كاملاً آشكار است مانند آنكه ابوتمّام گفته است:

لوحار مرتاد المنيّة لم يجد الّا الفراق علی النّفوس دليلا

متنبّی گفته است:

لو لا مفارقة الاحباب ما وجدت لها المنايا الی ارواحنا سبلا

الوساطة بين المتنبّی و خصومه ص ۱۶۰.

۱۳۷. وزن هجائی

در اوائل قرن هفتم در پیش امیری شعری فارسی بآواز خوانده شد که مطابق با اوزان عروضی نبود و سپس از شاعری خواسته شد که آن را بعربی در آورد و او چنین گفت:

مـــــالذّة المـــعنّی الّا مــــــــدامــــته
و وصـــل مـــن عـلیه قــــامت قـــیامته

معاهد التّنصیص عبّاسی ج ۲ ص ۶۴.

۱۳۸. السّیف اصدق

آمدی می‌گوید که ابوتمام "السّیف اصدق انباء من الکتب" را از کمیت بن ثعلبة گرفته است:

و لا تکـــثروا فـــیه اللّـجاج فـانّه محا السّیفُ ما قال ابـنُ دارة اجمـعا

الموازنة بین ابی تمّام و البحتری ص ۴۷.

منوچهری می‌گوید:

من گفته شعری مشتهر در تهنیت و اندر ظفر
از سیف اصدق راستر در فتح آن عمّوریه

دیوان منوچهری ص ۱۰۲

۱۳۹. خرد و ستایش آن

سنگ سیه بودم از قیاس و خرد کـرد چـنین درّ شـاهوار مـرا
خار خلان بودم از مثال و خرد سرو سهی کـرد و بـختیار مـرا
دل ز خرد گشت پـر ز نـور مـرا سر ز خرد گشت بی خمار مـرا
پـیشروم عـقل بـود تـا بـجهان کرد بحکمت چنین مشـار مـرا
بر سر من تاج دین نـهاده خـرد دیـن هـنری کـرد و بـردبار مـرا
از خـــطر آتش وعــذاب ابــد دین وخرد کـرد در حـصار مـرا

دیوان ناصر خسرو ۵۶ / ۳۸ تا ۴۳

۱۴۰. قطعهٔ شعر زیبا

ایکه از رخ جز که رشک مه نـه‌ای هــــیچ از حـــال دلم آگـه نـه‌ای
بـــنده دیـــرین درگــــاه تـــوام بـــا خـــبر از بـنده درگـه نـه‌ای
نـنگ آیـد شـاه را خـود از گـدا زین سبب شاها بـمن هـمره نـه‌ای

اختـرانند ایـن همه خـوبان و تـو — در مـیان اخـتران جـز مـه نـه‌ای
در مـیان عـرصهٔ شـطرنج حسـن — جمله فرزینند و تو جز شه نـه‌ای
زیـن هـمه بـازیکنان در بـاختن — هیچ دستی نـه کـه تـو بـرده نـه‌ای
سرمه در چشم تو صنع حق کشید — هـیچ مـحتاج دگـر سـرمه نـه‌ای
گفت دی کـز جـان و دل یـار تـوام — گـفتمش: واللّه نـه‌ای بـاللّه نـه‌ای

۱۴۱. معلّم - بلندی طبع او

سلیمان بن علی کسی را فرستاد تا از خلیل بن احمد بخواهد که بیاید و فـرزند او را درس دهد. خلیل نان پارهٔ خشکی را به فرستاده او نشان داد و گفت : بخور که من چیزی جز این ندارم و تا وقتی این نان خشک را دارم نیازی بدرگاه سلیمان ندارم. رسول گفت : به سلیمان چه گویم؟ خلیل این دو بیت را انشا کرد :

ابـلغ سـلیمان أنّی عـنه فی سـعة — و فی غـنی، غـیر أنّی لست ذامـال
والفقر فی النّـفس لا فی المـال تـعرفه — و مثل ذاک الغنی فی النّفس لا المـال

تاریخ التّربیّة الاسلامیّة ص ۴۰

۱۴۲. ابوالعتاهیه ـ انتقاد او از وضع اجتماعی

مـن مـبلغ عـنّی الامـام نـصائحا مـتوالیـة
انّی اری الاسـعار اسـعار الرّعـیّة غـالیة
واری المکاسب نزرة واری الضّرورة فاشیة
واری غـموم الدّهـر رائـحة تمـرّوغادیة
واری الیتامی و الا رامل فی البیوت الخـالیة
من بـین راج لم یـزل یسـمو الیک و راجـیة
یشکون مجـهدة بـا صـوات ضـعاف عـالیة
یرجون رفدک کـی یـروا ممـا لقـوه العـافیة
من یرتجی للنّاس غـیرک للـعیون البـاکـیة
من مصبیات جُوّع تمـسی و تـصبح طـاویة
من یرتجی لدفاع کـرب مـلمّة هـی مـاهیه
من للـبطون الجـائعات و للـجسوم العـاریة

یابن الخلائف لا فقدت و لا عدمت العـافیة

ان الاصـــول الطّـــیّبات لهـا فـروع زاکـیة

القیتُ اخباراً الیک من الرّعیة شافیة

ضحی الاسلام ۱۲۹، بنقل از دیوان ابوالعتاهیة ص ۳۰۴.

۱۴۳. علم الکلام

قال: الفصل الاوّل فی ماهیّة علم الکلام الی قوله علی قانون الاسلام.

اقول: لما کان البحث فی نفس علم الکلام ای فی مسائله فی ذات اللّه تعالی و صفاته و اسمائه و عن احوال المخلوقات من الملائکة و الانبیاء و الاولیاء و المطیعین و العـاصین فی الدّنیا و الآخرة و عن احوال الجنّة و النّار و ما یتبعهما علی قانون الاسلام. و المراد بقانون الاسلام ما هو اصوله من کتاب اللّه و سنّة رسوله و الاجماع و المعقول الّذی لا یخالفها فانّه ایضاً من اصول الاسلام. و الفلاسفة ایضاً یبحثون عن هذه الاشیاء لکن علی اصول الفلسفة من انّ الواحد لا یصدر عنه الّا الواحد، و الواحد لا یکون قابلا و فاعلا معا، و الامکان صفة وجودیّة، و العود ممتنع و الوحی و نزول الملک محال و سمّوه بالالهی فیکون الامتیاز بـین الکلام و الالهی انّ الکلام علی اصول هذه الشّریعة و الالهی علی اصول الفلاسفة. فعلم ممّا ذکرانّ حدّ علم الکلام انّه علم یبحث فیه عن ذات اللّه تعالی و صفاته و اسمائه و احوال الممکنات فی المبدء و المعاد علی قانون الاسلام. المعارف فی شرح الصّحائف، سـمرقندی، نسخهٔ موزه بریتانیا ص ۲ و ۳.

۱۴۴. ترجمه

هر کس آشنائی به ترتیب معانی و استعمال الفاظ در یک زبان داشته باشد اگر خواسته باشد با زبان دیگری مقصود خود را ادا کند همان آمادگی را خواهد داشت هم چنانکه عبدالحمید الکاتب اسلوب زبان فارسی را وارد زبان عربی کرد. الصّناعتین ص ۶۹.

۱۴۵. مجوسی صاحب کامل الصّناعة

کنّاش مسمّی به ملکی تصنیف اوست و فی الحقیقه کتابی جـلیل است مشـتمل بـر علمی و عملی به ترتیبی نیکو میل مردم در آن عهد به مدارست آن کتاب بود و طلبه ملازم آن بودند تا آنکه قانون ابن سینا ظهور یافت این وقت ملکی متروک ماند و ملکی در قسم عملی ابلغ است از قانون و قانون در علمی اثبت. ترجمهٔ تاریخ الحکمای قفطی ص ۳۲۱.

۱۴۶. یزیدیّه

"المراجع عن الیزیدیّة" تالیف گورکیس عوّاد مجلّة المشرق ج ۶۳ سال ۱۹۶۹ ص ۶۷۳ تا ۷۳۲.

۱۴۷. طبخ

"فی الطّبخ و اصلاح الاطعمه فی الاسلام" از حبیب زیّات ص ۱ - ۲۶ مجلّة المشرق ۱۹۴۷.

۱۴۸. دستکار = جراح

باد خوارزمی چو سنگین دل پزشک دستکار
دست پـر مسـبار دارد آسـتین پـر نـیشتر

دیوان ازرقی ص ۲۱

رجوع شود به قصیده ساسانیّه ابودلف در یتیمة الدّهر ذیل کلمه "نطّاس" که از "دستکاریین" یاد کرده است. و نیز اغراض الطّبّیّهٔ سیّد اسماعیل جرجانی ص ۴۷۴

۱۴۹. شهر

کوره: شهر خرد، شهر، شهرستان. بلدة: شهر خرد. مدینه: شهر بزرگ. ربض: گرداگرد شهر، دیوار گرداگرد. سَواد: آبادانی بیرون شهر، گرداگرد شهر، پیراستهٔ شهر

مقدّمة الادب زمخشری ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۱۵۰. توفیر - اصطلاح مالی

فـردا پـدید گـردد تـوفیرها کـه او — از عـاملان شـاه تـقاضا کـند شـمار
آن مال کز میانه ببردند دانگ دانگ — بستاند و بتنگ فرستد سوی حصار

دیوان فرّخی ص ۱۹۲

۱۵۱. پروانه = فروانک

ور نـامه‌ای دهـد نـه بـپروانهٔ تـوتیر — شغلش فرو گشاده و دستش ببسته باد

دیوان انوری ص ۱۱۸

این کلمه در عربی بصورت "فروانک" بکار رفته و در ادب الکتّاب صولی ص ۱۹۳ جزو اصطلاحات فارسی برید (= پُست) آورده شده و چون مصحّح کتاب فارسی نمی‌دانسته آن را «فراونک» ضبط کرده است.

۱۵۲. عقّار - جمع آن عقاقیر به معنی گیاهان داروئی

نه پیش من دواوین است و اشعار　　نه عیسی را عـقاقیرست و هـاون

دیوان خاقانی ص ۳۱۹

ابن میمون کتابی تحت عنوان "شرح اسماء العقّار" دربارهٔ گیاهان داروئی دارد که در سال ۱۹۴۰ در قاهره بوسیلهٔ ماکس مایرهوف چاپ شده است.

۱۵۳. حاجب

انّی امرء لا اری بالباب اقرَعُهُ　　اذا تنَمَّر دونی حاجب البـاب

معجم الادباء ج ۳ ص ۶

نظیر:

لا اشـتهی یـا قـوم الّا کـارها　　باب الامیر و لا دفاع الحاجب

جامع الشّواهد ص ۳۴۰

سعدی گوید:

ترک اکرام خواجه اولیتر　　کاحتمال جفای بـوّابـان

شمس تبریزی گوید:

و آن دفع گفتنت که برون شو بخانه نیست　　و آن نـاز و کـبر و تـندی دربـانم آرزوست

۱۵۴. رازی - کتابهای او در کتابخانهٔ اسکوریال قبل از حریق

نقل از فهرست کتب اولیّهٔ عربی در کتابخانهٔ اسکوریال نومزیو موراتا

Un catálogo De los fondos Arabes primitivos De el Escorial, Nemesio Morata, Al - Andalus, vol. II P. 87 1934

فی شرح کتاب النّبض الکبیر لجالینوس، برء السّاعة، سمع الکیان فی العلم و الفلسفة، مقالته فی الفصد، فی الحصاة المتولّد فی المثانة، مقالته فی مصالح الاغذیة، مقالة علی انّ الحمیّة المفرطة و التّقلیل من الاغذاء بل من الاغذیة و الاستکثار من الادویة ضارّة ثم یتلوه مقالة فی الفصد، تلخیص لکـتاب جـالینوس فـی حـیلة البـرء، فـی جـمیع فـنون الطّبّ، المنصوری فی علم الطّبّ، فـی الشّکـوک عـلی جـالینوس الحکـیم، الکـنّاش المـعروف بالفاخر، فی دفع مضارّ الاغذیة صنفّه لامیره ابوالعبّاس احمد بن علی، فی سرّ عنایة الطّبّ فیه رسالة اخریٰ فی اکل الفاکهة و مقالتین فی الخمر و شرابّه.

اجزاء مختلفی از کتاب الحاوی نیز در این فهرست آمده است. در این فـهرست نـام

رازی چنین آمده: "محمّد بن احمد بن زکریا الرّازی کنیته ابوبکر"

۱۵۵. عرض و مرض

منزلت عرض از مرض چنان است چون منزلت سایه از دیوار که تا دیوار بجای بود سایه بجای بود و عرض را چون اضافت به بیماری کنی عرض بود و چون اضافت بسوی پزشک کنی دلیل بود. هدایة المتعلّمین، ص ۱۹۷.

۱۵۶. ابن هندو

ولنذکر ایضا من تلامیذ ابن الخمّار ابا الفرج علیّ بن الحسین بن هندو المتوفّی سنة ۴۱۰ هـ = سنة ۱۰۱۸ م کان فارسیّا مسلما و لعلّه انحدر من اصلاب هندیّة و کان طبیبا و فیلسوفا و شاعرا، قضی معظم حیاته لا فی بغداد و لکن فی قصور امراء الفرس ککاتب فیها و قد ترک کتابین کبیرین هما: مفتاح الطّبّ ثمّ المقالة المشوّقة فی المدخل الی علم الفلسفة، التّراث الیونانی ص ۹۵.

لازم به تذکّر است که ابن هندو اصلا هندی نبوده و به جهت آنکه در «هندو جان» قم متولّد شده به ابن هندو شهرت یافته است. تاریخ وفات او نیز نادرست است و باید به ۴۲۰ اصلاح گردد. فوات الافیات ج ۳ ص ۱۳.

۱۵۷. طلاق (= بهشتن)

از او پرسیدم که آیا صیغهٔ طلاق را به فارسی و نبطی می‌توان اداکرد. پاسخ داد طلاق را با هر زبانی می‌توان اجرا کرد و سپس کلمهٔ «بهشتم» فارسی را به جای «طلّقتُ» عربی یادکرد. مجموع الفقه عن الامام زید بن علیّ بن الحسین ص ۲۱۲

۱۵۸. عربی ومعادل فارسی

اذا وضعت علی الرّاس التّراب فضع من اعظم التّل انّ النّفع منه یقع
یتیمة الدّهر ج ۴ ص ۸۸

ناصر خسرو گوید:

گر بسر بر خاک خواهی کرد ناچار ای پسر آن به آید کان ز خاکی هر چه نیکوتر کنی
اذا الماء فوق غریق طما فقاب قناة و الف سواء

نظامی گوید:

چون قامت ما برای غرقست کوتاه و بلند را چه فرقست
تبختر اخفاء لما فیه من عرج ولیس له فیما تکلّفه فرج

ناصر خسرو گوید:

خفته‌ای خفته و گوئی که من آگاهم | کی شود بیرون لنگیت برهواری
کم ماکر حاق به مکره | و واقع فی بعض ما یحفر

فردوسی گوید:

کسی کو بره بر کند ژرف چاه | سزد گر کند خویشتن را نگاه

سعدی گوید:

بگفت آنچه دانست و بایسته گفت | بگل چشمه خور نشاید نهفت

در عربی "من یقدر علی ردّامس و تطیین عین الشّمس"

ابوالفضل سکّری مروزی گوید:

من رام طمس الشّمس جهلاً اخطا | الشّمس بالتّطیین لا تغطّی

لازم است تذکر داده شود که ابوالفضل سکری مروزی از کسانی بوده است که امثال فارسی را بعربی بر می‌گردانده از جمله:

احسن ما فی صفة اللّیل وجد | اللّیل حبلی لست تدری ما تلد

فخرالدّین گرگانی گوید:

شنیدستی که شب آبستن آید | نداند کس که فردا زو چه زاید

شرح حال سکّری مروزی در یتیمة الدّهر ثعالبی ج ۴ ص ۸۸ آمده است.

۱۵۹. سقراط - خم نشینی او

اری طالباً منّا الزّیادة لا الحسنی | بفکر رمی سهماً فعدّا به عدنا
فنحن کدود القزّ یحصرنا الّذی | صنعنا بدفع الحصر سجنا لنا منّا
و تیمّ ارباب الهرامس کلّهم | و حسبک من سقراط اسکنه الدّنا
و جردّ امثال العوالم کلّها | و ابدی لافلاطون فی المثل الحسنا
و هام ارسطو او مشیٰ من هیامه | و بثّ الّذی القی الیه و ما ضنّا

دیوان حلّاج به تحقیق لوی ماسینیون، جدا شده از مجلّهٔ آسیائی (= ژورنال آزیاتیک) سال ۱۹۳۱ شمارهٔ ژانویه - مارس، ص ۱۳۷.

۱۶۰. زنان ـ ناقصات عقل و دین

پیغمبر اکرم (ص) در حدیثی که در صحیحین روایت شده آنان را در عقل و دین ناقص خطاب کرده است. زنان پرسیدند: و ما نقصان عقلنا و دیننا یا رسول اللّه؟ فقال: الیس

شهادة المراة نصف شهادة الرّجل؟ قلن: بلیٰ. قال: هذا من نقصان عقلها. قال: و اذا حاضت لم تصلّ و لم تصم؟ قلن: بلیٰ. قال: فهذا من نقصان دینها. بغیة المرتاد ص ۲۴۹

۱۶۱. علوم اوائل

در بغیة الوعاة ص ۳۷۵ در شرح حال قاسم بن احمد لورقی متوفّی ۶۶۱ آمده: "و کان یعرف الفقه و الاصول و علوم الاوائل جیّدا الی الغایة. و قال بعضهم کان فی ذهنه خلل. قال الذّهبی: ما کان الّا ذکیا فیالیته ترک الاشتغال بعلوم الاوائل فماهی الّا مرض فی الدّین او هلاک فقلّ من نجا منها" نقل از تاریخ الحضارة الاسلامیّة فی القرن الرّابع آدام متز ص ۱۳۳.

۱۶۲. عقل شرع داخلی و شرع عقل خارجی است

شیخ مرتضی انصاری در باب تعارض عقل و نقل گوید:

"امّا لوارید المعنی الاخصّ و هو الفطری الخالی عن شوائب الاوهام الّذی هو حجّة من حجج الملک العلّام و انْ شذّ وجوده فی الانام ففی ترجیح النّقل علیه اشکال" "و وجه الاستشکال فی تقدیم النّقلی علی العقلی الفطری السّلیم ماورد من النّقل المتواتر علی حجّیّة العقل و انّه حجّة باطنة و انّه ممّا یعبد به الرّحمن و یکتسب به الجنان و نحوها مما یستفاد منه کون العقل السّلیم ایضا حجّة من الحجج. فالحکم المنکشف به حکم بلّغه الرّسول الباطنی الّذی هو شرع من داخل کما انّ الشّرع عقل من خارج". فرائد الاصول ص ۱۹

۱۶۳. الشّفاء - وجه تسمیهٔ آن

لیس بغریب ان یسمّی طبیب احد مولّفاته الشّفاء انّما الغریب ان یطلق هذا الاسم علی مولّف فلسفی بینما یختار لاعظم کتبه الطّبّیّة اسم القانون و لو عکس لکان الامر اوضح. اللّهمّ الّا ان یکون طبّ النّفوس لدیه لیس اقلّ شانا من طبّ الاجسام علی انّ طبّه قد تاثّر بفلسفتة کما تاثّرت فلسفتة بطبّه. مقدّمهٔ شفای ابن سینا ص ۲.

۱۶۴. آبستنی روی آبستنی = دو قلو

و من الحیوان ما یحمل حملا علی حمل ... و الفرس و الانسان قد یحملان حملا علی حمل ... و ذلک لسعة الرّحم و قوة مزاج الانسان و مزاج الفرس فی ذوات الحافر. الحیوان شفا ص ۴۲۵. بقراط کتابی تحت عنوان: "فی حبل علی حبل" دارد که در سال ۱۹۶۸ در کمبریج چاپ شده است.

۱۶۵. ابن سینا - رئیس مشّائیان اسلام

شریکنا السّالف رئیس المشّائیّة من فلاسفة الاسلام. السّبع الشّداد ص ۸.

۱۶۶. ابن سینا ـ تدریس در شب

فکان یجتمع کلّ لیلة فی داره طلبة العلم، و ابو عبید یقرأ من کتاب الشّفاء نوبة، و یقرأ المعصومی من القانون نوبة، و ابن زیلة یقرأ من الاشارات نوبة، و بهمن یار یقرأ من الحاصل و المحصول نوبة. تاریخ حکماء الاسلام ص ۶۲.

۱۶۷. فلسفه – وجه اشتقاق مغرضانه

خَف اللّهَ و اطلُب هُدی دینه و بعد هما فاطلُب الفلسفة
لئلا یَغرّک قوم رَضُوا من الدّین بالزّور و الفلسفة
ودع عنک قوماً یعیدونها ففلسفة المرء "فلّ السّفه"

یتیمه الدّهر ج ۴ ص ۳۱۴.

لامعی گرگانی می‌گوید:

دستت همه با مرهفه پایت همه با موقفه
وهمت همه با فلسفه آن کو «سفه» را هست «فلّ»

دیوان ص ۸۱

۱۶۸. علوم اوائل

حسن بن علی قطّان مروزی متوفّی ۵۴۸ کان فاضلاً "عالماً" باللّغة و الادب و الطّبّ و علوم الاوائل المهجورة و کان ینصر مذهبهم و یمیل الیهم. بغیة الوعاة ص ۲۲۴.

ناصر خسرو گوید:

علّت جنبش چه بود از اوّل بودش چیست درین قول اهل علم اوائل

دیوان ۲/۶۱

۱۶۹. ابن هیثم

یک بار در بصره و یک بار در قاهره خود را بدیوانگی زد تا از مشاغل ظاهری خود را رهائی دهد و بعلم پردازد. تاریخ فلاسفة اسلام لطفی جمعه ص ۲۶۷. او در مصر از انتساخ اقلیدس و مجسطی امرار معاش می‌کرده و ۱۵۰ دینار مصری مزد آن می‌شده است. لطفی جمعه ۲۶۹. او طرحی ریخت که بوسیله آن سد اسوان را بسازد ولی بعمل نینجامید زیرا مخارج زیادی لازم داشت و حکومت مصر در آن موقع خیلی فقیر بود. لطفی جمعه ۲۶۸.

۱۷۰. دلالة الحائرين ابن ميمون

و فی سنة خمس و ستّمائة مات موسی بن ميمون اليهودی الاندلسی .... وصنّف كتابا فی مذهب اليهود سمّاه بالدّلالة (= دلالة الحائرين) و بعضهم يذمّه و يسمّيه الضّلالة. تاريخ مختصر الدّول ص ۲۳۹.

۱۷۱. الفلاحة النّبطيّة ابن وحشيّة كلدانی

نخستين هدف شريعت موسی چنانکه از تورات بر می آيد اينست که پرستش بت را از بين ببرد و اثر آن را نابود سازد. او سپس از متعلّقات بت پرستی اموری از قبيل تسخير جن و استمداد از تابعه و از آتش گذشتن و عرّافی و مشعبدی و فال گيری و جادوگری و افسونگری و شور کردن با مردگان را بر می‌شمارد و آنگاه می‌گويد من با آگاهی به آراء و اعمال و عبادات صابيان موفق به کشف علل فرائض آنان گشتم آن فرائضی که گمان برده می‌شد بدون علّت هستند و من کتابهای آنان را برای تو ياد می‌کنم و بزرگ‌ترين کتاب در اين باره کتاب "الفلاحة النّبطيّة" است که ابن وحشيّه آن را نوشته است و بزودی آشکار می‌سازم که چرا صابيان مذاهب خود را با فلاحت زمين مرتبط نمودند و در کتابها مدوّن ساختند. دلالة الحائرين ص ۵۸۹.

۱۷۲. شرح اسماء العقّار ابن ميمون

شرح اسماء العقّار از روی نسخهٔ منحصر بفردی که در استانبول بوده بوسيله ماکس مايرهوف منتشر شده است. مولّف در آغاز می‌گويد که از منابع زير استفاده کرده است :

۱ - کتاب ابن الجلجل فی شرح العقّار. ۲ - کتاب ابی الوليد بن جناح. ۳ - کتاب الجامع الّذی الّفه بعض المتاخّرين فی الاندلس و هو المسمّی بالغافقی.

و همچنين مذکورات ابن وافد و ابن سمجون. اين کتاب در سال ۱۹۴۰ در قاهره چاپ شده است.

۱۷۳. موسيقی

پيروان فيثاغورس معتقدند که افلاک را آوازهائی لذّت بخشنده است. اين آوازها را تناسب خاصّی است همچون تناسب آهنگهای موسيقی اين در حالی است که ارسطو در کتاب خود "فی السّماء" بيان می دارد که افلاک را صوت و آوازی نيست. دلالة الحائرين ص ۲۹۵.

مولانا گوید:

نــاله ســرنا و تــهدید دهــل چــیزکی مــاند بــدان ناقور کــل
پس حکیمان گفته‌اند این لحن‌ها از دوار چــرخ بگــرفتیم مــا

مثنوی ص ۳۴۳

۱۷۴. فلسفه و طبّ

انّ الفلسفة لعمری شریفة لشرف موضوعها غیر انّک لاتقدر تخرجها عن ان تکون طبّا للنّفوس، فاذا کلّ فیلسوف طبیب و کلّ طبیب فاضل فیلسوف، فالفیلسوف لا یقدر علی اصلاح غیر النّفس و الطّبیب الفاضل یقدر علی اصلاح النّفس و البدن جمیعا. فاذن الطّبیب یستحقّ ان یقال فیه انّه المتشبّه بافعال الباری تعالی بحسب طاقته. ادب الطّبیب ص ۱۵۸.

۱۷۵. جوامع اسکندرانیّین

و لانّ هذه الاربعة کتب تشتمل علی کثیر من اصول صناعة الطّبّ رایت جمعها نافعاً جدّا علی الطّریق الّذی سلکته فی جمعها لی اوّلا ثم لبعض الرّاغبین فی علم هذه الصّناعة فجعلتها فصولا بدات فی اوّل کلّ فصل من فصول الکتاب الاوّل بحرف الف، و فی فصول الکتاب الثّانی بحرف با، و فی فصول الکتاب الثّالث بحرف جیم، و فی فصول الکتاب الرّابع بحرف دال لئلا یختلط فصول الکتاب الاوّل بالثّانی اذلم افصلها مقالات، و ایضاً لئلا یختلط بغیرها من جوامع هذه الکتب فانّ الاسکندرانیّین قد جمعوها بطریق لهم سلکو غیر هذا. ادب الطّبیب ص ۱۹۵ و نیز رجوع شود به مفتاح الطّبّ ص ۶۱.

۱۷۶. طبیب و متطبّب

طبیب = *Physician*

متطبّب = *Medical Practioner*

بخش انگلیسی خمس رسائل ابن بطلان، ص ۱۱۲.

۱۷۷. استسقاء - انواع آن

ثلاثة انواع: طبلی و هو الّذی ینتفخ معه البطن بمادّة ریحیّة اذا ضربت علیه سمع له صوت کصوت الطّبل. و لحمی و هو الّذی یربو معه لحم جمیع البدن بمادّة بلغمیّة تفشو مع الدّم فی الاعضا و هو اصعب من الاوّل. و زقّی یجتمع معه فی البطن الاوّل مادّة ردیئة یسمع لها عند الحرکة خضخضة کخضخضة الماء فی الزّق و هو اردأ انواعه عند الاکثرین من الاطبّاء. طبّ النّبی ص ۱۸۶.

۱۷۸. جرّاحی - ابزارهای آن

ثمّ قال: ارنی مباضعک. فاخرجت الیه دست المباضع فتامّله و قال: این المدوّرات و الشّعرات و المروزیّات و الحربات؟ و این فاس الجبهة و صنّارة الصّدغ و الدّواء القاطع للدّم؟ قلت : ما معی من هذا کلّه شئی. قال : فارنی لطف اناملک. فلمّا اخرجت یدی قال : ما هذه انامل تصلح لجسّ العروق و لا هذا زند یقدح جواب هذه المسائل. دعوة الاطبّاء ص ۱۸.

۱۷۹. ترجمه - روش‌های آن

مترجمان را در نقل کتابها به زبان عربی دو روش بوده است : یکی روش یوحنّا بن بطریق و ابن ناعمه حمصی و دیگران و آن این بود که به کلمات مفرده یونانی و معنی مدلول آن نظر می‌افکندند و کلمه‌ای مفرد از زبان عربی که مرادف آن در دلالت بر آن معنی باشد انتخاب می‌کردند که کلمهٔ یونانی بکلمهٔ عربی تبدیل می‌گردید و با آن تبیین می‌شد و با پیوستن کلمات جمله‌ای عربی پدید می‌آمد. این روش از دو جهت نادرست است یکی آنکه در زبان عربی کلماتی یافت نمی‌شود که برابر همه کلمات یونانی باشد از این جهت است که در خلال ترجمه بسیاری از الفاظ یونانی بصورت خود باقی مانده است و دیگر آنکه خواصّ ترکیب و روابط اسنادی یک زبان همیشه با زبان دیگر تطبیق نمی‌کند و نیز در استعمال مجازات که در هر زبانی موجود است خلل وارد می‌آید.

روش دیگر روش حنین بن اسحق و جوهری و دیگران است که محصول معنای جمله‌ای را در ذهن می‌آوردند و آن محصول معنا را طیّ جمله‌ای به زبان دیگر تعبیر می‌کردند و این روش درست‌تر از روش اول است از این جهت است که کتابهای حنین بن اسحق نیازی به تهذیب ندارد مگر در علوم ریاضی که او مهارتی در آنها نداشت بر خلاف کتابهای پزشکی و منطق و طبیعی و الهی که ترجمه‌های او از این کتب نیازی به اصلاح ندارد. الغیث المسجّم فی شرح لامیّة العجم، صفدی، ج ۱ ص ۷۹. کلمهٔ "اصلاح" یا «تهذیب» همانست که امروز مترجمان آن را "ویراستاری" می‌گویند.

۱۸۰. علم - تعریف و تقسیم آن

عامری در فصلی که در بارهٔ مائیّة العلم آورده گوید:

علم عبارتست از احاطه به شیء بر آنچه آن شیء بر آن است بدون خطا و لغزش و این علم بدو قسم ملّی و حِکْمی تقسیم می‌شود. اربابان علوم ملّی پیمبران برگزیده - صلوات

اللّه علیهم - و اربابان علوم حکمی حکیمان بزرگوار هستند و هر پیمبری حکیم است و هر حکیمی پیمبر نیست - علوم ملّیّة (= شرعیّه) به سه صناعت تقسیم می‌شود :

نخستین صناعت حسّی است و آن صناعت محدّثان است، و دوّمین صناعت عقلی است و آن صناعت متکلّمان است و سوّمین صناعت مشترک میان حسّ و عقل است و آن صناعت فقیهان است.

علوم حکمیّه (= عقلیّه) نیز به سه صناعت تقسیم می‌شود:

نخستین صناعت حسّی است و آن صناعت طبیعیّون است، و دوّمین صناعت عقلی است و آن صناعت الهیّون است، و سوّمین صناعت مشترک میان حسّ و عقل است و آن صناعت ریاضیّون است. الاعلام بمناقب الاسلام، ص ۸۴ - ۸۵.

۱۸۱. بطن و فرج

و انّک مهما تعط بطنک سؤله — و فرجک نالا منتهی الذّم اجمعا

مغنی ابن هشام ج ۱ ص ۳۳۱ و عیون الاخبار ج ۱ ص ۳۷. از حضرت رسول (ص) سوال شد مردم بیشتر از چه راه به آتش جهنم می‌افتند فرمود: "الاجوفان: الفم و الفرج". ناصرخسرو می‌گوید: "که تن ز فرج و گلو در بسوی شر دارد" و در جای دیگر گوید: "مشغول شدستی به فرج و دندان" در اخلاق محتشمی ص ۳۵۱ بیت یاد شده با "و انت اذا اعطیت" آغاز شده و بجای "الذّم"کلمه "الشّرّ" آمده است.

۱۸۲. شفا

کتاب معروف ابن سینا که در لاتین به اشتباه به کلمه "*Sufficientia*" ترجمه کرده‌اند در حالیکه می‌باید به کلمه "*Book of Healing*" ترجمه شود. تاریخ فلسفهٔ اسلامی ماجد فخری ص ۱۵۰.

۱۸۳. رؤوس ثمانیه

مطالبی که مولّفان اسلامی در آغاز کتابهای خود یاد می‌کردند. تعلیقهٔ ملّاصدرا بر شفای ابن سینا ص ۲۱.

۱۸۴. ابن سینا - تمایل او به مکتب اشعری

... حتّی نجد ابن سینا علی شهرة موضعه من الحکمة یقول انّه ممکن ان یتولّد انسان من التّراب کما یتولّد الفار، و هذا ان کان یعتقده و لم یقله موافقة لاهل زمانه فانّما عرض له ذلک من قبل مباشرته علم الاشعریّة الی غیر ذلک مما یطول تعدیدها. تفسیر ما بعدالطّبیعة ج ۱

ص ۴۷.

۱۸۵. الهیّات = ما بعدالطّبیعة

فامّا قوله: "ما بعد الطّبیعة" فاراد به ما بعد الطّبیعیّات المحسوسة فی معرفتنا و ان کان قبل فی الوجود فانّ المتقدّم عند الطبیعة فی الوجود متاخّر عندنا فی المعرفة علی ما قیل فی فاتحة علم الطّبیعیّات، و قال قوم لاجل ذلک علم «ما قبل الطّبیعة» و القبل و البعد فی هذا لا اختلاف فیهما و انّما هما بالاضافة الی اعتبارین مختلفین. المعتبر ج ۳ ص ۴.

۱۸۶. ترجمه از زبان عربی به زبان لاتین

و کانت صلات اوروبة بالمسلمین تقع بواسطة اسپانیة و لا سیما طلیطلة من جهة و بواسطة صقلیة و مملکة ناپل من جهة اخری و کان عمل المترجمین یتمّ بواسطة هاتین النّاحیتین علی التّساوی و بوسائل متماثلة. ابن رشد و الرّشدیّة ص ۲۱۵.

۱۸۷. محمود و خلیفه فاطمی مصر

ژنده پیلان کز در دریای سند آورده‌ای
سال دیگر بگذرانی از لب دریای نیل
قرمطی چندان کشی کز خونشان تا چند سال
چشمه‌های خون شود در بادیه ریگ مسیل
تا ز جامه سوکواران بر زنان مصریان
همچو زرّ بخشش تو مست گرداند کفیل
راست پنداری همی بینم که باز آیی ز مصر
در فکنده در سرای ملحدان ویل و عویل
وان سگ ملعون که خوانند اهل مصر او را عزیز
بسته و خسته بغزنین اندر آورده ذلیل
دار او بر پای کرده در میان مرغزار
گرد کرده سنگ زیر دار او چون میل میل
تا چو بر دار مخالف سنگها بیمر شود
اهل بدعت سر بتابند از مخالف قال و قیل

دیوان فرّخی، ص ۲۲۱

۱۸۸. محمود و خلیفه بغداد

کنون دو چشم نهاده است روزوشب گویی به فتح‌نامهٔ خسرو خلیفهٔ بغداد
خلیفه گوید کامسال همچو هرسالی گشاده باشد چندین حصارو آمده شاد
خبر ندارد کامسال شهریارجهان بنای کفر فکنده است و کنده ازبنیاد

دیوان فرّخی، ص ۳۴

از ابیات زیر برمی‌آید که او به خلیفهٔ بغداد هم بی‌اعتنا بوده است و عبارت معروف بیهقی از قول سلطان محمود که گفته است: «بدین خلیفهٔ خرف شده باید نبشت ....» تاریخ بیهقی ص ۱۸۳

بغداد و زانسو هم ترا بودی کنون گر خواستی
لیکن نگهداری همی، جاه امیرالمومنین
از بهر میر مومنین بگذاشتی نیم از جهان
کو هیچکس را این توانایی که کردستی تو این
صد بنده داری در توانائی و مردی و هنر
صدره فزون از مقتدر و ز معتصم و ز مستعین

دیوان فرّخی، ص ۲۶

۱۸۹. قیاس عقلی

بیاموزی قیاس عقلی از حجّت اگر مرد قیاس حجّتی هستی

دیوان ناصر خسرو ص ۳۶/۱۷۸

قیاس عقلی در برابر قیاس فقهی است که فقها استعمال می‌کنند. ابن رشد گوید که از آیه "فاعتبروا یا اولی الابصار" فقیه استنباط وجوب معرفت قیاس فقهی می‌کند و عارف بخدا استنباط وجوب معرفت قیاس عقلی، و اتمّ انواع قیاس عقلی برهان است که بوسیله آن خدا و سایر موجودات شناخته می‌شود و برای این منظور نخست باید انواع براهین و شروط آن و فرق میان قیاس برهانی و قیاس جدلی و قیاس خطابی و قیاس مغالطی دانسته شود. کتاب فصل المقال و تقریر ما بین الشّریعة و الحکمة من الاتّصال ص ۶ و ۷.

۱۹۰. شفای ابن سینا چاپ تهران

در مقدّمه کتاب المدخل از منطق شفا چاپ مصر زیر نظر دکتر ابراهیم مدکور در بارهٔ شفای چاپ تهران چنین آمده است : "شفای چاپ تهران که در اوائل قرن سیزدهم هجری

۱۳۰۳ در اختیار اهل علم قرار گرفته معیوب و ناقص است و ارزش علمی بر آن مترتّب نیست. معیوب بودن آن بدان جهت است که بر هیچ تحقیق علمی مستند نیست و خطاهای آن هم بی‌شمار است و ناقص است از جهت آنکه منطق و ریاضیّات آن مورد غفلت قرار گرفته و فقط به طبیعیّات و الهیّات اکتفا شده که آنهم خالی از نقص نیست" ص ۳۹.

در عربی می‌گویند: «و المغلّط غالط» ما در مقدّمه شرح الهیّات شفای ملّا مهدی نراقی صفحهٔ پنجاه و دو تحت عنوان: «اصلاح شفای چاپ قاهره با متن نراقی» نشان دادیم که چه غلط‌هائی در چاپ مصر وجود دارد که نراقی صحیح آنها را قبلاً ضبط کرده است. شگفت آنکه این عبارات مغرضانه و نامنصفانه عیناً بدون هیچ اظهار نظری در شفای چاپ قم ۱۴۰۵ که افست از چاپ قاهره است دیده می‌شود.

۱۹۱. التّبیین فی قطع الشّکّ بالیقین

عنوان کتاب ابن زهر اندلسی در ردّ کتاب الشّکوک علی جالینوس رازی است که در نسخهٔ کتابخانه زیتونیّهٔ تونس و ملکیّهٔ مراکش با این عنوان یاد شده ولی نسخه آستان قدس رضوی به عنوان و عبارت زیر آغاز می‌شود: کتاب البیان و التّبیین فی الانتصار لجالینوس تصنیف ابوالعلاء بن زهر علی ما اخذ علیه ... اذوقع الیّ کتاب ینبز بالشّکوک علی جالینوس و رایته منسوبا الی ابی بکر محمّد بن زکریا الرّازی، و کنت رایت بعض کتب هذا الرّجل و ان کانت لم تفارق ما تلیناه من الطّریقة النّاشیة فهو تنبوعن نفوذ فهم و وفور علم و تدلّ علی انّه طالع کثیرا "من کتب الفلاسفة العلماء و رای عظایما من اسرارهم و اخبارهم. و لما وقعت علیه رایته مملّوا افکا و سفسطة و جهلا فاتّهمت من هذا ان یکون هذا الکتاب لابی بکر المذکور و الّذی اظنّ فیه انّ احداً من السّوفسطائیّة ابتدعه و نسبه الی الرّجل لیخیّل به فی نفوس النّاس. و ممّا ینفی ان یکون له ما یظهر للعوام فضلا عن العلماء من تناقضه فیه و ذلک انّه جعل صدر هذا الکتاب شاکراً لجالینوس غیر طاعن علیه فی الشّکوک الّتی یروم ذکرها........ لکن ان صحّ ان هذا الکتاب لابی بکر محمّد بن زکرّیا الرّازی فانّما الّفه فی احد طرفی عمره امّا فی اوّل تعاطیه صناعة الطّبیّة قبل ان یفهم معانی کتب جالینوس و یتحقّق بشی من علم المنطق الّذی هو میزان المعانی و به یعتبر المتقاصر من المتناصر و امّا فی آخر مدّته عند اشتغاله بالصّناعة اعنی الکیمیا و تسلّط روائح الزّرانیخ و الکباریت و ...؟ علی دماغه فاخلّ به وافسد خاطره. ص ۲.

۱۹۲. سیر فلسفه

مورّخان اسلامی سیر علوم و فلسفه و انتقال آن را از آتن بدین نحو یاد کرده‌اند که فلسفه مدنیه از سقراط و افلاطون و ارسطو آغاز شد و سپس به ثاوفرسطس و اوذیمس و آیندگان آنان رسید و پس از آن مجلس تعلیم از آتن به اسکندریه از بلاد مصر منتقل گشت و در زمان عمر بن عبدالعزیز از اسکندریه به انطاکیه و سپس به حرّان انتقال یافت. التّنبیه و الاشراف، مسعودی ص ۱۰۵.

۱۹۳. فارسیّات

اذا رأی شعر ابی ذویب   او فارسیّات ابی شعیب

از ابوالحسن محمّد بن ظفر العلوی. یتیمة الدّهر ثعالبی ج ۴ ص ۴۲۲. کلمۀ "فارسیّات"به اشعار عربی که کلمات فارسی در آن باشد اطلاق می‌شد و ابو نواس دارای فارسیّات بوده که یکی از آنها را مرحوم مینوی در مجلّۀ دانشکده ادبیات سال ۱ شماره ۲ ص ۶۲ ـ ۷۷ چاپ کرده است. که با این مطلع آغاز می‌شود:

حمانی وصل ابناء القسوس   نجیب الفُرس بهروز المجوسی

۱۹۴. لُعبت

ما یلعَب به یعنی بازیچه. "انما النّساء لعبة فمن اتّخذ لعبة فلیستحسنها"

خوب را گو پلاس در بر کن   که همان لعبت نگارین است

۱۹۵. برد العجوز

وجه تسمیّه آن در آثار الباقیه ص ۲۵۵ و التّفهیم بیرونی ص ۲۶۳. آمده است.

۱۹۶. سُلَمی

در تاریخ ادبیّات اته ص ۱۵۰ با تشدید سین آورده شده و این غلط است زیرا این کلمه منسوب به "سلیم" بضم سین و فتح لام است مانند هُذلی و قُرشی که منسوب به هذیل و قریش است. برای آگاهی از این قاعده رجوع شود به شرح شافیۀ ابن حاجب ج ۱ ص ۳۰.

۱۹۷. زندقه

فلفظ الزّندقة لا یوجد فی کلام النّبی (ص) کما لا یوجد فی القران، و هو لفظ اعجمی معرّب، اخذ من کلام الفُرس بعد ظهور الاسلام و عرّب، و قد تکلّم به السلّف و الأئمّة فی توبة الزّندیق و نحو ذلک. فامّا الزّندیق الّذی تکلّم الفقهاء فی قبول توبته فی الظّاهر، فالمراد به عندهم المنافق الّذی یظهر الاسلام و یبطن الکفر. بغیة المرتاد ص ۳۳۸

۱۹۸. اصطرلاب

حمزه اصفهانی در کتاب موازنه گفته است که اسطرلاب لفظ فارسی معرّب است که اشتاره (ظ: استاره) یاب بوده یعنی مُدرک النّجوم و یا معرّب از یونانی است زیرا نام آن در یونانی اسطرلبون است و اسطر ستاره است بدلیل آنکه علم هیئت را اسطرونومیا و صناعت احکام نجوم را اسطرولوخیا (ظ: اسطرولوجیا) می‌گویند. افراد المقال بیرونی ص ۶۹.

۱۹۹. فالوذ (= پالوده)

کان ابن‌جدعان سیّدا"من قریش فوفد علی کسری فاکل عنده الفالوذ، فسال عنه فقیل له: هذا الفالوذ. قال : و ما الفالوذ؟ قالوا : لُباب البرّ یُلبک مع عسل النّحل. قال : ابغونی غلاماً" یصنعه، فاتوه بغلام یصنعه فابتاعه ثمّ قدم به مکّة معه ثمّ امره فصنع له الفالوذ بمکّه فوضع الموائد بالابطح الی باب المسجد ثم نادی منادیه : الا من اراد الفالوذ فلیحضر محضر النّاس، فکان فیمن حضر امیّة بن ابی الصّلت. اغانی ج ۸ ص ۳۳۰.

۲۰۰. فارسی و عربی

انّ فریدون لم یکن ملکا — و لا من المسک کان معجونا
بالعدل و الجود نال مکرمة — فاعدل و جُد کی‌تکن فریدونا
فریدون فرّخ فرشته نبود — ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
بداد و دهش یافت این فرّهی — تو داد و دهش کن فریدون تویی

راحة الصّدور ص ۶۹

۲۰۱. فارسی و عربی

لو لم تکن نیّة الجوزاء خدمته — لما رایت علیها عقد منتطق

البیت من البسیط و هو مترجم من الفارسیّة. نقل از معاهد التّنصیص ج ۲ ص ۱۵. در فارسی مانند:

گر نبودی عزم جوزا خدمتش — کس ندیدی بر میان او کمر

حاشیهٔ مطوّل تفتازانی ص ۳۶۷

۲۰۲. فارسی و عربی

از تمامی دان که پنج انگشت باشد دست را
باز چون شش گردد آن افزونی از نقصان بود

عنصری

انّ الاصابع خمس و هی کـاملة　　　فان یزدن فذاک الفضل نقصان

ابوالعبّاس باخرزی

بیت عربی فوق در تتمّة الیتیمة ج ۲ ص ۳۷ آمده است.

۲۰۳. ولایة المفضول بعزل الفاضل

امام مسلمانان که حلّ و عقد امور به او تفویض شده و از جانب مسلمانان نیابت فراگیر و شامل دارد حکم او فقط در آنچه که به سود مسلمانان است نافذ است و او حق ندارد عالمی را عزل کند و جاهلی را به جای او بگمارد و اگر چنین کند او خود نسبت به آنچه که سود مسلمانان در آن نیست معزول است. تحفة النّاظر و غنیة الذّاکر ص ۲۵۶

۲۰۴. خورشید را به گل اندودن

در عربی مـی‌گویند: "من یقدر علی ردّ امس و تطیین عین الشّمس"؟ نـقل از مـجمع الامثال میدانی. نظامی می‌گوید:

دل که بشادی غم دل می‌گرفت　　　چشمهٔ خورشید بگل می‌گرفت

و نیز رجوع شود به مقدّمه ویس و رامین ص ۵۸.

۲۰۵. بلاغت

دکتر طه حسین گوید: ایرانیان هم بـلاغت دارنـد ولی بـلاغتی مـصنوع و مـتکلّف و سخنور بدان نرسد مگر پس از اندیشه و درس ولی بلاغت اعراب ارتجالی و طبیعی است و همچون آبی است که از سرچشمه بیرون می‌تراود. مقدّمه نقد النّثر ص ۲. این سـخن عجیب نیست زیرا "کلّ حزب بما لدیهم فرحون".

۲۰۶. مقتضی حال و مقام

ابو هلال عسگری گوید: با هر طبقه‌ای باید مطابق منطق آن طبقه سـخن گـفت و یـا مکاتبه کرد همچنانکه پیغمبر نامه‌ای که بخسرو پرویز نوشت بسیار ساده بود و بآسانی ترجمه می‌شد و هر کس آشنائی بعربیّت داشته باشد چیزی از آن پوشیده نمی‌ماند و امّا نامه‌ای که به وائل بن حجرالحضرمی نوشت از کلمات ساده عاری بود زیرا می‌دانست که آنان بشنیدن این‌گونه کلمات خو دارند. الصّناعتین ص ۱۵۵.

۲۰۷. شعوبیّه

میان یکی از زنادقه شعوبیّه و مردی از فرزندان ولید مفاخرت رخ داد و کار به سبّ و

شتم کشید شعوبی نامه‌ای بیرون کشید که نشان می‌داد که ام البنین زن عبدالملک عاشق وضّاح الیمن بوده و او را در صندوقی نزد خود نگاه می‌داشته تا آنکه خادمی بر این امر آگاه گشته و خبر بولید رسانده و ولید او را در همان صندوق زنده مدفون ساخته است. اغانی ج ۶ ص ۲۲۴.

۲۰۸. خواب خرگوش

... و هل یفهم الضّبع قولهم "خامری ام عامر" و ما بال الظّبی لا یدخل کناسه الّا مستدبرا و هل یجوز قولهم فی نوم الذّئب قال الشّاعر:

ینام باحدی مقلتیه و یتّقی　　　باخری المنایا فهو یقظان هاجع

و لم نامت الارنب مفتوحة العینین. ثلاث رسائل جاحظ ص ۱۵۱.

ناصرخسرو گوید:

خرگوش وار دیدم مردم را　　　خفته دو چشم باز و خرد خفته

دیوان ۸/۱۴۳

۲۰۹. شرح نهج البلاغه راوندی

و لم یشرح هذا الکتاب قبلی فیما اعلمه الّا واحد، و هو سعید بن هبة اللّه بن الحسن الفقیه المعروف بالقطب الرّاوندی، و کان من فقهاء الامامیّة و لم یکن من رجال هذا الکتاب، لاقتصاره مدّة عمره علی الاشتغال بعلم الفقه وحده، وانّی للفقیه ان یشرح هذه الفنون المتنوّعة. ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۵.

۲۱۰. شریف رضی

و ذکر ابوالفتح ابن جنّی النّحوی - المقدّم ذکره - فی بعض مجامیعه انّ الشّریف الرّضی المذکور احضر الی ابن السّیرافی النّحوی و هو طفل جدّا لم یبلغ عمره عشر سنین فلقّنه النّحو و قعد معه یوما فی حلقته فذاکره بشی من الاعراب علی عادة التّعلیم، فقال له: اذا قلنا "رایت عمرا" فما علامة النّصب فی عمر؟ فقال الرّضی: بُغض علیّ. فعجب السّیرافی و الحاضرون من حدّة خاطره. وفیات الاعیان ج ۴ ص ۴۱۶.

۲۱۱. خطبه شقشقیّه

قال المولّف: و قد روی هذه الخطبة الحسن بن عبداللّه بن مسعود العسکری من اهل السّنة فی کتاب معانی الاخبار باسناده عن ابن عبّاس و لکن العامّة لمّا لا یمکنهم الجواب عمّا تضمّنته هذه الخطبة من القدح الصّریح فی ائمّتهم لم یجدوا مفرا الّا ادّعاء انها منحولة:

و هبنی قلت هذا الصّبح لیل　　　ایعمی العالمون عن الضّیاء
الدّرجات الرّفیعة ص ۳۷.

۲۱۲. نهج البلاغه

و رایت من بعد تسمیة هذا الکتاب "اذ کان یفتح للنّاظر فیه ابوابها و یقرّب علیه طلّابها، و فیه حاجة العالم و المتعلّم و بغیة البلیغ و الزّاهد، و یمضی فی اثنائه من عجیب الکلام فی التّوحید و العدل و تنزیه اللّه سبحانه و تعالی عن شبه الخلق ما هو بلال کلّ غُلّة و شفاء کلّ علّة و جلاء کلّ شبهة. ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۵۳.

۲۱۳. ابو نواس

ما جاءنی احد یخبر انّه　　　فی جنّة مذمات او فی نار

اخبار ابو نواس لابی هفان عبداللّه بن احمد بن حرب المهزمی، تحقیق عبدالسّتار احمد فرّاج ص ۴۶.

۲۱۴. آب زمزم

عن عائشه زوج النّبی - صلّی اللّه علیه آله و سلّم - انّها قالت: ماء زمزم طعام طعم و شفاء سقم. سیرة ابن اسحاق ص ۶.

۲۱۵. فقیه و ریاضی دان و مهندس

ابن حوقل در ذیل الرّجان گوید: "و منها ابوبکر بن شاهویه الفقیه الحاسب المهندس" صورة الأرض ص ۲۶۹

۲۱۶. لاباس (= لابأس به، باکی در آن نیست، اشکالی ندارد)

و سُئل عن المرأة العزیة تلجأ الی الرّجل فیقوم لها بحوائجها و یناولها الحاجة هل تری ذلک حسناً؟ قال: لاباس به. تحفة النّاظر و غنیة الذّاکر ص ۲۶۲. ناصرخسرو گوید:

هرچه کان گفت «لا یجوز چنین»　　　آن دگر گفت «عندنا لاباس»

دیوان ۱۸/۲۰۹

۲۱۷. محسن

و ولدت (= فاطمة) محسناً و هو الّذی تزعم الشّیعة انّها اسقطته من ضربة عمر وکثیر من اهل الآثار لا یعرفون محسنا. البدء و التّاریخ ج ۵ ص ۲۰.

۲۱۸. الشّفاء - تقسیمات آن

المنطق

۱ – المدخل، تحقیق: الاب قنواتی، محمود الخضیری، فواد الاهوانی تصدیر الدّکتور طه حسین باشا، مراجعة الدّکتور ابراهیم مدکور، ۱۳۷۱ ه ۱۹۵۲ م.
۲ – المقولات، تحقیق: الاب قنواتی، محمود الخضیری، احمد فؤاد الاهوانی، سعید زائد. راجعه و قدّم له الدّکتور ابراهیم مدکور، ۱۳۷۸ ه ۱۹۵۹.
۳ – العبارة، تحقیق: محمود الخضیری. تصدیر و مراجعه الدّکتور ابراهیم مدکور.
۴ – القیاس، تحقیق: سعید زائد. راجعه و قدّم له الدّکتور ابراهیم مدکور ۱۳۸۳ ه ۱۹۶۴ م.
۵ – البرهان، تحقیق: الدّکتور ابوالعلاء عفیفی. تصدیر و مراجعة الدّکتور ابراهیم مدکور، ۱۳۷۵ ه ۱۹۵۶ م.
۶ – الجدل، حقّق النّص و قومّه و قدّم له الدّکتور احمد فؤاد الاهوانی. راجعه و قدّم له الدّکتور ابراهیم مدکور، ۱۳۸۵ ه ۱۹۶۵ م.
۷ – السّفسطة، تحقیق: الدّکتور احمد فؤاد الاهوانی. تصدیر و مراجعه الدّکتور ابراهیم مدکور، ۱۳۷۷ ه ۱۹۵۸ م.
۸ – الخطابة، حقّقه الدّکتور محمد سلیم سالم. تصدیر و مراجعة الدّکتور ابراهیم مدکور ۱۳۷۳ ه ۱۹۵۴ م.
۹ – الشّعر، حقّقه و قدّم له الدّکتور عبدالرّحمن بدوی، ۱۳۸۶ ه ۱۹۶۶ م.

الطّبیعیّات

۱ – السّماع الطّبیعیّ، تحقیق : سعید زائد. تصدیر و مراجعة الدّکتور ابراهیم مدکور.
۲ – السّماء و العالم، تحقیق الدّکتور محمود قاسم. راجعه و قدّم له الدّکتور ابراهیم مدکور، ۱۳۸۹ هـ ۱۹۶۹ م.
۳ – الکون و الفساد، " " " "
۴ – الافعال و الانفعات، " " " "
۵ – المعادن و الآثار العلویّة، تحقیق الدّکتور عبدالحلیم منتصر، سعید زائد، عبداللّه اسماعیل. راجعه و قدّم له الدّکتور ابراهیم مدکور، ۱۳۸۵ هـ ۱۹۶۵ م.
۶ – النّفس، تحقیق الدّکتور جورج قنواتی، سعید زائد. تصدیر و مراجعة الدّکتور ابراهیم مدکور ۱۳۹۵ هـ ۱۹۷۵ م.
۷ – النّبات، تحقیق: الدّکتور عبدالحلیم منتصر، سعید زائد، عبداللّه اسماعیل. راجعه

و قدّم له الدّکتور ابراهیم مدکور، ۱۳۸۴ هـ ۱۹۶۵ م.

۸ – الحیوان، تحقیق: الدّکتور عبدالحلیم منتصر، سعید زائد، عبدالله اسماعیل. راجعه و قدّم له الدّکتور ابراهیم مدکور، ۱۳۹۰ هـ ۱۹۷۰ م.

الریاضیّات

۱ – الفنّ الأوّل من جملة العلم الرّیاضی أُصول الهندسة، تحقیق: الدّکتور عبدالحمید صبره، الاستاذ عبدالحمید لطفی مظهر ۱۹۷۷ م.

۲ – الفنّ الثّانی فی الرّیاضیّات الحساب، تحقیق: الاستاذ عبدالحمید لطفی مظهر.

۳ – جوامع علم الموسیقی، تحقیق : زکریا یوسف. تصدیر و مراجعة : احمد فؤاد الاهوانی، محمود احمد الحفنی.

۴ – علم الهیئة، تحقیق: الدّکتور محمدرضا مدوّر، الدّکتور امام ابراهیم احمد.

الالهیّات

۱ – تحقیق: الأب الدّکتور جورج قنواتی، سعید زائد.

۲ – تحقیق: محمّد یوسف موسی، سلیمان دنیا، سعید زائد راجعه و قدّم له الدّکتور ابراهیم مدکور.

۲۱۹. وجه اشتقاق - غیر علمی

ابو حاتم رازی در کتاب الزّینة "جنّة عدن" را از : عَدَنَ بالمکان ای اقام گرفته در صورتی که این کلمه در متون عبری آمده است. ابن درید متوفّی ۳۲۱ در کتاب الاشتقاق خود گفته است "قضاعه" مشتق است از: انقضع الرّجل ای ابتعد عن اهله. همینطور گفته‌اند: ابلیس از ابلس و جهنّم از تهجّم اشتقاق یافته است. مقدّمه کتاب الزّینة ص ۱۰.

۲۲۰. لحن

ولید بن یزید (۱۲۵ - ۱۲۶ ه) جاریه‌ای از اهل طبرستان به ابن میّاده داد کنیز بسیار زیبا بود ولی نقصی در عربیّت داشت ابن میّاده خطاب به او گوید:

باهلی ما الذّک عند نفسی　　　لو انّک بالکلام تعرّبینا

العربیّة ص ۲۶

۲۲۱. قبله

در موزه بریتانیا مجموعه‌ای است بشماره ۲۳۵۷۰ .Add که فیلم آن بشماره ۱۴۵۹ در

ص ۶۰۴ فهرست میکروفیلم‌های دانشگاه تهران یاد شده و عکس آن بشماره ۳۹۴۳ در دانشگاه موجود است، این مجموعه تحت عنوان: "فی معرفة سمت القبله لابی ریحان روّح اللّه روحه" آمده است. مقایسه شود با فهرست بیرونی شماره‌های ۲۹ و ۳۰.

۲۲۲. تعجیم - در مقابل تعریب

«ورکوه» معناه بالفارسیّة اعلی الجبل و هو تعجیم ابرقوه. معجم البلدان ج ۸ ص ۴۱۷.

۲۲۳. آماس را از فربهی باز نشناختی

متنبّی نکو همی گوید　　باز دانند فربهی ز آماس

مسعود سعد

که ازین بیت متنبّی اخذ شده است:

اعیذها نظرات منک صادقة　　ان تحسب الشّحم فیمن شحمه ورم

و نیز:

از دنب لاشه خر طلب دنبه می‌کند　　و آماس باز می‌نشناسد ز فربهی

ابن یمین

لیکن از راه عقل هشیاران　　بشناسند فربهی ز آماس

ناصر خسرو

و اصل آن مثل مشهور عرب: "استسمنتَ ذاورم" است که حریری هم در کتاب مقامات خود بکار برده است "لقد استسمنت ذاورم و نفخت فی غیر ضرم". مقامات ص ۲۱

۲۲۴. سعدی - ماخذ

ظالمی را خفته دیدم نیمروز　　گفتم این فتنه است خوابش برده به

"الفتنة نائمة لعن اللّه من ایقظها".

بیت المال لقمه مساکین است نه طعمه اخوان الشّیاطین "انّ المبذّرین کانوا اخوان الشّیاطین" (قرآن مجید)

گفت چشم تنک دنیا دار را　　یا قناعت پر کند یا خاک گور

"لا یملاء جوف ابن آدم الّا التّراب".

گر چه تیر از کمان همی گذرد　　از کماندار بیند اهل خرد

"ما رمیت اذ رمیت و لکنّ اللّه رمی" (قرآن مجید).

کهن جامه خویش پیراستن — به از جامه عاریت خواستن

"العری خیر من الثّوب المستعار".

چو آهنگ بربط بود مستقیم — که از دست مطرب خورد گوشمال

"کما یستقیم العود من عرک اذنه".

رزق هر چند بیگمان برسد — شرط عقل است جستن از درها

لکی یعلم النّاس انّی امرء — اخذت المعیشة من بابها

و هم چنین تعبیرات بسیاری یافت می‌شود که ماخوذ از عربی است مانند:

ملک را چنان گرم کرد این خبر — که جوشش برآمد چو مرجل بسر

بوستان سعدی ص ۲۱

که جوشش مرجل بصورت "تغلی مراجلنا" در این بیت حماسه ابوتمّام دیده می‌شود:

بیض مفارقنا تغلی مراجلنا — نأسوا باموالنا آثار ایدینا

دیوان الحماسة ج ۱ ص ۲۶

و نیز در همین حماسه این بیت آمده است:

و الدّ ذی حَنَق علیّ کانّما — تُغلی عداوة صدره فی مرجل

دیوان الحماسة ج ۱ ص ۱۴

۲۲۵. روباه گریزان

روبهی می‌دوید از غم جان — روبهی دیگرش بدید چنان

گفت: خیر است باز گوی خبر — گفت: خر گیر می‌کند سلطان

گفت: تو خر نه‌ای چه می‌ترسی — گفت: آری و لیک آدمیان

می‌ندانند و فرق می‌نکنند — خر و روباهشان بود یکسان

زان همی ترسم ای برادر من — که چو خر بر نهندمان پالان

خر و روباه می‌بنشناسند — اینت کون خران بی خردان

انوری

در ماخذ مثنوی فروزانفر هم آمده است.

۲۲۶. میخ کوه

زمین از تب لرزه آمد ستوه — فرو کوفت بر دامنش میخ کوه

سعدی

از این آیه شریفه اقتباس شده: "و جعلنا الجبال اوتادا" یا از گفته حضرت علی (ع) "و وتّد بالصّخور میدان ارضه".

۲۲۷. دست ـ معانی مختلف آن

الست الّذی اعاره الدّست. فقلت: لا و الّذی احلّک فی هذا الدّست ما انا بصاحب ذلک الدّست بل انت الّذی تمّ علیه الدّست. مقامات حریری ص ۲۳۴.

۲۲۸. قضا و قدر

نگر که هیچ گناهت بدیو بر ننهی   اگرت هیچ دل از خویشتن خبر دارد
مباش عامه که عامه بجهل تهمت خویش   چه بر قضای خدا و چه بر قدر دارد

دیوان ناصر خسرو ۲۷/۱۳۱

بیاد می‌آورد بیت عربی زیر را:

و عاجز الرّای مضیاعٌ لفرصته   حتّی اذا فات امراً عاتبَ القَدَرا

۲۲۹. جبر و اختیار

آن یکی می‌رفت بالای درخت   می‌فشاند آن میوه را دزدانه سخت
صاحب باغ آمد و گفت ای دنی   از خدا شرمیت، گو چه می‌کنی
گفت از باغ خدا بندهٔ خدا   گر خورد خرما که حق کردش عطا
عامیانه چه ملامت می‌کنی   بخل بر خوان خداوند غنی
گفت ای اَیْبک بیاور آن رسن   تا بگویم من جواب بوالحسن
پس ببستش سخت آدم بر درخت   می‌زد او بر پشت و ساقش چوب سخت
گفت آخر از خدا شرمی بدار   می‌کُشی این بی گُنه را زار زار
گفت از چوب خدا این بنده‌اش   می‌زند بر پُشت دیگر بنده خوش
چوب حق و پشت و پهلو آن او   من غلام و آلت فرمان او
گفت توبه کردم از جبر ای عیار   اختیارست اختیارست اختیار

دفتر پنجم مثنوی مولانا ص ۱۹۷

۲۳۰. رابعه عدویه

تو رها کن سر بمهر این واقعه   مرد حق شو روز و شب چون رابعه
او نه یک زن بود بل صد مرد بود   از قدم تا فرق عین درد بود

بـود دایـم غـرق درد حـق شـده　　　　از فـضولی رسـته مستغرق شـده

منطق الطّیر عطّار ص ۳۸

۲۳۱. قرمطی. ملحد ـ دار زدن آنان

چـون بـاقصای جـهان از مـلحدان یـابی خـبر

حیله سازی تا کنی بر چوب خشک او را سوار

دیوان فرّخی ص ۷۵

طاعت تو چون نمازست و هر آنکس کز نماز

سـر بـیکسو تـافت او را کـرد بـاید سـنگسار

دیوان فرّخی ص ۷۸

چندانکه بـود مـمکن و او را بـدل آیـد　　　　عمرش ده و هـرگز نـرسانش بتن آزار

تا در عوض عمری که بدهی ز پی دین　　　　در مـصر کـند قـرمطیان را هـمه بـردار

کـم کـن بـقوی بـازوی او قـرمطیان را　　　　چونانکه بشـمشیرش کـم کـردی کـفّار

دیوان فرّخی ص ۸۲

۲۳۲. فلسفه

الفلسفة مشتقّة من کلمة یونانیّة و هی فیلاسوفیا و تفسیرها محبّة الحکمة فلمّا اعربت قیل فیلسوف ثم اشتقّت الفلسفة منه. و معنی الفلسفة علم حقائق الاشیاء و العمل بما هو اصلح. و تنقسم قسمین : احد هما الجزء النّظری و الاخر الجزء العملی. و منهم من جعل المنطق شقّاً ثالثا غیر هذین، و منهم من جعله جزءً من اجزاء العلم النّظری، و منهم من جعله آلة للفلسفة، و منهم من جعله جزءا منها و آلة لها. مفاتیح العلوم ص ۸۳.

۲۳۳. حکمت

فاعلم انّ الحکمة صناعة نظریّة یُستفاد بها کیفیّة ما علیه الوجود فی نفسه و ما علیه الواجب من حیث اکتساب النّظریات و اقتناء الملکات لتستکمل النّفس و تصیر عالماً معقولا مضاهیا للعالم الموجود فیستعدّ بذلک للسّعادة القصوی و ذلک بحسب الطّـاقة البشریّة. شرح الهدایة الاثیریّة ص ۲.

۲۳۴. هندسه

"و انّی لم ازل شدید الحرص علی تصفّح صدور هذه العلوم و تحقیقها و تمییز اجزائها بعضها من بعض و خصوصا" کتاب الاصول فی الهندسة فانّها اصل جمیل الرّیاضیّات و

مبادیها مبادی جمیعها. رسالة فی شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس از ابوالفتح عمر بن ابراهیم الخیّامی ص ۵.

۲۳۵. حساب

ان ارفع الصّناعات درجة و اعمّها مصلحة و اتمّها فائدة صناعة الحساب الّتی یحتاج الیها جمیع النّاس علی طبقاتهم و اختلاف ادیانهم و لغاتهم لما فیها من صلاح الجمهور و سداد الامور. البدیع فی الحساب ص ۷.

۲۳۶. ماههای فرهنگی

و ذکر ابوالعبّاس الآملی فی کتاب دلائل القبلة انّ المغاربة یستعملون شهورا توافق اوائلها اوائل شهور القبط و یسمّونها بهذه الاسماء:

۱- ینیر ۲- فبریر ۳- مرسه ۴- ابریر ۵- مایه ۶- یونیه ۷- یولیه ۸- اغست ۹- ستنبر ۱۰- اکتوبر ۱۱- نونبر ۱۲- دخیمبر

آثار الباقیه بیرونی ص ۵۰ و فهرست بیرونی شماره ۳۳

۲۳۷. تقدّم بالعلیّة

قال اللّاهیجی: یمکن ان یقال ان لیس ذلک سوی التقدّم بالعلیّة فانّ معنی کون التّقدّم بالعلیّة بحسب وجود الوجود فی المرتبة العقلیّة لیس انّ المتقدّم و المتاخّر او وجوبهما لیس الّا فی العقل بل معناه کون الحکم بهذا التّقدّم انّما هو للعقل فقط بخلاف سائر التّقدّمات. شوارق الالهام ص ۱۰۱.

۲۳۸. بثینه و جمیل

تهیم به من حسنه و جماله   هیام جمیل فی جمال بثینة

دیوان ص ۵۹

و باعوا بدنیا دینهم لغرورها   و جهلهم فاستوجبوا کلّ لعنة

دیوان ص ۸۹

ناصرخسرو گوید:

چون نخوانی حدیث دعد و رباب   یا حدیث بثینه و انِ جمیل؟

دیوان ۷/۵۵

۲۳۹. سکان شاه

کسری (= خسرو) پادشاه عرب را سکان شاه خوانده است. الامتاع و المؤانسة ج ۱ ص ۷۹.

۲۴۰. لقب

قدرتّب النّاس جمّ فی مراتبهم فمرزبان و بطریق و طرخان
فی الفرس کسری و فی الرّوم القیاصر و الحبش النّجاشی و الا تراک خاقان

معجم البلدان ج ۱ ص ۴۹

۲۴۱. سوگند به آتش

در ابر قو تلی بزرگ از خاکستر است اهل آنجا گویند خاکستر آتش ابراهیم است. یاقوت گوید من در کتاب اوستا خواندم که سعدا دختر تبّع زوجه کیکاوس عاشق پسرش کیخسرو شد و او امتناع کرد شکایت پیش پدر برد و او را متهّم ساخت. کیخسرو آتش برای خود افروخت که اگر گناهکارم بسوزم و او سالم خارج شد. معجم البلدان ج ۱ ص ۸۰

فخرالدّین اسعد گرگانی گوید:

مرا گوید به آتش بر گذر کن جهان را از تن پاکت خبر کن
بدان تا کهتر و مهتر بدانند کجا در ویس و رامین بدگمانند

ویس و رامین ص ۱۹۷

۲۴۲. فارسی و عربی

ما را ز برای یار بد دیده بکار اکنون چه کنم بدیده بی دیدن یار
لمّا تیقّنت انّی لست ابصرکم غمضت عینی فلم انظر الی احد

کشف الاسرار ج ۱ ص ۲۲۷

حشاشة نفس ودّعت حین ودّعوا فلم ادرایّ الظّاعنین اشیّع
فردا برود هر دو گرامی بدرست بدرود کرا کنم ندانم ز نخست

کشف الاسرار ج ۱ ص ۶۲۸

۲۴۳. رودکی

رشیدی سمرقندی شاعر معروف قرن ششم گفته است :

گر سری یابد بعالم کس به نیکو شاعری رودکی را بر سر آن شاعران زیبد سری

شعر او را بر شمردم سیزده ره صد هزار   هم فزون آید اگر چونانکه باید بشمری

محمّد عوفی گوید: از حد متجاوز است ولی اغلب آن از بین رفته. ثعالبی در یتیمة الدّهر در ضمن اشعار ابوالحسن احمد بن مومّل شاعر قرن پنجم که بتازی شعر می‌گفته این دو بیت را از اشعار او آورده و می‌نویسد:

و له و قد نقل من بیتین لروذکی و هما:

تصوّر الدّنیا الحجی   لا بالّتی انت بها تنظر
الدّهر بحر فاتّخذ زورقا   من عمل الخیر به تعبر

شاید اصل آن دو بیت زیر باشد:

این جهان را نگر بچشم خرد   نی بدان چشم کاندرو نگری
همچو دریاست وز نکوکاری   کشتیی ساز تا بدان گذری

۲۴۴. پزشک و معلم

دو مشفقند ادیب و طبیب بر سر تو   نگاه دار بعزّت دل ادیب و طبیب
ز درد خسته شوی گر بنالد از تو طبیب   به جهل بسته شوی گر برنجد از تو ادیب

ابن یمین

انّ المعلّم و الطّبیب کلاهما   لا ینصحان اذا هما لم یکرما
فاصبر لدائک ان جفوت طبیبه   واقنع بجهلک ان حقرت معلّما

کلیله و دمنه

۲۴۵. خورشید

... و شبهة هجس فی قلب ابی العبّاس الآملی فقال فی کتابه فی دلائل القبلة: انّ للشّمس مائة و سبعة و سبعین مطلعا و مغربا ظنّامنه انّ سنة الشّمس هی ثلاثمائة و اربعة و خمسون یوما. و من تکلّف ما لا یحسن افتضح فیه. آثار الباقیه ص ۲۴۹ و نیز فهرست بیرونی شماره ۳۳.

۲۴۶. محمّد (ص) شجاعت او در کودکی

و قال النّبی صلّی اللّه علیه و سلم: "شهدت الفجار و انا ابن اربع عشرة سنة و کنت انبُلُ علی عمومتی". یرید : اجمع لهم النّبل. البیان و التّبیین ج ۳ ص ۲۹۰.

۲۴۷. متنبّی و ارسطو

نه مورد که متنبّی گفتار ارسطو را ترجمه کرده است. معاهد التّنصیص ص ۱۸۶ چاپ

قدیم.

۲۴۸. شورباجه، شوروا

مردم خراسان آش را "شوروا" می‌گویند و در تاریخ بیهق ص ۱۷۶ شورباجه آمده است. جزء دوم این کلمه در دوغباج و زیرباج و سکباج دیده می‌شود "ابای سکبا" در مرزبان نامه ص ۸۴ آمده است.

۲۴۹.اخلاق

داستان ذوبان و مامون "کتاب یوجد بالعراق فیه مکارم الاخلاق و علوم الافاق من کتب عظیم الفرس" سراج الملوک طرطوشی ص ۳۶۰ مقایسه شود با جاودان خرد ص ۲۰ و ۲۱.

۲۵۰. موت

موتوا قبل ان تموتوا منقول از حضرت رسول است. شفاء السّائل لتهذیب المسائل ص ۴۱.

اقتلونی یا ثقاتی　　　انّ فی قتلی حیاتی

دیوان حلّاج ص ۳۳

مقایسه شود با:

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

دیوان سنائی ص ۵۲

۲۵۱. البلخی (= حیوی بلخی)

Saadia's Polemic Against Hivi al - Balkhi, By Israel Davidson, New York,1915

نخستین ماخذی که در آن از حیوی بلخی نام برده شده ص ۳۷ تا ۴۰ کتاب شرح حال سعدیا است biograohy of saadia که در سال ۱۸۲۹ بوسیلهٔ S. J. Rapoport منتشر گشته است و مولّف کتاب "ردّ سعدیا بر حیوی بلخی" می‌گوید در سال ۱۹۰۸ S. poznanski مقاله‌ای نوشت در J. Q. R. XLLL (مجلّهٔ فصلی یهود) ص ۳۴۵ تا ص ۳۷۴ و آنچه که مربوط باو بود تا زمان حاضر گردآوری کرد. او در حدود ۸۵۰ تا ۸۷۵ میلادی زندگی می‌کرده و از مذهب زردشتی متاثّر بوده و در نوشته‌های او اثر شکند گمانیک ویچار آشکار است. او در سال ۸۷۵ دویست سؤال نوشته که مشتمل بر انتقادهای عقلی

و مخالفت اساسی با مذهب یهود است. او تورات و فلسفه و کلام یهود را مورد مناقشه قرار داده و خود توراتی اختراع کرده و تناقضات و محالات تورات یهود را در آن بیان داشته است، از جمله: چرا خداوند باید محتاج باشد که ابراهیم را بیازماید در حالیکه همه چیز نزد او معلوم است. بسیاری از اوامر تورات بدون دلیل عقلی است و همچنین مشتمل است بر اظهارات محال. خداوند قادر نیست وگرنه چرا ترسید که اجازه دهد تا انسان جاوید بزید آفرینش خدا آن قدر ناقص بود چنانکه خود بر آن افسوس خورد. نعوذ باللّه من کفره (مطالب بالا از کتاب دیوید سن نقل شده است).

۲۵۲. المستنصر باللّه

در زمان المستنصر باللّه هشتمین خلیفه فاطمی (۴۲۷ - ۴۸۷) ناصر خسرو و حسن صبّاح به مصر آمدند و هم‌چنین در آن زمان المویّد فی الدّین شیرازی راهنمای ناصر خسرو در قاهره بود.

۲۵۳. کوه - مقرّ اسماعیلیان

اسماعیلیان برای حفظ خود از دشمن از دژهای استوار سلسله جبال البرز مانند الموت و گردکوه و میمون دژ استفاده می‌کردند. دکتر منوچهر ستوده کتابی در باره قلاع اسماعیلیّه در سلسله جبال البرز دارد. ناصر خسرو می‌گوید :

عاقلان را در جهان جائی نماند — جز که در کهسارهای شامخات

و در باره خود که در جبال یمگان بوده گوید:

در کوه بود قرار گوهر — زینست بکوه در قرارم

۲۵۴. فارسی و عربی

"گوهر قیمتی از کام نهنگان آرند" سعدی. پیش از او متنبّی گفته است:

فمالی و للدّنیا طلابی نجومها — و مسعای منها فی شدوق الاراقم

شرح دیوان متنبّی ج ۴ ص ۲۳۷

این مضمون درین بیت اسدی نیز دیده می‌شود:

بزرگی یکی گوهر پر بهاست — ورا جای در کام نر اژدهاست

چو خواهی سوی آن گهر دست برد — اگر مه شوی گر بخایدت خرد

و هم چنین درین بیت از حنظلهٔ باد غیسی:

مهتری گر بکام شیر در است — شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه　　یا چو مردانت مرگ رویاروی

و در شعر کلثوم بن عمر عتّابی متوفّی ۲۲۰ نیز آمده است:

فانّ جسیمات الامور منوطة　　بمستودعات فی بطون الاساود

مرزبان نامه ص ۹۷

۲۵۵. صهیب

برخی آیه شریفهٔ: "لسان الّذی یلحدون الیه اعجمی" را مربوط به بلال حبشی یا صهیب بن سنان رومی می‌دانند. (العربیّة ص ۱۲) ابن حجر در کتاب الاصابة ج ۲ ص ۱۹۵ می‌گوید که صهیب عربی الاصل بوده و بیزانسیان او را ربودند از همین جهت در عربی گفتن لکنتی بیزانسی داشته است، حافظ گوید:

چنان زند ره اسلام غمزهٔ ساقی　　که اجتناب ز صهبا مگر صهیب کند

شاید حدیث زیر در باره صهیب در نظر او بوده : "نعم العبد صهیب لو لم یخف اللّه لم یعصه".

۲۵۶. رستم

روستم را هم رخش روستم کشد. کشف الاسرار ج ۱ ص ۵۸۲.

بیار جام مغان را بده به پیر مغان　　که روستم را هم رخش روستم کشدا

در عربی نظیر: لا تحمل عطایاهم الّا مطایاهم.

۲۵۷. نسب

لا تفخرن فلم ینسب ابوک الی　　بهرام جور و لا بهرام شوبین

لا النّوشجان و لا نوبخت طاف به　　و لا تبلّج عن کسری و شیرین

بحتری

۲۵۸. فارسی و عربی

آنکه حظ آفرید و روزی داد　　یا فضیلت همی دهد یا بخت

حسینعلی محفوظ می‌گوید که از این بیت متنبّی گرفته شده است:

و ما الجمع بین الماء و النّار فی یدی　　باصعب ان اجمع الجدّ و الفهما

متنبّی و سعدی ص ۲۵۱

ولی از کجا که از طغرائی نگرفته باشد.

ابی اللّه جمع الحظّ و الفضل للفتی　　الی ان یری ماء معاً و لهیب

دیوان طغرائی ص ۱۱۷

مخصوصاً که کلمه حظّ و فضل در بیت طغرائی هم هست و هم چنین نوشته است:

شمشیر قوی نیاید از بازوی سست   یعنی ز دل شکسته تدبیر درست

از گفته متنبّی "و هل نافع لو لا الاکفّ القنا السّمر" اخذ شده. متنبّی و سعدی ص ۲۵۳.

و هیچ دلیلی نداریم که از گفته طغرائی نگرفته باشد:

و عادة النّصل ان یزهی بجوهره   و لیس یعمل الّا فی یدی بطل

دیوان طغرائی ص ۵۵

۲۵۹. ابن سینا ـ فهرست آثار او

مولّفات ابن سینا، جورج قنواتی قاهره ۱۹۵۰ فهرست نسخه‌های مصنّفات ابن سینا، دکتر یحیی مهدوی، دانشگاه تهران ۱۳۳۳ ﻫ ش

۲۶۰. فارابی

و اما ابوالنصر الفارابی فیحب ان یعظم فیه الاعتقاد و لا یجری مع القوم فی میدان فیکاد ان یکون افضل من سلف من السّلف و لعلّ اللّه یسهّل معه الالتقاء فتکون استفادة و افادة. ارسطو عنه العرب ص ۱۲۲ نقل از مباحثات.

۲۶۱. فخر رازی

فخر رازی ... و علم اصول را محقّق گردانید پس به خراسان رفت و بر تصانیف ابن سینا و فارابی مطّلع شده علوم بسیار از آنها حاصل نمود. ترجمهٔ تاریخ الحکمای قفطی ص ۳۹۶.

۲۶۲. الهیّات = الفلسفة الاولی

ذکر فی وجه تسمیة هذا العلم بالاوّلیّة انّ المعلوم به ممّا له الاوّلیّة علی کلّ شی بوجهین: و هما بالوجود بالمعنی الاوّل کواجب الوجود فانّ وجوده اوّل الوجودات. و الثّانی کالوجود فانّ معناه اوّل المعانی المفهومة من الاشیاء لیس شی من المعانی اقدم خطوراً بالبال من معنی الوجود بل معناه اسبق من کلّ معنی و لهذا لا یمکن تعریفه بشی من الاشیاء. تعلیقهٔ ملّاصدرا بر کتاب شفا ص ۱۴.

۲۶۳. الائمّة المستورین ـ اسماعیلیّه

ابوالمعالی حاتم بن عمران داعی سرمین در رسالهٔ "الاصول و الاحکام" پس از ستایش خدا و درود بر امامان گوید: و علی الامام اسماعیل صاحب المقام المورود، و

على الائمّة المستورين عن اعين كلّ حاسد مطرود، و على الذريّة الفاطميّة الطّاهرة المتسلسلة من نسلهم الى اليوم المشهود. خمس رسائل اسماعيليّة ص ۱۰۰.

۲۶۴. اللّواحق ـ ابن سينا

ثمّ رايت ان اتلو هذا الكتاب بكتاب اخر اسمّيه كتاب اللّواحق يتمّ مع عمرى و يورّخ بما يفرغ منه فى كل سنة و يكون كالشّرح لهذا الكتاب و كتفريع الاصول فيه و بسط الموجز من معانيه. المدخل ص ۱۰.

۲۶۵. على (ع) ـ اسلام آوردن او

و اما علىّ بن ابى طالب بن عبدالمطّلب بن هاشم القرشى الهاشمى فلم يشرك باللّه قطّ و ذلک انّ اللّه تعالى ارادبه الخير فجعله فى كفالة ابن عمّه سيّد المرسلين محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فعند ما اتى رسول اللّه (ص) الوحى و اخبر خديجه رضى اللّه عنها و صدّقت كانت هى و علىّ بن ابى طالب و زيد بن حارثة بن شراحيل. امتاع الاسماع ص ۱۶. و سئل محمّد بن كعب القرظى عن اوّل من اسلم علىّ بن ابى طالب او ابوبكر فقال: سبحان اللّه على اوّلهما اسلاما و انما اشتبه على النّاس لانّ عليا اوّل ما اسلم كان يخفى اسلامه من ابى طالب و اسلم ابوبكر فاظهر اسلامه فكان ابوبكر اوّل من اظهر اسلامه و كان على اوّلهما اسلاما فاشتبه على النّاس. پيشين ص ۱۷.

۲۶۶. امّ بلبل

و الشّراب الاحمر الّذى كالنّبيذ المسمّى عندهم بامّ بلبل. تشحيذ الاذهان ص ۲۳۱

۲۶۷. مبارک بن علوان ـ اسماعيليّه

و لقد سالتُ المقدّم عليهم و المشاراليه فيهم و هو مبارک بن علوان عن معتقد هم و حادثته فى ذلک مراراً فظهر لى انّهم يرون انّ الارواح مسجونة فى هذه الاجسام المكلّفة بطاعة الامام المظهر على زعمهم، فاذا انتقلت على الطّاعة تخلّصت و انتقلت الى الانوار العلويّة و ان انتقلت على العصيان هوت فى الظّلمات السّفليّة. الدّرالمنتخب فى تاريخ مدينة حلب ص ۲۶۵.

۲۶۸. العلم الالهى

و بالجمله ما من شى الّا و يمكن فيه نظر الهىّ من حيث له رابطة و جوديّة و نسبة قيوميّة و لذا قال: له ما فى السّموات و ما فى الارض" و "انّ من شى الّا يسبّح بحمده" و "رحمتى وسعت كلّ شىء" فالوجودات متعلّقة بمبدء المبادى و انّما يقع التّعلّق لها الى

المادّة من حیث نقائصها و اعدام ملکاتها و انفعالاتها کما سیتّضح لک سبیله ان شاء اللّه. تعلیقهٔ ملّا صدرا بر کتاب شفاء ص ۱۵.

۲۶۹. الفلاحة النّبطیّة

نام اصلی آن: "افلاح الارض و اصلاح الزّرع و الشّجر و الثّمار و دفع آلافات عنها" ابحاث تاریخ العلوم عند العرب ص ۵۶۶.

۲۷۰. فلاحت = کشاورزی

جهان زمین و سخن تخم و جانت دهقانست
به کشت باید مشغول بود دهقان را
چرا کنون که بهارست جهد آن نکنی
که تا یکی بکف آری مگر زمستان را
من این سخن که بگفتم ترا نکو مثلست
مثل بسنده بود هوشیار مردان را

دیوان ناصر خسرو ۴۲/۴۰/۵۲

الفلاحة بالفلاح مصحوبة و البرکة علی اهلها مصبوبة (کشاورزی با رستگاری همراه و برکت بر کشاورزان ریزان است) نقل از "النّعم السّوابغ فی شرح الکلم النّوابغ، ابوالقاسم زمخشری ص ۹۴.

۲۷۱. سپردنْ اولاد به بِلا

... تا کارد به استخوان رسید و کار بجان، از بلاد عراق که وطن مألوف و مسکن مشعوف بود باضطرار رحلت کردم و بی اختیار روی بکربت غربت آوردم. سنّت «الفرارُ ممّا لا یطاق» را غنیمت شمرده و اولاد و اعزّه را به بلا سپردم و غم غمخوٰاران نخورده، بیت:

تا بدانی که وقت پیچاپیچ — هیچ کس مر ترا نباشد هیچ

با جمعی از اصحاب خلوات، خود را در مهالک فَلَوات انداخته و دل از رحمِ ذوی رحم بپرداخته قدم در راه نهادم:

از هجر هزار دیده گریان از پس — وز غصّه هزار کاروان اندر پیش

مرموزات اسدی ص ۴

۲۷۲. مبضع

شب چو فصّادی که ماهش مبضع و گـردونش طشت
طشت کـــرده ســـرنگون خـون از دکـان انگـیخته
دیوان خاقانی ص ۳۹۴

فـصّاد بـود صـبح کـه قـیفال شب گشـاد خورشید طشت خون و مه عید نشترش
دیوان خاقانی ص ۲۲۱

۲۷۳. تب ربع

و الفُ هـموم مـا تـزال تـعوده عیاداً کحمّی الرّبع او هی اثـقل
اعجب العجب فی شرح لامیّة العرب ص ۹۹

۲۷۴. پزشکی ـ آغاز آن

که دانست کاین تلخ و ناخوش هلیله حـرارت بـرانـد ز تـرکیب انسـان
کـه فـرمود از اول کـه درد شکـم را پُـرز بـاید از چـین و از روم و الان
دیوان ناصرخسرو ۱۷/۳۹و۱۸

۲۷۵. آخر الدّواء الکّی

و العامّة تقول: آخر الدّواء الکّی. فی جمهرة الامثال للعسکری ص ۲۴ : قولهم آخر الدّاء الکیّ. فی تقویم اللسّان ابن الجوزی ص ۱۲۷. مطلب منقول از جمهره در پاورقی است.

۲۷۶. متطبّب - باب تفعّل

انّ لفظ المتطبّب یدلّ علی المتعلّم للطّبّ او المتعاطی له و تطبّب علی وزن تـفعّل و معناها هنا التّعاطی ای تعاطی علم الطّبّ. عبارت فوق در ذیل حدیث زیر آمده: من تطبّبّ و لم یکن بالطّبّ معروفا فاصاب نفسا فما دونها فهو ضامن. الاحکام النّبویّة فی الصّناعة الطّبیّة ج ۱ ص ۱۰.

۲۷۷. مجسّ = محل نبض

همرنگ زرشک شد سـرشکم بگشـــاد رگ مـجس پـزشکم
تحفة العراقین ص ۲۱۱

۲۷۸. رفض و نصب

رضی اللّه عن الشّافعی حیث یقول:

ان کان رفضا حبّ آل محمّد فلیشهد الثّقلان انّی رافضی

و قدس اللّه روح القائل و هو شیخ الاسلام ابن تیمیّة اذ یقول:

ان کان نصبا حبّ صحب محمّد فلیشهد الثّقلان انّی ناصبی

شرح القصیدة النونیّة المسّماة الکافیة الشّافیة فی الانتصار للفرقة النّاجیة ص ۱۰.

جامی در ابیات زیر اشاره به بیت شافعی کرده است:

شافعی آنکه سنّت نبوی ز اجتهاد قویم اوست قوی

بزبان فصیح و لفظ متین گفت در طیّ شعر سحرآئین:

«گر بود رفض حبّ آل رسول یا تولّا بخاندان بتول

گو گوا باش آدمیّ و پری که شدم من ز غیر رفض بری

کیش من رفض و دین من رفض است رفع من رفض و مابقی خفض است»

هفت اورنگ ص ۱۴۶

۲۷۹. علیّ بن ربّن طبری

ماکس مایرهوف احتمال داده است که آنکس که حنین بن اسحاق مقالهٔ دهم ازکتاب خود را بخواهش او نوشته و او را رئیس اطبّا و فلاسفه خوانده است علی بن ربّن طبری بوده است. مقدّمهٔ ماکس مایرهوف بر کتاب عشر مقالات فی العین. ص ۳۷

۲۸۰. الطّبّ الشّرعی

و الطّبّ المنقول فی الشّرعیّات من هذا القبیل (= طبّ اهل البادیة) و لیس من الوحی فی شیء و انّما هو امر کان عادیا للعرب و وقع فی ذکر احوال النّبی (ص) من نوع ذکر احواله الّتی هی عادة و جبلّة لا من جهة انّ ذلک مشروع علی ذلک النّحو من العمل فانّه (ص) انّما بعث لیعلّمنا الشّرایع و لم یبعث لتعریف الطّبّ و لا غیره من العادیات. و قد وقع فی شان تلقیح النّخل ما وقع فقال: انتم اعلم بامور دنیاکم. فلا ینبغی ان یحمل شی من الطّبّ الّذی وقع فی الاحادیث الصّحیحة المنقولة علی انّه مشروع. فلیس هناک ما یدلّ علیه اللّهمّ اذا استعمل علی جهة التّبرّک و صدق العقد الایمانی فیکون له اثر عظیم فی النّفع و لیس ذلک فی الطّبّ المزاجی و انّما هو من آثار الکلمة الایمانیّة کما وقع فی مداواة المبطون بالعسل و اللّه الهادی الی الصّواب لا ربّ سواه. مقدّمهٔ ابن خلدون ص ۴۱۴.

۲۸۱. طبّ و دین

پـزشکی را و دیـن را گـر نـدانـی / زیـانست ایـن جـهان و آن جـهانی
یکـــی تــن را ز بـیماری بسـوزد / دگـر جـان را بـدانش بـر فـروزد
پـزشکی دانشش تـن را پـناهست / و دین، دانستنش جان را سپاهست
و گر چه دین ز هر دانش گزیدست / که جان را رستن از بدها پدیدست
هـم او را از پـزشکی نـیست چـاره / نـباشد بـا درسـتی کس هـماره
کســی کش درد و بـیماری گـزایـد / بســوی دانش دیـن کـم گـرایـد
هـــمه ســرمایه او تــن درسـتی / زیـان از درد و بـیماری و سستی
تــنی بـاید درست و راست کـردار / نه با ریش و نـه بـا درد و نـه بـیمار
کــه دیـن ایـزدی بـتوانـد آمـوخت / بدانش جان خود بتوانـد افـروخت

دانشنامه حکیم میسری ص ۶

۲۸۲. طبّ النّبی

قال النّبی: انّا فیما لا یوحی الیّ کاحدکم یعنی فی علم الغیب لیس انّه کاحدهم فـی الحلم و العلم و الصّبر و الیقین و الشّجاعة و الطّهارة و الرّای و کثرة الصّواب و الکمال و التّمام.

و قد قال النّبی علیه السّلام فی التّابیر فلمّا قیل له فی ذلک قال: انّما قلت برایی.

و متی عالج النّبی رجلا بعلاج مثل علاج النّاس بعضهم لبعض فلم یبراء ذلک المعالج فلیس فی هذا مسالة علی احد لانّ نفس العلاج بالادویة من الکّی و الوجورو اللّدود و اشباه ذلک یدلّ علی انّه لم یجعل ذلک علامة و اعجوبة و برهانا و انّما عالجه من طریق علاج النّاس بعضهم لبعض و انّما کانت المسالة لازمة لو قال: اللّهمّ ابرءه واشفه و قال یبراء فلان الیوم، او یمرض فلان الیوم. فاذا لم یکن ذلک جاز للسّائل حینئذ ان یطعن فامّا غیر ذلک من الامور فالمسالة فیه ظلم. البرصان و العرجان و العمیان و الحولان ص ۴۱۴.

۲۸۳. چرک

و وجدت الرّازی قد نقل فی کتابه الحاوی و فی غیره عن کتب جماعة من الهند مثل کتاب شرک الهندی و هذا الکتاب فسّره عبداللّه بن علی من الفارسی الی العربی لانّه اوّلاً نقل من الهندی الی الفارسی. ابن ابی اصیبعة ص ۴۷۳.

۲۸۴. دستکاری = جرّاحی

التّفرقة بین الدّستکاریّة الحذّاق و المتشبّهون بهم. ادب الطّبیب ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

۲۸۵. طبّ - تعریف

قالت القدماء: انّ الطّبّ هو معرفة الاشیاء المصحّحة و الاشیاء الممرضة. الفرق جالینوس ص ۱۲.

۲۸۶. بقراط

... کما حکاه جالینوس عن بقراط لمّا وجّه بعض الملوک الیه بقناطیر کثیرة من الذّهب و بذل له کرامات کثیرة لیصیر الیه و لم تکن ذلک صوابا عنده لضرب من السّیاسة و کبرت نفسه عن ذلک و لم یلتفت الیه. ادب الطّبیب رهاوی ص ۱۶۱.

۲۸۷. اسکول

و لمّا رای الاسکندرانیّون و هم افاضل علماء من اهل هذه الصّناعة حین کانوا یجتمعون و یجمعون المتعلّمین لصناعة الطّبّ، انّ احداث زمانهم لاتبلغ باکثرهم هممهم الی قراءة جمیع تلک الکتب و خاصّة الّتی وضعها جالینوس و ارادوا تقریب صناعة الطّبّ من المتعلّمین لها رتّبوا من کتب جالینوس ستّة عشر کتابا و جمعوا هم ایضاً جوامعا لاکثرها طلباً منهم للایجاز و الاختصار و کانوا یقراؤنها فی الاسکول اعنی موضعا کان لهم للتّعلیم. ادب الطّبیب ص ۱۹۴.

۲۸۸. طبّ النّفوس

فامّا انواع العلوم الشّرعیّة الّتی وضعت لطبّ النّفوس و طلب الآخرة فهی ستّة انواع: اوّلها علم التّنزیل و ثانیها علم التّاویل و الثّالث علم الرّوایات و الاخبار و الرّابع علم الفقه و السّنن و الاحکام و الخامس علم التّذکار و المواعظ و الزّهد و التّصوّف و السّادس علم المنامات. رسائل اخوان الصّفا ج ۱ ص ۲۶۷.

۲۸۹. مارستان = بیمارستان

غلام جاءنا بالمارستان. جاء تنا امراة الی المارستان. الحاوی ج ۳ ص ۱۸۵.

۲۹۰. محمّد زکریا

پیری بود از محقّقان علمای طریقت به نزدیک پارس نشستی ویرا محمّد زکریا گفتندی هرگز مرقّعه نپوشیدی. از شیخ محمّد پرسیدند کی شرط مرقّعه چیست و داشتن آن مر کرا مسلّم است گفت شرط مرقّعه آنست که محمّد زکریا در میان پیراهن سفید

بجای می آرد. کشف المحجوب هجویری ص ۵۷.

بعضی از مردمان ظاهر او را تکفیر کنند و بدو منکر باشند و احوال او را بغدر و حیلت و سحر منسوب گردانند و پندارند که حسین بن منصور حلّاج حسن بن منصور حلّاج است آن ملحد بغدادی که استاد محمّد زکریا بودست و رفیق ابوسعد قرمطی. ماخذ پیشین ص ۱۹۰.

۲۹۱. ری

و من اعیان من ینسب الیها ابوبکر محمّد بن زکریاء الرّازی الحکیم صاحب الکتب المصنّفة مات بالرّی بعد منصرفه من بغداد فی سنة ۳۱۱. معجم البلدان ذیل "ری".

۲۹۲. ابن میمون

مصطفی عبدالرّازق او را از فلاسفه اسلام بشمار می‌آورد زیرا شهرستانی حنین بن اسحق مسیحی از زمرهٔ فلاسفه اسلام بشمار آورده است. کتاب التّمهید لدراسة الفلسفة الاسلامیّة.

۲۹۳. تبریزی، ابوعبداللّه

اسحق بن نثن Isaac ben Nathan کتاب "شرح بیست و پنج مقدمه" تبریزی را از عربی به عبری ترجمه کرده و در قرن شانزدهم در ونیز چاپ شده است. کرسکاس در انتقاد بر ارسطو ص ۱۴۸.

۲۹۴. ابن صائغ

و شنیده‌ام که ابوبکر بن صائغ هیئتی را ایجاد کرده که در آن فلک تدویر نیست بلکه آن هیئت مبتنی بر افلاک خارجة المراکز است و من این را از شاگردان او نشنیدم و اگر این نسبت باو درست باشد از این موضوع سودی بزرگ نمی‌برد زیرا خروج مرکز نیز خروج از آن چیزی است که ارسطو آن را بنیان نهاده است. دلالة الحائرین ص ۳۴۹.

۲۹۵. ابن میمون

ابن سنا الملک شاعر سلطان صلاح الدّین ایّوبی و شاعر اولاد او و قاضی فاضل در مدح ابن میمون گفته است:

اری طبّ جالینوس للجسم وحده — و طبّ ابی عمران للعقل و الجسم
فلو انّه طبّ الزّمان بعلمه — لابراهُ من داء الجهالة بالعلم

۲۹۶. پاتنجل

باتانجل اسم مولّف هندی عاش علی ما خمّنه العلماء العارفون بکتب الهند فی حدود سنة ثلاثمائة بعد المیلاد، و هذا التّاریخ تخمینیّ لانّ اهل الهند ابعد النّاس من فنّ التّاریخ و لا یلتفتون الیه اصلا و لذلک یشکل تعیین تاریخ کتاب هندی بعینه جدا. و اسم الکتاب الّذی الّفه باتانجل هو جوکاسوترا و جوکاهو نوع من التّصوّف و الزّهد عندهم یصل بـه اهله الی تلک الاعمال الغریبة المشهورة من رفع البدن الی الهواء و تـحریک الاشـیاء البعیدة و الدّفن تحت الارض و غیر ذلک. المنتقی من دراسات المستشرقین، جمعها و نقلها الی العربیّة و علّق علیها الدّکتور صلاح الدّین المنجّد، الجزء الاوّل ص ۷۲ - ۵۹.

و المتن الاصلی الهندی متن عجیب و هو ممّا یسمّونه سوترا یعنی متنا للحفظ لا یفهم بلا شروح. ص ۶۵

۲۹۷. ابن افلح اشبیلی

در میان اوائل از اهل تعالیم در مورد فلک زهره و عطارد که آیا بالای کره شمس قرار دارند یا پائین اختلاف است. همهٔ قدما معتقد بودند که کرهٔ زهره و عطارد بالای شمس قرار دارند ولی بطلمیوس ترجیح داده که آن دو پائین خورشید قرار داشته باشند و ایـن طبیعی تر بنظر می‌رسد که خورشید در وسط باشد و سه فلک بالا و سه فلک پائین قرار داشته باشد. سپس گروهی از متاخّران از اهل اندلس که در تعالیم مهارت یافته بودند گفتهٔ بطلمیوس را باثبات رساندند و از میان اینان ابن افلح اشبیلی است که من پسر او را دیده‌ام کتابی مشهور در این باب تالیف کرده است و در این معنی فیلسوف فاضل ابـوبکر بـن الصّائغ که من نزد یکی از شاگردانش قراءة کردم تامّل کرده است و دلیل هائی آورده که ما آن را استنساخ کرده‌ایم و او بالا بودن زهره و عطارد را بر شمس بعید دانسته ولی مـنع نکرده است. دلالة الحائرین ص ۲۹۷.

۲۹۸. یهودیان عربی نویس

اسحق اسرائیلی معاصر المنصور سوّمین خلیفه فاطمی بوده است. دو کتاب از او که بعربی نوشته مشهور است یکی "کتاب العناصر" و دیگری "کتاب التّعریفات" بجز قسمت کوتاهی از کتاب اخیر بقیه مفقود شده ولی ترجمه‌های لاتین و عبری آن در دست است. دیگر داود المکمّس است که از شاگردان فیّومی بوده و کتابی بعربی از او بـنام "بـیست فصل" باقی مانده که در سال ۱۸۹۸ کشف شده ولی پیش از آن بعبری ترجمه گـردیده

است. این فیلسوف بعلت نزدیکی‌اش به مراکز اسلامی مانند بغداد و بصره وکوفه سخت تحت تأثیر کلام معتزله قرار داشته است.

۲۹۹. سعدیا

سعید بن یوسف فیّومی است که در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم می‌زیسته و می‌توان او را از مهمترین فیلسوفان یهودی بشمار آورد پیش از او فیلون اسکندرانی هر چند تبحّر در فلسفه داشته ولی با مبانی یونانیان بیشتر آشنا بوده تا با شریعت موسی، سورا Sura از نواحی بابل در زمان او مرکز علم و فلسفه بود و فیّومی بریاست دارالعلم آن شهر نائل گشته بود و برای نخستین بار بود که عهد عتیق را بعربی ترجمه کرد. او در زمانی می‌زیست که معتزلیان باوج اعلای خود رسیده بودند و او کاملاً تحت تأثیر آنان قرار گرفت و دو فصل از کتاب معروف خود "الامانات و الاعتقادات" را که بزبان عربی نوشته اختصاص به مساله عدل و توحید داده است. ابن ندیم از سعدیا به عنوان یکی از اعاظم یهود یاد کرده است.

۳۰۰. دنیا

واللّه لدنیاکم هذه اهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم. از سخنان علی علیه السّلام. العراق جمع عرق و هو العظم علیه شی من اللّحم. ابن ابی الحدید ج ۱۹ ص ۶۷.

۳۰۱. شیعه و فقر

"من احبّنا اهل البیت فلیستعدّ للفقر جلبابا او تجفافا" شبه البدن علی الفقر بالتّجفاف او الجلباب لانّه یستر الفقر کما یستر الجلباب او التّجفاف البدن.

و یشهد لصحة هذا التّاویل ما روی عنه علیه السّلام انّه رای قوماً علی بابه، فقال: یا قنبر، من هولاء، فقال له قنبر: هولاء شیعتک، فقال مالی لا اری فیهم سیما الشّیعة؟ قال: و ما سیما الشّیعة؟ قال: خمص البطون من الطّوی، یبس الشّفاه من الظّما، عمش العیون من البکا. امالی سیّد مرتضی ج ۱ ص ۱۸

۳۰۲. نهج البلاغه

ابن ابی الحدید پس از ذکر خطبه‌ای از ابوالشّحماء عسقلانی گوید:

هذه احسن خطبة خطبها هذا الکاتب و هی کما تراها ظاهرة التّکلّف، بیّنة التّولید تخطب علی نفسها، و انّما ذکرت هذا لانّ کثیرا من ارباب الهوی یقولون: انّ کثیرا من نهج البلاغة کلام محدث صنعه قوم من فصحاء الشّیعة و ربّما عزوا بعضه الی الرّضی ابی

بنیّات الطّریق ضلالا و قلّة معرفة باسالیب الکلام. ابن ابی الحدید ج ۱۰ ص ۱۲۸

۳۰۳. دو پرسش قاضی اکوع

دکتر قاضی اسماعیل اکوع از علمای یمن صاحب کتابهای: "البلدان الیمانیّة عند یاقوت الحموی" و "مراکز العلم القدیمة فی الیمن" و "هجر العلم و معاقله فی الیمن" دو پرسش از من کرده که هنوز پاسخ آن را ندادهام و آن دو عبارت است از:

۱ - ابوالعبّاس احمد بن ابراهیم بن الحسن بن علی بن ابراهیم کان امامیّا ثمّ رجع الی مذهب الزّیدیّة توفّی سنة ۳۵۳ له مولّف اسمه التّعلیق.

۲ - ریاض الابصار فی ذکر الائمّة الاقمار و العلماء الابرار محمّد بن ابراهیم الوزیر (ذکر صاحب هدیّة العارفین ۱۹۱/۲) انّه توجد منه نسختان فی مکتبة المدرسة السّابقیة بطهران

۳۰۴. فردوس الحکمۀ علیّ بن ربّن طبری

طبری در تالیف کتاب فردوس از آثار بقراط و جالینوس و ارسطو و دیگر فیلسوفان و پزشکان باستان و همچنین از آثار معاصر خود همچون یوحنّا بن ماسویه و حنین ترجمان و دیگران برخوردار گشته است و برای اینکه سودمندی کتاب بیشتر گردد مقالهای را که ازکتابهای هندیان اقتباس کرده بان افزوده است و از اینکه در این کتاب بذکر برخی از مباحث فلسفی مانند هیولی و صورت پرداخته اعتذار جسته است باینکه میخواسته خواننده به درست و نادرست این گفتار آشنا گردد و کتاب او جامع طبّ ابدان و طبّ انفس باشد.

فردوس الحکمة ص ۸ و ۹

۳۰۵. عطّار = پزشک و داروساز

شیخ فرید الدّین عطّار گوید:

به داروخانه پانصد شخص بودند　　　که در هر روز نبضم مینمودند

ابن بطلان فصل اوّل از کتاب دعوة الاطبّا، خود را چنین آغاز میکند: "قال بعضهم لما دخلت میّافارقین سالت عمّن بها من المتطبّبین فارشدت الی دکّة العطّارین علیها شیخ من ابناء السّبعین" الخ.

۳۰۶. ابو حاتم رازی داعی اسماعیلی

ثم خرج منهم رجل کان یدعی ابا حاتم الی ارض الدّیلم فاجابته منهم جماعة و دخل

۳۰۶. ابو حاتم رازی داعی اسماعیلی

ثم خرج منهم رجل کان یدعی ابا حاتم الی ارض الدّیلم فاجابته منهم جماعة و دخل فی دعوتهم من اهل خراسان الحسین بن علی المروزی فی الوقت الّذی کان یتولّی هراة و مروروذ و لما قتل قام بدعوته فیماوراء النّهر محمّد بن احمد النّسفی المعروف بالبزدوی و ابویعقوب السّجزی اقام دعوته بناحیة سجستان و هذا البزدوی صنّف لهم کتبا سمّی و احدا منها کتاب "المحصول" و آخر کتاب "اساس الدّعوة" و آخر کتاب "کشف الاسرار" و آخر کتاب "تاویل الشّریعة". التّبصیر فی الدّین ص ۱۲۵.

۳۰۷. دولة العجم

و فی هذا العام ای عام اثنتین و عشرین و ثلثمائة من خلافته مات مرداویج مقدّم الدّیلم باصبهان و کان قد عظم امره و تحدّثوا انّه یرید قصد بغداد و انّه مسالم لصاحب المجوس و کان یقول: انّا اردّ دولة العجم و امحق دولة العرب. تاریخ الخلفاء ص ۳۹۰ ذیل خلافت الرّاضی باللّه.

۳۰۸. اخوان الصّفا

ابن تیمیّه اعتراض می‌کند که چرا متفلسفان مانند اخوان الصّفا انبیا و فلاسفه یا انبیا و حکما را برابر هم یاد می‌کنند چنانکه اصولیان فقها و متکلّمان را با هم می‌آورند. الردّ علی المنطقیّین ص ۴۴۴.

۳۰۹. کرمانی قرطبی

هنوز صد سال از تالیف رسائل نگذشته بود که کتابهای اخوان الصّفا بوسیله ابوالحکم عمرو بن عبدالرّحمن کرمانی قرطبی وارد اندلس شد. لطفی جمعه ص ۱۵۳ یا ۲۵۳.

۳۱۰. عامری نیشابوری

و قد ذکر محمّد بن یوسف العامری و هو من المصنّفین فی مذاهبهم انّ قدماء هم دخلوا الشّام و اخذوا عن اتباع الانبیاء داود و سلیمان و انّ فیثاغورس معلّم سقراط اخذ عن لقمان الحکیم و سقراط هو معلّم افلاطون و افلاطون معلّم ارسطو. نقل از الرّد علی المنطقیّین ابن تیمیّه و او از الامد علی الابد عامری استفاده کرده است.

۳۱۱. ایرانشهری

این مرد محمّد بن محمّد الایرانشهری بود و دعوی نبوّت کرد در عجم و چیزی جمع کرد بپارسی و گفت این وحی است که بمن آمده است بجای قرآن بزبان فرشته‌ای که نام او

"هستی" است همچنانکه حضرت محمّد (ص) رسول عرب بود من رسول عجمم و بدین آیه حجّت کرد که قوله تعالی : "و اسئل من ارسلنا" و گفت که این پیوسته بوده است و "سلمان من ارسلنا" یعنی سلمان فارسی رسول بود. حد (گویا : حسد) کردند و آن پیوستگی را ببریدند و مذهب او آن بود که همهٔ شریعتها یکی بیش نیست و اینهمه خلافهای [...] قوم و امّتان پیغمبران بیرون آوردند بغرض خود. و چندین کتاب و رسالت بتازی و پارسی تصنیف کرد و بعضی مردم با او یار شدند و آخر هلاک شد. باب پنجم از کتاب بیان الادیان، فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۴۱ ص ۳۰۶

۳۱۲. ابو یعقوب سجستانی

حسن بن نوح بن یوسف بن محمّد بن آدم الهندی البهروجی در جزء اول از کتاب الازهار و مجمع الانوار می‌گوید : من برای تشرّف بخدمت حسن بن ادریس بن حسن از هند به یمن رفتم تا از برکات فیض او بهره‌مند گردم. سپس از کتب و رسائلی که نزد او خوانده نام می‌برد و از میان آنها از سه کتاب‌های زیر از ابو یعقوب سجستانی نام برد: کتاب الینابیع و کتاب المقالید و کتاب الافتخار. منتخبات اسماعیلیّة ص ۱۹۴ و ۱۹۵

۳۱۳. تناسخ

ناصر خسرو در صف چهل و دوم که سخن اندر برزخ است گفتار شهید بوالحسن نخشبی را نقل می‌کند و در ضمن از ابو یعقوب چنین یاد می‌کند: "و قول شهید اندر کتاب محصول آنست که عالم جسمانی فنا پذیرد باخر کار و او - رضی اللّه عنه - بتناسخ و گشتن نفس از جسدی بدیگر جسدی گوید و قول دهقان که پسر شیخ شهید بود و صاحب جزیره خرلان پس از یعقوب او بود اندر برزخ آنست که گوید برزخ نفس طبیعی است و نفوس مردم تا بعالم طبیعی پیوسته باشند از برزخ رهائی نیابند و از بر طبایع نباشد و اشارت نکرد بچیزی مر برزخ را چنانکه پدرش کرد و دهقان بر بویعقوب طعن کرد اندرین معنی و گفت که او تناسخی بود". خوان الاخوان ص ۱۱۲

۳۱۴. من یسمع یخل

مرحوم مینوی تذکّر دادند که ابو هلال عسکری در یکی از کتاب‌های خود نوشته است که مثل معروف عربی "من یسمع یخل" از مثل پارسی گرفته شده «کی شندمند» یعنی هر که بشنود می‌اندیشد گرفته شده است.

۳۱۵. مثل فارسی

امشــــی الی جـــنبها ازاحــمها عمداً و ما بالطّریق مــن ضــیق
کـــقول کســری فــیما تــمثّله: "من فرص اللّص ضجّة السّوق"

دیوان ابو نواس ص ۴۵۱

مطابق است با مضمون : "دزد بازار آشفته می‌خواهد"

۳۱۶. حکمت یونان

حکمت یونان ندانی کز کجا آمد پـدید
وز ســفاهت عـیب افـلاطون یـونانی کـنی

دیوان خواجوی کرمانی ص ۷۶۹

۳۱۷. تشبیهات الفرس

ابو سعد نصر بن یعقوب کتابی داشته موسوم به ثمار الانس فی تشبیهات الفرس. یتیمة الدّهر ثعالبی ج ۴ ص ۳۹۰.

شاعری نیز گفته است :

او اروعن فارس لنا مثلاً فانّ امثال فــارس عــبر

معجم الادباء ج ۱ ص ۳۱

۳۱۸. التّوحید - ماتریدی

و قد وجدت للشّیخ الامام الزّاهد ابی منصور الماتریدی السّمرقندی کتابا فی عــلم التّوحید علی مذهب اهل السّنة و الجماعة و کان من رؤساء اهل السّنة و الجماعة صاحب کرامات. حکی لی الشّیخ الامام والدی - رحمه اللّه - من جدّه الشّیخ الامام الزّاهد عبد الکریم بن موسی - رحمه اللّه - کراماته فانّ جدّنا کان اخذ معانی کتب اصحابنا و کتاب التّوحید و کتاب التّاویلات من خلق الشّیخ الامام ابی منصور الماتریدی - رحمه اللّه - الا انّ فی کتاب التّوحید الّذی صنّفه الشّیخ ابو منصور قلیل انغلاق و تطویل و فی ترتیبه نوع تعسیر لو لا ذلک لاکتفینا به. اصول الدّین بزدوی ص ۳

۳۱۹. اخلاق پزشکی ـ برخی از منابع آن

ادب الطّبیب اسحق بن علی رهاوی، فرانکفورت ۱۹۸۵، بستان الاطبّا و روضة الالبّاء ابو نصر اسعد بن الیاس بن المطران، تهران ۱۳۶۹، مختار الحکم و محاسن الکلم، مادرید ۱۹۵۸، النّوادر الطّبیّة عبید اللّه ابن ماسویه، ژنو ۱۹۸۰، الرّوضة الطّبیّة عــبید اللّــه بـن

جبرائیل بختیشوع قاهره ۱۹۲۷، المقاله الصّلاحیّة فی احیاء الصّناعة الطّبیّه ابن جمیع با ترجمه انگلیسی، ویسبادن ۱۹۸۳، التّشویق الطّبّی صاعد بن حسن الطّبیب، بون ۱۹۶۸

۳۲۰. العمل بالید = جراحی

اصناف العمل بالید ستّة ۱- جبرالعظم المکسور ۲- واصلاح العظم المخلوع ۳- والبطّ ۴- والخیّاطة ۵- والقطع ۶- والکّی

بستان الاطبّاء ص ۱۹

۳۲۱. زیتون

حدّثنی عبدالملک بن صالح بن علی قال : تبقی شجرة زیتون ثلثة آلاف سنة و کلّ زیتونة بفلسطین من غرس الیونانیّین قبل الرّوم. النّبات دینوری ص ۲۰۳

۳۲۲. زرجون = زرگون

هی شجرة العنب و احدتها زرجونة. و قد زعم قوم انّ الزّرجون کلام فارسی و تفسیره لون الذّهب. کتاب النّبات دینوری ص ۲۰۳.

۳۲۳. ترف = ترب

الحمصیص حامض احمر الاصول و هو الّذی یسمّیه اهل الجبل و الخراسان التّرف قال الراجز:

وربـــرب خـــماص یـاکـلن مـن قـراص

و حـــمصیص واص

النّبات ص ۱۱۵

در همین کتاب آمده: و یقال للبطّیخ الخربز و اصله فارسی ص ۶۵.

۳۲۴. الفلاحة

صاحب الفلاحة فردوس الحکمة ص ۵۱۸. مقالة فی البذور و الزّروع، برنامج الفقیه القاضی ابی الولید بن رشد، چاپ شده در تلخیصات ابن رشد الی جالینوس ص ۲۸۵. فوبوس فی کتاب الفلاحة : الباقلا یوهن الفکر و یمنع الرّؤیا الصّادقة لانه یـولد ریـاحا کثیرة. حاوی ج ۱ ص ۹۲.

۳۲۵. ابن رشد

دانشمند اندلسی نه تنها فیلسوف و فقیه بلکه پزشک و کشاورزی دان بوده است.

رسائل ابن رشد الطّبیّة در قاهره چاپ شده است و در تلخیصات ابن رشد الی جالینوس ص ۲۸۵ کتابی از او در کشاورزی با این عنوان یاد شده است : "مقالة فی البذور و الزّروع" برنامج الفقیه ابی الولید بن رشد.

۳۲۶. علی (ع) - علاقه‌اش به رسول اللّه (ص)

و قیل له علیه السّلام : لو غیّرت شیبک یا امیرالمؤمنین؟ فقال : الخضاب زینة، و نحن قوم فی مصیبة برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله. ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۲۳۰.

۳۲۷. فلاحت

فلح الارض ای شقّها و قطعها

قد علمت خیلک انّی الصحصح   انّ الحدید بالحدید یفلح

ای یشقّ و یقطع، لسان العرب ذیل "فلح"

نشاید بردن انده جز بانده   نشاید کوفت آهن جز به آهن

دیوان خاقانی ص ۳۱۸

۳۲۸. شیعه ـ وجه تسمیه

و انّما سمّیت الشّیعة: شیعة، لمشایعتهم علیّ بن ابی طالب (ع)، و لأولاده علیهم السّلام، و المشایعة الموالاة و المناصرة. الحور العین ص ۱۷۸

۳۲۹. حشیش ـ نام‌های آن

و الأطبّاء یسمّونها القنب الهندی، و منهم من یسمّیها ورق الشّهدانج. و تسمّی بالغبیراء و بالحیدریّة و القلندریّة. عرائس العریش فی تحریم الحشیش ص ۱۷۶

۳۳۰. پرچم

در فرهنگ رشیدی آمده: پرچم دم نوعی از گاوکوهی که غژغاو و به ترکی قطاس گویند و بر علم و گردن اسب بندند و به مجاز موی گیسو را گویند:

مولوی در باره شیخ نجم الدّین کبری عارف و صوفی معروف که هنگام زدوخورد با مغولان پرچم (= موی گیسو) کشنده خود را بچنگ گرفت که پس از جان سپردن هم بدشواری از چنگش بیرون آوردند گوید:

ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند   نه از آن مفلسکان که بز لاغر گیرند

بیکی دست می خالص ایمان نوشند   بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند

هرمزد نامه ص ۲۹۱

۳۳۱. قذق = کده

مهرجان قذق نام محلی است. یاقوت قذق را نام شخص دانسته ولی گمان می‌برم معرب کده است معجم البلدان ج ۸ ص ۲۱۰ و نیز گفته است: مهرجان معناه بالفارسیّة فرح النّفس. و این هم نادرست است زیرا مهرجان معرب مهرگان است.

۳۳۲. رام روز

چــو روز رام شــاهنشاه کشــور　　به می بنشست با گردان لشگـر

ویس و رامین ص ۱۴۸

و نیز رجوع شود به کتاب یتیمة الدّهر ج ۴ ص ۷۲ "و انّی والموذن یوم رام"

۳۳۳. الفرس = ایرانیان

کانت الفرس تقول : من قدر علی ان یحرّر من اربع خصال لم یکن فی تدبیره خلل: الحرص، والعجب، و اتّباع الهوی، والتّوانی. البصائر و الذّخائر ص ۲۳۷

الفرس تقول: لم یجتمع ضعفاء الّاقووا حتی یمنعوا، و لم یتفرّق اقویاء الّا ضعفوا حتّی یخضعوا. ماخذ پیشین ص ۲۴۳

۳۳۴. من حفر بئرا لاخیه وقع فیه

کی همیمالان راذ چاه اپکند خویش اندر افتید. اندرز آذرباد مار اسپند. نقل از اخلاق ایران، دین شاه ایرانی ص ۱۲۰. ناصرخسرو گفته است:

از بدیها خود بـپیچد بـدکنش　　این نوشتستند در استا و زنـد
چند ناگاهان بچاه انـدر فـتاد　　آنکه او مر دیگران را چاه کند

دیوان ۸/۲۰۷ و ۹

۳۳۵. باطنیّه

اسامة بن منقذ گوید: پسر عمّی داشتم موسوم به ابو عبداللّه بن هاشم که مـردی از باطنیان را در برجی از خانه عموی من جای داده بود که سپر و شمشیر هـم در دست داشت. عده‌ای از مردم آنجا گرد آمده بودند ولی کسی جرئت حمله باو نـداشت پسر عمویم بیک تن از آنان که ایستاده بودند گفت: حمله کن به او بمحض اینکه حمله کرد، باطنی او را مجروح ساخت و بدیگری دستور حمله داد و او نیز بسرنوشت پیشین خود دچار گردید تا آنکه پسر عمویم بدلاوری که او را رئیس جواد می‌گفتند فرمان حمله داد و او بالاخره توانست مرد باطنی را از پای درآورد. کتاب الاعتبار ص ۱۶۰. بین مردی بنام

همام با مردی اسماعیلی درحصن شیزر نزاع در گرفت باطنی او را با سکّین زد و همام با شمشیر بدو حمله برد و کاسه سر او را دو نیم کرد بطوریکه مغز او بر زمین افتاد و بحرکت درآمد و همام از دیدن این منظره حالت تهوّع بدو دست داد. ماخذ پیشین ص ۱۱۶. اسامة بن منقذ در سال ۴۸۸ تولّد یافته است.

۳۳۶. لالکا = کفش

رایت ربّـــی یـمشی بـلالکة   فی سوق یحیی فکدت انفطر

الغفران ص ۴۵۰

ما یزال قوله: بلالکة غامضاً علینا رغم الذی بذلنا من جهد (مصحّح کتاب)

لکا: کفش و پای افزار باشد (برهان قاطع) در صحاح الفرس نخجوانی آمده:

چو بیرون در می‌نهی لالکـا   لهـم بـاشد آن لالکـا لالکـا

۳۳۷. بت = بدّ

بلندترین Budd (= بدّ) Buddha (= بودا) بوده است. تعلیقات ابواب فی الصّین و التّرک و الهند از مینورسکی ص ۱۴۱. شهرستانی "فصلی از کتاب مـلل و نـحل خـود را بـعنوان «اصحاب البددة» آورده است. کتاب جورامن، ای علم الغیب عمله البدّ صاحب المحمّرة الشّمنیّة ماخذ پیشین ص ۷۵

۳۳۸. ناخدا

در تحدید نهایات الاماکن بیرونی ص ۱۳ چنین آمده: استاجره بعض النّواخذة بمال کثیر الی الصّین. نواخذه جمع ناخذا معرّب ناخدا است.

۳۳۹. کشتمازج

فامّا اللّحم الّذی فی باطن الصّلب و ظاهره و هو اللّحم الّذی یسمّی بالفارسیّة الکشتمازج.

کامل الصّناعة علی بن العبّاس المجوسی باب ۱۴ از مقالهٔ ثانیّه از جزء اوّل منقول از:

Trois Traites d'Anatomie Arabes Traduction P. De koning (Brill, Leiden 1903)

(سه رساله از رازی و مجوسی و ابن سینا ص ۲۰۰)

۳۴۰. کانال سویز

و حین کانت ارض مصر بحرا حرص ملوک الفرس فی بعض استیلائهم علی مصر علی ان یحفروا من القلزم الیها و یرفعوا البرزخ عمّا بین البحرین حتّی یمکن المرکب ان یسیر من

البحر المحیط فی المغرب و الیه بالمشرق، کلّ ذلک ارتفاقا و طلب تعمیم المصلحة و کان اوّلهم ساسطراطس الملک ثمّ داریوس و حفروا المسافة مدیدة هی باقیة الان یدخلها ماء القلزم بالمدّ و یخرج بالجزر. تحدید نهایات الاماکن بیرونی. ص ۲۴

۳۴۱. کاغذ چینی

و الکواغذ لاهل الصّین و انّما احدث صنعتها بسمرقند و اخذ منهم ثم عمل منه فی بلاد شتّی. ماللهند ص ۸۱

۳۴۲. معرّب

کفعل العرب فی تعریب الاسامی فتصیر ممسوخة مثل پوشنک فی کتبهم ایاها فوسنج. ماللهند ص ۱۴۹

۳۴۳. پلوتن

یا افلوطین ملقّب به شیخ یونانی پول کراوس در باره او مقاله‌ای دارد :

Plotin Chez les Arabes, Bulletin de L'institut d'Egypte T. XXIII - Session 1940 - 1941

۳۴۴. در خاکستر دمیدن

لقد اسمعت لونـادیت حـیّاً — و لکن لاحیاة لمن تـنادی

و لو نارانفخت بها اضـاءت — و لکن انت تنفخ فی رمـاد

الجامع فی اخبار ابی العلاء ص ۳۹۰

ناصر خسرو می‌گوید:

زین بی‌وفا، وفـا چـه طـمع داری — چون در دمی به بیخته خاکستر؟

دیوان ۴۶/۲۲

۳۴۵. مروارید در پای خوک

قال المسیح علیه السّلام: یا بنی اسرائیل لا تلقوا اللّوءلوء الی الخنازیر.

عیون الاخبار ج ۲ ص ۱۲۴

بیاد می آورد شعر زیر از ناصر خسرو را:

من آنم که در پای خوکان نریزم — مـرین قـیمتی درّ لفـظ دری را

دیوان ۳۲/۶۴

۳۴۶. حلّاج

و از چیزهائی که به او منسوب می‌دارند اینکه به کسانی که او را می‌کشتند گفته است: گمان می‌کنید که مرا می‌کشید؟ نه شما استر "مادرانی" را می‌کشید سپس استر مذکور را در آخورش کشته یافتند. و از صوفیان تاکنون کسانی هستند که مرتبه‌اش را بالا می‌برند و شنیده‌ام که در بغداد گروهی در انتظار خروج او هستند و در محلّ دار زدن او در کنار دجله ایستاده و در انتظار او می‌باشند. رسالة الغفران ص ۴۴۵.

۳۴۷. شبلی

ابوالعلاء وقتی از شبلی یاد می‌کند گوید امید دارم که او از مذهب حلولیه برکنار باشد سپس گوید یکی از او این اشعار را برای من انشاء کرده است:

باح مجنون عامر بهوی — و کتمت الهوی ففزت بوجذی
و اذا کان فی القیامة نودی — این اهل الهوی؟ تقدّمت وحدی

الغفران ص ۵۷۴

۳۴۸. سلسلۀ مشایخ

ابن ندیم گوید: من خط ابو محمّد جعفر خلدی را که از رؤسای متصوّفه و زاهد و پارسا بود خواندم و آنچه خواندم از خود او شنیدم که می‌گفت: گرفتم از ابوالقاسم جنید بن محمّد و او گفت بمن: گرفتم از ابوالحسن سری بن مغلس سقطی و گفت که سری از معروف کرخی و معروف کرخی از فرقد سنجی و فرقد سنجی از حسن بصری و حسن بصری از انس مالک گرفته است و حسن هفتاد تن از اهل بدر را دیدار کرده است. خلدی متوفی ۳۸۴ه بوده است. فهرست ابن الندیم ص ۲۶۰

۳۴۹. صوفی

ابن تغری بردی در ذیل حوادث سال ۲۶۹ گوید: و در این سال وفات یافت محمّد بن ابراهیم ابو حمزه صوفی بغدادی استاد بغدادیان. او نخستین کسی است که از مذاهب صوفیّه سخن گفته است و پیش از او کسی بر روی منابر سخن از صفای ذکر و جمع همّ و محبّت و عشق و انس نگفته. او عالم بقراات بود و مصاحب احمد بن حنبل بود و احمد هرگاه مسئله‌ای از سخن قوم پیدا می‌شد رو بدو می‌کرد و می‌گفت: تو چه می‌گویی در این مسئله ای صوفی. النّجوم الزّاهرة ج ۳ ص ۴۶

۳۵۰. خلع بدن

نقل است که وقتی روح شیخ سعدالدّین را عروج واقع شد و از قالب بیرون رفت تا سیزده روز قالب او چون مرده افتاده بود پس روح که بقالب باز آمد برخاست و خبر نداشت که چند روز چنان افتاده است بعضی که حاضر بودند گفتند که سیزده روز است که قالب بدین حال افتاده است. روضات الجنّات فی اوصاف مدینة هرات ص ۲۹۰

۳۵۱. مسبار

المسبار والسّبار ما سبر به و قدّر به غور الجراحات، قال یصف جرحها : ترد السّبار علی السّابر. لسان العرب ذیل "سبر". ازرقی هروی گفته است:

باد خوارزمی چو سنگین دل پزشک دستکار

دست پر مسبار دارد آستین پر نیشتر

دیوان ص ۲۱

۳۵۲. متطبّب

ابن سینا این کلمه را در بارهٔ خود بکار برده و گویا از جهت فروتنی بوده که نمی‌خواسته نام خود را در عداد اطبّای بزرگ مثل جالینوس و بقراط درآورد بلکه می‌خواسته خود را متشبّه به طبیبان بداند. محمّد قزوینی، مجلّهٔ آینده جلد ۲ ص ۹۰۷ در این مقاله نمونه‌ای از خطّ ابن سینا آورده شده است.

۳۵۳. داروی بیهوشی

مرقد: داروی بیهوشی، داروی خواب، مهابول، داروی بیهوشانه. مقدّمةالادب ص ۳۲۸

۳۵۴. مرض القلوب

المرض نوعان: مرض القلوب و مرض الابدان و هما مذکوران فی القران . و مرض القلوب نوعان: مرض شبهة و شکّ و مرض شهوة و غیّ و کلاهما فی القران. قال تعالی فی مرض الشّبهة: فی قلوبهم مرض فزادهم اللّه مرضا ... و امّا مرض الشّهوات فقال تعالی : فیطمع الّذی فی قلبه مرض. فهذا مرض شهوة الزّنا. و اما مرض الابدان فقال تعالی: لیس علی الاعمی حرج و لاعلی الاعرج حرج و لاعلی المریض حرج. الطّبّ النّبوی ص ۶۴

۳۵۵. روان پزشکی

فضل بن یحیی برمکی را دویست تازیانه زده بودند بطوری که پشتش مجروح شده

بود پزشکی را برای علاج او بردند او گفت: گمان می‌برم پنجاه تازیانه باو زده‌اند. گفتند: نه دویست تازیانه. او پس از اینکه خوب شد گفت: اگر هزار تازیانه هم زده بودند اثر آن بیش از این نبود و لی من آن را گفتم تا نفسش تقویت گردد و من را در درمانش کمک کند.

"والله لو ضرب الف سوط ما کان اثرها باشدّ من ذلک الاثر و انّما قلت له ذلک تقوی نفسه فیعیننی علی علاجه" مروج الذّهب ج ۴ ص ۲۵۹

۳۵۶. مارستانی

"هذه النّسبه الی مارستان و هو موضع ببغداد مجتمع فیه المرضی والمجانین و هو البیمارستان یعنی موضع المرضی" و افرادی دارای این نسبت هستند که صاحب کتاب الانساب آنان را ذکر کرده است. ص ۴۹۹ ظهرورق

۳۵۷. ابن بیطار

کتاب معروف او "الجامع لمفردات الادویة و الاغذیة" نام او: ضیاء الدّین عبدالله بن احمد الاندلسی المالقی المعروف بابن بیطار. کتاب او در سال ۱۲۹۱ هـ‌ق در قاهره در دو جلد چاپ شده است.

۳۵۸. علی بن ربّن طبری - منابع در باره او

تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۸۳، ۱۲۹۳ چاپ لیدن، مروج الذّهب ج ۸ ص ۳۲۶ پاریس، فهرست ابن ندیم ص ۲۹۶ و ۳۱۶ لایپزیک، ابن القفطی ص ۱۲۸ و ۱۵۵، ۱۳۲۶ ق مصر، ابن ابی اصیبعه ص ۳۰۹ طبع مصر، معجم البلدان، ج ۲ ص ۶۰۸، معجم الادباء ج ۶ ص ۴۲۹ مصر، ابن خلکان عدد ۷۱۷، ابن اسفندیار، ص ۵۳، ۴۳، ۸۰ از ترجمه براون، فردوس الحکمه خطّی ص ۲۱۸، فهرست ریو، قرابادین بدر الدّین قلانسی، حاشیه نفیس کرمانی بر کتاب الاسباب و العلامات نجیب‌الدّین سمرقندی ص ۴۰۲ نسخه ۲۲۱ کتابخانه رایلندز. نقل از پیشگفتار کتاب الدّین و الدّوله بقلم ا. منغانة A. Mingana (قاهره ۱۹۲۳)

۳۵۹. الکتب المفردة فی الطّب (= مونوگراف، تک نامه)

کتاب الاغذیة، اسحق بن سلیمان، فرانکفورت ۱۹۸۶، مقالة فی المالیخولیا، اسحق بن عمران با ترجمه آلمانی، هامبورگ ۱۹۷۷، المرض المسمّی دیابیطا، عبداللّطیف بغدادی، بون ۱۹۷۱، تذکرة الکحّالین، حیدرآباد ۱۹۶۴، عشر مقالات فی العین، قاهره ۱۹۳۸، دفع مضارّ الابدان، علی بن رضوان، دانشگاه کالیفرنیا ۱۹۸۴، کتاب الحمیّات،

اسحق بن سلیمان، کمبریج ۱۹۸۱

۳۶۰. اطبّ = طبیب‌تر

إنّ رجلا اصابه جرح فاحتقن الدّم و إنّ رسول اللّه (ص) دعا برجلین من بنی أنمار فقال: "أیّکما أطبّ"، فقال رجل : "و فی الطّبّ خیر"؟ قال : "الّذی أنزل الدّاء أنزل الدّواء". رواه مالک فی الموطّا. الطّبّ النّبوی حافظ ابو عبداللّه محمّد بن احمد بن عثمان الذّهبی ص ۱۲۱.

۳۶۱. علی (ع) ـ خطبهٔ حسن (ع) در شهادت پدرش

ایّها النّاس قد فارقکم الیوم رجل لم یسبقه الاوّلون و لن یدرکه الآخرون. إن کان رسول اللّه (ص) لیبعثه المبعث فما یرجع حتّی یفتح اللّه علیه و جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره، و لم یترک صفراء و لا بیضاء الاسبعمائة درهم فضلت عن عطائه أراد أن یبتاع بها خادما. تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۳ ص ۳۳۲

۳۶۲. أغراض مابعدالطّبیعهٔ فارابی

ابن سینا مطالب کتاب مابعدالطّبیعه ارسطو را درنیافت تا آنکه بصورت اتفاقی کتاب أغراض مابعدالطّبیعهٔ فارابی را در دکان ورّاقی (ورّاق = کتاب فروش) یافت و خرید و مشکلات خود را حل کرد. ترجمهٔ تاریخ الحکمای قفطی ص ۵۵۸

۳۶۳. الفارابی

و اذا کان حنین بن اسحق قد استطاع عن طریق مترجماته و ملخّصاته أن یجعل جالینوس سیّد الطّبّ المطلق فی العصور الوسطی فإنّ الفارابی قد استطاع ان یقیم سیطرة ارسطو النّهائیّة فی میدان الفلسفة. التّراث الیوناتی ص ۷۹

۳۶۴. باد در قفس

ان ابن آوی لشدید المقتنص　　　و هو اذا ما صید ریح فی القفس

ابن آوی: شغال جمع: بنات آوی

نظیر باد در انبان

گر بباد تو کنم خرمن خود را باد　　　نبود فردا جز باد در انبانم

دیوان ناصر خسرو ۱۸/۹۰

۳۶۵. موسیقی و آواز خوش

اشتر بشعر عرب در حالتست و طرب　　　گر ذوق نیست ترا کشر طبع جانوری

گلستان سعدی

بیاد میاورد داستان معروف دقّی راکه در بیابان به قبیله‌ای وارد شد که بنده‌ای را در بند کرده بودند معلوم شد این بنده خوش آواز بوده و شتران هنگام خواندن او از فرط وجد و شعف جان خود را از دست داده‌اند. کتاب اللّمع سرّاج ص ۲۷۰

۳۶۶. علم البنکامات

علم تبیین فیه کیفیة ایجاد الآلات المقدّرة للزّمان و منفعته معرفة اوقات العبادات و استخراج الطّوالع من الکواکب و اجزاء فلک البروج. و القدماء استغنوا بالآلات الّتی تتحرّک بانسراب الماء منها عن غیرها. ارشاد القاصد الی اسنی المقاصد ص ۵۶

۳۶۷. فارسی و عربی

دوست آن باشد که گیرد دست دوست   در پریشان حالی و درماندگی
دوست آن نبود که در نعمت زند   لاف یاری و برادر خواندگی

گلستان سعدی

در عربی نظیر:

صدیقک من راعاک عند شدیدة   و کلّ تراه فی الرّخاء مراعیا
و لا تعدد المولی شریکک فی الغنیٰ   و لکنّما المولیٰ شریکک فی العدم
دعوی الإخاء مع الرّخاء کثیرة   و مع الشّدائد تُعرَف الإخوان

۳۶۸. اصالة اللّفظ

خورشید در نظر عربی و عجمی یکی است ولی تعبیراتی که از آن در زبانهای مختلف می‌شود متفاوت است. نفد النّثر ص ۱۱. نظیر: المعانی مطروحة فی الطّریق یعرفها العربیّ و العجمیّ و البدویّ و القرویّ. مسطّول سعدالدّین تفتازانی در باب تعریف فصاحت و بلاغت.

۳۶۹. ناصر خسرو در شعر قاآنی

قاانی در قصیده‌ای بدین مطلع:

دهر چون نیرنگ سازد چرخ چون دستان کند
مغز را آشفته سازد عقل را حیران کند

چنین می‌گوید:

در بــــر دانـــا اگــر بـیند لبــاس عــبقری
تــارتارش را بســختی ارّه و ســوهان کــند
بــر تــن نــادان اگــر یــابد پــلاس دیــلمی
مــوی مــویش را بـنرمی تـوزی و کـتّان کـند
گــه بکــین نــاصر خســرو فـرو بـندد کـمر
تا مر او را در بدخشان محبس از یمگان کند
گــه ســعایتها کــند در بــارهٔ مسعود سـعد
تــا مـر او را در لهـاور سکـنه در زنـدان کـند
گــه نـماید انوری را مسـخره اوبـاش بـلخ
تیره رای روشـنش را چـون شب تـاران کـند
گه کند فردوسی فـردوس فکـرت را غـمین
تــا مــران مــیمندی نــاپاک را شــادان کـند
دیوان قاآنی ص ۱۸۱

۳۷۰. ترک

«اترک التّرک ما ترکوکم». سیوطی این جمله را به حضرت رسول اکرم (ص) نسبت داده. اخبار الخلفاء ص ۲۴

۳۷۱. اوّل فلاسفة الاسلام

اوّل فلاسفة الاسلام خالدبن یزید بن معاویّة. آثار الباقیة ابوریحان بیرونی ص ۳۰۲

۳۷۲. مغناطیس

مــحن إلیّ تــوجّهت فکــانّنی قد صرت مغناطیس و هی حدید

اتمام التّتمّة ص ۱۷۸، رازی کتابی تحت عنوان «فی علّة جذب المغناطیس الحدید» دارد. فهرست کتب رازی ص ۱۰

۳۷۳. امثال فارسی

فی بعض کتب الفرس: "کلّ عزیز تحت القدرة فهو ذلیل". البخلاء جاحظ ص ۱۶۱

۳۷۴. عربی و فارسی

و من یذق لسعة الافعی و إن سلمت منها حشاشته یـفزع مـن الرّسـن
ابن الحجّاج، یتیمة الدّهر ج ۳ ص ۵۳

إنّ اللّـــدیغ لحـــاذر مـتوحّش		یخشی و یرهب کلّ حبل أزرق

از شواهد درّه نادره

در فارسی می‌گویند: مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.

۳۷۵. رسائل اخوان الصّفا ـ نسبت آن به امام جعفر صادق علیه السّلام

بل اعجب من ذلک ظنّ طوائف انّ کتاب رسائل اخوان الصّفا هو عن جعفر الصّادق، و هذا الکتاب هو اصل مذهب القرامطة الفلاسفة فینسبون ذلک الیه لیجعلوا ذلک میراثا عن اهل البیت، و هذا من اقبح الکذب و اوضحه، فانّه لا نزاع بین العقلاء ان رسائل اخـوان الصّفا انّما صنّفت بعد المائة الثّالثة فی دولة بنی بویه قریباً من بناء القاهرة. بغیة المرتاد ص ۳۲۹

۳۷۶. مهریّه آدم و حوّا

ثمّ انّ اللّه سبحانه و تعالی خطب خطبة نکاحهما بکلامه القدیم فقال: الحمد لعـزّتی، و العظمة هیبتی، و الخلق کلّهم عبیدی. و انّی اشهدکم یا ملائکتی، و سکّان سمواتی، انّی زوّجت بدیعة فطرتی، حوّاء امّتی، لآدم خلیفتی، علی صداق أن یسبّحنی و یهلّلنی. فکان ذلک سنّة لاولاده. تشحیذ الاذهان ص ۲۲۸

۳۷۷. نامهای یونانی

و نیز در خزف، جانورانی که یاد کردیم با مقایسه با یکدیگر اختلاف وجود دارد، زیرا برخی از آنها دارای خزف نرم هستند مانند جانورانی که سولناس و مواس و قنخا نامیده می‌شوند و نیز آن جانوری که مردم آن را غلاقاس نامند و بـرخـی دارای خـزف خشـن هستند مانند لمنسطریا و پنا و انواعی از جانوران که قنخا و قیرو قاس نامیده مـی‌شوند. طباع الحیوان ص ۱۶۷

۳۷۸. قرمطی

فرّخی آرزو می‌کند که سلطان مـحمود بـه مـصر بـرود و قـرمطیان و مـلحدان را بـه سرنوشت هندیان گرفتار سازد. دیوان ص ۸۲

۳۷۹. سلجوق

انّهم أخلاط من التّرک کانوا یصیفون فی بلاد البلغار و یشتون فی ترکستان و ینهبون ماطرقوه و کان من مقدّمیهم رجل یقال له «دقاق» فولدله «سلجوق». السّلوک ج ۱ ص ۳۰

۳۸۰. بیغو وینال

"بیغو" برادر طغرل است. السّلوک ج ۱ ص ۳۱ "ینال" نیز برادر طغرل است. تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۴۱۸

ناصر خسرو گوید:

زشت بود بودن آزاده را   بنده بیغو و عیال ینال

دیوان ۴۳/۱۶۵

۳۸۱. تکین و ینال

کی توان مر ذوالجلال و ذوالبقارا یافتن   در خط خوب تکین و در خم زلف ینال

دیوان سنائی ص ۳۴۵

خوارزمی می‌گوید: "و لکلّ رئیس من روساء التّرک من ملک أو دهقان ینال أی ولیّ عهد" مفاتیح العلوم ص ۷۷

۳۸۲. اخلاق

«و انّک لعلی خلق عظیم». سورة القلم ۴/۶۸ أی علی أدب القران، ای انّک لعلی خلق الّذی نزل به القران. "إنّ اللّه بعثنی لإتمام مکارم الاخلاق و لإتمام محاسن الافعال". "خیارکم أحسنکم اخلاقا". علیکم بحسن الخلق فإنّ حسن الخلق فی الجنّة لا محالة و إیّاکم و سوء الخلق فإنّ سوء الخلق فی النّار لا محالة. تفسیر کشف الاسرار ج ۱۰ ص ۱۸۸ و ۱۸۹

۳۸۳. تاویل

در باره تاویل آیهٔ شریفه "یوم تشهد علیهم ألسنتهم ..." رجوع شود به مقالات الاسلامیّین اشعری ج ۲ ص ۶۰۵. ناصر خسرو گوید:

بدان که بر تو گواهی دهند هر دو بحق   دو چشم آنچه بدید و دو گوش آنچه شنود

دیوان ۳۰/۱۵

۳۸۴. فارسی و عربی

کودن و خوار و خسیس است جهان خس   زان نسازد همه جز با خس و با کودن

دیوان ناصر خسرو ۱۶/۱۷

بیاد می‌آورد این بیت بحتری راکه می‌گوید:

و کانّ الزّمان أصبح محمو   لا هواه مع الاخسّ الاخسّ

دیوان بحتری ج ۱ ص ۱۰۸

۳۸۵. ساعت اهدائی هارون الرّشید به شارلمان

أهدی الخلیفة العباسی هرون الرّشید إلی شرلمان ملک فرنسا ساعة مائیة متقنة الصنعة إلی الغایة، تقسم الوقت إلی اثنتی عشرة ساعة، و لها کرات صغیرة من الصفر ـ أی النحاس ـ کلما انتهت ساعة سقط منها بعدد تلک الساعة علی صنج قد وضع تحتها، فیرن. و ذکر بعضهم أنّه کان فیها فرسان بعدد تلک الکرات یخرجون من اثنتی عشرة کرة. و إنّها لما وصلت إلی فرنسا أکبر الفرنسیس أمرها و کان لها عندهم موقع إعجاب عظیم.

۳۸۶. معالم الدّین

از ابوبکر محمّد بن یمان السّمرقندی متوفی ۲۶۸. فهرست نسخ خطّی آستان قدس رضوی (قسمت فقه خطّی). دکتر ردلف می‌گفت این کتاب خلأ مابین رسالهٔ شافعی و المعتمد ابوالحسین بصری را پر می‌کند. اوکتابی به زبان آلمانی در باره معالم الدّین نوشته که اخیراً بوسیله مطبعه بریل در لیدن چاپ شده است.

۳۸۷. مفهوم مقام در موسیقی اسلامی

مقالهٔ ای. شیلوه A. Shiloah در مجلهٔ انجمن امریکائی موسیقی شناسی، جلد ۳۴ شماره ۱ سال ۱۹۸۱ صفحه ۱۹ ـ ۲۴

۳۸۸. علوم اوائل

سیوطی در شرح حال محمّد بن یونس بهرافی اربلی متوفی ۵۸۵ می‌گوید : اشتغل بشیء من العلوم الاوائل فحلّ اقلیدس و اراد حلّ المجسطی فحلّ قطعة منه، ثمّ رأی أنّ ثمرة هذاالعلم مرّ جناها و عاقبته مذموم اولاها و اخراها فنبذه و راء ظهوره مجانبا و نکّب عن ذکره جانبا. بغیة الوعاة ص ۱۲۴

۳۸۹. سرخسی

از خواصّ خلیفه المعتضد (۲۷۹ ـ ۲۸۹) بود ولی پس از چندی خلیفه او را بقتل رسانید زیرا سرخسی او را بالحاد کشانیده بود و معروف است که شخصی خلیفه را بر قتل سرخسی ملامت کرد. او پاسخ داد: وای بر تو! او مرا بالحاد خواند و من باو گفتم: ای مرد من پسر عمّ صاحب این دین هستم و اکنون جانشین او می‌باشم در این صورت الحاد بورزم تا چه شوم. ارشاد الاریب ج ۱ ص ۵۹. فرانز رزنتال کتابی در بارهٔ احوال و آثار و افکار احمد بن طیّب سرخسی نوشته که بوسیله انجمن امریکائی خاور شناسی A. O. S

در سال ۱۹۴۳ در شهر نیوهاون از بلاد امریکا چاپ شده است.

۳۹۰. فتی = جوان

در قران تاکید بر فتیان و جوانان شده از جمله: «إنّهم فتیة آمنوا بربّهم و زدهاهم هدی» سورة الکهف ۱۳/۱۸، «إنّا سمعنا فتی یذکرهم و یقال له ابراهیم» سورة الانبیاء ۶۰/۲۱، «و إذا قال موسی لفتاه» سورة الکهف ۶۰/۱۸

۳۹۱. ارذلون ـ اراذل ـ کلماتی که کفّار برای یاران حضرت رسول (ص) بکار می‌بردند

در قران کریم آمده است : «قالوا انؤمن لک و اتّبعک الارذلون» سورة الشّعرا، ۱۱۱/۲۶. ارذلون بقول مفسّران پیشه ورانند: کفشگر و جولاه و حجّام و امثال ایشان ... نه خواجگان و محتشمان. تفسیر کشف الاسرار ج ۷ ص ۱۳۸ و نیز آیهٔ : «و ما نریک اتّبعک إلّا الّذین هم اراذلنا» سورة هود ۲۷/۱۱ جمع ارذل است و هو النّاقص القدر یعنی فرومایه و بی قدر نه خواجه و رئیس. کشف الاسرار ج ۴ ص ۳۷۶

۳۹۲. نقیب

و کان النّبی صلّی اللّه علیه و سلّم قد جعل لیلة العقبة کلّ واحد من الجماعة الّذین بایعوه بها نقیبا علی قومه و جماعته، لیأخذوا علیهم الإسلام و یعرّفوهم شرائطه. و کانوا اثنی عشر نقیبا کلّهم من الأنصار. نهایة ابن اثیر ذیل «نقب». اسماعیلیه حجّت‌های دوازده گانه خود را بر اساس همین نقبای دوازده گانه قرار داده بودند. ناصر خسرو می‌گوید :

چون من دوازده‌ست ترا اسب و بارگیر   لیکن ز خلق نیست جز از تو سوار من

دیوان ۴۲/۱۴۰

۳۹۳. الفصول

کتاب الفصول رازی مکتوب ۶۸۱ شمارهٔ ۱۰۷۶ دانشگاه پرینستون. کلمهٔ «الفصول» کلمه‌ای است که مسلمانان در برابر کلمهٔ Aphorism یونانی که نام کتاب معروف بقراط است بکار بردند.

۳۹۴. إعراب

نام حالت‌های سه گانه آخر اسم که رفع و نصب و جر و حالت‌های سه گانه آخر فعل مضارع که رفع و نصب و جزم باشد. اهل مغرب ناخوش داشتند که در ازجال (جمع زَجَل) که نوعی از شعر مخصوص آنان است اعراب را رعایت کنند. ابن قزمان می‌گوید :

و الإعراب و هو اقبح ما یکون فی الرّجل و أثقل من إقبال الأجل. مقدّمه دیوان ص ۲

۳۹۵. پزشک با دردی که خود درمان می‌کرده می‌میرد.

ابیات زیر این نظر را تایید می‌کند:

قدمات لقـمان الحکـیم مـبرسما ‏ ‏ ‏ ‏ و بــنکسة قــدمات افــلاطون
و کذاک رسطالیس مات برعشة ‏ ‏ ‏ ‏ و کــذاک جـالینوسهم مـبطون
مــالا یکــون فـلا یکــون بـحیلة ‏ ‏ ‏ ‏ کــلّا و مــهما کــائن سـیکون
فــالحکم فـی هـذا لربّ واحــد ‏ ‏ ‏ ‏ إن شــاء امـرا قـال کـن فـیکون

نقل از پشت جلد تذکرة الکحّالین خطّی کتابخانهٔ اسلر Osler شمارهٔ 389/27

نظیر این بیت:

ما للطّبیب یموت بالدّاء الّـذی ‏ ‏ ‏ ‏ قد کان یشفی مثله فی ما مضی

۳۹۶. ابوریحان بیرونی ـ کوشش علمی و علاقه او به علم

و لا یکاد یفارق یده القلم و عینه النّظر و قلبه الفکر إلّا فی یومی النّیروز و المهرجان من السّنة لاعداد ما تمسّ إلیه الحاجة فی المعاش من بـلغة الطّـعام و عـلقة الرّیـاش.

معجم‌الادباء ج ۱۷ ص ۱۸۱

۳۹۷. جامع العلوم فخرالدّین رازی

نسخهٔ کتابخانه موزه بریتانیا شماره .OR.2972 تاریخ کتابت چهارشنبه اوائل مـاه شوال سال ۹۷۷ دارای ۳۷۵ صفحهٔ ۱۷ سطری، نسخهٔ ایـاصوفیا شـمارهٔ ۳۸۳۲ تـاریخ کتابت ششم ذی قعده ۸۶۶، نسخهٔ کتابخانهٔ ملی فرهنگ ایران تاریخ کتابت اواخر محرّم ۹۹۳، نسخه‌ای که کتابخانه مجلس از آقای همایون فرّخ خریده است در سال ۶۱۱ کتابت شده است.

۳۹۸. نصیرالدّین طوسی

فلنذکر الآن الآلات التی عملناها بالرّصد المحروس بمدینة مراغة علی التّـل الّـذی بالجانب الغربی منها بالقرب من المدینة و ذلک فی سنین منها مـا هـو قـبل السّـتین و السّتّمائة الهجریّة و منها ما هو بعدها و ذلک کلّه باشارة مولانا الامـام الاعـظم العـالم الفاضل المحقّق الکامل، قدوة العلمآء وسیّد افضل العلمآء الحکماء الاسـلامیّین بـل و المتقدّمین و هو ممّن جمع اللّه سبحانه فیه ما یفرق فی کافّة اهل زماننا من الفـضائل و المناقب الحمیدة و حسن السّیرة و غزارة الحلم و جزالة الرّأی و جودة البدیهة و الاحاطة

بسائر العلوم. فجمع العلماء الیه و ضمّ شملهم بوافر عطائه. و کان لهم أرأف من الوالد بولده فکنّا فی ظلّه آمنین و برؤیته فرحین کما قیل:

نمیل علی جوانبه کأنّـا — اذا ملنا نمیل علی ابـینا
و نغضبه لنخبر حـالتیه — فنلقی منهما کـرماولینا

و هو المولی نصیرالملّة و الدّین محمّد بن محمّد الطّوسی ادام اللّه تعالی ایّامه و لقـد کنت استکثر الاخبار عنه:

و أستعظم الاخبار قبل لقائه — فلمّا التقینا صغّر الخَبَر الخُبْر

فلّله ایّام جمعتنا بخدمته، و أبهجتنا بفوائده، و ان کانت قد أبعدتنا عـن الاوطـان، و العشیرة و الولدان، فإنّ فی وجوده عوضاً عن غیره، و من وجده فما فاته شیء و من فاته فقد عدم کلّ شیء فلا اخلانا اللّه منه؛ و امتعنا بطول بقائه. الارصاد دمشقی ص ۱۰۲ و ۱۰۳

۳۹۹. تقلید (= قبول قول دیگری بدون دلیل) مذمّت آن در قران کریم

و إذا قیل لهم اتّبعو ما أنزل اللّه قالوا بل نتّبع ما وجدنا علیه آباءنا. سورة البقرة آیـهٔ ۱۷۰.

و إذا قیل لهم تعالوا إلی ما أنزل اللّه و إلی الرّسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا. سورة المائدة آیهٔ ۱۰۴

۴۰۰. زراعت ـ فضیلت آن

«الزّارع یتاجر ربّه». «اطلبوا الرّزق تحت خبایا الأرض». المبسوط ج ۲۳ ص ۲

۴۰۱. هوا ـ اثر آن در محصولات کشاورزی

و نقلت من کتاب «ربیع الابرار» للزّمخشری حکایة تدلّ علی ما ذکرنا، قال: حمل إلی المامون و هو بمرو نارنج منها فاعجبه کونه، فأمر بحمل زریعته إلی الرّی و غرسها بها، فلمّا غرس و أثمر لم یحسن منظره فی عین المأمون، فأمر بحمل التّربة من مرو فحملت فجاد قلیلا، فظنّ أن تمام کماله علی الماء یکون فأمر بحمل الماء فحمل فجاد قلیلا عن الاوّل، و لم یف بمراده، فعلم أنّ باقی الخاصیة فی الهواء. مفتاح الرّاحة لأهل الفلاحة ص ۸۶

۴۰۲. الآلات الرّوحانیّة

و یسمّی علم الآلات الرّوحانیّة لارتیاح النّفس بغرائب هذه الآلات. از تـقی الدّیـن محمّد بن معروف راصد شامی مـتوفّی ۹۹۳ از مـهندسان نـامدار اسـلامی کـه در عـلم

مکانیک تبحّری بسزا داشته کتابی از او باقی مانده تحت عنوان: «الطّرق السّنيّة فی الآلات الرّوحانيّة» که تصویری از آن در کتاب «تقی الدّين و الهندسة الميكانيكيّة العربيّة» تالیف دکتر احمد یوسف الحسن بوسیلهٔ دانشگاه حلب در سال ۱۹۷۶ چاپ شده است.

۴۰۳. نوبه ـ نوعی از تب

ناصرالدّين حسن بن النّقيب گفته است:

أقول لنوبة الحمّی: «اترکینی — و لایک منک لی ماعشت نوبة»
فقالت: «کیف یمکن ترک هذا — و هل یبقی الأمیر بغیر نوبة»

خزانة الادب ابن حجّة حموی ص ۲۵۰

تب‌های نوبه که در کتابهای پزشکی از آن تعبیر به «نوائب» می‌شود همان مالاریاست که متنبّی شاعر عرب با توصیفی زیبا بیان کرده است:

و زائرتی کأنّ بها حیاءً — فلیس تزور إلّا فی الظّلام
إذا ما فارغتنی غسّلتنی — کأنّا عاکفان علی حرام
اراقب وقتها من غیر شوق — مراقبة المشوق المستهام
و تصدق وعدها و الصّدق شرّ — إذا ألقاک فی الکرب العظام

شرح تبیان بر دیوان متنبّی ج ۲ ص ۴۱۳ و ۴۱۴

۴۰۴. أيس و ليس

و لذلک قالوا العرض و الجوهر، و أیس و لیس، و فرّقوا بین البطلان و التّلاشی، و ذکروا الهذيّة و الهوّية و الماهيّة. البیان و التّبیین ج ۱ ص ۱۳۹. و خطب آخر فی وسط دارالخلافه، فقال فی خطبته: «و أخرجه اللّه من باب اللّیسیّة، فأدخله فی باب الأیسیّة» ماخذ پیشین ج ۱ ص ۱۴۰

۴۰۵. محمّد (ص) ـ عطوفت او

و قالت قُتیلة بنت الحرث بن کلدة بن علقمة بن هاشم بن عبد مناف:

(بعد از شش بیت)

أمحمّد ولأنتَ ضنءُ نجیبة — من قومها و الفحل فحل معرق
ما کان ضرّک لو مننت، و ربّما — منّ الفتی و هو المغیظ المحنق
و النّضر اقرب من اصبت وسیلةً — و احقّهم ان کان عتق یعتَق

دیوان الحماسة ج ۱ ص ۴۰۱

... فیقال إنّه لمّا سمع النّبی صلّی اللّه علیه و سلّم کلامها قال: لو سمعت هذا قبل أن اقتله ما قتلته هذا و ان شعرها اکرم شعر موتور و اعفّه و اکفّه و احلمه. پاورقی ص ۴۰۰

۴۰۶. الهام

الإلهام أن یلقی اللّه فی النّفس أمرا یبعثه علی الفعل أو التّرک و هو نوع من الوحی یخصّ الله به من یشاء من عباده. و فی الحدیث : أسألک رحمة من عندک تلهمنی بها رشدی. لسان العرب.

۴۰۷. حمد و مدح

الحمد و المدح أخوان، و هو الثّناء و النّداء علی الجمیل من نعمة و غیرها. تقول : حمدت الرّجل علی إنعامه و حمدته علی حسبه و شجاعته. و أمّا الشّکر فعلی النّعمة خاصّه و هو بالقلب و اللّسان و الجوارح قال:

افادتکم النّعماء منّی ثلاثة   یدی و لسانی و الضّمیر المحجّبا

تفسیر کشّاف ج ۱ ص ۷

۴۰۸. حال و مقام

و الحال عند اهل الحقّ معنی یرد علی القلب من غیر تصنّع و لا اجتلاب و لا اکتساب من طرب أو حزن أو قبض أو بسط أو هیئة و یزول بظهور صفات النّفس سواء یعقبه المثل أولا فاذا دام و صار ملکا یسمّی مقاما. فالأحوال مواهب و المقامات مکاسب و الأحوال تأتی من عین الجود و المقامات تحصل ببذل المجهود. تعریفات میر سیّد شریف جرجانی

۴۰۹. اسم ـ وجه اشتقاق آن

ذهب الکوفیّون إلی أنّ الاسم مشتقّ من «الوَسْم» و هو العلامة و ذهب البصریّون إلی أنّه مشتقّ من «السّموّ» و هو العلوّ. الانصاف فی مسائل الخلاف ج ۱ ص ۴

۴۱۰. ذی جنّة ـ أهل المرّة

قال ابوالحسن: مرّ ابوعلقمة النّحوی ببعض طرق البصرة و هاجت به مرّةٌ فوثب علیه قوم منهم فاقبلوا یعضّون إبهامه و یوذّنون فی اذنه فافلت منهم فقال : «ما لکم تتکأکئون علیّ کما تکأکئون علی ذی جنّة افرنقعوا عنّی» قال : دعوه فانّ شیطانه یتکلّم بالهندیّه. البیان و التّبیین ج ۱ ص ۳۸۰ من کلام المجانین و إهل المرّة ج ۲ ص ۲۲۲. المرّة السّوداء = مالیخولیا.

۴۱۱. مستضعفان

در ایّام المعزّ لدین اللّه قول خدای تعالی صادق آمد که وعده داده بود که مستضعفان روی زمین را در دین استوار بدارد و ترس آنان را به امن تبدیل نماید. الرّسالة المذهّبة، خمس رسائل اسماعیلیّة ص ۳۸

۴۱۲. روح و نفس

در صف چهل و سوم «سخن اندر فرق میان روح و نفس» باز گروهی گفتند که بویعقوب سجزی را بیرون این عالم کثیف قرار گاهی نگوید و این سخن اندر کتاب کشف المحجوب از گفتار او پیداست. و گروهی از شاگردان بویعقوب که گفتند که ما سرّ مذهب او دانیم ایدون گفتند که مذهب بویعقوب آنست که نفس چون صافی شده بعالم علوی باز گردد و جاودانه بماند. خوان الاخوان ص ۱۴۷

۴۱۳. ابن نفیس ـ از داعیان اسماعیلیّه

ابو عبداللّه هذا من أجلّة الدّعاة و کانت الحضرة إلیه خلافة لابی یعقوب فتنکّر علیه ابو یعقوب لامر بلغه عنه فانفذ قوما من الاعاجم فقتلوه بالغیلة فی کاره و لم یظهر له کتاب مصنّف و قتل فی سنه... الفهرست ص ۲۶۹. صاحب النّقض در ص ۳۳۰ از ابن نفیس نام برده است.

۴۱۴. ختنه

و استعظم قوم الختان لما فیه من الالم و الخطر و لم یعلموا ما یتاذّی به الاقلف من احتباس البول فی قلفته و یتولّد فیها الدّوابّ حتّی یبلغ الجهد و المشقّة. البدء و التّاریخ ج ۵ ص ۵۶

۴۱۵. عرفان ـ درجات آن

و فی العرفان درجات ثلاث: عرفان العامّة و عرفان الخاصّة و عرفان خاصّة الخاصّة: فعرفان العامّة الاستدلال بالآیات الظّاهرة، و عرفان الخاصّة الاستدلال بالآیات الظّاهرة و الباطنة بالغیب و هو عرفان الإیمان و الإیقان، وعرفان خاصّة الخاصّة الاستدلال بناصب الآیات علی الآیات و هو عرفان عرفان الإتقان فعرفوا کلّ شیء به لا انّهم عرفوه بشیء. فوائح الجمال و فواتح الجلال ص ۴۸

۴۱۶. پلوتن، افلوطین، الشّیخ الیونانی

مقالهٔ فرانز رزنتال F. Rosnthal تحت عنوان: «الشّیخ الیونانی» تحت عنوان: منابع

عربی پلوتینوس، مجلهٔ اورینتالیا دوره جدید جلد ۲۱ سال ۱۹۵۲ صفحه ۴۶۱ ـ ۴۹۲، وجلد ۲۲ سال ۱۹۵۳ صفحه ۳۷۰ ـ ۴۰۰، وجلد ۲۴ سال ۱۹۵۵ ص ۴۲ ـ ۶۶.

۴۱۷. وطن

إن کان لابدّ من أهل و من وطن		فحیث آمن من ألقی و یأمننی

أنباء الرّواة ج ۴ ص ۹۲

سعدی هم گفته است:

سعدیا حبّ وطن گرچه حدیثی است صحیح

نتوان مرد به حسرت که من اینجا زادم

۴۱۸. ابن دقلیس

قوله فی ماء البحر إنّه عرق الأرض اجتمع فی مثانتها. جوامع کتاب الشّعر ابن رشد ص ۲۰۴

۴۱۹. مثل و ممثول

اللّه نزل أحسن الحدیث کتابا متشابها مثانی (سورة الزّمر ۲۳/۳۹). «مثانی» جفتگان یعنی مثل و مثمول و ظاهر و باطن چون تن و جان. جامع الحکمتین ص ۷۹. المویّد فی الدّین شیرازی می‌گوید:

والّذی قال فی الکتاب تعالی		مثل ذاک تحته ممثول

دیوان ص ۲۱۷

۴۲۰. مورچه

سعدی گوید:

میازار موری که دانه‌کش است‌که جان دارد و جان شیرین خوش است

إنّ النّبی نهیٰ عن قتل النّحلة و النّملة ... لسان العرب ذیل: نحل

۴۲۱. هفت نور

و چنانکه بر آسمان دنیا هفت نور مشهور است که نامهای ایشان گفتیم بر آسمان دین نیز هفت نورست مشهور از: آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد و خداوند قیامت علی ذکره و علیهم السّلام. جامع الحکمتین ص ۱۱۲

۴۲۲. کواکب

و أمّا فوثاغورس و فرفوریوس فانّهما یعتقدان انّ الکواکب هی الملائکة و انّها

اشخاص. مختار رسائل جابربن حیّان ص ۵۰۶

۴۲۳. بنوالاحرار

ایرانیانی که با سیف ذی یزن آمدند تا او را نصرت کنند در صنعاء به بنی الاحرار و در یمن به ابناء و در کوفه به احامرة و در بصره به اساورة و در جزیره به خضارمة و در شام به جراجمه معروف هستند. اغانی ج ۶ ص ۲۱۰

۴۲۴. صوفیّه ـ مناهی شرعی

نقل کرده‌اند که ابن خفیف شیرازی اجازه داد که مردان با زنان آمیزش گروهی داشته باشند. «فاختلط جماعة الرّجال بجماعة النّساء طول لیلتهم، فلمّا کان سحر خرجوا». سیرت ابن خفیف شیرازی ص ۲۲۶

۴۲۵. الائمّة المستورین

محمّد بن اسماعیل أوّل الکهف و الاستتار و قد قام من بعده ثلاث أئمّة مستورون من ولده و هم اصحاب الأدوار. الاصول والاحکام، خمس رسائل اسماعیلیّة ۱۰۷

۴۲۶. القدریّة

المعتزلة و یسمّون اصحاب العدل و التّوحید، و یلقّبون بالقدریّة و هم جعلوا لفظ القدریّة مشترکا، و قالوا لفظ القدریّة یطلق علی من یقول بالقدر خیره و شرّه من اللّٰه تعالیٰ احترازاً عن وصمة اللّقب، اذ کان الذّمّ به متّفقا علیه لقول النّبی علیه السّلام: «القدریّة مجوس هذه الأمّة». الملل و النّحل ج ۱ ص ۵۷

۴۲۷. لذّت

و إنّ اللذّات کلّها أنّما تحصل للملتّذ بعد آلام تلحقه، لأنّ اللّذّة هی راحة من ألم و إنّ کلّ لذّة حسّیة إنّما هی خلاص من ألم أو أذی فی غیر هذا الموضع. تهذیب الاخلاق ابن مسکویه ص ۴۶

۴۲۸. ابن هندو ـ استادان او

و کان متفلسفا قرأ کتب الاوائل علی ابی الحسن الوائلی (ظ : العامری) بنیشابور ثمّ علی ابی الخیر بن الخمّار و ورد بغداد فی ایّام ابی غالب بن خلف الوزیر فخر الملک. ارشاد الاریب ج ۵ ص ۱۶۹

۴۲۹. علیّ بن ابی طالب (ع) ـ علم کلام

ثمّ أجوبة المسائل الشّکیّة للإمام الأجلّ علیّ بن أبی طالب ـ علیه السّلام ـ نزلت من

الشّهرة و القوّة بحيث لا يليق باحد من ذوى الألباب أن ينسب الصّحابة إلى الإعراض عن صناعة الكلام. الاعلام بمناقب الاسلام ص ۱۱۵

۴۳۰. توحید

تغری بردی در ذیل حوادث ۳۴۷ می‌گوید: درین سال علی بن ابراهیم ابوالحسن بوشنجی وفات یافت ازو پرسیدند توحید چیست؟ پاسخ داد: اینکه ذات را تشبیه و صفات را نفی نکنی. النّجوم الزّاهرة ج ۳ ص ۳۲۰

۴۳۱. رصد خانه مراغه

و قال یمدحه و یصف الرّصد:

صفا شربُ عیشی فی صوافی مراغة فظلّت کما شاء المُنیٰ أتفرّج
بها الرّصد العالی النّصیری مقصدی إلی الفلک الأعلیٰ به أتدرّج

مجموعهٔ خطی قاضی نظام الدّین اصفهانی متعلّق به کتابخانهٔ شخصی آقای حسین آموزگار ص ۱۳۷. در یادنامه خواجه نصیرالدّین طوسی ج ۱ تهران ۱۳۳۶ هـ ش ص ۶۹ بجای «صوافی» «صوی فی» آمده است.

۴۳۲. یادگار

نام کتاب پزشکی سیّد اسماعیل جرجانی مولّف ذخیرهٔ خوارزمشاهی و اغراض الطّبیّة و خفّی علائی. نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ مرکزی شماره ۲۵۳۱. نسخهٔ خطّی کتابخانه ملّی فرهنگ شمارهٔ ۲۱۴۶ ف. نسخه‌ای هم در کتابخانه دانشگاه کالیفرنیا (UCLA) است که در صفحهٔ ۱۴ فهرست توصیفی نسخ خطی پزشکی آن کتابخانه که بوسیلهٔ Lutz Rishter - Bernboury تنظیم و در سال ۱۹۷۸ چاپ شده معرّفی گردیده است.

۴۳۳. دوازده جزیره

قسمّ الأرض باقسام الفلک علی اثنی عشر جزیرة بازاء برج من بروج السّماء و سبعة أقالیم بازاء الأفلاک السّبعة. فجعل فی کلّ إقلیم حجّة و کلّ جزیرة لاحق. تحفة المستجبین سجستانی، در خمس رسائل اسماعیلیّة ص ۱۶۳

۴۳۴. فلکی = منجّم، ستاره شناس

علی بن ابراهیم علاء الدّین بن الشّاطر معروف به مطعم فلکی از متوفّیان سال ۷۷۷. انباء الغمر بانباء العمر، ابن حجر العسقلانی ج ۱ ص ۱۱۶

۴۳۵. طین الأکل = گِل خوردن

دع الطّین معتقداً مذهبی — فقد صحّ فیه حدیث النّبی
من الطّین ربّی بری آدما — فآکـــله آکـــل للأب

تتمّة الیتیمة ج ۲ ص ۱۴۲

بـــود در شــــهر بـــلخ بـــقّالی — بـی کـران داشت در دکـان مـالی
هم شکر داشت هم گِل خـوردن — عسـل و خــردل و خـل انـدرون

حدیقة الحقیقة سنائی ص ۴۸۱

ناصر خسرو در لغز قلم گفته است:

آن زرد تــن لاغــر گــل خــوار ســیه ســار — زردست و نزار است و چنین باشد گِل خوار

دیوان ۱/۷۶

خواجه نظام الملک دربارهٔ سلطان محمود غزنوی می‌گوید: «بسبب آنکه پیوسته گِل خوردی زرد روی بودی» سیرالملوک ص ۶۰

سنائی نیز در حدیقة ص ۳۴۱ گفته است:

خور اینجا گِل است ازو بـرگرد — کانکه گل خورد روش باشدزرد

رازی درباره همین گل خوردن کتاب «فی أنّ للطّین المتنقّل به منافع» را نوشته است. رسالة ابی ریحان فی فهرست کتب الرّازی شماره ۴۷ ص ۸

۴۳۶. دیوسقوریدس ـ کتاب الحشائش

کتاب الحشائش لدیسقوریدوس، تحریر ابی عبداللّه الحسین بن ابراهـیم النّـاتلی المتوفّی ۳۸۰، احمد الثّالث رقم ۲۱۲۷ فی ۲۷۴ ورقة، کتب ابویوسف بهنام بن موسی بن یــوسف المــوصلی فــی صــفر ســنة ۶۳۶، رقــمه فــی سـزگین (Saray, Ahmet T11)2128(T11/59) (یادداشت دکتر زریاب).

۴۳۷. اصول و فروع

و من المعلوم انّ الدّین اذا کان منقسماً الی معرفة و طاعة، والمعرفة اصل و الطّاعة فرع، فمن تکلّم فی المعرفة والتّوحید کان اصولیّا و من تکلّم فی الطّاعة والشّریعة کان فروعیّا والاصول هو موضوع علم الکلام و الفروع هو موضوع الفقه. ملل و نحل ج ۱ ص ۵۵

۴۳۸. زن در اسلام

«و أجمعوا علی أنّها یجوز أن تکون وصیّاً و وکیلاً و قاسماً و امیناً و أنّها کالرّجل فی سائر العقود» روضة القضاة و طریق النّجاة ابوالقاسم علی بن محمّد بن احمد السّمنانی متوفّی ۴۹۹. مجلّة مجمع العلمی العراقی ج ۱۵ سال ۱۳۸۷ / ۱۹۶۷ ص ۳۲۹

۴۳۹. فرانز رزنتال ـ برخی از مقالات او

نامهای حکمای یونان	مجلّهٔ امریکن اورینتال سوسایتی	۱۹۴۲ ص ۷۳
شاهان عرب قبل از اسلام	"	۱۹۴۹ ص ۹۰
مولّف غررالسّیر	"	۱۹۵۰ ص ۱۸۱
قطعات تازه درباره سرخسی	"	۱۹۵۱ ص ۱۴۲ـ۱۳۵
متون فلسفی و علمی در استانبول	"	۱۹۵۵ ص ۲۳ـ۱۴
موادّ تحقیق دربارهٔ کندی و سرخسی در استانبول	"	۱۹۵۶ ص ۳۱ـ۲۷
عربی یونانی در استانبول	"	۱۹۶۱ ص ۱۲ ـ ۷
سرخسی در عشق	"	۱۹۶۱ ص ۲۲۴ـ۲۲۲
ابن الوکیل الملاوی	"	۱۹۶۳ ص ۴۵۴ـ۴۵۲
صورت کتابهای ستاره شناسی ابومعشر	"	۱۹۶۳ ص ۴۵۶ـ۴۵۴
نسخه خطّی کتاب مبّشر بن فاتک	"	۱۹۶۳ ص ۴۵۶
ترجمه ارطامیدروس	"	۱۹۶۵ ص ۱۴۴ـ۱۳۹
ترجمه عربی نامه فیثاغورس	"	۱۹۷۵ ص ۲۱۱ـ۲۰۹
نسخه چستربیتی کتاب مبّشر بن فاتک	"	۱۹۷۵ ص ۲۱۳ـ۲۱۱
نسخه تونس مبّشر	"	۱۹۷۵ ص ۲۱۳ـ۲۱۱
الشّیخ الیونانی	اورینتالیا، سری جدید	۱۹۵۲ ص /۴۶۲ـ۴۶۱
		۱۹۵۳/ ۴۰۰ـ۳۷۰، ۱۹۵۱/
روانشناسی کودک در اسلام	اسلامیک کالچر	۱۹۵۲ / ۲۲ ـ۱
دین و دولت در ابوالحسن عامری	اسلامیک کورترلی	۱۹۵۶ / ۵۲ ـ ۴۲
امثال از ابن درید	اورینتال مجموعهٔ جدید	۱۹۵۸/ ۴۵/ ۲۹ـ
		۱۵۳/ ۱۵۰
مبشّر بن فاتک	اورینس	۱۹۶۱/ ۱۵۸ ـ۱۳۵

بابا حرّانی	ران ملخ	۱۹۶۲ لندن
تخت خالی	استودیا اسلامیکا	۲۳۲-۲۳۸/۱۹۷۰
ابن عربی میان فلسفه و عرفان	اورینس	۱-۳۵/۱۹۸۸
ابوزیدبلخی درمجموعه برناردلویس	پرینستون	۲۸۷-۳۰۱/۱۹۸۹
تاریخ ضرب المثلهای عربی	امریکن اورینتال سوسایتی	۳۴۹-۳۷۵/۱۹۸۹
نقد ترجمه ابن ندیم	"	۵۳۱/۱۹۷۱
نقد فصول المدنی	اورینس	۴۳۸-۴۴۰/۱۹۶۲
نقد ترجمه شرح عقائد نسفی	امریکن اورینتال سوسایتی	۱۸۲ /۱۹۵۱
نقد بر جزری	امریکن اورینتال	۳۰۹ /۱۹۷۶
نقد بر شهدای نجران	"	۵۵۷/۱۹۷ /
قسم نامه بقراط	ژورنال آزیاتیک ج ۳	۲۶۷ /۱۸۵۴

۴۴۰. ساعات زمانی

رسالته فی الدّوائر الّتی تحدّ السّاعات الزّمانیّة. ص ۴۰ فهرست بیرونی. از کتابهای ارشمیدس : کتاب آلة ساعات الماء الّتی ترمی بالبنادق. فهرست ابن ندیم ص ۳۷۲. ابو علی الحسین بن محمّد (ابن الآدمی) و له من الکتب: کتاب انحرافات الحیطان و عمل السّاعات. ماخذ پیشین ص ۳۹۱. السّاعة الشّمسیّة فی جامع ابن طولون. رجوع شود به : ثلاث ساعات شمسیّة در مجلهٔ تاریخ علم عربی حلب ج ۱ ص ۴۲۴. ناصر خسرو به «صندوق ساعت» در این بیت اشاره کرده است :

درین صندوق ساعت، عمرها را دهر بی رحمت

همی بر ما بپیماید بدین گردنده پنگانها

دیوان ۳۰/۲۱۱

۴۴۱. خرابات

و وقع علیّ حبّ الخلوة فی المنزل و الخروج إلی الصّحراء فکنت أطوف فی تلک الخَرِبات و النّواویس حول الکورة فلم یزل ذلک دأبی. ختم الاولیاء، ترمذی ص ۱۵

۴۴۲. راه رفتن روی آب

درین سال مرتعش زاهد نیشابوری درگذشت ... ابو عبداللّه رازی گفته است مشایخ عراق می‌گفتند عجائب بغداد در تصوّف سه است: اشارات شبلی و نکت ابو محمّد

مرتعش و حکایات جعفر خلدی. از مرتعش پرسیدند به چه وسیله عبد به محبّت مولایش نائل می‌شود؟ گفت: بوسیله دوستی کردن با دوستان خدا و دشمنی کردن با دشمنان خدا. باو گفتند: فلانی بر روی آب راه می‌رود گفت: هر که بتواند مخالفت هوای نفس کند بالاتر ازین هم برایش میسّر است. النّجوم الزّاهرة ج ۳ ص ۲۷۰

۴۴۳. دور صغیر و دور کبیر

از آدم تا ابراهیم دور صغیر است و سپس موسی و عیسی و محمّد (ص) که ختم آنان است دور کبیر و این سه در برابر آن سه هستند و موسی واسطه است میان هفت تن که اوّل آنها آدم و آخر آنها قائم. و چون ابرَاهیم سوّمین از سه تن بود و دور صغیر باو ختم می‌گشت «وفی» خوانده شده زیرا او دوره خود را کامل کرده است از همین جهت است که در قران آمده: و ابراهیم الّذی وفی. الرّسالة المذهّبة، در خمس رسائل اسماعیلیّة ص ۶۹

۴۴۴. فُرس = ایرانیان

و امّا الفُرس فکان شان هذه العلوم العقلیّة عندهم عظیماً و نطاقها متّسعا. مقدّمهٔ ابن خلدون ج ۳ ص ۱۰۸۷

۴۴۵. دعا

از خدا می‌جو صراط مستقیم　　ورنه ماند کار تو دائم سقیم
اطلبوا الأرزاق فی اسبابها　　و ادخلوا الاوطان من ابوابها
راه هر پیشه دگر آمد دگر　　درخور درزیست سوزن نی تبر
آن تبر مر چاه‌کن را لایق است　　کاو بدان آلت گزین و فائق است
همچنین هر پیشه‌ای را می‌شمر　　آلت هر یک بود نوعی دگر
هیچ پیشه با دعا حاصل نشد　　بی جهادی هیچ کس واصل نشد
گر بنادرشد میار آن در شمر　　کار می‌کن تا بری از کار بر

رباب نامه ص ۳۷۹

۴۴۶. داده ورزی

این کلمه را فرهنگستان زبان و ادب فارسی بجای کلمه Informatique برگزیده است.

مولانا می‌گوید:

جان نباشد جز خبر در آزمون　　هر که را افزون خبر جانش فزون

جان ما از جان حیوان بیشتر　　　از چه؟ زان رو کو فزون دارد خبر

مثنوی ص ۱۷۹

نحوی‌ای گفت در حضور عوام　　　«کان» گه ناقص است و گاهی تام

تام از «اسم» بهره‌ور باشد　　　لیک همواره بی «خبر» باشد

و آنکه ناقص بود «خبر»دار است　　　«خبر»ش همچو «اسم» ناچار است

عامی‌ای بانگ برکشید که هی　　　مولوی قول منعکس تا کی؟

بی «خبر» را بعکس خوانی تام　　　با «خبر» را بنقص را نی نام

تام آنکس بود که با «خبر» است　　　ناقص آن کز «خبر» نه بهره‌ور است

هفت اورنگ ص ۷۴

۴۴۷. تاویل اسماعیلیّه

«صلة الرّحم تزید فی العمر» یعنی کسی که اساس را به ناطق و لاحق را به متم وصل کند. الاصول و احکام ابن زهره، در خمس رسائل اسماعیلیّة ص ۳۵

۴۴۸. عالم صغیر و عالم کبیر

«جهان مهین» عالم کبیر Macrocosm و «جهان کهین» عالم صغیر Microcosm است. دانشمندان می‌گفتند هر چه که در عالم کبیر است در آدمی که عالم صغیر است وجود دارد از جمله ابن مسکویه در این باره چنین گوید: «اما انّ الانسان عالم صغیر وقواه متّصلة و فیه نظائر جمیع ما فی العالم الکبیر من الاستقصّات الاربع و من المعمورة و الخراب من البحر و البرّ و الجبال و نظائرها من الجماد و النّبات و الحیوان و کانّه مختصر من الجمیع و مولّف من الکلّ فبعضه ظاهر بیّن و بعضه خفیّ غامض» الفوز الاصغر. ص ۹۲. سبزواری می‌گوید:

إنّ السّماء کلّه أحیاء　　　و الشّمس قلب غیرها الأعضاء

بل جعل القوم اولو الفطانة　　　عناصراً کحجر المثانة

شرح غررالفرائد، الالهیّات بالمعنی الأخصّ ص ۲۴

۴۴۹. فهرست

و حکماء دین حق گفتند که ترکیب مردم عالم مختصرست و گفتند که ترکیب مردم از این عالم بر مثال فهرست است از کتابی بزرگ که هرچ اندر آن کتاب باشد در فهرست از آن اثری پدید کرده باشد. جامع الحکمتین ص ۲۸۳

تـفکّر کـن کـه تـو مـر بـودنیها را　　　چو بندیشی ز حال بود فـهرستی

دیوان ناصرخسرو ۳۷/۱۷۸

۴۵۰. حلّاج

بعد از آن در مذاکره آمدیم تا بسخن حسین منصور رسیدیم گفت: چـون آن واقـعه بحسین در افتاد باری تعالی را در خواب دیدم گفتم: الهی بنده تو حسین منصور دست از همه جهان بداشت و بجز توحید و تقدیس تو تمسّکی نداشت چه حکمت بود درین بلا کی بوی فرستادی؟. باری تعالی فرمود: که سرّی از اسرار خود بر وی کشف کردیم و خلق را بخود خواند لاجرم آن بلا بوی فرستادیم. سیرت ابن خفیف ص ۱۰۳. مقایسه شود با شعر حافظ:

گـفت آن یـار کـزو گشت سـردار بـلند　　　جرمش این بود که اسرار هویدا مـی‌کرد

دیگری گفته است:

بالسّرّ إن باحوا تُباح دمائهم　　　و کذا دماء العاشقین تُـباح

۴۵۱. مشبّه

و امّا ما ورد فی التّنزیل من الاستواء و الوجه و الیدین و الجنب و المجیء و الاتیان و الفوقیّة و غیر ذلک فاجروها علی ظاهرها علی ما یفهم عند الاطلاق علی الاجسام. ملل و نحل ج ۱ ص ۱۴۹

۴۵۲. تأویل و تنزیل

از بهر پیمبر که بدین صُنع ورا گـفت:　　　«تاویل به دانا ده و تـنزیل بـه غـوغا»

دیوان ناصر خسرو ۴۰/۲

نحن ضربناکم علی تأویله　　　کما ضربناکم علی تـنزیله

ضربا یزیل الهام عن مقیله　　　و یذهل الخلیل عن خلیله

أو یرجع الحـقّ إلیٰ سـبیله

دیوان عبدالله بن رواحة ص ۱۴۴

۴۵۳. لذّت

فلیعلم انّ فلاطن و سایر الطّبیعیّین قد اجمعوا علی انّ اللّذّة رجوع إلی الطّبیعة بالرّاحة من مولم. الشّکوک علی جالینوس ص ۶

۴۵۴. باری تعالیٰ

والاحتجاج علی أنّه تعالی لا یعلم الجزئیّات علی الوجه الجزئیّ الّذی یتغیّر الجزئیّات بأنّه لو علم الجزئیّات علی الوجه الجزئیّ کما لو علم کون زید فی الدّار الآن فعند تـغیّر المعلوم أی عند خروج زید من الدّار یلزم الجهل أو التّغیّر فی صفاته، لأنّه إن بقی العلم الأوّل لزم الجهل و إن لم یبق العلم الاوّل یلزم التّغیّر فی صفاته.

أجاب المصنّف: بأنّا لا نسّلم أنّه عند تغیّر المعلوم لو لم یتغیّر العلم الأوّل لزم الجهل و إنّما یلزم ذلک لو لم یتغیّر الإضافة و التّعلّق دون نفس العلم و هو ممنوع، فإنّه عند تغیّر المعلوم یتغیّر الإضافة و التّعلّق و لم یتغیّر العلم الّذی هو الصّفة الحقیقیّة فلا یلزم الجهل و لا التّغیّر فی صفاته بل التّغیّر فی إضافة الصّفة و تعلّقها و لا استحالة فی ذلک فإنّ التّغیّر فی الإضافات واقع فإنّ اللّه تعالی کان قبل کلّ حادث ثمّ یصیر معه ثمّ یصیر بعده و التّغیّر فی الإضافات لا یوجب التّغیّر بالذّات. حاشیهٔ شرح مواقف ص ۴۷۶

۴۵۵. ینال و تکین

«ینال» و «تکین» از القاب ترکان است. انوری گوید:

و آنکه قدر در ادای خدمتش افکند   موی کشان گردن ینال و تکین را

دیوان انوری ص ۱۳

لامعی گرگانی گوید:

جامهٔ رومی فروشد ده بدانگی هر ینال   بردهٔ گرمی فروشد صد به نانی هر تکین

دیوان ص ۱۴۵

خوارزمی این دو کلمه را با هم آورده و دربارهٔ آنها چنین می‌گوید: و کـذلک مـلک الخرلخیّة یسمّی جبّویه «ینال» «تکین» هو ولیّ عهد لجبویه، و لکلّ رئیس من رؤساء التّرک من ملک او دهقان ینال ای ولیّ عهد. مفاتیح العلوم ص ۱۲۰

۴۵۶. الحاد

مقالهٔ دبلیوتامسن W. Thomson دربارهٔ تاریخ الحاد در اسلام، در مجلّهٔ فرهنگ اسلامی Islamic Culture ج ۱۲ سال ۱۹۳۸ صفحه ۵ـ۱۶

۴۵۷. ایرانشهری

بیرونی آنجاکه از روز مهرگان و آداب آن یاد می‌کند گوید: «و قال الایرانشهری اخذ اللّه میثاق النّور و الظّلمة یوم النّوروز و المهرجان» آثار الباقیة ص ۲۲۲. و هم او آنجاکه از

ابان ماه و پنج روز میان ابان و آذر (خمسه مسترقه) یاد می‌کند گوید: «و قال الایرانشهری سمعت عدّة من علماء ارمینیة یقولون: اذا کانت صبیحة یوم الثّعلب یری علی الجبل الاعظم بین الارض الدّاخل و الارض الخارج کبش ابیض لا یری من السّنة الّا فی مثل هذا الوقت من هذا الیوم فیستدلّ اهل ذاک الصّقع علی سمن الزّمان علیهم ان هو ثغا و علی هزاله ان لم یثغ و کانت العجم صبیحة یوم الثّعلب تتیمّن بالنّظر الی السّحاب و تستدلّ بصفائه و کدورته و لطافته و کثافته علی سعادة الزّمان و نحوسته و خصبه و جدوبته. آثارالباقیّه ص ۲۲۵

۴۵۸. مراتب دعوت اسماعیلیّه

معنی قول خدای تعالی: ذریّة بعضها من بعض اینست که مومن از داعی خود اخذ می‌کند و داعی از حجّت و حجّت از امام و امام از اساس و اساس از ناطق و ناطق از وسائط روحانی که میان او و باری تعالی است. الرّسالة المذهّبة، خمس رسائل ص ۷۳

۴۵۹. فلسفه و دین

و کس نماند بدین زمین که یاد کردیم که علم دین حق را که آن از نتایج روح القدس است با علم آفرینش که آن از علائق فلسفه است جمع توانست کردن، از بهر آنکه فیلسوف مرین علما لقبان را بمنزلت ستوران انگاشت و دین اسلام را از جهل ایشان خوار گرفت و این علما لقبان مر فیلسوف را کافر گفتند تا نه دین حق ماند بدین زمین و نه فلسفه. جامع الحکمتین ص ۱۶

۴۶۰. زن

ابن خفیف شیرازی از خصلت‌هائی که برای مرید برمی‌شمارد اجتناب از محادثه و مجالست عورات است بتخصیص در موضع شهوت. سیرت ابن خفیف شیرازی ص ۲۷۷

۴۶۱. رازی

هر شهری که در نسبت به آن «ز» با «ی» با هم جمع شود دارنده آن نسبت باهوش و زیرک است مثل رازی مروزی سجزی. احسن التّقاسیم فی معرفة الاقالیم ص ۳۶

۴۶۲. ارسطو

اخوان الصّفا حدیثی به پیغمبر منسوب می‌دارند دائر براینکه در مجلس پیغمبر از ارسطو نام برده شد پیغمبر فرمود: «لو عاش حتیّ یعرف ما جئت به لاتّبعنی» اخوان

الصّفا، الکتاب الرّابع و الرّسالة السّابعة ص ۲۲۷

۴۶۳. لذّت

ثمّ قال (= طیماوس) إنّ افلاطن بعد هذا قال فی اللّذّة و الأذی هذا القول: أمّا أمر اللّذّة و الأذیٰ فعلی هذا ینبغی أن یتوهّم و هو أنّ کلّ أثر خارج عن المجری الطّبیعی یجفو و یبدو جملةً فی دفعة فهو مولم و الرّجوع جملة فی دفعة إلی الحال الطّبیعیّة لذیذ. و أمّا ما یبطؤ و یبدو قلیلاً قلیلاً فغیر محسوس و ما کان علی ضدّ ذلک فأثره علی الضدّ و أمّا الشّیء الّذی یکون بسهولة فکلّه لا یحسّ و لا یکون معه ألم و لا لذّه. جوامع کتاب طیماوس فی العلم الطّبیعی ص ۱۹

۴۶۴. الیاقوت (کتاب ...)

ابواسحق ابراهیم بن نوبخت مختصری در علم کلام تالیف کرده و آن را «یاقوت» نامیده. این کتاب با کوچکی حجم مشتمل بر مباحث عالی بوده و همان ایجاز و اختصار آن فهم کتاب را دشوار ساخته و بهمین مناسبت علّامه حلّی شرحی بر آن نوشته و آن را بنام «انوار الملکوت فی شرح الیاقوت» موسوم ساخته است. انوار الملکوت ص ۲

۴۶۵. اصحاب هیولی

و اصحاب هیولی گویند اصل عالم قدیمست و ترکیبش محدث. تبصرة العوام ص ۶ و نیز کتاب التّوحید ماتریدی ص ۵۹ و ۶۰ و ۶۲

۴۶۶. هیولانی

منسوب به هیولیٰ به معنی مادّة

و لا مجوسیّ و لا مانیّ   و لا طبیعیّ هیولانیّ

قواعد عقائد آل محمّد ص ۱۲

۴۶۷. سماجات

و عملت سماجات لیوم النّیروز بلغت النّفقة علیها ثلاثة عشر ألف دینار. الذّخائر و التّحف ص ۳۸

۴۶۸. حلّاج

شبلی گفت: آنشب که حسین منصور را کشته بودند همه شب با حق مناجاة داشتم تا سحرگاه پس سر بر سجده نهادم گفتم: خداوندا بنده‌ای بود از آن تو مؤمن و موحّد و معتقد در اعداد اولیا این چه بلا بود که بوی فرو آوردی و از کجا مستوجب این فتنه گشت

گفتا: بخواب اندر شدم چنان نمودند مرا که نداء عزّت بسمع من رسید که «**هذا عبدٌ من عبادنا اطّلعناه علی سرّ من اسرارنا فافشاه فانزلنا به ما تراه**» کشف الاسرار ج ۶ ص ۴۷۸ بیاد می‌آورد بیت زیر از حافظ را:

گـفت آن یـار کـزو گشت سـردار بـلند   جرمش این بود که اسرار هویدا مـی‌کرد
دیوان ص ۹۷

۴۶۹. عربی و فارسی

لیس حسن الخضاب زیّن کفّی   حسن کـفّی مـزیّن للـخضاب
تحفة العروس و متعة النّفوس ص ۱۳۳

نظیر گفتهٔ سعدی:

به زیـورها بـیارایـند مـردم خـوبرویان را   تو زیبا رو چنان خوبی که زیورها بیارائی

۴۷۰. علیّ بن ابی طالب (ع)

صلّی علی النّاطق بالصّواب   مـنطق حـق فـیصل الخـطاب

در تفسیر بیت فوق «منطق حق» را به حضرت علی ارجاع می‌دارد که خـود فـرموده است: «انا کلام اللّه النّاطق» ـ من کلام گویای خدا هستم. و «فیصل الخطاب» را هم اشاره باو می‌داند چنانکه روایت شده: «إنّ علیاً فیصلٌ بین الحقّ و الباطل» ـ علی جدا کننده میان حقّ و باطل است. شرح منظومهٔ منطق سبزواری ص ۲

۴۷۱. وحدت وجود

ابراهیم دسوقی قرشی متوّفی ۶۷۶ قصیده‌ای دارد کـه از آن نـوعی وحـدت وجـود برمی‌آید از جمله گوید:

بذاتی تـقوم الذّات فـی کـلّ ذروة   اجـدّد فـیها حـلّة بـعد حـلّة
فلیلی و هـند و الرّبـاب و زیـنب   و علوی و سـلمی بـعدها و بـثینة
عـبارات اسـماء بـغیر حـقیقة   و مـالوّحوا بـالقصد الّـا بـصورتی
نعم نشأتی فی الحبّ من قـبل آدم   وسرّی فی الاکوان من قبل نشأتی
انا کنت فی العلیاء مع نـور احـمد   علی الدّرةالبـیضاء فـی خـلویّتی
انا کنت فی الرّؤیـا الذّبـیح فـداءه   بـلطف عـنایات و عـین حـقیقة
انا کنت مع ادریس لمّا اتی العـلی   و اسکن فی الفـردوس انـعم بـقعة
انا کنت مع عیسی علی المهد ناطقا   و اعـطیت داودا حـلاوة نـغمة

انا کنت مع نـوح بـما شـهد الوری　　بحارا و طـوفانا عـلی کـفّ قـدرة
انا القطب شیخ الوقت فی کلّ حالة　　انا العـبد ابـراهـیم شـیخ الطّـریقة

طبقات شعرانی ج ۱ ص ۱۸۲

از همین قصیده است:

تجلّی لی المحبوب فی کلّ وجهة　　فشاهدته فی کلّ معنی و صـورة

بیاد می‌آورد: هر لحظه به شکلی بت عیّار درآمد، دل برد و نهان شد

۴۷۲. حج

ابوبکر عنبری از مشایخ صوفیّه بود در بغداد و از اشعار او که بآن تغنّی می‌شد این اشعار است:

یا من الی وجهه حجّی و مـعتمری　　ان حجّ قـوم الی تـرب و احـجار
انت الصّلاة الّتی ارجو النّـجاة بـها　　و انت صومی الّذی یزکو و افطاری
انّـــی وان بـــعدت عـنّی دیـارکم　　فانتم فـی سـواد القـلب سـمّاری
فـــان تکـــلّمت لم الفـظ بـغیرکم　　و ان سکتُّ فـانتم عـقد اضـماری

تتمّة الیتیمة، ج ۱ ص ۶۱

۴۷۳. مناظره

یهودیان و مسیحیان و مجوسیان می‌توانستند بین مـردم مسـلمان زنـدگی کـنند و بـا پرداخت جزیه از آنچه مسلمانان بهره می‌برند استفاده نمایند. آنان از نـعمت آزادی در عقیده هم بهره‌ور بودند مثلاً در شرح حال ابوهذیل می‌نویسند که او با مردی یهودی که علنا در بصره تبلیغ دین می‌نمود مباحثه کرده و او را مجاب نموده است. تاریخ بغداد ج ۳ ص ۳۶۷

۴۷۴. زمان

عقیده پلوطرخس (= پلوتارک) دربارهٔ زمان. البدء و التّاریخ، ج ۱ ص ۴۱

۴۷۵. قاضی ابویوسف

حکی انّ ابا یوسف رحمة اللّه علیه کان یذاکر مع الفقهاء بقوة و نشاط، و کان صهره عنده یتعجّب منه فی امره، و کان یقول: انا اعلم انه جائع منذ خمسة ایّام و مع ذلک انّه یناظر بقوّة و نشاط. تعلیم المتعلّم زرنوجی ص ۷۰

۴۷۶. رودکی

او کور مادرزاد بوده است. الهوامل و الشّوامل ص ۸۰. ناصرخسرو دربارهٔ او گفته است:

اشعار پند و زهد بسی گفتست　　　این تیره چشم شاعر روشن بین

دیوان ۴۱/۴۱

۴۷۷. طراز اخضر

وقتی علامت سبز برای اشراف (= جمع شریف به معنی سیّد امروزی) معمول شد در سنه ۷۷۳ برخی از شاعران گفتند:

جـعلوا لأبـناء الرّسـول عـلامة　　　إنّ العـلامة شأن مـن لم یشـهر

نـور النّـبوّةفی کـریم و جـوههم　　　یُغنی الشّریف عن الطّراز الاخضر

الالقاب الاسلامیّة، ص ۳۵۸

۴۷۸. صوفیّه ـ زن

و من شأن المرید بل من طریقة سالکی هذا المذهب ترک قبول رفق النّسوان. رسالهٔ قشیریّه ص ۲۰۳. و نیز : آفة المرید ثلاثة اشیاء: التّزویج و کتبة الحدیث و الاسفار. ص ۱۰۱

۴۷۹. طرجهارة

فانّی کنت مولعاً بتجریب اکاذیب المعزّمین فبقیت مرّة ثلثة ایّام و أنا أعزم علی طرجهارة أقدر أن یتحرّک و یترکنا بزعم اولئک الجّهال. الشّکوک علی جالینوس ص ۸۴.

این کلمه را اهل مغرب بصورت «طنجهار» بکار می‌بردند. ابن قزمان می‌گوید:

مابین الأشکال و الأبـریق و الطّـنجهار　　　اصبحت سکران غریق ثمول وجد الغمار

دیوان ص ۴۶۲

۴۸۰. دندان پزشکی در اسلام

مقالهٔ فرانز رزنتال تحت عنوان: «یادداشتهائی دربارهٔ کتابشناسی دندان پزشکی اسلامی در قرون وسطی» در بولتن تاریخ پزشکی شماره ۳۴ سال ۱۹۶۰ صفحه ۵۲ ـ ۶۰

۴۸۱. ابداع ـ جدّ و فتح و خیال

ایجاد او از باری سبحانه بابداع بوده است از عقل و نفس و جدّ و فتح و خیال که نامهای آن اندر ظاهر کتاب و شریعت قلم و لوح و اسرافیل و میکائیل و جبرئیل است.

جامع الحکمتین ص ۱۳۸

۴۸۲. الآلام و العلل

حنین بن اسحق کتاب خود را چنین آغاز می‌کند:

اوّل ما بدأ به حنین بن اسحق انّه قال انّه ینبغی لمن اراد معرفة علاج علل العین ان یکون بطبیعتها عارفاً و ذلک لانّ نفی الآلام و العلل عن کلّ عضو انّما یکون بردّه الی طبیعته الّتی خرج عنها و معرفة طبیعة کلّ ما هو مرکّب انّما تکون باحکام معرفة الاجزاء الّتی هو منها مولّف. عشر مقالات فی العین ص ۷۱

۴۸۳. رصدخانه استانبول

درکتابخانهٔ دانشگاه استانبول نسخه‌ای خطّی فارسی بشمارهٔ ف ۱۴۰۴ بنام شاهنشاه نامه به شعر فارسی وجود داردکه بوسیله علاءالدّین منصور شیرازی نوشته شده. مطالب کتاب مربوط به حوادث و وقایع بخش آخر از حکومت سلطان مراد ثالث پادشاه عثمانی است (۱۵۹۴ ـ ۱۵۷۴) که بخشی از آن اختصاص به کیفیّت تاسیس رصدخانه استانبول و سرانجام شوم آن یعنی تخریب آن بفرمان سلطان دارد. این بخش درکتاب دوّمین بیست گفتار حقیر تحت عنوان رصدخانه استانبول ص ۱۲۸ ـ ۱۴۴ از انتشارات موسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبهٔ تهران در سال ۱۳۶۹ چاپ شده است.

۴۸۴. حجّت ـ یکی از مراتب دعوت اسماعیلیّان

در هر عصر و زمانی بیست و چهار حجّت است، دوازده حجّت ظاهر و دوازده حجّت باطن. رسالهٔ مذهّبه، خمس رسائل اسماعیلیّة ص ۳۷

۴۸۵. لذّت و الم

اخوان الصّفا لذّات وآلام را بدو گروه تقسیم می‌کنند: جسمانی و روحانی و سپس لذّات جسمانی به لذّاتی اطلاق می‌شود که نفس آن را هنگام خروج از الم در می‌یابد و آلام جسمانی به دردهائی گفته می‌شود که نفس هنگامی که مزاج بدن از اعتدال طبیعی به دو طرف زیادت و نقصان می‌گراید حسّ می‌کند. رسائل اخوان الصّفا ج ۲ ص ۵۹

۴۸۶. شکوک

جمع شکّ است و در اسلام معادل کلمهٔ Aporia یونانی بمعنی دشواری و تنگی بکار رفته و وقتی باکلمهٔ Pros که در عربی «علی» است استعمال می‌شود معنی نقد و اعتراض را می‌دهد وکتابهای زیادی در اسلام تحت نام شکوک نوشته شده از جمله : شکوک

کتاب اقلیدس از قسطابن لوقا بعلبکی، ابن ندیم ترجمهٔ فارسی ص ۲۵۳. الشّکوک علی ابرقلس از رازی، فهرست بیرونی شماره ۱۲۶. الشّکوک علی جالینوس از رازی که با کوشش حقیر (=مهدی محقّق) در سال ۱۳۷۴ در تهران چاپ شده. الشّکوک علی بطلیموس از ابن هیثم که با کوشش عبدالحمید صبره در سال ۱۹۷۱ در قاهره چاپ شده است.

۴۸۷. نبض

ینبغی أن یعلم أنّ فی النّبض طبیعة موسیقاریّة. شفای ابن سینا ج ۱ ص ۱۶۷

۴۸۸. ما ترک الاوّل للاخر شیئا

لیس کلمة احضّ علی طلب العلم من قول علیّ بن ابی طالب (ع) : قیمة کلّ امرءٍ ما یحسن ، و لیس کلمة اضرّ بالعلم و العلماء و المتعلّمین من قول القائل : ما ترک الأوّل للاخر شیئاً. حاشیهٔ تذکرة السّامع و المتکلّم ص ۴۸

۴۸۹. قیل و قال

ثم انّه وقع (= علم البیان) فی ایدی جماعة هم اسراء التّقلید فطفقوا یتعاطونه من غیر توثیق و تسدید، یحومون فی تحریر مقاصده حول القیل و القال و یقتصرون من تقریر لطایفه علی ذکر المقام و الحال. مطوّل ص ۲. ناصر خسرو گفته است :

ای کرده قال و قیل ترا شیدا   هیچ از خبر شدت به عیان پیدا

دیوان ۱/۹۸

۴۹۰. ازلی

و یجب ان تعلم انّ ارسطو طالیس فی قوله : «انّ العالم لابدء له » لیس شیء یعنی به انّه لا فاعل له بل یروم ان یجعل بهذا القول فاعله منزّها عن التّعطیل عن الفعل. ابن سینا، الاسؤلة و الاجوبة ص ۱۵

۴۹۱. خلوص نیّت در دانشجو

یجب أن لا یمنع تعلیم الطّالب لعدم خلوص نیّته فإنّ حسن النیّة مرجوّ ببرکة العلم. تذکرة السّامع و المتکلّم ص ۴۷

۴۹۲. اطبّ

ابن قیّم از موطأ مالک نقل می‌کند: که مردی مجروح شده بود و برای درمان او دو تن از بنی انمار را آوردند پیغمبر به آن دو گفت : «مَنْ أطبّ منکما»؟ ابن قیّم سپس می‌گوید:

ففى هذا الحديث انّه ينبغى الاستعانة فى كلّ علم و صناعة بأحذق من فيها فالأحذق فانّه الىالاصابة اقرب. و هكذا يجب على المستفتى ان يستعين على ما نزل به بالاعلم فالاعلم لانّهاقرب اصابة ممّن هودونه. الطّبّ النّبوى ص ۲۰۳

۴۹۳. اصحاب هيولى

اصحاب هيولى چون ايران شهرى و محمّد زكرياى رازى و جز از ايشان گفتند كه هيولى جوهرى قديم است و محمّد بن زكريا پنج قديم ثابت كرده است: يكى هيولىٰ و ديگر زمان و سه ديگر مكان و چهارم نفس و پنجم بارى سبحانه و تعالى عمّا يقول الظّالمون علوّا كبيراً. زاد المسافرين ص ۷۳

۴۹۴. الاعلم ـ الاورع

و لو ترجّح بعضهم بالعلم والبعض بالورع، قال المحقّق رحمهاللّه يقدّم الاعلم لانّ الفتوى يستفاد منالعلم لا منالورع، و القدرالّذى عنده منالورع يحجزه عنالفتوى بما لا يعلم فلا اعتبار برحجان ورع الآخر و هو حسن. معالم الدّين و ملاذالمجتهدين ص ۲۷۸

۴۹۵. دهريان و اصحاب هيولى

«و مردمان اندر قبول و ردّ ابداع بچهار گروهاند: گروهى مر ابداع را و خلق را منكرند و گويند عالم مصنوع نيست بل قديم است و صانع مواليد خود عالم است و مر او را صانعى نيست بل ازلى است هميشه بود و هميشه باشد و اين گروه دهرياناند. و ديگر گروه گويند عالم را هيولى قديم است و صورتش مبدَع است و اين گروه از فلاسفهاند و مر ايشان را اصحاب هيولى گويند. و سيّم گروه از خلق آنند كه گويند هيولى محدَث است و لكن صورت عالم قديم است و اين گروه حشويان لقب امّتاند كه همى گويند مسلمانيم و سواد اعظم مائيم. و چهارم گروه از خانداننند كه گويند عالم مخترع است هم بصورت و هم بهيولى و اين گروه خداوندان تاييدند از فرزندان رسول مصطفى صلّى اللّه عليه و اله. جامع الحكمتين ص ۲۱۱

۴۹۶. العلم الالهى

علم الهى به سه قسم تقسيم مىشود: اول علمى كه در آن از موجودات و اشياء بحث مىشود فقط از جهت آنكه «موجود» و «شىء» هستند. دوم علمى كه در آن از مبادى براهين در علوم جزئى بحث مىشود مانند منطق و هندسه و عدد و ساير علوم جزئى. سوم علمى كه در آن از موجوداتى بحث مىشود كه نه جسم هستند و نه در جسم. احصاء

العلوم ص ۹۹

۴۹۷. زمان ـ دهر

زمان از دهر بحرکات فلک پیموده است که نام آن روز و شب و ماه و سال و جز آنست و دهر زمان ناپیموده که مر او را آغاز و انجام نیست، بل دهر زمان درنگ و بقاء مطلق است. جامع الحکمتین ص ۱۱۸

۴۹۸. شکوک

مات ابن لصالح بن عبدالقدّوس فجزع علیه و وافاه ابوالهذیل کالمتوجّع له فرأه خرفا فقال له ابوالهذیل: لا اعرف لجزعک علیه وجها إذ کان الإنسان عندک کالزّرع. قال صالح: یا اباالهذیل إنّما اجزع علیه لأنّه لم یقرء کتاب الشّکوک. فقال له: کتاب الشّکوک ما هو یا صالح؟ قال: هو کتاب و ضعته من قرأه یشکّ فیما کان حتّی یتوهّم انّه لم یکن و ما لم یکن حتّی یتوهّم أنّه قد کان. قال له ابوالهذیل: فشکّ أنت فی موت ابنک و اعمل علی أنّه لم یمت و إن کان قد مات. و شکّ أیضاً فی أنّه قد قرأ کتاب الشّکوک و إن لم یقرأه. فهرست ابن ندیم ص ۲۰۴

۴۹۹. لعل بدخشانی

و معادن اللّعل فی بقاع بها قریة تسمّی و رزقنج علی مسیرة ثلثة ایّام من بدخشان بخرد خان. الجماهر فی معرفة الجواهر ص ۸۲. ناصر خسرو در بیت زیر اشعار خود را «بدخشی نگین» نامیده از جهت آنکه آن اشعار را در «یمگان» سروده که از نواحی بدخشان است:

بها گیر و رخشانی ای شعر ناصر مگر خود نه شعری، بدخشی نگینی
دیوان ۸ / ۴۲

۵۰۰. فارسی در عربی

مقاله‌ای از حبیب الزّیّات تحت عنوان: «لغة الحضارة فی الإسلام» در مجلّة المشرق جلد ۶۳ در سال ۱۹۶۹ چاپ شده که در آن به بحث از تاثیر زبان فارسی در عربی پرداخته است.

۵۰۱. الزّیج المأمونی الممتحن

مامون خلیفه عبّاسی ۸۳۳/۲۱۸ رصدخانه‌ای در حیّ الشّماسیّه در بغداد ساخت و از منجّمان خواست که آنچه که در زیج بطلمیوس و کتاب مجسطی در مورد حرکات

خورشيد و سيّارات وارد شده بيازمايند. تعدادى از آنان جداول فلكى يعنى زيجاتى ساختند كه از آنها تعبير به ممتحن و از خود آن منجّمان تعبير به اصحاب الممتحن مى‌شود. آن زيج‌ها از بين رفته فقط يكى باقى مانده و آن از بزيست بن فيروزان است كه پس از گرويدن به اسلام يحيى بن منصور ناميده شده كه در منابع عربى يحيى بن ابى منصور آمده و اصل او از طبرستان بوده است. (مقدّمهٔ ادوارد اس. كندى) بر كتاب ياد شده.

۵۰۲. حنين بن اسحق

ملقّب به «ترجمان» بوده است. فردوس الحكمة ص ۸. كتاب عشر مقالات فى العين او كه در چشم پزشكى است از كتابهائى بوده كه محتسبان، داوطلبان چشم پزشكى را با آن كتاب امتحان مى‌كرده‌اند. معالم القربة ص ۱۶۸. شهرستانى او را از جمله فيلسوفان اسلامى بشمار آورده است. الملل و النّحل ج ۳ ص ۵. اغلوطات حنين بن اسحق. تعبيرى است كه در خمس رسائل ابن رضوان و ابن بطلان ص ۶۶ آمده است.

۵۰۳. اعشى ميمون بن قيس

و مات الاعشى فى بيت خمّارة فارسيّة. فقيل لها: ما كان سبب موته فقالت: «منها بها بكشتش» اى قتله قوله فى هذا البيت:

و كاسٍ شربت على لذّة — و اخرى تداويت منها بها
لكن يعلم النّاس انّى امرء — اخذت المعيشة من بابها

منوچهرى در قصيده‌اى كه با مطلع زير آغاز كرده دو بيت فوق را از اعشى قيس درج نموده است:

چو از زلف شب باز شد تابها — فرو مرد قنديل محرابها

ديوان ص ۵

۵۰۴. افلاطون

و حكى أنّ الاسكندر ذهب اليه و كان افلاطون استاذ استاذه فوقف اليه و هو فى مشرقة قد أسند ظهره الى جدار ياوى اليه. فقال له الاسكندر: هل من حاجة؟ فقال: حاجتى ان تزيل عنّى ظلّك فقد منعتنى الوقوف فى الشّمس. فدعا له بذهب و كسوة فاخرة من الدّيباج و القصب. فقال: ليس بافلاطون حاجة الى حجارة الارض و هشيم النّبات و لعاب الدّود و انّما حاجته الى شيءٍ يكون معه اينما توجّه. آثار البلاد قزوينى ص

النّبات و لعاب الدّود و انّما حاجته الی شیءٍ یکون معه اینما توجّه. آثار البلاد قزوینی ص ۵۷۰

این داستان به دیوژن نیز نسبت داده شده است. جالینوس در کتاب درمان هوی و خطای نفس ص ۳۶ می‌گوید: بویژه در این زمان دیوژنی هم یافت نمی‌شود که حقیقت را حتی به توانگران و پادشاهان بگوید.

۵۰۵. شرح حکمة العین

شرح حکمة العین للعلّامة نجم الدّین ابی الحسن علی بن عمر الشّهیر بدبیران الکاتبی القزوینی المتوفّی سنة خمس و سبعین و ستّمأئة، و شرحه لمولانا شمس الدّین محمّد بن مبارک شاه الشّهیر بمیرک البخاری أورد فی شرحه الحواشی الّتی کتبها العلّامة قطب الدّین محمود بن مسعود الشّیرازی علی هذا الکتاب باجمعها، وعلی الشّرح حاشیة للعلّامة السّید الشّریف علی بن محمّد الجرجانی المتوفّی سنة ستّ عشرة و ثمان مائة کذا ذکره الکاتب چلبی، و علی الشّرح و حاشیة السّیّد حاشیة للجهبذ اللّوذعی و النّحریر الالمعی المولوی میرزا جان الشّهیر بالمحقّق الباغنوی. این شرح در سنت پیترزبورغ در سال ۱۹۰۴ چاپ شده است. و نیز رجوع شود به فهرست نسخه‌های خطّی مجلس شورای ملی. عبدالحسین حائری. ج ۹ بخش ۱ ص ۱۰۹.

۵۰۶. صناعة الطّبّ

و هذا التّعلیم و العمل به المسمّی صناعة الطّبّ و هی الّتی وهبها الباری تعالی للعقل فنصب العقل للعقلاء اصولها و علّمهم استخراج فروعها بطریقین هداهم بهما سبلها و هما طریق القیاس و طریق التّجربة فبهذین الطّریقین جمیعا مجموعین استخرج علماء صناعة الطّبّ علمها و وصلوا الی اعمالها. ادب الطّبیب ص ۳۰

۵۰۷. پیشپاره

جوالیقی از ابن درید نقل می‌کند که گفته است «شبارق» همانست که فرس (= ایرانیان) آن را «بیشباره» می‌نامند. البخلاء ص ۴۰۰. و جاحظ در صفحه ۲۰۳ از البخلاء از شبارقات و اخبصه و فالوذجات (= پالوده‌ها) یاد و از آن‌ها تعبیر به «طعام عجم» می‌کند. ناصر خسرو گوید:

سخن باید که پیش آری ازیراک　　　سخن خوشتر بسی از پیشپاره

دیوان ۲۲۱ / ۲۳

۵۰۸. ایاذکارات (= یادگارها)

... و قلعة الجصّ بناحية الرّجان (= ارّجان) يسكنها المجوس باياذكارات (= یادگارها) الفرس و ايّامهم يتدارسون فيها علومهم و هى منيعة رفيعة. صورة الارض ص ۲۴۲.

۵۰۹. زیج خانی

از آثار هولاکو زیج خانی است که خواجه نصیرالدّین باتفاق مؤیّدالدّین عرضی و فخرالدّین مراغی و محیی الدّین اخلاطی و نجم الدّین دبیران قزوینی ساخته است. تاریخ گزیده ص ۵۹۰

۵۱۰. باربد = فهلبد

و لمّا اراد كسرى قتل زيوشت المغنّى، لقتله فهلبد المغنّى و امران يرمى به تحت الفيلة و قال: قتلت احسن النّاس غناء و اجودهم امتاعا للملك حسدا له. فلمّا سحبوه نحو الفيلة التفت الى كسرى و قال: اذا قتلت زيوشت المغنّى و قد قتل زيوشت فهلبد فمن يطربک؟ فقال كسرى: المدّة الّتى بقيت لک هى الّتى انطقتک، خلّوا سبيله. الحيوان ج ۷ ص ۱۱۳

۵۱۱. المغنى فى ابواب التّوحيد و العدل

دائرة المعارف بزرگ کلامی اثر قاضی عبدالجبّار همدانی متوفّی ۴۱۵ است در بیست مجلّد که جلد بیستم آن دربارهٔ امامت است که بوسیلهٔ سیّد مرتضی در کتاب الشّافی فی الإمامة ردّ و نقض شده است ابوالعلاء معرّی می‌گوید:

لو لا التّنافس فى الدّنيا لما وُضعت كُتْبُ التّناظر لا المغنى و لا العَـمَد

زجر النّابح ص ۴۱

۵۱۲. رازی

و اصل عقد مذهبهم [= ثنوية] الّذى عليه خواصّهم اثبات القدماء الخمسة: البارى و الزّمان و الخلاء و الهيولى و ابليس. فالبارى خالق الخيرات و ابليس خالق الشّرور و كان محمّد بن زكريا الرّازى على هذا المذهب لكنّه لم يثبت ابليس فجعل مكانه النّفس و قال بقدم الخمسة مع مارشحّه به من مذاهب الصّابئة و الدّهريّة و الفلاسفة و البراهمة. فكان قد اخذ من كل دين شرّ ما فيه و صنّف كتاباً فى ابطال النّبوات، و رسالة فى ابطال المعاد فركّب مذهباً مجموعاً من زنادقة العالم. اغاثة اللّهفان ج ۲ ص ۲۴۱

۵۱۳. کلام

إنّ الكلام لفى الفـؤاد و إنّـما جعل اللّسان على الفؤاد دليلاً

این بیت از اخطل است. شرح العقائد النّسفیّة ص ۸۸. بنابراین انسان راکه حیوان ناطق می‌گویند مقصود نطق ظاهری نیست بلکه نطق باطنی است که همان اندیشه و تفکّر و تعقّل باشد. مولانا گوید:

ای برادر تو همین اندیشه‌ای　　　مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

مثنوی ص ۱۱۱

۵۱۴. اصول فقه

کتابهای مهم درسی حوزه‌های علمیّه شیعه در اصول فقه عبارتند از:
۱ـ معالم الاصول، حسن بن شهید ثانی متوفّی ۱۰۱۱ ۲ـ قوانین الاصول میرزای قمی متوفّی ۱۲۱۳ ۳ـ فرائد الاصول شیخ مرتضی انصاری متوفّی ۱۲۱۸ ۴ـ کفایة الاصول آخوند ملا محمّد کاظم خراسانی متوفّی ۱۳۲۹.

کتابهای مهم اصول فقه اهل سنّت عبارتند از:
۱ـ الرّسالة شافعی متوفّی ۲۰۴ ۲ـ العمد قاضی عبدالجبّار همدانی متوفّی ۴۱۵
۳ـ المعتمد ابوالحسین بصری متوفّی ۴۳۶ ۴ـ البرهان امام الحرمین جوینی متوفّی ۴۷۸
۵ـ اصول السّرخسی شمس الائمّه سرخسی متوفّی ۴۹۰ ۶ـ المستصفی غزّالی متوفّی ۵۰۵ ۷ـ المحصول فخر رازی متوفّی ۶۰۶ ۸ـ الاحکام فی اصول الاحکام سیف‌الدّین آمدی متوفّی ۶۳۱

۵۱۵. درفش کاویان

فلم تزل معظّمة عند جمیع ملوکهم الی ان وجّه بها یزدجرد بن شهریار آخر ملوک الفرس من السّاسانیّة مع رستم الآذری (= رستم فرخزادان) لحرب العرب بالقادسیّة فی سنة ۱۶ علی ما فی ذلک من التّنازع. فلمّا هزمت الفرس و قتل رستم صارت هذه الرّایة الی خزّار بن الخطّاب الفهری فقوّمت الفی الف دینار. و قیل انّ اخذها کان یوم فتح المدائن و قیل یوم فتح نهاوند و کذلک فی سنة ۱۹، و قیل فی سنة ۲۱. بحتری شاعر عرب در قصیده سینیّه معروف خود از درفش کاویان یاد کرده است:

و إذا ما رأیت صورة انطا　　　کیّة ارتعت بین روم و فُرْس
و المنایا مواثل و انوشر　　　وان یزجی الصّفوف تحت الدّرفس

دیوان بحتری ج ۱ ص ۱۰۸

۵۱۶. وزیر ـ اشتقاق آن

وَزَر: ملجأ، کلّا لاوزَر. أواز: امتعه، و لکنّا حُمِّلنا اوزاراً من زینة القوم. وِزْر : ثقل، حتّی تضع الحرب اوزارها. نخستین کسی که ملقّب بوزارت شد ابوسلمه خلّال وزیر ابوالعبّاس سفّاح بود پیش از آن اطلاق «کاتب» بر آنان می‌شد. صبح الأعشی ج ۵ ص ۴۴۸

۵۱۷. کیمیا

و اما ما یدّعیه اصحاب الکیمیا، فیجب انّ یعلم انه لیس فی ایدیهم ان یقلبوا الانواع قلبا حقیقیّا لکن فی ایدیهم تشبیهات حسنة حتی یصبغو الاحمر صبغا ابیض شدید الشّبه بالفضّة و یصبغوه صبغا اصفر شدید الشّبه بالذّهب و ان یصبغوا الابیض ایضاً ایّ صبغ شاؤوا حتّی یشتدّ شبهه بالذّهب او النّحاس و ان یسلبوا الرّصاصات اکثر ما فیها من النّقص و العیوب الّا انّ جواهرها تکون محفوظة و انّما یغلب علیها کیفیّات مستفادة بحیث یغلط فی امرها. طبیعیّات ابن سینا ص ۸۶ (ترجمه انگلیسی و لاتین E.J. Holmyard پاریس ۱۹۲۷)، ص ۸۶

۵۱۸. لهجه‌های فارسی

... و کلّ هذه البلاد کانت مملکة واحدة ملکها ملک واحد و لسانها واحد إلا انّهم کانوا یتباینون فی شیء یسیر من اللّغات و ذلک انّ اللّغة انّما تکون واحدة بان تکون حروفها الّتی تکتب واحدة و تالیف حروفها تالیف واحد و ان اختلفت بعد فی سائر الاشیاء الاخر کالفهلویّة و الدّریّة و الاذریّة و غیرها من لغات الفرس. التّنبیه و الاشراف ص ۶۸

۵۱۹. رجال شیعه

مهمترین و کهن‌ترین کتابهای رجالی شیعه عبارتند از: ۱ ـ رجال کشّی قرن چهارم، ۲ ـ رجال نجّاشی متوفّی ۴۵۰، ۳ ـ رجال شیخ طوسی متوفّی ۴۶۰.

۵۲۰. فارسی در سیاق عربی

طبری در ذیل وقایع سال ۲۰۷ از قول مطهّر بن طاهر نقل می‌کند که خادم او گفت که او هنگام مرگ بر بستر خود می‌پیچید و می‌گفت: «در مرج نیز مردی واید» تفسیره انّه یحتاج فی الموت الی الرّجلة. تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۰۵. مرج = مرگ، واید = باید

۵۲۱. ابصار ـ اقوال دانشمندان دربارهٔ آن

الباب التّاسع و الاربعون فی ما الابصار؟. الابصار هو ادراک الاشیاء المرئیّة لحاسّة البصر و هذا یکون لشعاع ینبت من العین فیقع علی المبصرات، فما وقع علیه الشّعاع

البصری یبصره الانسان و ما لم یقع علیه لا یبصره و لذلک لا یبصر الاشیاء الّتی بینها و بین البصر حواجز تمنع من وقوع شعاع البصر علیها. و قد اختلف القدماء فی کون الابصار و اعتقد کلّ واحد منهم رأیاً ما: منهم دیموقریطوس و افیقورس فانّهما کانا یریان انّ القوّة البصریّة تتکوّن بتخیّلات تُصوَّر فی الشّعاع البصری و ترجع الی البصر. و امّا داقلوس فکان یری الشّعاع البصری یخالط الامثلة التی تُصوَّرُ فیه و یسمّی الشّعاع المجتمع من ذلک شعاعاً ذاتماثیل. و ابرخوس یری ان الشّعاع البصری یخرج من کلّ واحدة من العینین و ینبسط فیلقی المبصرات علی نهایاتها فیکون کالایدی الّتی تلمس ما کان خارجاً من البدن و تودّی ذلک الی القوّة البصریّة. و جالینوس برهن ببراهین هندسیّة علی صحّة هذا الرّای فی کتابه فی منافع الاعضاء. و امّا افلاطون فکان یری انّ البصر یکون باشتراک الضّوء البصری بالضّوء الهوائی وسیلانه فیه بالمجانسة الّتی بینهما و انّ الضّوء الّذی ینعکس عن الاجسام ینبسط فی الهواء بسیلانه و سرعة استحالته فیلقی الضّیاء النّاری البصری. و هذا الرّای یسمّی اجتماع الضّیاء الافلاطونی. الرّوضة الطّبّیّة ص ۶۹ و ۷۰

۵۲۲. نمودار

از اصطلاحات نجومی که از فارسی وارد زبان عربی شده ابوریحان بیرونی کتابی تحت این عنوان داشته است: فی الارشاد الی تصحیح المبادی المشتمل علی النّموذارات. فهرست ص ۳۵. ابن هبنتا یکی از فصول کتاب خود را تحت عنوان : «معرفة استخراج الطّالع بالنّموذار» قرار داده است. المغنی فی احکام النّجوم ص ۱۶۹. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به التّفهیم بیرونی ص ۵۳۲

۵۲۳. کردید و نکردید

هنگام انتخاب شدن ابوبکر در سقیفه بنی ساعده سلمان فارسی گفت : «کردید و نکردید» یعنی أصبتم و أخطأتم، أسلمتم و ما أسلمتم. احتجاج طبرسی ص ۴۳، طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۲۲۳، مروج الذّهب ج ۸ ص ۱۳۱

۵۲۴. کتب العجم

ابوالحسن احمد بن محمّد مهلّبی از یحیی بن الحسن بن علی بن معاذ بن مسلم نقل کرده که او در پیش طاهر بن الحسین با غلام خود بفارسی سخن می‌گفته که ابو عمرو عتّابی وارد می‌شود و بفارسی با او سخن می‌گوید و در ضمن می‌گوید کتب عجم را که در

خزانهٔ مرو بوده رونویسی کردم سپس بنیشابور آمدم و در ده فرسخی آن به قریه ذودر رفتم بیادم آمد که کتابی را در مرو فراموش کرده‌ام دوباره برگشتم. باو گفتم: ای ابو عمر چرا کتب عجم را رونویسی کردی؟ گفت: «هل المعانی الّا فی کتب العجم و البلاغة، اللّغة لنا و المعانی لهم» ثمّ کان یذاکرنی و یحدّثنی بالفارسیّة کثیرا. بغداد ابن طیفور ص ۸۷

۵۲۵. آهنگ فارسی

اوّل من غنّیٰ رملاً بالفارسیّة سلمک فی ایّام الرّشید استحسن لحنا من الحان ابن محرز فنقل لحنه الی الفارسیّة و غنّی فیه. اغانی ج ۱ ص ۳۷۹

۵۲۶. فضل کلام

ابوهلال در فصل اول از باب ششم کتاب خود که بعنوان «حُسْنُ الاخذ» آورده است گوید: هیچ یک از گویندگان از سخنان پیشینیان خود بی نیاز نیست ولی باید معانی را بگیرند و بالفاظی تازه درآورند. امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) فرموده: لو لا انّ الکلام یعاد لنفد. و دیگری گفته است: کلّ شیء ثنّیته قصر الّا الکلام فانّک اذا ثنّیته طال. و معانی نزد همه کس موجود است چه بسا بازاری و نبطی و زنگی معانی خوب و زیبائی در اندیشه دارند و برتری مردم در سخنوری به چگونگی ترتیب و تنظیم الفاظ است و گاهی متاخّر معنی بذهنش خطور می‌کند بدون آنکه متوجّه شود پیش ازو دیگری این معنی را گفته و این امر را خود آزمودم آنگاه که در وصف زنان گفتم: سَفَرْنَ بدوراً و انتقبن اهلّة و چنین پنداشتم که من نخستین کس هستم که این دو تشبیه را در نیم بیت آورده‌ام تا اینکه دیدم یکی از بغدادیان عین همین را گفته است. از آنروز بر آن شدم که هیچ گاه بطور حتم نگویم که متاخّر از متقدّم مضمونی را سرقت کرده است. الصّناعتین ص ۱۹۷

۵۲۷. روزنامه

روزنامج معرّب روزنامه است که در پهلوی روچ نامک بوده و در اشعار پارسی هم بکار رفته است ناصرخسرو گوید:

یکی روزنامه است مر کارها را — که آن را جهان دار دادار دارد

دیوان ۱۷۹/۶۰

۵۲۸. شار (= شیر)

مادر اسحاق بن ابراهیم موصلی زنی رازی بوده موسوم به دوشار (= اسدان) و ابراهیم غنائی دربارهٔ او دارد :

دوشـــار یـــا سـیّدتی   یـــا غـــایتی و مـنیتی
و یا سروری من جـمیـ   ـع النّـاس ردّی سِـنَتی

اغانی ج ۵ ص ۱۵۸

۵۲۹. تحریم النّظر فی کتب اهل الکلام

کتاب فیه الردّ علی ابن عقیل تالیف موفّق الدّین بن قدامة المقدسی المتوفّی بدمشق سنة ۶۲۰. و بلغنی انّ سبب توبته (= ابن عقیل) انّه لمّا ظهرت منه هذه الفضیحة اهـدر الشّریف ابو جعفر رحمه اللّه تعالی دمه، و افتی هو و اصحابه باباحة قتله و کان ابن عقیل یخفی مخافة القتل. فبینما هو یوماً راکب فی سفینة فاذا فی السّفینة شابّ یقول: تمنّیت لو لقیت هذا الزّندیق ابن عقیل حتّی اتقرّب الی اللّه تعالی بقتله و اراقة دمه. ففزع و خرج من السّفینة و جاء الی الشّریف ابی جعفر فتاب و استغفر .... و در توبه نامه خود گوید: انّنی ابرأ الی اللّه تعالی من مذاهب المبتدعة: الاعتزال و غیره و من صحبة اربابه و تعظیم اصحابه و التّرحّم علی اسلافهم و التکثّر باخلاقهم. تحریم النّظر فی کتب اهل الکلام ص ۳ و ۵. در مذمّت علم کلام رجوع شود به: کشف الاسرار ج ۳ ص ۲۴۱

۵۳۰. اصول فقه ـ برخی از مسائل آن نزد غربیان

فرق میان خبر و انشاء یا جملهٔ خبریّه و انشائیّه Statements و Commands و بعبارة علمی آن Imperative forms و Indicative forms در چاپ سوم کتاب , Hair, R. M. *The Language of Morals,* نیویورک ۱۹۶۶ در فصل: imperative Mood PP 1 - 78

مسائلی مانند صدق و کذب قضیّه در فصل دهم از کتاب:

Austin, J. L. , ***Philosophical Papers***

اکسفورد ۱۹۶۲ در فصل دهم Performative Utterances PP 220 - 239 مطرح شده است

مسأله قطع و ظنّ در کتاب: Ayer, A. T. ***Language, Truth And Logic***

نیویورک ۱۹۶۴ فصل Truth And Probablity PP. 87 - 102 ذکر شده است.

۵۳۱. الخلاف البلخی

نام گیاهی که طبرستان برای پاک کردن چهره بکار می‌رفته و دارای برگهای سرخ رنگ بوده است. فردوس الحکمة ص ۵۹۳

۵۳۲. معالم الاصول

نام اصلی آن معالم الدّین و ملاذ المجتهدین است که بوسیلهٔ شیخ حسن فرزند شهید ثانی تالیف شده و نخستین کتابی است که طلّاب در حوزه‌های علمیّه در علم اصول فقه می‌خوانند و حواشی متعدّدی بر آن نوشته شده از جمله:

۱ ـ حاشیهٔ شیخ محمّد بن حسن بن زین الدّین عاملی متوفّی ۱۰۳۰، ۲ ـ حاشیهٔ خلیفه سلطان حسین بن محمّد آملی متوفّی ۱۰۶۴، ۳ ـ حاشیهٔ حسام الدّین محمّد صالح مازندرانی متوفّی ۱۰۸۱ یا ۱۰۸۶، ۴ ـ حاشیهٔ میرزا محمّد بن حسن شیروانی متوفّی ۱۰۹۸ ۵ ـ حاشیهٔ آمیر محمّد حسین بن عبدالباقی خاتون آبادی متوفّی ۱۱۵۱، ۶ ـ حاشیهٔ سیّد شمس الدّین محمود بن علی مرعشی نجفی متوفّی ۱۳۳۸.

۵۳۳. نفس

فقال: انّ النّفس اشتهت ان تحبل فی هذا العالم و حرکتها الشّهوة لذلک، و لم تعلم ما یلحقها من الوبال إذا حبلت فیه، فاضطربت و حرکت الهیولی حرکات مشوّشة مضطربة علی غیر نظام، و عجزت عمّا ارادت، فاعانها الباری علی إحداث هذا العالم و حملها علی النّظام و الاعتدال. و علم انّها اذا ذاقت وبال ما اکتسبته عادت الی عالمها و سکن اضطرابها، وزالت شهواتها، و استراحت. فاحدثت هذا العالم بمعاونة الباری لها. اغاثة اللّهفان ج ۲ ص ۲۴۲

۵۳۴. میرداماد

در موسّسهٔ تحقیقات اسلامی واقع در اسلام آباد پاکستان کتابی در علم کلام در ۵۹۲ صفحه بشمارهٔ ۷۶۸۶ به عنوان حاشیه بر امور عامّه از عبدالعلی بحر العلوم وجود دارد که در ذی‌قعده سال ۱۳۲۹ کتابت شده است. در مطاوی این کتاب سخن از میرداماد بمیان می‌آید که نشان دهنده آنست که آثار او در شبه قاره هند مورد توجّه فراوان بوده هر چند مولّف کتاب یاد شده نظری منفی دربارهٔ او دارد اینک فقراتی چند از کتاب که مربوط به میرداماد است نقل می‌شود:

«بید أنّ هذا الفنّ قد خبثْ ناره و أطارت العنقاء أنصاره، فوقع فی أیدی من قنع عن الدّر بالأصداف و سلکوا سبیل المیل و الاعتساف. و وجدت الأکثرین لمطبوعین بالسّحر الّذی أتی به صاحب الافق المبین فاولعتهم استعاراته العجیبة و المخترعة و تشبیهاته الفریبة المعجبة، فحسبوا أنّ مصنّفاته فی اعلی مقام بین ما صنّف الأقوام و تخیّلوا أنّ

منزلتها فوق ما أتی به اولو الأفهام ... لا یغرنّکم سلوکه مسلک الشّعراء عن و لوجه فی فقرات السّوفسطاء فجلّ کلامه قضایا شعریّة و مقدّمات تخییلیّة» و در جائی دیگر چنین می‌گوید: «فلهذا اوجبت ذلک العزم الی أن احشی ذلک الکتاب بحیث یستودع تحقیق مسائل کلّ باب و أوشّحه بلباب ما حقّقه المتقدّمون و ارتّبه بمناصیص أبکار أفکار أتی بها المتاخّرون مشیرا إلی ما فی الحواشی الاواخر من الطّروح و مصرّحا بما فی أُفق المبین و القبسات من الجوع فانّ جل الخصائص المختصّة بهما فیه تلبیسُ تضلیل و کلّ دلائلهما مغلطات فیها للاقدام تزلیل تنفر عن استماعها آذان الاصفیاء»

۵۳۵. جملهٔ فارسی در سخن پیغمبر اکرم (ص)

عن النّبی (ص) قال: لو انّ الإیمان معلّق بالثّریّا لتناوله رجال من فارس، ثمّ قال ابوهریرة: یا بنی فروّخ سخت بگیر، قال: شدّ أمْسِکْ. کتاب ذکر اخبار اصبهان تالیف الامام الحافظ ابی نعیم احمد بن عبداللّه الاصبهانی، المجلّد الاوّل ص ۶

۵۳۶. از خار انگور نتوان چید

اگر بد کنی چشم نیکی مدار — که هرگز نیارد گز انگور بار

در انجیل متی ۱۶/۷ آمده است: آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟

و ابن رشیق قیروانی گوید: و قال عیسی علیه السّلام: تعملون السّیئات و ترجون ان تجازوا علیها بمثل ما یجازی به اهل الحسنات، اجل لا یجنی الشّوک من العنب. فقال ابن عبدالقدّوس

اذا و ترت امرءً فاحذر عداوته — من یزرع الشّوک لا یحصد به عنبا

العمدة ابن رشیق قیروانی ج ۲ ص ۲۷۸

۵۳۷. ابوحاتم رازی داعی اسماعیلی

محمّد بن اسماعیل بن جعفر الصّادق (ع). مبارک (= قرمطویه) غلام او بود. عبداللّه بن میمون قدّاح دوست مبارک بود. با هم متّفق شدند، مبارک بکوفه رفت و عبداللّه به کوهستان و عراق. خلف جانشین عبداللّه شد و در «کلین» ماند و عبداللّه به بصره رفت. احمدبن خلف پس از مرگ پدر جانشین او شد و غیاث خلیفه احمد بن خلف شد. فقیه عبداللّه زعفرانی بر علیه آنان اقدام کرد. غیاث از ری فرار و بمرو الرّود رفت. امیر حسین بن علی مرو الرّودی دعوت او را اجابت کرد و این مذهب در خراسان هم فاش شد. غیاث جانشینی در مرو الرّود گذاشت و خود بری آمد. ابوحاتم را در ری جانشین خود

کرد. نظام نامه سیاست ص ۱۱۶

۵۳۸. حدیث مؤاخات (=برادری)

چون سیّد علیه السّلام به مدینه آمد خواصّ اصحاب خود را از مهاجر و انصار برادری داد و ایشان را گفت: تاخّوافی اللّه اخوین اخوین گفتا: برادری گیرید با هر یکی یعنی هر یکی با دیگری. پس خود دست در دست علی نهاد و گفت: این برادر منست پس پیغمبر علیه السّلام که سرور پیغمران بود و مهتر عالمیان بود با امیر المؤمنین علی رضی اللّه عنه برادری گفت. سیرت رسول اللّه ص ۴۸۵

۵۳۹. ذوالقرنین

مردی از بنی اسد روایت می‌کند: قال سأل رجل علیّا: ارایت ذاالقرنین، کیف استطاع ان یبلغ المشرق و المغرب؟ فقال : سخّر له السّحاب، و مدّله فی الاسباب و بسط له النّور فکان اللّیل و النّهار علیه سواء. سیرة ابن اسحاق ص ۱۸۵

۵۴۰. فیلسوف

فارابی متوفّی ۳۳۹ هجری در کتاب «تحصیل السّعادة» شرایط فیلسوف واقعی و فرق میان فیلسوف راستین و فیلسوف دروغین را به تفصیل ذکر می‌کند و از جمله سخنان اوست که فیلسوف نباید حریص بر خوردنی و نوشیدنی باشد، باید بامور شهوانی و زر و سیم بی اعتنا باشد، پرهیزکار باشد و بسوی خیر و عدل متمایل گردد و از شرّ و جور دوری گزیند، عزمی راسخ و استوار بر امور صواب و اعتقادی درست نسبت به آنچه بر آن پرورش یافته داشته باشد، به افعال فاضله متمسّک باشد و فضائل اخلاقی را رعایت کند. تحصیل السّعادة ص ۴۵

۵۴۱. فارسی و عربی

کف شاه محمود والا تبار   نه اندر نه آمد سه اندر چهار

فردوسی

اللّه صوّر کفّه لما براه و أبدعه   من تسعة فی تسعة و ثلثة فی اربعة

۵۴۲. الکعبی المتکلّم

هو ابوالقاسم عبداللّه احمد بن محمود البلخی الکعبی المتکلّم، نسبة الی بنی کعب و هو احد مشایخ المعتزلة و تنسب الیه الطّائفة الکعبیّة منهم. قال ابن خلّکان: کان من کبار المتکلّمین، و له اختیارات فی علم الکلام. من ذلک انّه کان یزعم انّ افعال اللّه تقع بلا

اختیار منه و لا مشیئة. قلت: و قد خالف الکعبی نصّ القران قال اللّه تعالی (و ربّک یخلق ما یشاء و یختار) و قال (و لو شاء ربّک فعلوه) (و لو شئنا لا تینا کلّ نفس هداها) (و لو اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها) الایة. و غیرها ممّا هو معلوم بالضّروره و صریح العقل والنّقل. البدایة والنّهایة ج ۱۱ ص ۱۶۴

۵۴۳. عجم

زیاد اعجم متوفّی ۱۰۰ هجری فارسی الاصل بود و بدرجه‌ای شامخ در شعر و شاعری نائل آمده بود و چون لکنتی فارسی داشت او را «اعجم» می‌خواندند و او عین را مانند همزه و حا را مانند ها تلفظ می‌کرده است. اغانی ج ۱۴ ص ۱۰۳، حبیب عجمی صوفی معروف را نیز از آن جهت عجمی می‌گفتند که الحمد را الهمد تلفّظ می‌کرده است. تذکرة الاولیاء، ج ۱ ص ۲۱

۵۴۴. لکنت

همانست که به انگلیسی Accent گویند. یقال فلان یرتضخ لکنة عجمیّة اذا نشأ مع العجم یسیراً ثم صار مع العرب فهو ینزع الی العجم فی الفاظ من الفاظهم لا یستمرّ لسانه علی غیرها و لو اجتهد قال. وفی حدیث صهیب کان یرتضخ لکنة رومیّه و کان سلمان یرتضخ لکنة فارسیّة. لسان العرب ماده «رضخ».

۵۴۵. ارسطو و متنبّی

متنبّی مضامین دیگران را می‌گرفته و در شعر خود می‌آورده مثلاً مضمون ابیات زیر از ارسطو می‌باشد:

و اذا کانت النّفوس کبارا   تعبت فی مرادها الاجسام

ارسطو گفته: «اذا کانت الشّهوة فوق القدرة کان تلاف النّفس دون بلوغها»

بذا قضت الایام ما بین اهلها   مصائب قوم عند قوم فوائد

ارسطو گفته: «الزّمان ینشیء و یلاشی ففناء کلّ قوم سبب لکون قوم آخرین»

و البحر اَقتل لی ممّا احاذره   انا الغریق فما خوفی من البلل

ارسطو گفته: «من علم انّ الفناء مستول علی کونه هانت علیه المصائب»

و ما الحسن فی وجه الفتی شرفاً له   اذا لم یکن فی لفظه و الخلائق

روزی ارسطو بغلامی زیبا روی نظر کرد با او سخن گفت و او را بی دانش یافت سپس گفت: «نعم البیت لو کان فیه ساکن»

من یهن یسهل الهوان علیه ما لجرح بمیّت ایلام

ارسطو گفته: «النّفس الذّلیلة لا تجد الم الهوان و النّفس العزیزة یؤثّر فیها یسیر الکلام.»

و اذا لم یکن من الموت بدّ فمن العجز ان تموت جبانا

ارسطو گفته: «خوف وقوع المکروه قبل تناهی المدّة خوف فی الطّبیعة»

و لم ار فی عیوب النّاس شیئا کنقص القادرین علی التّمام

ارسطو گفته: «اعجز العجزة من قدران یزیل العجز عن نفسه فلم یفعل»

و من ینفق السّاعات فی جمع ماله مخافة فقر فالّذی فعل الفقر

ارسطو گفته: «من افنی مدّته فی جمع المال خوف العدم فقد اسلم نفسه للعدم».

و فی هذا القدر کفایة. معاهد التّنصیص ج ۲ ص ۱۸۶

۵۴۶. اغتذاء

الباب الثّامن و الاربعون فی ما الغاذی و المغتذی. قد اختلف الاطبّاء فیهما و خلفهم فیهما علی قولین: احدهما الاشارة الی انّ الغاذی هو القوّة التی تشبه الغذاء بالمغتذی و تزیده فی اقطاره الثّلاثة اعنی الطّول و العرض و السّمک، و الاخر یشیر الی انّ الغاذی هو الشّیء الّذی قد انصلح من قبل القوّة المغیّرة و تشبه بالعضو و صار زیادة طبیعیّة فیه، و جالینوس یقول انّ القوّة المربیّة هی النّماء اعنی التّمدّد العارض للاعضاء فی الاقطار الثّلاثة المذکورة، فامّا الغاذیة فاعنی بذلک الزّیادة الّتی یقبلها العضو من غیران یتمدّد المغتذی. الرّوضة الطّبیّة ص ۶۸

۵۴۷. امر به معروف

و ذکر فی الفتاوی الظّهیریّة: رجل سمّی الآمر بالمعروف «غوغا» أن قال ذلک علی وجه الرّدّ و الانکار یخافُ علیه الکفر. و کذا لوقیل لرجل [لِمَ] لا تأمر بالمعروف؟ قال: مرا چه کارست. و قیل لرجلٍ: فلان را امر بمعروف کن. فقال: مرا او چه کرده است. فقال: مرا ازو چه آزار است. أو قالَ: مر او را رواست. أو قال: من عافیت گزیده‌ام. أو قال: مرا باین فضولی چه کار. نصاب الاحتساب ص ۲۱۵

۵۴۸. قدمای خمسه

و عن ابن زکریا المتطبّب (= رازی) انّه قال بقدم المکان و الزّمان و النّفس و العقل و المبدع، فهذه جمل من مذاهب الملاحدة. تحریر شرح لمع اشعری از قاضی ابوبکر باقلانی ص ۵۳ الف، نسخه خطّی شماره ۳۵۰ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ج ۳ بخش ۱ ص

۵۴۸ فهرست محمّد تقی دانش پژوه تهران ۱۳۳۲. آقای پروفسور ریچارد فرانک استاد دانشگاه کاتولیک امریکا به من تذکّر دادند که کتاب یاد شده همان کتاب الشّامل فی اصول الدّین امام الحرمین جوینی است و به اشتباه در فهرست بنام قاضی ابوبکر باقلانی یاد شده است.

۵۴۹. اهل الکلام

قال الامام احمد: لا یفلح صاحب کلام ابداً، و لا یری احد نظر فی الکلام الّا و فی قلبه دغل. و قال الامام شافعی: ما ارتدی احد بالکلام فافلح. و قال: حکمی فی اهل الکلام ان یضربوا بالجرید و یطاف بهم فی العشائر و القبائل و یقال هذا جزاء من ترک الکتاب و السّنة و اخذ فی الکلام. و قال ابو یوسف: من طلب العلم بالکلام تزندق. و قال ابو عمر بن عبد البرّ: اجمع اهل الفقه و الاثار من جمیع اهل الامصار انّ اهل الکلام اهل بدع و زیغ لا یُعَدّون عند الجمیع فی طبقات العلماء و انّما العلماء اهل الاثر و المتفقّه فیه. و قال احمد بن اسحاق المالکیّ : اهل الاهواء و البدع عند اصحابنا هم اهل الکلام، فکل متکلّم من اهل الاهوا، و البدع، اشعریّا کان او غیر اشعری، لا تقبل له شهادة و یهجر و یودّب علی بدعته فانّ تمادی علیها استتیب منها. تحریم النّظر فی کتب اهل الکلام ص ۱۷

۵۵۰. اخبار سقراط

اخبار سقراطیس الزّاهد. لا تسفلوا نفوسکم الزّکیّه بالاقبال علی عمارة الدّنیا الدّنیّة. ص ۹۶، و قیل لسقراط: انّک تستخفّ بملک مدینتک فقال: انّی ملکت الشّهوة و الغضب، و ملکاه فهو فی محلّ عبد لعبدی. ص ۱۰۲، طالب الدّنیا کناظر السّراب یحسبه سببالریّه فیتعب نفسه فی طلبه فاذا جاء. خانه ظنّه و فاته امله و بقی بعطشه و دامت حسرته و خسر طول عنائه. ص ۱۰۴، الموت خیر من المقام فی دار الهوان ص ۱۰۶. مختار الحکم و محاسن الکلم، صفحه‌های یاد شده.

۵۵۱. طبّ هندی

علی بن ربّن طبری یک باب از کتاب خود راکه اختصاص به پاک گردانیدن چهره و درمان دهانه رحم داده از کتابهای زن هندیّه‌ای نقل قول کرده است. فردوس الحکمة ص ۵۹۱

۵۵۲. توارث

کما انّ اخلاق النّفس و اشکال الصّور موروثة عن الآباء و الاجداد، کذلک الامراض المزمنة موروثة عنهم، لا سیّما فی الاعضاء الرّئیسة. النّوادر الطّبّیّة ص ۱۳

۵۵۳. قرامطه

در همین ایّام (ایّام معتمد ۲۵۶ ـ ۲۷۹) قرامطه در کوفه ظاهر شدند آنان نوعی از ملاحده‌اند غسل جنابت را لغو و باده را حلال کردند و در اذان‌های خود افزودند «و انّ محمد بن حنفیّة رسول اللّه» و روزه را در دو روز از سال یعنی «نوروز» و «مهرگان» واجب کردند و حجّ و قبله را به بیت المقدّس قرار دادند.

۵۵۴. آتش افروختن در نوروز

معتضد خلیفه عبّاسی (۲۷۹ ـ ۲۸۹) در سال ۲۸۲ از گرفتن جشن در نوروز و آتش افروختن و سنّت‌های زردشتیان جلوگیری کرد. تاریخ الخلفاء ص ۳۷۰

۵۵۵. سقراط ـ سخنان حکمت آمیز

قیل لسقراط فیما ترجمه ابو عثمان الدّمشقی : لم طرب الانسان علی الغناء و الضّرب؟ فقال: لانّ نفسه مشغولة بتدبیر الزّمان من داخل و من خارج، و بهذا الشّغل هی محجوبة عن خاصّ مالها. الامتاع و الموانسة ج ۱ ص ۲۱۵. و قال سقراط : ینبغی لمن علم انّ البدن هو شیء جعل نافعاً للنّفس مثل الآلة للصّانع، ان یطلب کلّ ما یصیر البدن به انفع و اوفق لافعال النّفس الّتی هی فیه و ان یَهْرُبَ من کلّ ما یُصَیِّرُ البدن غیر نافع و لا موافق لاستعمال النّفس له. ماخذ پیشین ج ۲ ص ۳۴

۵۵۶. مقتدر خلیفه

چون خلیفه مقتدر در بغداد در حرم بر بستر رومی و مقراضی خفته باشد و بره و حلوا می‌خورد و کنیزکان ماهروی ملازمت او کنند و خطبه و سکّه در بسیط زمین و بلاد عالم بنام او باشد و علی نقی و حسن زکی ممنوع و محروم باشند. کتاب النّقض ص ۶۴

۵۵۷. الانسان التام

الانسان التامّ هو الّذی لم تفته فضیلة و لم تشنه رذیلة و هذا الحدّ قلّما ینتهی الیه انسان فاذا انتهی الانسان الی هذا الحدّ کان بالملائکة اشبه منه بالنّاس فانّ الانسان مضروب بانواع النّقص مستول علیه و علی طبعه ضروب الشرّ فقلّما یخلص من جمیعها او تسلم نفسه من کلّ عیب و منقصة و تحیط بکلّ فضیلة و منقبة. مقالات یحیی ابن‌عدیّ ص ۵۱۲

۵۵۸. نکوهش زبان فارسی

مقدسی می‌گوید : ابغض الکلام الی اللّه الفارسیّة، و کلام الشّیاطین الخوزیّة، و کلام اهل النّار البخاریّة، و کلام اهل الجنة العربیّة. احسن التّقاسیم ص ۴۱۸. اصمعی سخن

گفتن بفارسی را در شهر عربی از پستی شخص می‌شمارد. کامل مبرّد ص ۲۳۹. ابوحاتم رازی گوید: در برابر کلمات عربی: حقّ و باطل، صواب و خطا، حلال و حرام کلمه‌ای به زبان فارسی وجود ندارد. الزّینة ج ۱ ص ۷۱

۵۵۹. طلول ـ اطلال

اسقیانی الحرام قبل الحلال　　و دعانی من دارس الاطلال

دیوان ابونواس ص ۶۹۱

صفة الطّلول بلاغة القدم　　فاجعل صفاتک لابنة الکرم

ابو نواس، العمدة ابن رشیق ج ۱ ص ۷۵

منوچهری دامغانی در قصیده‌ای از شماری از شاعران عرب نام می‌برد و سپس می‌گوید:

گو فراز آیند و شعر اوستادم بشنوند　　تا غریزی روضه بینند و طبیعی نسترن

تا بر آن آثار شعر خویشتن گریند باز　　نی بر آثار و دیار و رسم و اطلال و دمن

دیوان ص ۸۱

۵۶۰. امثال فارسی

محمّد بن عبدالملک الزیّات بیکی از کسانی که از ادب بی‌بهره بود گوید:

او ارو عن فارس لنا مثلا　　فانّ امثال فارس عبر

معجم الادباء ج ۱ ص ۳۱

ابو هلال عسکری گوید: پارسیان را امثالی است مانند امثال عرب و در برخی لفظ فارسی فصیح‌تر از لفظ عربی است مانند قول عرب: «و لدک من دمّیٰ عقبیک» و گفته پارسی «کی نزاد نرود» که لفظ فارسی در این مثل فصیح‌تر و نیکوتر از عربی است، و گفته ایشان است «کی شند مند» در عربی «من یسمع یخل» معنی یکی است و فارسی کم حرف‌تر است، و گفته ایشان است «امید به که خورده» و عرب مثلی ندارد و معنای آن «الماموال خیر من الماکول» حروف تفسیر این مثل به عربی دو برابر فارسی است و برخی در این مثل گفته‌اند «انتظار الحاجة خیر لک من قضائها». دیوان المعانی ج ۲ ص ۹۰.

فرّخی گفته است:

گفت که فردا دهمت من سه بوس　　فرّخی امید به از پیشخورد

۵۶۱. نام گل‌ها بفارسی در شعر اعشی

لنـــا جـــلّسانٌ عـندها و بـنفسجٌ   و سیسنبر و المـرزجـوش مـنمنما
و آسٌ و خیریٌ و مـروٌ و سـوسنٌ   اذا کان هنز مـن و رحت مـخشّما
و شاهفسرم و الیاسمین و نـرجسٌ   یـــصبّحنا فـی کـلّ دجـنٍ تـغیّما

الصبح المنیر فی شعر ابی بصیر ص ۲۰۱

۵۶۲. قیاس و تجربه

با مراجعه به گفتار پیشینیان از پزشکان و فیلسوفان آشکار می‌گردد که صناعت طبّ در آغاز امر بوسیلهٔ قیاس با تجربه استخراج گردید و اکنون نیز آنکه هر دو را بکار می‌بندد خوب می‌تواند به درمانهای طبّی بپردازد ولی اسقلیبیادس از اهل بیثونیا

Asclepiades the Bithynian

که نه از قدما شرم دارد و نه از حق با چرب زبانی و خودخواهی به طعن و بدگوئی تجربه پرداخته و در این باره گفتار متناقض اظهار داشته است که آن را جز به مزاح و هزل و یا جنون و دیوانگی او بر چیزی دیگر نتوان حمل کرد. او گفته است که اگر تجربه همراه با قیاس نباشد قابل اعتماد نیست و نیز گفته که تجربه هیچ گاه وجود پیدا نمی‌کند زیرا هیچ چیز بر یک مثال دوبار یا سه بار آشکار نمی‌گردد تا چه رسد به چند بار چنانکه اصحاب تجارب گویند. جالینوس می‌گوید این دو گفتار او ضدّ و نقیض‌اند و او با این سخنان هزل آمیز و مجنونانه می‌خواهد بر شهرت خود بیفزاید و شگفت است از آنان که گفتار او را می‌پذیرند و در خطای او شریک می‌شوند و این نشانهٔ فرومایگی و پستی است که بخاطر اینکه سخن تازه و بی سابقه‌ای گفته باشند حق را پایمال سازند. التّجربة الطّبيّة ص ۱ و ۲ و ۳ نقل باختصار

۵۶۳. جوهر بودن باری تعالی

ایلیّا مطران نصیبین رساله‌ای دارد بنام «فی وحدانيّة الخـالق و تـثليث اقـانيمه» کـه بوسیله الاب لویس معلوف الیسوعی در مجلّهٔ المشرق ۱۹۰۳ ص ۱۱۱ ـ ۱۱۶ چاپ شده است. ایلیا در آغاز رساله می‌گوید: فیلسوفی یهودی از اصحاب من ـ خداوند توفیق او را پایدار بداراد ـ از من خواست که اعتقاد نصارىٰ را دربارهٔ باری تعالی و همچنین گفتار آنان را در اینکه باری تعالی جوهری واحد و سه اقنوم است بیان کنم و من طبق مـرسوم آن رابیان می‌کنم و می‌گویم:

او پس از بحث دربارهٔ مسأله فوق چنین می‌گوید:

فان: قیل انّ قولکم بانّ اللّه جوهر یودّی الی القول بانّ الاعراض تدخل علیه تعالیٰ لانّ حدّ الجو هو ما حمل العرض. (قلنا) انّ الذی نعتقده فی الباری تعالیٰ هو انّه قائم بنفسه و نحن نسمّی القائم بنفسه بالسّریانیة «کیانا» و لمّا فسّر المقدّمون من علمائنا الکتب المنطقیّة و الشّرعیّة عبرّوا عن هذه اللّفظة الّتی هی بالسّریانیّة کیانا و معناها القائم بنفسه باللّفظة الّتی هی بالعربیّة «جوهر» و نری الخلف فی زماننا هذا واقعا فی معنی هذه اللّفظة لانّ علماء الکلام یقولون انّ حدّ الجوهر ما حمل العرض. فان کان معنی الجوهر هو القائم بنفسه فلاطعن علی من یقول انّ اللّه جوهر اذ کان اللّه قائما بنفسه و اذا کان معنی الجوهر عندهم ما حمل الاعراض فلیس اللّه جوهر. و اذا رجع الی اقاویل العلماء علم انّه لا طعن علی من یقول انّ اللّه جوهر اذ کان قصده فی قوله جوهر القائم بنفسه. قال صاحب العلم الالهی فی الباب الثّانی عشر من المقالة الاولیٰ ما هذا حکایته:

«قد بیّن انّ المحرّک الاوّل اوّل علی الاطلاق فهو اذن علّة الموجودات کلّها و ما کان کذلک فلا یخلومن ان یکون امّا جوهراً و امّا عرضا. و من المحال ان یکون عرضا لانّ الجوهر علّة وجود العرض و اللّه علّة وجود کلّ شیء و لو لا الجوهر لم یوجد العرض قائما بذاته فلیس الامر فی ذلک بالعکس فبقی ان یکون جوهراً او شیئاً اشرف من الجوهر او جوهراً یخصّه او کیانا او عینا کیف شئت تقول بعد ان یکون المعنی محفوظاً» ص ۱۱۴ و ۱۱۵ فهذا القول من هذا العالم یجوز القول بانّ اللّه جوهر بمعنی انّه قائم بنفسه و هو المعنی الّذی تذهب الیه النّصاری فی قولهم انّ اللّه جوهر.

او پس از ادامه این مطلب رساله را چنین ختم می‌کند:

صنّف هذه الرّسالة بالموصل فی شهر رمضان سنة عشرین و اربعمائه (۱۰۲۹ م)

۵۶۴. شیخ

لکن قیاس الصّبی فی اصلاح اخلاقه الی الشّیخ کقیاس الشّجرة اوّل ما تنبت الیها بعد کمالها لها، فانّها فی الاوّل سهلة المیلان الی ما تمیل الیه، فاذا کملت عسر نقلها عن حالها و ربّما لم یمکن و لذلک نری النّاس وقت شیخوختهم علی الحال الّتی کانوا علیها وقت شبیبتهم و ربما زادوا فیها. مختصر کتاب الاخلاق ص ۳۱. مقایسه شود با:

و الشّیخ لا یترک اخلاقه حتّی یواریٰ فی ثریٰ رمسه
و إنّ سفاه الشّیخ لا حلم بعده و إنّ الفتی بعد السّفاهة یحلم

و بیاد می‌آورد گفتهٔ سعدی را در دو بیت زیر:

هـر کـه در خـردیش ادب نکـند | در بـزرگی فـلاح ازو بـرخـاست
چوب تر را چنانکه خواهـی پـیچ | نشود خشک جز بـه آتش راست

۵۶۵. فریدالدّین غیلانی

صاحب کتاب حدوث العالم (= ردّ بر رسالهٔ حکومت ابن سینا) که فخرالدّیـن رازی مباحثه خود را با او دربارهٔ حدوث جهان در سمرقند در ضمن مناظرات خود یاد کـرده است. روحی ولوالجی در قصیده‌ای گوید:

نه به دولت نبیرهٔ کاووس | نه بدانش فـرید غـیلانم

و چون او در آغاز کتاب حدوث العالم خود را افضل‌الدّین خوانده شاید بیت زیر که در همان قصیده است اشاره به او باشد:

خواجه تاش منست فضل که من | بـــندهٔ افـــضل خـــراســـانم

لباب الالباب ج ۲ ص ۱۶۷

۵۶۶. جالینوس ـ حریق کتابخانه او

... و لانّه قد وقع لی ثقل آخر عظیم بعد الثّقل الّذی تقدّم و ذلک انّ بعد کتبی مقالات کتاب عمل التّشریح لما قاربت الفراغ منها عرض ان وقع ذلک الحـریق العـظیم الّـذی احترق فیه هیکل ایرینی و بیوت کثیرة من بیوت الملک و بیوت الخزائن الّتی فی الشّارع الاعظم الّتی فیها کانت تلک المقالات فی عمل التّشریح موضوعةً مخزونة مع سائر کتبی الاخر کلّها حتّی لم یبق من کتبی شیء اصلاً خلاما قد کان تقدّم دفعی ایّاه الی النّـاس فیتناسخونه، و کنت قد دفعت فی ذلک الوقت من هذا الکتاب ایضاً احد عشر مقالة فامّا ما یتلو هذه ممّا قد احترق فی ذلک الوقت فانا راجع الی وضعه مرّة ثانیة. و قد احـترق ایضاً مقالات اخر کثیرة فی امر التّشریح ممّا لم اکن حررّته بعد تحریر یجوز معه دفعه الی النّاس بل انّما کنت ارسمه و اثبته اوّلا فاوّلا متفرّقا فی کلّ وقت کنت اشرح فیه واحداً من الحیوانات لامن السّتّة الاجناس فقط الّتی هی ابدانها و خلقتها کهیئة بدن الانسان و خلقته لکن و من الحیوانات الّتی تدبّ ایضاً و من الحیوانات الّتی تذهب راجعة الی بـطونها و الحیوانات الّتی فی الماء و الحیوانات الّتی تطیر. فی عمل التّشریح ج ۱ ص ۱۳۵

۵۶۷. فارسی و عربی

دل دو مـــبارز مـــیان دو صـــف | چو مفلوج سیماب گیرد بـدست

فردوسی به نقل از صحاح الفرس ص ۳۸

نظیر این تشبیه در کتاب مطوّل سعدالدّین تفتازانی ص ۲۸۶ دیده می‌شود:

الشّمس کالمراة فی کـفّ الأشـلّ   تجری علی السّماء من غیر فشل

ابوالنّجم عجلی

۵۶۸. معده

قال النّبی (ص): المعدة حوض البدن فاذا صحّت المعدة صدرت العروق بالصّحة، و اذا اعتلّت صدرت بالعلل. فی المعدة و امراضها و مداواتها ص ۸۷

۵۶۹. اصول فقه

نور صابونی که متکلّم و اصولی بوده به امام فخر رازی گفته است : إنّی منذ خرجت من بخاری إلی أن عدت إلیها ما رایت انساناً یعرف شیئاً من علم الاصول أو یخوض فی بحث من هذه المباحث. مناظرات رازی ص ۱۵

۵۷۰. ترجمه مثل فارسی به عربی

احمد بن محمّد بن یوسف الاصفهانی و قال فی مثل للفرس قلّبه الی العربیّة شعرا:

انّی اذا ما رایت فرخ زنی   فلیس یخفی علیّ جوهره

لو فی جدارٍ تخطّ صورته   لماج فی کفّ من یصوّره

معجم الادِبا، ج ۲ ص ۳۳

۵۷۱. فارسی در سخن رسول اکرم (ص)

قال محمّد بن عمر المدائنی بل قد قیل إنّ النّبی صلّی اللّه علیه و سلّم کان یفهم اللّغات کلّها و ان کان عربیّا لأن اللّه تعالی بعثه الی النّاس کافّةً و لم یکن اللّه بالّذی یبعث نبیّاً الی قومٍ لا یفهم عنهم، و لذلک کلّم سلمان بالفارسیّة. و ساق بسنده الیٰ عکرمة أنّه قال: سئل ابن عبّاس: هل تکلّم رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم بالفارسیّة؟. قال: نعم دخل علیه سلمان فقال: له درسته و سادته قال محمّد بن أمیل: أظنه مرحباً و أهلا. و حینئذ فیکون النّبی صلی اللّه علیه و سلّم إنّما أمر زیدا بتعلّم کتابة السّریانیّة أو العبرانیّة لتحریم الکتابة علیه لا أنّه أمره بتعلّم لغتهم. صبح الاعشی ج ۱ ص ۱۶۶.

ظاهراً «درسته و سادته» می‌باید «درستیه و شادیَه» یعنی درستی و شادی باشد که به «مرحبا و اهلا» ترجمه شده است.

۵۷۲. شیر بامیان

دهقان مردی در بامیان بود بنام اسد که بفارسی شیر گویند سپس یکی از احفاد او که بامارت بامیان منصوب گردید بنام جدّش شیر بامیان معروف گشت. البلدان یعقوبی ضمیمهٔ الأعلاق النّفیسة ص ۲۸۹. ناصرخسرو گوید:

استاده بدی به بامیان شیری   بنشسته بعزّ در بشیر شاری

۵۷۳. التّجربة الطّبّیّة جالینوس

التّجربة الطّبّیّة پیش از سال ۱۵۰ میلادی در پرگامون نوشته شد در زمانی که نویسنده آن هنوز بیست و یکسال کامل نداشت. متن اصلی کتاب مفقود گردیده ولی ترجمهٔ عربی از آن در قسطنطنیه بوسیله دکتر هلموت ریتر در سال ۱۹۳۱ بدست آمده فهرست ایاصوفیه شمارهٔ ۳۷۲۵ ورق ۱۳۵ ب تا ۱۸۲ ب. نقل از ص ۵ مقدّمهٔ ریچارد والزر بر التّجربة الطّبّیّة.

۵۷۴. داعی اطروش

چون اندر راه برسید نامهٔ ابوالعبّاس صعلوک رسید که والی طبرستان بود که حسین بن علی بن عمرو بن علی بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب رضی اللّه عنهم که او را حسین اطروش گفتندی بیرون آمده است. زین الاخبار گردیزی ص ۲۴. ثمّ منها (= سمنان) الی الدّامغان و صادفنا بها ابن قارن من قِبل الدّاعی فتنکّرنا فی القافلة. رسالة ابن فضلان ص ۷۴

۵۷۵. رؤیا

الباب التّاسع والثّلاثون فی ما الرّؤیا؟. الرّؤیا تکون بحضور امثله الاشیاء عند النّوم و تقسّم الی ثلاثه اقسام: الهیّة و طبیعیّة و جسمانیّة فالرّؤیا الالهیّة .... والرّؤیا الطّبیعیّة تکون من قبل قوّة المدبّرة للجسم و ذلک تنبهٌ بالحلم علی ما یحتاج الیه البدن او ما یرید ان یصرفه عنه، مثلما یعرض للانسان ان یغتذی اخر النّهار و لا یشرب من الماء ما یحتاج الیه و یکتفی به فیعرض له فی النّوم کانّه یشرب ماءً کثیراً، او یری الانهار و المیاه و ما جانس هذا و یکون قد عرض للجسم احد الامراض و لم یتمکّن من معالجته الّذی یعانی مداواته فیری المریض و الطّبیب فی النّوم ما به یکون شفاء ذلک المریض، مثلما یحکی عن المرأة المصریّة انّها رات فی نومها شراب الرّاسن فشربته فزال عنها جمیع المها و لهذا یسمّی هذا الشّراب «شراب الملائکة» لاجل اعتقادهم انّ الملائکة انذرتها بذلک. و مثلما

حکی جالینوس فی کتابه، «فی الفصد» الّذی هو ستّة ابواب عند آخر کلامه فی فصد الشّرایین انّه عرض له مرض فی طرف کبده المجاور الحجاب الفاصل بین آلات الغذاء و آلات النّفس اشرف منه علی التّلف و لم ینجع فیه العلاج فرأی فی منامه قائلاً یقول له: «افصد العرق الضّارب الّذی بین السّبابة و الابهام من یدک الیمنی و اترکه یخرج حتّی ینقطع من ذاته فانّه ما یخرج اکثر من رطل واحد» ففعل جالینوس ذلک فکان الامر علی ما راه فی النّوم و بریء من مرضه هذا. الرّوضة الطّبیّة ص ۵۵ و ۵۶

۵۷۶. فلسفه و کلام

و فیها نودی بمدنیّة السّلام (= بغداد) أن لا یقعد علی الطّریق و لا فی المسجد الجامع قاض و لا منجّم و لا زاجر، وحلف الورّاقون أن لا یبیعوا کتب الکلام و الجدل و الفلسفة. کامل التّواریخ ابن اثیر ج ۷ ص ۱۶۲ در وقایع خلافت معتضد.

۵۷۷. طبّ ـ شرافت آن

ابن جمیع می‌گوید: صناعت طبّ جامع همه گونه از شرافت‌ها است زیرا موضوع آن بدنهای بشری است که اشرف کائنات است زیرا از میان موجودات فقط اوست که با نیروی «ناطقه» ممتاز گشته و بوسیلهٔ آن استنباط صنایع دقیقه و استخراج علوم غامضه را می‌کند و با آن بر اسرار و عجائب و بدایع عالم واقف می‌گردد و از این روی است که «شریعت هادیه» صناعت طبّ را با علوم دینی مقارن کرده بلکه پزشکی را در ترتیب مقدّم بر علم دین آورده و گفته است: العلم علمان علم الابدان و علم الادیان. المقالة الصّلاحیّة ص ۱۱. اینکه پزشکی بجهت آنکه موضوعش بدنهای مردم است اشرف علوم است به ارسطو نسبت داده شده است. فردوس الحکمة ص ۴

۵۷۸. مزیّن

جالینوس «تزیین پزشکی» را از اجزاء طب دانسته و میان آن و «تریین تحسینی» جدائی قائل شده است. مقالة جالینوس فی اجزاء الطّبّ ص ۲۵

۵۷۹. ماتریدی

برای مطالعه آراء و عقائد ماتریدیّه مطالعه دو کتاب زیر ضرورت دارد:

۱ ـ الرّوضة البهیّة فیما بین الاشاعرة و الماتریدیّه للعلّامه الحسن بن عبد المحسن المشهور بابی عذبة که در سال ۱۱۲۵ تالیف و در سال ۱۳۲۲ هـ ق در حیدر آباد دکن چاپ شده است.

۲ ـ اشارات المرام من عبارات الامام تالیف العلّامه کمال الدّین احمد البیاضی الحنفی من علماء القرن الحادی عشر الهجری، حقّق نصوصه و علّق علیه و ضبطه یوسف عبدالرزّاق و قدّم له محمّد زاهد الکوثری قاهره ۱۳۶۸ ه‍ ق

۵۸۰. فارسی و عربی

ای آنکه نداری خبری از هنر من   خواهی که بدانی که نیم نعمت پرورد
اسب آر و کمان آر و کمند آر و کتاب آر   شعر و قلم و بربط و شطرنج و می و نرد
آغاجی

ان شئت تعرف فی الاداب منزلتی   و انّنی قد عدانی الفضل و النّعم
فالطّرف و القوس و الاوهاق تشهد لی   و السّیف و النّرد و الشّطرنج و القلم

ثعالبی در تتمّة الیتیمة ج ۲ ص ۱۱۴ گوید آغاجی شعر خود را گاهی بعربی ترجمه می‌کرده و در یتیمة الدّهر ج ۴ ص ۱۵۵ همین دو بیت را با مختصر تغییری در کلمات از ابوالقاسم اسماعیل بن احمد الشّجری دانسته که ترجمه از فارسی کرده و عکبری شارح دیوان متنبّی هنگام شرح الخیل و اللّیل الخ دو بیت مذکور را نقل کرده و بابوالفضل همدانی نسبت داده است.

۵۸۱. بزدوی

ابوالیسر محمّد بن محمّد بزدوی متوفّی ۴۹۳ در بخارا در کتاب اصول الدّین (قاهره، ۱۹۶۳ م.) اقوال و آراء اهل سنّت و جماعت را ذکر و در موارد متعدّد نظر استاد خود ابو منصور ماتریدی را بیان می‌دارد از جمله: تکوین و ایجاد ص ۷۰، رویة اللّه ص ۷۷، قوّت بر فعلی می‌تواند قوّت فعل دیگر قرار گیرد ص ۱۲۳، فضیلت رسول‌های بنی آدم بر رسول‌های فرشتگان ص ۲۰۳، وجوب اداء باید متعاقب خطاب باشد ص ۲۰۷، اخذ میثاق ص ۲۱۱

۵۸۲. دقلس

فارقت علم الشّافعی و مالک   و شرعت فی الاسلام رأی دقلس

شاید «دقلس» مصحّف «امپادوکلس» باشد که در عربی به صورت «انباذقلس» دیده می‌شود. التّراث الیونانی فی الحضارة الإسلامیّة ص ۱۲۵

۵۸۳. تقریب بین المذاهب

دانشمندان اسلامی می‌کوشیدند که مذاهب مختلف را با هم آشتی دهند اعم از آنکه

اختلاف در اصول باشد یا در فروع مثلاً سبکی قصیده‌ای نونیّه دارد که در آن اختلاف میان اشعریّه و ماتریدیّه را بیان کرده است و در پایان می‌گوید:

والخلف بینهما قلیل امره　　　سهل بلا بدع و لا کفران

ابوالعلاء معرّی در مرثیه‌ای که برای یکی از فقهای حنفی سروده در فضیلت او می‌گوید که پس از او اختلاف میان فقه حنفی و فقه شافعی بسیار کم مشاهده گردید:

فالعراقیّ بعده للحجاز　　　یّ قلیل الخلاف سهل القیاد

(ی ی = یّ)

۵۸۴. منطق

می‌گویند ما ناچاریم تابع منطق باشیم. گوئیم درست است ولی منطق اختصاصی بایشان ندارد بلکه منطق همان اصلی است که ما آنرا در فن کلام کتاب النّظر یا کتاب الجدل یا مدارک العقول می‌نامیم و آنان از آن به منطق تعبیر کرده‌اند تا دیگران را به وحشت اندازند ازین رو است که هرگاه کوته نظران اسم منطق را می‌شنوند می‌پندارند که این فنّ عجیب را فقط فیلسوفان می‌دانند و متکلّمان از آن آگاهی ندارند. تهافت الفلاسفة ص ۷۱

۵۸۵. سعادت و شقاوت

و تبیّن انّ تلک السّعادة الرّوحانیّة کیف انّ العقل وحده طریق الی معرفتها و امّا السّعادة البدنیّة فلایفی بوضعها الا الوحی و الشّریعة. و اما الشّقاوة الرّوحانیّة فانّ العقل طریق الیها من جهة النّظر و القیاس و البرهان و الجسمانیّة تصحّ بالنّبوة الّتی صحّت بالعقل و وجبت بالدّلیل. تسع رسائل ص ۱۱۵

۵۸۶. فقه در دین = اصول دین

«ما عبداللّه بشیء افضل من فقه فی دین اللّه» حدیث نبوی «انّ الفقه فی الدّین افضل من فقه فی الاحکام» ابوحنیفه. اشارات المرام ص ۲۸. فقه در احکام = شناختن واجب و حرام و مکروه و مباح و مندوب. فقه در دین = الفقه الاکبر یا علم کلام

۵۸۷. داستان = مثل

ثعالبی می‌گوید: من امثال الفرس، «ما حیلة الرّیح اذا هبّت من داخل». التّمثیل و المحاضرة ص ۴۳. فردوسی می‌گوید:

برین داستان زد یکی رهنمون　　　که بادی که از خانه آید برون

نه بینی ازو جز همه درد و رنج   پـراکـندن دوده و نـام و گـنج
شاهنامه ج ۳ ص ۶۳۸

المنيّة و لا الدّنيّة

مـرا مـرگ بـهتر ازیـن زنـدگی   کـه سـالار بـاشم کـنم بـندگی
یکی داستان زد برین بر پـلنگ   چو با شیر جنگی برآمد بجنبگ
بنام ار بـریزی مـرا گـفت خـون   به از زندگانی بـه نـنگ انـدرون
شاهنامه ج ۵ ص ۱۱۵۴

أولادنا أكبادنا

یکی داستان زد برین مـاده شـیر   کجا کرده بُـد بـچّه از شـیر سـیر
که گـر مـن تـرا خـون دل دادمـی   سپاس ایـچ بـر سـرت نـنهادمی
که تو خود مرا زنده همچون دلی   دلم بگسـلد گـر ز مـن بگسـلی
شاهنامه ج ۱ ص ۱۳۴

۵۸۸. اشتقاق غلط

«آبج» معرّب «آبه» زیدت الجیم للنّسب. معجم البلدان ج ۱ ص ۵۱. جیم اضافه نشده بلکه بجای «کاف» است که اصل آن «آبک» بوده است. «شاهجان» معناها «نفس السّلطان» معجم البلدان ج ۸ ص ۳۳. «جان» به معنی سـلطان نـیست بـلکه مـعرّب «گـان» است. ابوریحان نیز «مهرجان» را به «محبّة الرّوح» تفسیر کرده است در حالیکه معرّب «مهرگان» است.

یاقوت می‌گوید: برخی از نحویان برای لغات وجه اشتقاقهای نادرستی ذکر می‌کردند از آن جمله از زجّاج وجه اشتقاق «قصعه» معرّب «کاسه» پرسیده شد گفت «لانّها تقصع الجوع». معجم الادباء ج ۱ ص ۵۶. سیوطی از ابوبکر محمّد بن السّریّ نقل می‌کند که در رسالة الاشتقاق خود گفته است: هر که لغت عجمی معرّب را از عربی مشتق بداند مانند اینست که ادّعا کند ماهی دریائی پرنده‌ای را زاده است. المزهر ج ۱ ص ۱۶۹

۵۸۹. ابن مقفّع

ابن حذار بیکی از دوستانش می‌نویسد:

یا کسرویاً فی القدیم و هاشمیا فی الولاء   یا بن المقفّع فی البیان و یا ایاسا فی الذّکاء
ارشاد الاریب ج ۲ ص ۴۱۶

۵۹۰. کلمات فارسی در حدیث

اهدی رجل من العراق الی ابن عمر «جوارشن»، در حدیث عیسی: انّه لم یخلّف الّا «قفشین» و مخذفة، در حدیث مجاهد: یغدو الشّیطان «بقیروانه» الی السّوق، اکل الحسن او الحسین تمرة من تمر الصّدقه فقال النّبی (ص) «کخ کخ». الاشتقاق والتّعریب ص ۴۷

جوارشن (= گوارش)، قفش (= کفش)، قیروان (= کاروان)، کخ کخ هنوز در خراسان رایج است یعنی «خوب نیست مخور». «قفشین» حدیث عیسی در المعرّب جوالیقی یاد شده است ص ۲۶۸

۵۹۱. تنباکو (= تابا، تبغا)

جمیع السّودان یسمّون الدّخان: تابا. و أمّا اهل فزّان و اهل طرابلس المغرب فیسمّونه: تبغا. و فی سنة ۱۲۳۲ رأیت قصیدة لبعض البکرییّن فی حلّ شرب الدّخان و اظنّ تاریخ کتابتها فی وسط القرن التّاسع من الهجرة، یقول فیها:

و قد اظهر اللّه القدیر بمصرنا — نباتا یسمّی التّبغ من غیر مریة
و من یدّعی التّحریم جهلاً فقل له: — بأیّ دلیل ام بأیّة آیة
و لیس بها سُکرٌ و لا اللّه ذمّها — فقولک بالتّحریم من أیّ وجهة

تشحیذ الاذهان ص ۳۰۰

۵۹۲. بقر خراسان

و اهل خراسان یسمّون اهل طوس «البقر» و لا ادری لم ذلک و قال رجلٌ یهجو نظام الملک:

لقد خرّب الطّوسیّ بلدة غزنة — فصبّ علیه اللّه مقلوب بلدته
هو الثّور قرن الثّور فی حر امّه — و مقلوب اسم الثّور فی جوف لحیته

معجم البلدان ج ۲ ص ۶۱

مقلوب بلدته یعنی مقلوب «طوس» که «سوط» است بمعنی تازیانه. مقلوب اسم الثّور یعنی «روث» که به معنی کثافت است. ابن الهبّاریة گفته است:

لا غروان ملک ابن اسحاق و ساعده القدر — و صفت له الدّنیا و خصّ ابوالغنائم بالکدر
فالدّهر کالدّولاب لیس یدور إلّا بالبقر

خریده القصر ج ۱ ص ۷۷

و قال عمید خراسان النّسوی: ... هم نتیجهٔ دولت سلطانست و إلّا گاو طوس را بتوان

فروخت که خبرش نرود. وصایا ورقه ۲۲۶ ب

۵۹۳. کتابسوزی

در سال ۳۹۱ تئوفیلوس اسقف اسکندریه کتابخانه سراپیون را که شعبه‌ای از کتابخانه اسکندریه محسوب می‌شد ویران کرد تا آخرین آثار الحاد را از میان برده باشد. علم قدیم و تمدّن جدید ص ۲۸

۵۹۴. فلسفی

خـرد را نـیست تـاب نـور آن روی — بـرو از بـهر او چشـم دگـر جـوی
دو چشـم فـلسفی چـون بـود احـول — ز واحـد دیـدن حـق شـد مـعطّل
ز نـابینائی آمـد رای تشـبیه — ز یک چشمی است ادراکـات تـنزیه
تـناسخ زان سـبب کـفرست و بـاطل — که آن از تنگ چشمی گشت حـاصل
چو اکمه بی نصیب از هر کمال است — کسـی کـو را طـریقت اعـتزال است

شرح گلشن راز شبستری ص ۵۹

۵۹۵. هرمس

ارسطو گوید: حکما علم خود را از هرمس گرفتند و هرمس بوسیلهٔ وحی از آسمان گرفت. مصنّفات افضل الدّین کاشانی ص ۴۳

۵۹۶. طبّ النّبی

انّ النّبی صلّی اللّه علیه و سلّم انّما یامر بالوحی (و ما ینطق عن الهویٰ) و لیس طبّه صلّی اللّه علیه و سلّم کطبّ الاطبّاء فانّ طبّ النّبی متیقّن قطعی النّفع به و طبّ الاطبّاء مظنون فافترقاه. الاحکام النّبویّة ج ۱ ص ۲۸

۵۹۷. این سری ـ آن سری (= این جهانی، دنیوی ـ آن جهانی، اخروی)

نگـر نشـمری ای بـرادر گـزافـه — بدانش دبـیری و نـه شـاعری را
که این پیشه‌ها است نیکو نهاده — مـرالفـغدن نـعمت ایـدری را
دگر گونه راهی و علمیست دیگر — مـرالفـغدن راحت آنسـری را

دیوان ناصرخسرو ۶۴ / ۱۶ و ۱۷ و ۱۸

خـردمندان کـه راه عـقل رفـتند — ز دنـیا در پـناه عـلم رفـتند
نظرشان بر حیات آنسـری بـود — متاع اینسری شان سرسری بود

دیوان ابن یمین ص ۵۹۰

۵۹۸. عبدالله بن مقفّع

و قد ذکر ابوعثمان عمروبن بحر الجاحظ انّه کان یولّف الکتاب الکثیر المعانی الحسن النّظم فینسبه الی نفسه فلا یری الاسماع تصغی الیه و لا الارادت تیمّم نحوه ثم یولّف ما هو انقص منه مرتبة و اقلّ فائدة ثمّ ینحله عبدالله بن المقفّع او سهل بن هارون او غیر هما من المتقدّمین و من قد طارت اسماء هم فی المصنّفین فیقبلون علی کتبها و یسارعون الی نسخها لا لشيٍ الّا لنسبتها الی المتقدّمین. التّنبیه و الاشراف ص ۶۶

۵۹۹. منی و خون

اذا کان مبدء کوننا حسب ما قال الحکیم (= جالینوس) فی کتابه تدبیر الأصحّاء من الدّم و المنی. فالمنی یقوم مقام الفاعل و هو مرکّب من العناصر الاربعة الّتی هی: الحارّ و البارد و الرّطب و الیابس و کذلک الدّم قد یجتمع فیه فی الاکثر هذه الطّبایع الاربع الّا ان یکون فی المنی جوهر النّار و الهواء و هما متخلخلان و الأکثر فی الدّم جوهر الارض و الماء متکاثفان. ذخیره ثابت بن قرّة ص ۱

۶۰۰. کلمات فارسی در بلاد عربی

الا تری انّ اهل المدینة لما نزل فیهم ناس من الفرس فی قدیم الدّهر علقوا بالفاظ من الفاظهم و لذلک یسمّون البطّیخ الخربز و یسمّون السّمیط الرّوذق ویسمّون المصوص المزور و یسمّون الشّطرنج الاشترنج فی غیر ذلک من الاسماء. و کذلک اهل الکوفه فانّهم یسمّون المسحاة بال و بال بالفارسیّة، البیان والتّبیین. ج ۱ ص ۱۹. و یسمّی اهل الکوفه الحوک الباذروج و الباذروج بالفارسیّة، والحوک کلمة عربیّة. و اهل البصرة اذا التقت اربع طرق یسمّونها مربّعة و یسمّیها اهل الکوفة الجهارسوک و الجهارسوک بالفارسیّة و یسمّون السّوق و السّویقه «وازار» و الوازار بالفارسیّة و یسمّون القثاء خیارا و الخیار بالفارسیّة و یسمّون المجذوم ویذی بالفارسیّة. پیشین ص ۲۰

۶۰۱. فلسفه

سیوطی متوفّی ۹۱۰ از قول صاحب کتاب نهج الرّشاد فی الردّ علی اهل الوحدة و الحلول و الاتّحاد نقل می‌کند که او از شیخ کمال الدّین مراغی نقل کرده که شیخ تقی الدّین بن دقیق باو گفته است: کافران در شهرهای شما زیاد شدند زیرا فلسفه در آنجا شیوع یافت و مردم بشریعت و کتاب و سنّت بی اعتنا شدند. الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۱۳۵

۶۰۲. لفظ اعجمی

... الّا ان یرید شاعران یتظرّف باستعمال لفظ اعجمی فیستعلمه فی النّدرة و علی سبیل الخطرة کما فعل الاعشیٰ قدیماً و ابونواس حدیثاً فلا بأس بذلک. العمدة ج ۱ ص ۱۰۷

۶۰۳. منطق

از سیوطی سؤال شد که کسی توحید خدا را متوقّف بر شناسائی منطق می‌داند و می‌گوید منطق بر هر مسلمانی واجب است و یادگرفتن هر حرف آن ده حسنه در پی دارد و مفتی که منطق نداند فتوایش باطل است. سیوطی در جواب گفته است: فنّ المنطق فنّ خبیث مذموم یحرم الاشتغال به مبنی بعض ما فیه علی القول بالهیولی الّذی هو کفر یجرّ الی الفلسفة و الزّندقة و لیس له ثمرة دینیّة اصلا بل و لا دنیویّة نصّ علی مجموع ما ذکرته ائمّة الدّین و علماء الشّریعة. فاوّل من نصّ علی ذلک الامام الشّافعی رضی اللّه عنه و نصّ علیه من اصحابه امام الحرمین و الغزّالی فی اخر امره و ابن الصّباغ صاحب الشّامل و ابن القشیری و نصر المقدسی و العماد بن یونس و حفده و السّلفی و ابن بندار وابن عساکر و ابن الاثیر و ابن الصّلاح و ابن عبدالسّلام و ابوشامه و النّووی و ابن دقیق العید و البرهان الجعبری و ابوحیّان و الشّرف الدّمیاطی و الذّهبی و الطّیّبی و الملوی و الاسنوی و الاذرعی و الولیّ العراقی و الشّرف بن المقری. و افتی به شیخنا قاضی القضاة شرف الدّین المناوی و نصّ علیه من ائمة المالکیّة ابن ابی زید صاحب الرّسالة و القاضی ابوبکر بن العربی و ابوبکر الطّرطوشی و ابوالولید الباجی و ابوطالب المکی صاحب قوّت القلوب و ابوالحسن بن الحبیب و ابوحبیب المالقی و ابن المنیر و ابن رشد و ابن ابی حمزة و عامّة اهل المغرب. و نصّ من ائمّة الحنفیّة ابوسعید السّیرافی و السّراج القزوینی و الّف فی ذمّة کتابا سمّاه نصیحة المسلم المشفق لمن ابتلی بحبّ علم المنطق. و نصّ علیه من ائمّة الحنابلة ابن الجوزی و سعدالدّین الحارثی و التّقی ابن تیمیّة و الّف فی ذمّة و نقض قواعده مجلّدا کبیرا سمّاه نصیحة ذوی الایمان فی الرّدّ علی منطق الیونان و قد اختصرته فی نحو ثلث حجمه و الّفت فی ذمّ المنطق مجلّداً سقت فیه نصوص الائمّة فی ذلک. الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۲۵۶

۶۰۴. اشکال اقلیدس

گاه چون اشکال اقلیدس سر اندر سر کشد

گاه چون خورشید رخشنده ضیاگستر شود

فرّخی

وز طناب خیمه‌ها برگرد لشگرگاه حاج

صد هزار اشکال اقلیدس به برهان دیده‌اند

خاقانی

۶۰۵. معرفة اللّه

و لیعلم انّ معرفة اللّه و علم المعاد و علم طریق الاخرة لیس المراد بها الاعتقاد الّذی تلقیه العامی او الفقیه وراثة و تلقّقا فانّ المشعوف بالتّقلید و المجمود علی الصّورة لم ینفتح له طریق الحقائق کما ینفتح للکرام الا لهیّین. الاسفار الاربعة ص ۴

۶۰۶. کتابسوزی

پس از اینکه عمروعاص مصر و اسکندریّه را فتح کرد یحیی النّحوی اسکندرانی بملاقات او رفت و عمرو شخص باهوش بود فهمید که یحیی مردی فاضل است او را گرامی داشت روزی یحیی گفت: تو اسکندریّه را گشودی و ما همه بفرمان توایم آنچه که برای تو سودمند است از آن تو ولی آنچه که تو را سودی نیست برای ما واگذار. عمرو توضیح خواست او گفت: ما را کتابخانه است که ۴۵۱۲۰ کتاب دارد و ما بآن نیازمندیم. عمر گفت: من بدون اجازه امیرالمؤمنین عمر فرمانی نمی‌دهم. سپس نامه‌ای بعمر نوشت که درین باره چه کند. عمر چنین نوشت باو: و اما الکتب الّتی ذکرتها فان کان فیه ما یوافق کتاب اللّه ففی کتاب اللّه عنه غنی و ان کان فیها ما یخالف کتاب اللّه فلا حاجة الیها فتقدّم باعدامها. عمروعاص کتابها را میان گرمابه‌ها تقسیم کرد تا آنها را در آتشدان حمّام‌ها بسوزانند، و پس از شش ماه از آنها اثری باقی نماند. قفطی ص ۲۳۳

۶۰۷. حدوث عالم

دی یکی می‌گفت عالم حادثست — فانیست این چرخ و حقّش وارثست

فلسفیء گفت چون دانی حدوث — حادثی ابر چون داند غیوث

ذرّه‌ای خود نیستی از انقلاب — تو چه می‌دانی حدوث آفتاب

گر یکی کاندر حدث باشد دفین — کی بداند آخر و بدو زمین

این بتقلید از پدر بشنیده‌ای — وز حماقت اندرین پیچیده‌ای

همچنان کردند و در آتش شدند — هر دو خود را بر تف آتش زدند

فلسفی را سوخت خاکستر شد او — متّقی را ساخت تازه‌تر شد او

آن خـــدا گـــوینده مـــرد مـدّعی رست و سوزید انـدر آتش آن دعـی
مثنوی ص ۷۶۴

۶۰۸. طبیعت

جالینوس می‌گوید که طبیعت در گفتهٔ بقراط بر چهار وجه زیر آمده است: مزاج بدن، هیئت بدن، نیروی مدبّر بدن، حرکت نفس. و آنجا که بقراط گفته است: «إنّ الطّبیعة هی الشّافیة للأمراض» مراد نیروی تدبیرگر بدن است. کتاب جالینوس الی اغلوقن ص ۷

۶۰۹. قرمطه (= قرمطی گری)

و معلوم انّ مقالات هولاء (= الفلاسفة) من ابعد المقالات عن الشّرع و العقل لانّهم یسفسطون فی العقلیّات و یقرمطون فی السّمعیات فیحرّفون الکلم عن مواضعه اعظم من التّحریف الّذی عیب به الیهود و النّصاری. بغیة المرتاد ص ۱۸۴

۶۱۰. جوارشن

مردی غلامان خود را زده بود وقتی از سبب این عمل پرسیدند گفت: انّهم اکلوا کلّ جوارشن کان عندی ایشان هر چه گوارش نزد من بوده خورده‌اند. البخلاء ص ۳۵

۶۱۱. تاج

و ســیّد مــعشرٍ قـد تـوّجوه بتاج الملک یحمی المـحجرینا
عمرو بن کلثوم عتّابی

ابن قیس الرّقیّات در مدح عبدالملک گفته است:

یعتدل التّاج فوق مفرقه علی جبین کانّه الذّهب

فقال له عبدالملک: یا بن قیس تمدحنی بالتّاج کانّی من العجم. اغانی ج ۵ ص ۷۹

۶۱۲. کلمات فارسی در شعر عربی

فان قال: لا اسلوه، قلت: صـدقتنی و انّ قال: اسلو عـنه، قـلت: دروغ
بوسهل عبدالرّحمن بن مدرک

یجمع الخرّیت حولاً امره و هو لم یاخذ لها آیینه
مهیار دیلمی

لا یبصر القوم فی مغناک غسل ید عـــلی الطّـعام الی ان یـرفع السّور
ابوالعلاء معرّی

فقیّم الباغ قد یـهدی لمـالکه برسم خدمته من باغه التّحفا

ابوالفتح بستی

اذا قـیل لک: اخش الـلّه مــولاک فـقل: آری

ابوالعلاء معرّی

کلمات فارسی: دروغ، آیین، سور، باغ، آری.

۶۱۳. اسامی و القاب ایرانی

مانند: قابوس معرّب «کاووس» و دختنوس معرّب «دخت نوش». علی بن خـلیل از معاصران جریر ملقّب به «بردخت» یعنی فارغ از عمل (= پرداخته) بوده است. الشّعر و الشّعرا، ص ۴۴۷ و یزید بن ابی یزید متوفّی ۱۳۰ ملقّب به «رشک» بوده است. طبقات ابن سعد ج ۷ قسم ۲ ص ۱۳

۶۱۴. کلام قدیم

و القران کلام اللّه تعالی غیر مخلوق و هو مکتوب فی مصاحفنا محفوظ فی قـلوبنا مقرؤ بالسنتنا مسموع باذاننا غیر حالّ فیها. (متن نسفی). .... و امّا الکلام القدیم الّذی هو صفة اللّه تعالی فذهب الاشعری الی انّه یـجوز ان یسـمع و مـنعه الاسـتاذ ابـواسـحق الاسفراینی و هو اختیار الشّیخ ابی منصور (= المـاتریدی) رحـمة اللّـه. شـرح العـقائد النّسفیّة ص ۹۴

۶۱۵. اصول الفقه

و کان علماء اصول الفقه کلّهم عجماً کما یعرف. مقدمهٔ ابن خلدون ص ۱۲۴۹

۶۱۶. سیّد احمد علوی

آنست نارا من قبسات صحبته الملکیّة فی دهر طویل و اصطلیت من جذوات ملازمته البهیّة فی اوان المدارسة و غیره فی امد بعید. شرح قبسات میرداماد از سیّد احمد علوی ص ۸۸ و سپس چنین ادامه می‌دهد:

ایّها العلماء القدّیسون لعلّی آتیکم بشهاب قبس منها لعلّکم تصطلون

فیض روح القدس ار بـاز مـدد فـرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

۶۱۷. مصائب آل محمّد علیهم السّلام

نحن بنو المصطفی ذومحن یجرعها فی الحیاة کـاظمنا

عجیبة فـی الانـام مـحنتنا اوّلنـــا مـــبتلیٰ و آخـــرنا

یفرح هـذا الوری بـعیدهم طـرّا، و اعـیادنا مآتـمنّا

العقیدة و الشّریعة ص ۲۰

۶۱۸. اشعری و ماتریدی

و المشهور من اهل السّنة فی دیار خراسان و العراق و الشّـام و اکـثر الاقـطار هـم الاشاعرة اصحاب ابی الحسن .... بن ابو موسیٰ الاشعری صاحب رسول اللّه صلّی اللّه تعالی علیه و سلّم اوّل من خالف ابا علی الجبّائی و رجع عن مذهبه الی السّنة ای طریقة النّبی صلّی اللّه تعالی علیه و سلّم و الجماعة ای طریقة الصّحابة، و فی دیار ماوراء النّهر الماتریدیّة اصحاب ابی منصور الماتریدی تلمیذ ابی نـصر العـیاض تـلمیذ ابـی بکـر الجرجانی صاحب ابی سلیمان الجرجانی تلمیذ محمّد بن الحسن الشّیبانی رحمه اللّه. و ماترید من قریٰ سمرقند و قد دخل الان فیها بین الطّائفتین اختلاف فی بعض الاصـول کمسئلة التّکوین و مسئلة الاستثناء فی الایمان و مسـئلة ایمان المقلّد و غـیر ذلک و المحقّقون من الفریقین لا یـنسبون احـدهما الی البـدعة و الضّـلالة خـلافا للـمبطلین المتعصّبین حتّی ربما جعلوا الاختلاف فی الفروع ایضاً بـدعة و ضـلالة کـالقول بـحلّ متروک التّسسمیة عمداً و عدم نقض الوضوء بالخارج النّجس من غیر السّبیلین و کجواز النکاح بدون الولی و الصّلوة بدون الفاتحة. و لا یعرفون انّ البدعة المذمومة هو المحدث فی الدّین من غیر ان یکون فی عهد الصّحابة و التّابعین و لادلّ علیه الدّلیل الشّرعی. و من الجهلة من یجعل کلّ امر لم یکن فی زمن الصّحابّة بدعة مذمومة و ان لم یقم دلیل علیٰ قبحه تمسّکاً بقوله علیه الصّلوة و السّلام: «ایّاکم و محدثات الامور» و لا یـعلمون انّ المراد بذلک هو ان یجعل فی الدّین ما لیس منه عصمنا اللّه من اتّباع الهوی و ثبّتنا علی اقتفاء الهدی بالنّبی و آله. شرح المقاصد تفتازانی ج ۲ ص ۲۷۱

۶۱۹. اصول فقه

علم فقه بعقیده من بزرگترین سرمایهٔ افتخار اسـلام است، از آن تـاریخ کـه ایـن فـنّ شریف میدان تاخت و تاز مباحث بی سروته اصولی و قیل و قالهای وهمی که دامنه‌اش بدامن قیامت بسته است گردید بروزی نشست که واقعاً جای تاسّف است. من این معامله دانم که طعم صبر چشیدم، و روزگاری دراز در تحصیل چیزی که اسمش علم و حقیقت و خاصیّتش جهل بود کوشیدم «یا حسرتا علی ما فرّطت فی جنب اللّه» مقدّمه همائی بر کنوزالمعزّمین ص ۱۹

۶۲۰. تراجم الحنفیّة = شرح احوال فقها و محدّثان حنفی

۱ - الجواهر المضیئة فی طبقات الحنفیّة، نصراللّه بن صارم ابن ابی الوفاء القرشی، حیدر آباد ۱۳۳۲.

۲ - الفوائد البهیّة فی تراجم الحنفیّة، ابوالحسنات محمّد عبدالحیّ اللّکنوی، قاهره ۱۳۲۴

۳ - تاج التّراجم فی طبقات الحنفیّة، ابوالعدل زین الدّین قاسم بن قطلوبغا، بغداد ۱۹۶۲

۴ - الطّبقات السّنیّة فی تراجم الحنفیّة، تقی الدّین التّمیمی الدّاری الغزّی (نسخه خطی کتابخانهٔ شهید علی مکتوب ۱۹۰۶)

۶۲۱. ابن سکّیت نحوی

متوکّل از ابن سکّیت پرسید: معتز و مویّد را بیشتر دوست داری یا حسن و حسین را. او آن دو را در برابر حسن و حسین کوچک شمرد متوکّل ترکان را وادار کرد که شکمش را پاره کنند. «داسو بطنه فحمل الی داره فمات». ظهر الاسلام ص ۴۲

۶۲۲. علیّ بن ربّن طبری ـ تالیف فردوس الحکمة

ابوالحسن علیّ بن سهل مشهور بربّن طبری در فردوس الحکمة گوید: و لقد اجتمع ذلک لی فی عدّة سنین و بعد تعب و سهر و مع اشغال دائمة ممّا کنت اتولّی من کتابة ملک بلادی، فما کنت اتفرّغ لجمعه الّا فی اوقات یحتاج البدن فیها الی نصیبه من الرّاحة و الحمّام لکنّ النّفس کانت تابی الّا شهوتها و احتسابها و تقدیم العنایة به علی المنافع و الملاهی و السّکون. فلما شارفت الفراغ منه عرض لی حادث من الدّهر ازعجنی عن بلادی الی مستقرّ الملک الاعظم و امرنی بملازمة بابه فی بعض اعماله فعاق ذلک ایضا عمّا اردت الی الوقت الّذی اذن اللّه تعالی فی اتمامه فی مدینة سرّمن رای و ذلک فی السّنة الثّالثة من خلاقة العدل المویّد الوهّاب جعفرالامام المتوکّل علی اللّه امیر المؤمنین. فردوس الحکمة ص ۲

۶۲۳. مالیخولیا

هذا کتاب مختصر وضعه اسحق بن عمران المتطبّب فی الدّاء المعروف بالمالیخولیا و هو الوسواس السّوداوی تذکرة علی نفسه بما عساه ان یعروه من النّسیان سیّما عند دنوّه من الشّیخوخة الّتی کان افلاطون یسمّیها «امّ النّسیان» و رحمة لمن ینظر فیه من محبّی

الطبّ و ابناء الحکمة.

قال اسحق بن عمران لم اقرء لاحد من الأوائل فی المالیخولیا کتابا مرضیّا لا کلاما شافیا فی هذا المرض الّالرجل من المتقدّمین یقال له روفس الافسیسی و.هذا الرّجل و ان کان وضع فی هذا المرض کتابا فیه مقالتان احتشد فیه بجمیع عقله و احسن و اجاد فی البحث عنه و عن عوارضه و طریق معالجته فانّه انّما خصّ بصناعته صنفا واحد من هذا المرض و هی العلّة الشّر اسیفیّة و الغی ذکر صنوفه الباقیة الّا انّه محمود ممدوح بما فعل من وضعه کتابه لانّ من اتی بایسر شیء من الصّواب ممّا ینتفع به فاضل ممدوح کمن قد اتی به علی الدّوام و بلغ الغایة و ان کان قد قصر عن المراد. مقالة فی المالیخولیا ص ۸۶. و نیز رجوع شود به کتاب حاوی رازی ج ۱ ص ۷۷ و مقالهٔ حقیر در چهارمین بیست گفتار تحت عنوان: بیماری مالیخولیا در طبّ اسلامی.

۶۲۴. باسدیو

زعموا انّ رسول اللّه الیهم ملک من الملائکة یقال له باسدیو اتاهم فی صورة البشر برسالة من غیر کتاب، له اربع اید فی احدی یدیه سیف مسلول و فی الثّانیة سکّة الفدّان و فی الثّالثه سلاح یقال له شکره علی هیئة حلقة کبیرة حادّة الطّرف و فی الید الرّابعة و هق و هو علی العنقاء و له اثنا عشر رأسا کلّ راس یشبه راس حیوان و لهم فی هذه تاویل یطول تفسیره. اخبار الهند مروزی ص ۲۸

۶۲۵. عُقده تعصّب

پراکنده خاطر دویدم بسی / شده «عقده» را سائل از هر کسی
ز دانای هر کیش پرسیدمی / سخن‌ها کم و بیش سنجیدمی
به هر مرز و بومی کشیدم سری / ولیکن ندیدم گشاد از دری
به سختی ز مقصد چو رویم نتافت / فتوحی دل از بخت فیروز یافت
یکی پیر ترسا مرا در عراق / دو روزی شد از دوستی هم وثاق
چو از شوق آشفته حالم بدید / حدیث طلبکاریم را شنید
بگوشم شبی گفت رهبان پیر / «تعصّب رها کن که الصّلح خیر»
از این نکته قفل از دلم برگشاد / به رخ عالم فیض را در گشاد

دیوان حزین لاهیجی ص ۷۴۶

۶۲۶. متقلّد ـ الحاکی

علیّ بن ربی طبری هنگامی که از تسلّط ارواح بر آدمی یاد می‌کند می‌گوید این را من از کتابهای هندوان می‌نویسم و من «متقلّد» نیستم بلکه «حاکی» هستم. فردوس الحکمة ص ۵۸۸

۶۲۷. باکه = باکو، نفّاطه = نفت خیز

و علیه ایضاً الموضع المعروف بباکه و هی النفّاطة من مملکة شروان ممّایلی الباب و الابواب و من هناک یحمل النّفط الابیض و هناک آطام و هی عیون النّیران تظهر من الارض و فیه جزایر مقابل النفّاطه فیها عیون للنّیران کبیرة. التّنبیه و الاشراف ص ۵۳

۶۲۸. رازی

او در کتاب السّیرة الفلسفیّة (ص ۱۱۱ رسائل فلسفیّة و همچنین چاپ مهدی محقّق ۱۳۴۳ و ۱۳۷۲) خطاب به کسانی که بر او خرده گرفته بودند که او از سیرت فیلسوفان عدول کرده می‌گوید:

إعمل بعلمی فإن قصّرت فی عملی ینفعک علمی و لا یضررک تقصیری

بیت یاد شده به صورت‌های مختلف دیده شده است:

إعمل بقولی و إن قصّرت فی عملی ینفعک قولی و لا یضررک تقصیری

مختار الحکم ص ۴

رحم اللّه الخلیل بن احمد الرّجل الصّالح حیث یقول:

إعمل بعلمی و لا تنظر الی عملی ینفعک علمی و لا یضررک تقصیری

الردّ علی ابن النّغریلة الیهودی ص ۱۰۸

بهمین صورت در عیون الانباء ابن قتیبه آمده است ج ۲ ص ۱۲۵

فانشد ابن عیینة:

[و]خذ بعلمی و ان قصّرت فی عملی ینفعک علمی و لا یضررک تقصیری

ثلاثیّات مسند الامام احمد

۶۲۹. الاموال ابو عبید قاسم بن سلّام

«کتاب الاموال» که بوسیلهٔ ابوعبید قاسم بن سلّام در حدود اخر قرن ۲ و اول قرن ۳ تالیف یافته واز کتب حقوقی اسلامی است. در سال ۵۶۴ بر شهدة دختر ابونصر احمد دینوری که از افاضل و نویسندگان بود و در بغداد می‌زیست خوانده شده و او صحّت

مطالب کتاب را تصدیق کرده است و اجازه داده که شاگردانش حق دارند که برای دیگران نقل کنند.

۶۳۰ . اصحاب هیولی

و اصحاب هیولی گویند اصل عالم قدیمست و ترکیبش محدَث و قومی گویند که افلاطون و ارسطاطالیس و سقراط عالم را قدیم نگویند و اعتماد برین نیست بلکه قول اوّل درست‌تر دانند. تبصرة العوام ص ۶. شهرستانی گوید اصحاب هیولی بدو فرقه شده‌اند فرقه‌ای هیولای مجرّد از صور برای عالم اثبات کرده‌اند و آن را از مبادی اوّل بشمار آورده‌اند و فرقه‌ای دیگر هیولای غیر مجرّد از صورت اثبات کرده‌اند. نهایة الاقدام فی علم الکلام ص ۱۶۳

۶۳۱ . النّوامیس

ارسطو گفته است: ... بان تنظر فی النّوامیس فانّک تجد ما فیها من الالغاز و الاشیاء الشّبیهة بالخرافات لسبب الالفة لها اجلّ فی النّفوس من ان تتعرّف حقائقها. تفسیر ما بعدالطّبیعه ابن رشد ج ۱ ص ۴۳

۶۳۲ . جبر و اختیار

مناظره‌ای میان ابواسحاق اسفراینی رئیس اشعریان و قاضی عبدالجبّار همدانی رئیس معتزلیان درگرفت. قاضی سخن خود را با جملهٔ: سبحان من تنزّه عن الفحشاء و ابواسحاق با جملهٔ: سبحان من لا یقع فی ملکه إلّا ما یشاء آغاز نمودند و سپس دربارهٔ اینکه خداوند می‌خواهد که بنده عصیان بورزد بحث کردند. طبقات الشافعیّة، ج ۴ ص ۲۶۲.

۶۳۳ . بقراط ـ روش خواندن کتابهای او

قال علی (= ابن رضوان): و لیس هی مرتّبة و یمکن ان ترتّب ترتیبین:
احدهما یلیق باصحاب التّجارب و هی ان یبدأ بقراءة قاطیطرون و تفسیره حانوت الطّبیب ثمّ نثنّی بعده کتاب الکسر و الرّضّ ثمّ کتاب الجبر ثمّ کتاب الخراجات ثمّ سایر الکتب العلمیّة علی ترتیب ما ینبغی ان یقرأه شیئاً بعد شیء. فلمّا فرغت الکتب العلمیّة یبدأ بعدها بکتاب طبیعة الانسان و ترتیب القراءة فیها علی ما ینبغی.
و التّرتیب الآخر یلیق برأی اصحاب القیاس و هو أن یبدأ بقراءة کتاب طبیعة الانسان ثمّ یوالی القراءة علی ما ذکرت و یحفظ ظاهر کتاب الفصول و کتاب تقدّمة المعرفة. فاذا فرغت کتب علم هذه الصّناعة یبدیء بقراءة کتاب قاطیطرون و ما بعده علی حسب ما

یوجبه العمل. التّطرّق بالطّبّ الی السّعادة ص ۴۴۰

۶۳۴. رزنتال، فرانز ـ مقالات تاریخ پزشکی او در مجلهٔ تاریخ طبّ

۱ ـ شرحی کهن بر سوگند نامهٔ بقراط ص ۸۷ ـ ۵۲ : ۱۹۵۶/۳۰، ۲ ـ یادداشتهای کتابشناسی دربارهٔ دندان پزشکی در قرون وسطی ص ۶۰ ـ ۵۲ : ۱۹۶۰/۳۴، ۳ ـ زندگی کوتاه و صناعت دراز است شرح عربی بر بخش اول از فصول بقراط ص ۲۴۵ ـ ۲۲۶: ۱۹۶۶/۴۰، ۴ ـ دفاع از پزشکی در دنیای اسلام در قرون وسطی ص ۵۳۲ ـ ۵۱۹: ۱۹۶۹/۴۳، ۵ ـ رازی در کتاب الدّاء الخفی ص ۶۰ ـ ۴۵ : ۱۹۷۸/۵۲، ۶ ـ پزشکان در جوامع قرون وسطی ص ۴۹۱ ـ ۴۷۵ : ۱۹۷۸/۵۲، ۷ ـ نقد کتاب طبّ اسلامی مانفرد اولمان ص ۴۱۰ ـ ۴۰۸ : ۱۹۷۲/۴۶

۶۳۵. درخم (= درهم)

محمّد بن یوسف الطّبیب الهروی در بحرالجواهر نسخهٔ خطی کتابخانه اسلر مک گیل (Ms. Bibl Osler 7785/2) ذیل «درخمی» می‌گوید: مثقال واحد و عند البعض درهم قال ابن هبل: هو درهم و نصف. و قد أورد الاستاد ابوالفرج ابن هندو فی مفتاح الطّبّ انّ الدّرهم یشبه ان یکون معرّبا عن الدّرخمی. و قد اورد فیه ایضا ان ما یحمله ثلثة اصابع فهو درخمیّات و ان ما یحمله الکفّ فهو ستّة درخمیّات.

۶۳۶. ناموس = قانون

فکلّ رئیسٍ أو فقیه لم یتحفّظ النّاموس قتله النّاموس. رسالة ابن عبدون فی القضاء و الحسبة در کتاب ثلاث رسائل فی آداب الحسبة و المحتسب. ص ۴

۶۳۷. طبیب کامل

انّ اوّل مایلزم الطّبیب اعتقاده صحّة الامانة، و اوّل الامانة اعتقاده انّ لکلّ مکوَّن مخلوق خالقا مکوِّنا واجدا قادراحکیما فاعلا لجمیع المفعولات بقصد محیی ممیت ممرض مشفی، انعم علی الخلائق منذ ابتدء خلقهم بتعریفهم ما ینفعهم لیستعملوه اذ خلقهم مضطرّین و کشف لهم عمّا یضرّهم لیحذروه اذ کانوا بذلک جاهلین. ادب الطّبیب ص ۹

۶۳۸. فورون لذّی

و فورون فیلسوف کلدی در این زمان بود و حکمت او حکمت اولیٰ بود که استقرار نیافت. او صاحب فرقه‌ای بود و گروهی داشت که از او فلسفهٔ طبیعی را می‌آموختند و

فیثاغورس و طالیس ملطی و عامّه طلّاب از یونانیان و مصریان روش آن فلسفه را دنبال می‌کردند و این فلسفه تا پیش از زمان سقراط در یونان رواج داشت و سپس مردم از آن روی برگرداندند و برخی از متاخّران آن فلسفه را یاری کرده‌اند از جمله محمّد بن زکریای رازی است که او توغّل در علم الهی نورزید و غرض ارسطو را در آن در نیافت و بدین سبب اندیشه‌اش مضطرب گردید و اندیشه‌های سخیفی را دنبال کرد و مذهب زشتی را برگزید که آن مذهب فورون بود و اقوامی را نکوهش کرد که سخنان آنان را در نیافته و براه آنان راهنمائی نگشته بود. تاریخ مختصرالدّول ص ۴۶

۶۳۹. پشه و چنار

کـرد روزی چـند سـارخکـی قـرار / بـر درخـتی بس قـوی یـعنی چـنار
چون سفر را کـرد آخـر کـار راست / از چـنار کـوه پـیکر عـذر خـواست
گـفت زحـمت دادمت بسیار مـن / زحـمتی نـدهم دگـر ایـن بـار مـن
مهر برداشت از زبـان حـالی چـنار / گفت خود را بیش ازین رنجه مدار
فـــارغم از آمـــدن وز رفـــتنت / نـیست جـز بـیهوده درهـم گـفتنت
زانکه گر چون تو درآید صد هـزار / یک دمـم بـا آن نـباشد هـیچ کـار

مصیبت نامه ص ۱۶۱

و اما العجم فیدلّ علیه کتاب کلیله و دمنه و امثاله و فی بعضها : قالت البعوضة قـد وقفت علی نخلةٍ عالیةٍ و ارادت ان تطیر عنها: یا هذه استمسکی! فانّی اریدان اطیر. فقالت النّخلة: واللّه ما شعرت و قوفک فکیف اشعر بطیر انّک. تفسیر کبیر فـخر رازی ج ۱ ص ۳۵۱

۶۴۰. شعوبیّه ـ اسماعیل بن یسار

و کان اسماعیل شعوبیّا شدید التّعصّب للعجم و له شعر کثیر یفخر فیه بالاعاجم قال: فانشد یوماً فیه اشعب قوله:

اذ نــربّی بــناتنا و تـدسّو / ن سفاها بناتکم فی التّراب

فقال له اشعب: صدقت و اللّه یا ابا فائد اراد القوم بناتهم لغیر ما اردتموهنّ له. قال: و ما ذاک، قال: دفن القوم بناتهم خوفا من العار و ربّیتموهنّ لتنکحوهنّ. قال: فضحک القوم حتّی استغربوا و خجل اسماعیل حتّی لو قدر ان یسیخ فی الارض لفعل. اغانی ج ۴ ص ۴۱۲

۶۴۱. مهمان ـ وجه تسمیهٔ آن

ابوبکر بن الولید البلخی گوید:

ما سمّت العجم المهمان مهمانا   الّا لاجلال ضیف کان من کانا
فالـ«مه» اکبرهم و الـ«مان» منزلهم   و الضّیف سیّدهم ما لازم المانا

یتیمة الدهّر ج ۴ ص ۳۵۳

۶۴۲. کریم الطّرفین

ابن میّاده افتخار می‌کرد که نسب پدرش بعرب و نسب مادرش بعجم می‌رسد:

الیس غلام بین کسری و ظالم   بأکرم من نیطت علیه التّمائم

اغانی ج ۲ ص ۲۶۶

این بیت را به صورت زیر درباره حضرت سجّاد علیه السّلام دیده بودم:

و إنّ غلاماً بین کسری و هاشم   لأکرم من نیطت علیه التّمائم

زیرا مادر آن حضرت شهربانو دختر یزدگرد سوم بوده است.

۶۴۳. یباب

باب التّوکید الّذی اولّه الیاء

یقال: ارض خراب یباب، و بلد خراب یباب، و الخراب و الیباب واحدٌ قال الشّاعر:

فرماه الزّمان منه بصرف   غادر المرتع الخصیب یبابا

مجلّة مجمع اللّغة العربیّة بدمشق جزء ۴ مجلّد ۳۶، ۱۹۶۱

ناصرخسرو گوید:

ای سپرده عنان دل به خطا   تنت آباد و دل خراب و یباب

دیوان ۳۱/۱۳

۶۴۴. جالینوس

من حیث انت طبیعیّاً فعلیک من کتب معلّمنا الفاضل جالینوس بکتابه **فی الاخلاق** و هی اربع مقالات، و بمقالته **فی انّ قوی النّفس تابعة لمزاج البدن**، و بمقالته **فی تعرّف المرء عیوب نفسه**، و بمقالته فی انّ الاخیار ینتفعون باعدائهم و بما شاکل هذه المعانی من اقاویله. و امّا ان علوت منزلة الاطبّاء و اردت ان تکون طبیبا فاضلا فعلیک بمقالته الّتی بیّن فیها **انّ الطّبیب الفاضل فیلسوف**، ثمّ بکتابه **فی آراء بقراط و فلاطن**، ثمّ بکتابه **فی البرهان** فانّک تبلغ المراد من آداب النّفس و مصالحها. ادب الطّبیب رهاوی ص ۲۲۰

۶۴۵. الوزراء صابی

الوزراء او تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء لابی الحسن الهلال بن المحسّن الصّابی (متولّد ۳۵۹ متوفّی ۴۴۸) تحقیق عبدالسّتار احمد فراج قاهره ۱۹۵۸، جدّ مولّف ابواسحق ابراهیم بن هلال متولّد ۳۱۳ متوفّی ۳۸۴ بود که سیّد رضی او را مرثیه گفته است. ثابت بن سنان خال (= دائی) او بوده است. او از ابن الفرات وابوعلی الخاقانی و علی بن عیسی بطور مستقل سخن گفته و از دیگر وزیران هم بمناسبتی سخنی بمیان آورده است در حقیقت او کتاب الوزراء و الکتّاب جهشیاری را تکمیل کرده است. قصیدهٔ سیّد رضی با این مطلع آغاز می‌شود:

أ رأیت من حملوا علی الأعواد　　　أ رأیت کیف خبا ضیاء النّادی

۶۴۶. الفرس = ایرانیان ـ محدوده جغرافیائی آنان

فالفرس امّة حدّ بلادها الجبال من الماهات و غیرها و آذربایجان الی مایلی بلاد ارمینیة وارّان و البیلقان الی دربند و هوالباب و الابواب و الرّی و طبرستان و المسقط و الشّابران و جرجان و ابرشهر و هی نیسابور و هراة و مرو و غیر ذلک من بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس و الاهواز و ما اتّصل بذلک من ارض الاعاجم فی هذا الوقت و کلّ هذه البلاد الخ. التّنبیه و الاشراف ص ۶۷

۶۴۷. نخستین متکلّم اهل سنّت

ففی التّبصرة البغدادیّة انّ اوّل متکلّمی اهل السّنة من الفقها ابوحنیفه الّف فیه الفقه الاکبر، و الرّسالة فی نصرة اهل السّنة و قد ناظر فرق الخوارج و الشّیعة و القدریّة و الدهریّة و کان دعاتهم بالبصرة فسافر الیها نیفا و عشرین مرّة و قصمهم بالادّلة الباهرة و بلغ فی الکلام الی ان کان المشارالیه بین الانام. اشارات المرام ص ۱۹

۶۴۸. قهرمان

أسلم دهقان من أهل عین التّمر فقال له علی علیه السّلام: أمّا جزیة رأسک فنرفعها و أمّا أرضک فللمسلمین، فإن شئت فرضنا لک و إن شئت جعلناک قهرمانا. کتاب الخراج یحیی بن آدم القرشی ص ۴۳. بنظر می‌آید که «قهرمان» به معنی ناظر و سرپرست باشد و این بیت ناصرخسرو این معنی را تایید می‌کند:

اگر اشتر و اسب و استر نباشد　　　کجا قهرمانی بود قهرمان را

دیوان ۱۷/۵

۶۴۹. وجه اشتقاق کلمهٔ «صوفی»

صوفیّة ما رضوا للصّوف نسبتهم حتّی ادّعو أنّهم من طاعة صوفوا

ابوالعلاء معرّی

تنارع النّاس فی الصّوفی و اختلفوا قدما فـظنّوه مشـتقّا مـن الصّـوف

و لست أنحل هذا الاسم غیر فـتی صافیٰ فصوفِیَ حتّی لقّب الصّـوفی

ابوالفتح بستی

۶۵۰. ماتریدی

نقل است که روزی شیخ در باغ بود رسول خلیفهٔ بغداد که از برای سؤال یک مسأله از بغداد به سمرقند آمده بود بر در باغ شیخ رفت و حلقه بر در زد. شیخ بلباس جریده برون آمد. رسول پرسید که مولانا کجاست؟ شیخ گفت : مولانا خداست! باز پرسید که خواجه کجاست؟ شیخ گفت خواجه مصطفی است! باز پرسید که شیخ کجاست؟ در جواب گفت که شیخ این پیر گداست.

فرقهٔ ناجیه که ایشان را اهل سنّت و جماعت می‌گویند در مسائل اعتقادیّه دو فرقه‌اند. فرقه‌ای تابع شیخ ابوالحسن اشعری‌اند و ایشان را اشاعره می‌گویند و فرقه‌ای دیگر تابع حضرت شیخ ابوالمنصور ماتریدی‌اند که ایشان را ماتریدیّه می‌خوانند. اکثر بلاد اعـظم مثل روم و بخارا و بلخ و خوارزم و سمرقند و فرغانه و مجموع هندوستان و ترکستان و کاشغر همه ماتریدیّه هستند. سمریه ص ۸۰

۶۵۱. ضرب فارسی و آهنگ باربدی

فلمّا دخلنا علی الواثق قال له: یا سیّدی، هذان غلامان اشتریا لی من خراسان یغنّیان بالفارسیّة، فقال: غنیّا، فضربنا ضرباً فارسیّاً و غنّینا غناءً فهلبذیّا. اغانی ج ۵ ص ۲۹۴

۶۵۲. فارسیّات ابونواس

بـــحرمة النّـــوبهار و کـــتک الفـــرخـــار

و بـــته الکـــرفکار و شـــمسها الشّـــهریار

و مـــاهها الکـــامکار و جشـــن کـــاهنبار

و آتشـــان الوهـــار و خـــرّه ایـــرانشـــار

دیوان ابونواس نسخه خطّی مجلس شورای اسلامی ص ۳۳۲

۶۵۳. بشّار بن بُرد تخارستانی ـ اندیشهٔ شعوبی او

بشّار نزد مجزأة بن ثور نشسته بود مردی عرب وارد شد و از بشّار پرسید که کیست گفتند: او شاعر است. سپس گفت: عربی است یا مولی؟ گفتند: مولی است. گفت: موالی را بشعر چه کار. بشّار خشمناک شد سپس از مجزاة اجازت خواست و قصیده‌ای گفت که چند بیت آن نقل میشود:

انـا ابـن الاكـرمين ابـا و امّـا — تنازعنی المـرازب مـن طـخار
اسرت و كـم تـقدّم مـن اسيرٍ — يـــزيّن وجـــهه عــقد الاســار
اذا انـــقلب الزّمـان عـلا لعـبدٍ — و ســـفّل بـــالبطاريق الكـــباز
مكـــناكـــم فـــغطّينا عـليكم — و لم نـــــنصبكم غـــرضاً لزار
احين لبست بـعد العـری خـزّا — و نادمت الكـرام عـلی العـقار
و نلت من الشّـبارق و القـلايا — و اعطيت البنفسج فی الخـمار
تـــفاخر يـــا بـن راعـية وراع — بنی الأحرار حسبک من خسار

دیوان بشّار ص ۳ ـ ۲۳۰

۶۵۴. دار زدن سلطان محمود دانشمندان و سوختن کتابهای آنان در زیر دار

و بسیار دارها بفرمود زدن و بزرگان دیلم را بر درخت کشیدند و بهری را در پوست گاو دوخت و بغزنین فرستاد و مقدار پنجاه خروار دفتر روافض و باطنیان و فلاسفه از سرای‌های ایشان بیرون آورد و زیر درختهای آویختگان بفرمود سوختن. مجمل التّواریخ ص ۴۰۳

فرّخی در ابیات زیر اشاره بهمین داستان کرده است:

ای مـــلک گـــیتی گـیتی تـراست — حکم تو بر هر چه تو گـوئی رواست
مـــلک ری از قـــرمطیان بســتدی — مـیل تـو اکـنون بـمنی و صـفاست
دار فـــرو بـــردی بـــاری دویست — گفتی کاین در خور خـوی شـماست
هـــر کـــه ازیشـــان بـهوی کـار کـرد — بر سر چـوبی خشک انـدر هـواست
بسکـــه بـــبینند و بگـــویند کـــاین — دار فـلان مـهتر و بـهمان کـیاست

دیوان فرّخی ص ۲۰

۶۵۵. جستق (= گشته دفتران)

نام نوعی خط است که استاد زبان پهلوی ما دکتر صادق کیا ـ خداوند او را زنده بداراد ـ

آن را «گشته دبیران» ترجمه می‌کرد. یاقوت حموی گوید: ... **کان ینزلها فی الفرس کشته دفتران و هم کتّاب الجستق و هی الکتابة الّتی کان یکتب بـها کـتب الطّب و النّجوم و الفلسفة** و لیس بها الیوم احد یکتب بالفارسیّة و لا بالعربیّة. معجم البلدان ج ۲ ص ۸۸۷

۶۵۶. القرافادین فی البیمارستانات

ترجمة شابور بن سهل کبیر بیمارستان جندیسابور بمدینة اهواز. این جمله در آغـاز نسخه‌ای آمده که در کتابخانهٔ ملّی ملک بشماره ۴۲۳۴ نگهداری می‌شود. شاپور بن سهل در سال ۲۵۵ وفات یافته است.

۶۵۷. شیر خشک

و القنطار من الشّیرخشک الی ثلاثین الف درهم فلوسا، و القنطار من التّرنجبین الی خمسة عشر الف درهم فلوسا، و الزّهرة الواحدة من النّیلوفر الی درهم فلوسا. اغاثة الامّة ص ۷۹

۶۵۸. منطق مشرقی

و لا یبعد ان یکون قد وقع الینا من غیر جهة الیونانیّین علوم، و کـان الزّمـان الّـذی اشتغلنا فیه بذلک ریعان الحداثة، و وجدنا من توفیق اللّه ما قصر علینا بسببه مدّة التّفطّن لما اورثوه، ثمّ قابلنا جمیع ذلک بالنّمط من العلم الّذی یسمّیه الیونانیّون المنطق، و لا یبعد ان یکون له عند المشرقیّین اسم غیره. منطق المشرقیّین و القصیدة المزدوجة فی المنطق ص ۳. و نیز او می‌گوید: «ولی غیر هذین الکتابین، اوردت فیه الفلسفة علی ما هو فی الطّبع و علی ما یوجبه الرّأی الصّریح الّذی لا یراعی فیه جانب الشّرکاء فی الصّناعة، و لا یتّقی فیه من شقّ عصاهم ما یتّقی فی غیره و هو کتابی فی **الفلسفة المشرقیة**». الشّفاء، المنطق، المدخل ص ۱۰.

۶۵۹. رازی ـ طبقه بندی آثار او

بنا به آنچه بیرونی دربارهٔ آثار رازی نوشته است کتب او را بدین ترتیب تقسیم و طبقه بندی کرده است: ۵۶ کتاب در پزشکی. ۳۳ کتاب در طبیعیّات. ۸ کـتاب در مـنطق. ۱۰ کتاب در ریاضیّات و نجوم. ۱۷ کتاب در فلسفه. ۶ کتاب در مافوق الطّبیعة. ۱۴ کتاب در الهیّات. ۲۳ کتاب در کیمیا. ۱۰ کتاب در کفریّات. ۷ کتاب در شرح یا تلخیص کتب فلسفی یا طبّی دیگران. ۱۰ کتاب در موضوع‌های مختلف دیگر. فهرست کتابهای رازی ص ۵ تا ۱۸

۶۶۰. فربهی و لاغری

قـد و بـالای مـردم مـعتدل بـه | نـه خشک نـه فـربه فـربه
که فربه را بسـی علّت زمـانست | مـفاجا مـرگ وی را بـر کـرانست
ازو ضـیق نـفس خـالی نـباشد | و بـا ضـیق نـفس بـازی نـباشد
نزاران را ز سل و دق به بیم است | و مـالیخولیا خـود مسـتقیم است

دانشنامهٔ حکیم میسری ص ۱۹

۶۶۱. داریوش

و قد ذکروا انّ ساسوسطریس الملک و داریوس اراد ذلک (= حفر البحر الاحـمر) فوجدا البحر اعلی من الارض فامسکا عن حفره کیلا تفسد الانهار الباقیة اذا اتّصلت بهذا البحر. الآثار العلویّة لارسطوطالیس ص ۴۹

۶۶۲. مختار الحکم و محاسن الکلم

این کتاب راکه ابوالوفاء مبشّر بن فاتک تالیف کرده در سال ۱۹۵۸ در مادرید بوسیلهٔ دکتر عبدالرّحمن بدوی منتشر شده است. فیلیپ حتّی در کتاب تـاریخ عـرب ص ۵۸۹ خود (لندن ۱۹۶۴) می‌گوید: نخستین کتابی که پس از اختراع صنعت چاپ در انگلستان چاپ شد کتابی بود از ویلیام کاکستون تحت عنوان: The Dictes and Sayings که مطالب آن بر اساس کتاب مختارالحکم و محاسن الکلم ابوالوفاء مبشّربن فاتک بوده است.

۶۶۳. فلسفه

و امّا کمال الفلسفة و المنفعة منها فی العاجل، فمفارقة العالم الدّنی الرّذل و التّـخلّق باخلاق الکرام و اعطاء الجود و بذل المعروف، و النّهی عن المـنکر، لیـنبل فـی عـیون النّاظرین و تجلّه الملوک و تهابه السّلاطین و تکفّ عنه ایدی النّاس الظّالمین و یـصیر اماما فی قبیلته و محرابا فی عشیرته. الرّسالة الجامعة المنسوبة للحکیم المجریطی ج ۱ ص ۱۰۰ و ۱۰۱

۶۶۴. قدمای خمسه

و نقلت الفلاسفة عن غاذیمون انه قال: المبادی الأوّل خمسة: الباری تعالیٰ و العقل و النّفس و المکان و الخلاء و بعدها وجود المرکّبات. الملل و النّحل ص ۲۴۱

۶۶۵. رسالهٔ شمسیّه

در وقتی که خواجه نصیرطوسی به رصد مشغولی می‌کرد او (= نـجم الدّیـن کـاتبی

قزوینی) را به مراغه طلبید و نجم‌الدّین متن شمسیّه را در زمان وزارت خواجه شمس‌الدّین محمّد تصنیف نمود و آن رساله را بنام نامی آن وزیر موشّح ساخته شمسیّه نام فرمود. تاریخ حبیب السّیر ج ۳ ص ۱۰۷

۶۶۶. الشّافی فی الامامة

از شریف مرتضی که ردّ بخش الامامة کتاب المغنی فی ابواب التّوحید و العدل قاضی عبدالجبّار معتزلی است. این کتاب بوسیلهٔ شیخ طوسی تحت عنوان: تلخیص الشّافی خلاصه شده و یکی از شاگردان قاضی عبدالجبّار بنام ابوالحسین بصری کتابی بنام نقض الشّافی فی الإمامة نوشته و از استاد خود دفاع کرده است. طبقات المعتزلة ص ۱۱۹

۶۶۷. وضع اجتماعی و دینی در قرن چهارم بنقل از مقدّسی

در شیراز در نوروز و مهرگان عید می‌گیرند و با مجوس هم‌آهنگی دارند ص ۴۴۲. و روسپی خانه‌ها آشکار است ص ۴۴۲. درکاریان فارس آتشکده معمور و دائر است ص ۴۲۷. در سوس روسپی خانه درکنار درهای جامع است ص ۴۰۷. در اصفهان معاویه را پیغمبر مرسل می‌دانستند ص ۳۹۹. از خرّمدینان می‌پرسند شما که فرائض را انکار و شریعت را تعطیل کرده‌اید چگونه راحت زندگی می‌کنید؟ گفتند: فقط اموال فراوانی به سلطان می‌پردازیم ص ۳۹۹.

مقدّسی می‌گوید که در زمان او بیست و هشت مذهب وجود داشته است:
فقهی: حنفیّه، مالکیّه، شفعویّه، داودیّه. کلامی: معتزله، نجاریّه، کلابیّه، سالمیّه. فقهی و کلامی: شیعه، خوارج، کرامیّه، باطنیّه. اصحاب حدیث: حنبلیّه، راهویّه، اوزاعیّه، منذریّة. مندرسة عطائیّه، ثوریّة، اباضیّه، طاقیّه. در روستاها (رساتیق) زعفرانیّه، خرمدینیّه، ابیضیّه، سرخسیّه. اما الّتی غلب علیها اربعة من شکلها: اشعریّه بر کلابیّه، باطنیّه بر قرمطیّه، معتزله بر قدریّه، شیعه بر زیدیّه، جهمیّه بر نجاریّه. احسن التّقاسیم ص ۳۷

۶۶۸. علم دین

علم دین فقه است و تفسیر و حدیث
هر که خواند غیر این گردد خبیث
مرد دین صوفی است و مقری و فقیه
گرنه این خوانی منت خوانم سفیه

ایـــن ســـه عـــلم پـاک را مـغز نـجات
حســـن اخـــلاقست و تـــبدیل صـــفات
این سه علم است اصل و این سه منبع است
هـــر چـه بگـذشتی ازیـن لا یـنفع است
مصیبت نامه ص ۵۴

۶۶۹. سقراط

روزی پادشاه زمان او که در میان سپاهیانش بود بر او گذر کرد در حالی که او در برابر خورشید نشسته بود. پادشاه گفت: سلام بر تو ای سقراط. سقراط پاسخ داد: بر تو سلام باد ای بندهٔ بندهٔ من. پادشاه گفت: چگونه من بندهٔ بندهٔ تو گردیده‌ام؟ سقراط گفت : زیرا من هویٰ را بندهٔ خود گردانیدم در حالی که تو بندهٔ هوای خود هستی. مختار الحکم ص ۱۲۰. این مضمون وارد شعر فارسی شده است:

بـا مـن چـه بـرابـری کـنی — چـون بـندهٔ بـندهٔ مـنی تـو
دو بندهٔ من که حرص و آزند — بر تـو شب و روز سـرفرازنـد

۶۷۰. کلمات فارسی در شعر عربی

ابن جنّی گوید: شاعران عجم ناخوش دارند که لغات عرب را وارد شعر خود کنند و حتّی وارد کردن لفظ عربی در شعر را عیب می‌شمارند. الخصائص ج ۱ ص ۲۵۲

۶۷۱. مناظره بلبل و باز

در چمن بـاغ چـو گـلبن شکـفت — بـــلبل بـا بـاز درآمـد بگـفت
کز همه مرغان توی خاموش سار — گـــوی چـرا بـردهٔ آخـر بـیار
تا تـوی لب بسته گشـادی نـفس — یک ســـخن نـغز نگـفتی بکس
مـــنزل تـــو دســتگه سـنجری — طـــعمه تـو سـینه کـبک دری
من که بیک چشم زد از کان غیب — صـد گـهر نـغز درآرم ز جـیب
طعمه من کرم شکـاری چـراست — خامه من بر سر خاری چراست
باز بـدو گـفت هـمه گـوش بـاش — خـامشیم بـنگر و خـاموش بـاش
مـن کـه شـدم کـارشناس انـدکی — صـد کـنم و بـاز نگـویم یکـی
رو کـــه تـویی شـیفته روزگـار — زانکه یکی نکـنی و گـویی هـزار
من که هـمه مـعنیم ایـن صیدگاه — سـینه کبکم دهـد و دست شـاه

چون تو همه زخم زبانی تمام / کرم خور و خار نشین والسّلام

مخزن الاسرار ص ۱۷۷

شیخ صفی‌الدّین حلّی متوفّی ۷۵۲ این ابیات را برای یکی از دوستانش که خلاف وعده کرده بود گفته است:

وعدت جمیلا و اخلفته / و ذلک بالحرّ لا تجمل
و قلت بانّک لی ناصر / اذا قابل الجحفل الجحفل
و کم قد نصرتک فی معرک / تحطّم فیه القنا الذّبل
و لست امنّ بفعلی علیک / فاعجب بالقول او اعجل
بذا یتفاوت قدر الرّجا / ل فتعلم ایّهم الأکمل
کما قاله الصّقر فی عزّة / به حین فاخره البلبل
و قال اراک جلیس الملوک / و من فوق ایدیهم تحمل
و انت کما علموا أخرس / و عن بعض ما قلته تنکل
و احبس مع انّنی ناطق / و قدری عندهم مهمل
فقال: صدقت و لکنّهم / بذاک دروا انّنی الافضل
لانّی فعلت و ما قلت قط / و انت تقول و لا تفعل

دیوان صفی‌الدّین حلّی ص ۳۰

۶۷۲. معروف کرخی

ابو محفوظ معروف بن فیروز یا فیروزان منسوب به کرخ از نواحی بغداد بود. سلمی می‌گوید: او در خدمت حضرت علیّ بن موسی الرّضا (ع) به اسلام مشرّف گشت و سپس حاجب آن حضرت گردید. طبقات الصّوفیّة ص ۷۵. اصحاب تراجم نوشته‌اند که پدر و مادر او نصرانی بودند و او را در کودکی به آموزگاری سپردند که او معروف را مرتّباً تلقین می‌کرد که بگوید خداوند سومین از سه اقنوم است ولی او بر یگانگی خدا پافشاری می‌کرد. آموزگار او را تنبیه می‌کند و شکنجه می‌دهد تا آنکه طفل فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد و پدر و مادرش می‌گویند: ای کاش طفل گمشده ما برگردد و بر هر مذهبی که باشد او را می‌پذیریم وقتی که مراجعت کرد و در را کوبید گفتند: تو که هستی؟ گفت: معروف، گفتند: بر چه دینی هستی؟ گفت: اسلام و سپس پدر و مادر او مسلمان گشتند. وفیات الاعیان شماره ۷۲۹. حافظ ابونعیم از معروف کرخی با این عناوین یاد می‌کند:

«الملهوف الى المعروف، عن الفانى مصروف، و بالباقى مشعوف، و بالتّحف محفوف، و باللّطف مألوف». حلية الاولياء ج ۸ ص ۳۶۰. خطيب بغدادى درباره او مى‌گويد: «كان احد المشتهرين بالزّهد والعزوف عن الدّنيا، يغشاه الصّالحون، و يتبرّک بلقائه العارفون» تاريخ بغداد ج ۱۳ ص ۱۹۹. ابن العماد الحنبلى از او به عنوان: «صاحب الاحوال و الكرامات» ياد مى‌كند. شذرات الذّهب ص ۳۶۰. وفات معروف كرخى را به اختلاف سال دويست يا دويست و يک و يا دويست و چهار ياد كرده‌اند و مى‌گويند پس از مرگ او در خواب ديده شد و از او پرسيدند خدا با تو چه كرد؟ او پاسخ داد :

موت التّقىّ حياة لا انقطاع لها   قدمات قوم و هم فى النّاس أحياء

تاريخ بغداد ص ۲۰۷

و سرى سقطى او را در خواب ديد گوئى در زير عرش است خدا به فرشتگان مى‌گويد: اين كيست؟ فرشتگان مى‌گويند: خداوندا تو خود بهتر مى‌دانى. خدا فرمود : اين معروف كرخى است كه از حبّ من سرمست گشت و جز با ديدار من مستى او فرو ننشست. طبقات الاولياء ابن ملقّن ص ۳۸۳. من كلماته: اذ امّت فتصدّقوا بقميصى هذا، فانّى احبّ ان اخرج من الدّنيا عريانا كما دخلت اليها عريانا. حلية الاولياء ص ۳۶۲

منابع مهم دربارۀ زندگانى او: سير اعلام النّبلاء ج ۹ ص ۳۳۹ تا ۳۴۵. طبقات الصّوفية ص ۸۳ تا ۹۰. حلية الاولياء ۸ / ۳۶۰، ۳۶۸. تاريخ بغداد ۱۳ / ۱۹۹، ۲۰۹. الرّسالة القشيريّة ۱ / ۷۹. طبقات الحنابلة ۱ / ۳۸۱، ۳۸۹. صفوة الصّفوة ۷۹ - ۸۳. اللّباب ۳ / ۹۱. وفيات الاعيان ۵ / ۲۳۱. العبر ۱ / ۳۳۵. دول الاسلام ۱ / ۱۲۶. مراة الجنان ۱ / ۴۶۰، ۴۶۳. طبقات الاولياء ۲۸۰، ۲۸۵. شذرات الذّهب ۱ / ۳۶۰. و همچنين مناقب معروف الكرخى و اخباره از جمال‌الدّين ابوالفرج ابن الجوزى المتوفّى سنة ۵۹۷ كه در مجلّة المورد ج ۹ عدد ۴ سال ۱۴۰۱ / ۱۹۸۱ چاپ شده است.

۶۷۳ . عشق

الباب الحادى و العشرون فى ما العشق؟. انّ هذا المرض قد اختلف فيه المتقدّمون و ذلک انّ بعضهم قالوا: انّه يختصّ بالنّفس النّاطقة و هو فساد التّخيّل و الفكر، و بعضهم قالوا: انّه يختصّ بالنّفس البهيميّة و هو مرض يعرض لها من قبل افراط الشّهوة، و منهم من جمع الامرين جميعاً و اضاف اليها المشاكلة و المشابهة و زعموا انّ هذا لا يكون الّا بمشاكلة روحانيّة و جسمانيّة و دقّقوا فى هذا حتى حدّوا الاعضاء الّتى اذا تشابهت كان هذا الشّان

قویّا. قال تامسطس و هو یحیی النّحوی: العشق مشاکلة روحانیة کالمشاکلة من حجرالمغنطیس و الحدید. الرّوضة الطّبیّة ص ۳۵. و نری التّعشّق یختصّ بالنّفس البهیمیّة اکثر. ص ۳۶. فقد بان انّ العشق هو تجاوز الحدّ فی المحبّة. ص ۳۷. و اقبح مالهذا الخلق ان یدعو النّفس النّاطقة الی ان تخضع و تذلّ للنّفس البهیمیّة و یملّک علی السّید النّبیل العبد المهین. ص ۳۹. (اینکه تامسطس را همان یحیی نحوی دانسته اشتباه است)

۶۷۴ . ابونصر بن عمران = المویّد فی الدّین داعی الدّعاة شیرازی داعی ناصرخسرو

... و بعهد باکالیجار مذهب سبعیان ظاهر شده بود چنانک همه دیلمان سبعی مذهب بودند چنانک درین وقت آن را مذهب باطنی گویند و مردی بود باطنی نام او ابو نصر بن عمران کی سری بود از داعیان سبعیان و در میان دیلم قبولی داشت همچنانک پیغمبری و این مرد باکالیجار را گمراه کرد و در مذهب سبعی آورد پس قاضی عبداللّه کی جد این قاضی پارس بود از غیرت دین و سنّت می‌خواست که حیلتی سازد تا دفع آن ملعون کند و از باکالیجار خلوتی خواست و باکالیجار او را حرمتی عظیم داشتی و سخن او را قبول کردی چون با او بخلوت رسید گفت: ترا معلومست کی کار ملک نازکی دارد و این ابونصر بن عمران مستولی گشت و همه لشکر تو تبع او شدند اگر این مرد خواهد کی ملک از تو بگرداند بیک ساعت تواند کردن و همهٔ لشکر تو متابعت او نمایند. باکالیجار ازین معنی نیک اندیشناک شد و دانست که سخن او هزل نباشد. قاضی عبداللّه را گفت: پس تدبیر این کار چیست؟ گفت: یا کشتن او در سرّ یا از مملکت دور گردانیدن چنانک هیچ کس نداند. باکالیجار صد سوار را از عجمیان خویش راست کرد و صد غلام ترک و معتمدی را از آن قاضی و آن مرد داعی را درشت بر چهارپایی نشاندند و بردند تا از آب فرات عبره کردند و حجّت بر گرفتند کی اگر او را معاودتی باشد خون او مباح بود و آن مرد بمصر رفت. ص ۱۱۹

۶۷۵ . فرشتگان

و بداند که آن تخیّل که عامهٔ بی تمیز کردست که همی گویند فرشتگان مر فعلهای مردمان را بر طومارها همی نویسند و بقیامت مر هر کسی را نامهٔ نوشته بدست اندر نهند فاسد است و معنی آن ندانند و آنچه همی گویند که جبرئیل سوی رسول مصطفی صلّی اللّه علیه و آله آمدی و آیات قران را بآواز بگفتی تا رسول اللّه بشنود بگوش جسمانی

محال است از بهر آنکه آواز جز از بیرون جستن هوا از میان دو جسم بحاصل نشود و فرشته جسم نیست بلکه روح است و روح مکان گیر نیست و مکان نیست مر جسم را تا هوا اندرو شود و بیرون آید و تصوّر جهّال است اندرین معنی بخلاف قول خدایست از بهر آنکه خدای تعالی همی گوید که آرندهٔ قران سوی رسول اللّه روح است و روح جسم نباشد و آنچه جسم نباشد ازو آواز نیاید پس از فرشته آواز نیاید. و همی گوید بر دل رسول فرود آمد جبرئیل و همی نگوید که پیش چشم او آمد و آواز داد بدین آیه: **و انّه لتنزیل ربّ العالمین نزل به الرّوح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسانٍ عربی مبین.** زاد المسافرین ص ۲۷

۶۷۶. مبوله = قاثاطیر، catheter

مبوله یک میل بود از سیم یا از زر یا از برنج میانه کاواک، و بر سر میل سولاخها (= سوراخها) بسیار، چنانکه گوئی این میل نایژه استی و بر نایژه یکی کوکبستی چون نیمه جلاجل و کفشیر کردستی این نیمه جلاجل را بر سر این نایژه و بر پشت این کوکب بسیار سولاخها کرده بودند بپرماه چون سولاخهای بالونه، و باز میان این نایژه یکی آهن بود و بر سر آن آهن یکی باره مشاقه استوار کرده بود تا این آهن را بکشد از میان این میل آب از مثانه بدین میل اندر آید بمثال زرّاقه چون سر زرّاقه را بآب اندر نهی زرّاقه را بکشی آب بزرّاقه اندر آید و این را اضطرار الخلاء گویند. اینک برین مثال بود مبوله. هدایة المتعلّمین. ص ۴۹۵

۶۷۷. علی بن اسد

و همچنین اهل شجاعت و سخاوت و هدایت و کفایت مر خویشتن را نفس و جسد یاد کرده‌اند از فضلا و شعرا چنانک امیر شمس الدّین الاعلی ابوالمعالی علیّ بن الاسد مولی امیر المؤمنین گفتست به وقتی کز ولایت خویش بحادثه‌ای به غربت افتاده بوده است و این بیتها در آن حال گفته است و باز پس از آن به ولایت خویش باز آمدست و خدای را در محنت شکر کردست بدانچ هدایت و کفایت یافته بود ازو سبحانه. شعر ابوالمعالی:

گر بشد از من منال و مال و ولایت جود و شجاعت نشد، نه فضل و کفایت
شکر خداوند را که مایه بجایست سود کنم گر کند خدای عنایت
بدهد روزیم اگر ولایت ندهد باری دادست زاهدیم هدایت

جامع الحکمتین ص ۱۰۱

۶۷۸. زاد المسافرین ـ وجه تسمیّه

خردمند با چشم بصیرت خویشتن را در سفری رونده می‌بیند زیرا او همیشه در حرکت افزایش و کاهش است و حرکت در زمان است و زمان یا گذشته است یا آینده و میان این دو برزخ است که آن را بتازی «الان» و بپارسی «اکنون» گویند و آدمی خود را همیشه در این برزخ یابد که بر زمان گذشته‌اش افزوده و از زمان آینده‌اش کم می‌شود پس او مسافر است و باید بداند که از کجا آمده است و به کجا می‌رود و او را چه حاجت است و زاد مسافرین برگیرد که مسافر بی زاد در خطر هلاک است و خداوند فرمود: «تزوّدوا فانّ خیر الزّاد التّقوی». زاد المسافرین ص ۲ با تصرّف و تلخیص

۶۷۹. فضائل و رذائل

و حالات نفس الانسان الممدوحة تسمّی فضیلة و المذمومة تسمّی رذیلة، و هذه الحالات تنقسم الی قسمین: منها ما یحدث للنّفس من بعد الفکر و الرّویّة و التّمییز فیقال لها معرفة او ظنّ او رأی، و منها ما یعرض للنّفس من غیر فکر فیقال لها اخلاق. مختصر کتاب الاخلاق ص ۲۸

۶۸۰. حرکت

الباب الثّامن و العشرون فی ما الحرکة؟. الحرکة هی کمال المتحرّک بما هو متحرّک و هی ستّة اصناف: منها حرکتان فی الاعیان کالنّشوء و البلیٰ و حرکتان فی المقادیر کالزّیادة و النّقصان و حرکة مکانیّة کالحیاکة و ما شاکلها و حرکة استحالیّة و هی استحالة الاشیاء الی غیر ما هی علیه. الرّوضة الطبیّة ص ۴۴

۶۸۱. علم و دانش ـ نکوهش آن

چرا از بهر دانش رنج بردیم — چرا بیهوده می‌پختیم سودا
قلم را با قلم‌زن خاک بر سر — چرا نه چنگ زن بودم دریغا
چو موی روبهست و ناف آهو — وبال عمر ما این دانش ما
چه نقص از جهل چون از جهل باشد — دل آسوده و عیش مهنّا
چه سود از فضل چون از فضل دارم — همه اسباب ناکامی مهیّا
سگان را حشمت و ما را تحسّر — خران را دولت و ما را تمنّا

دوروئی کن که تا جاهی بیابی   نبینی اوج خورشید است جوزا
بدی کن تا توانی و ددی کن   که تا از تو بترسد پیر و برنا
همیشه همچو کژدم جان گزا باش   که تا باشد چو مارت جامه دیبا

دیوان جمال الدّین اصفهانی ص ۲۷

۶۸۲. مصیب و مخطی در اصول دین

اختلاف حکما و فلاسفه در مسائل دشوار فلسفی نمی‌باید موجب تکفیر یکی از طرفین شود زیرا هر یک از دو طرف متقابل اگر مصیب‌اند مأجورند و اگر مخطی‌اند معذور، زیرا اگر نفس بیاری ادلّه و براهین خود را بر تصدیق امری متقاعد ساخت پذیرفتن آن برای او اضطراری است نه اختیاری. این در صورتی است که حکم کننده از اهل علم باشد وگرنه همانطور که حاکمی که جاهل بسنّت و امور عملی است اگر حکم خطا نمود معذور نیست حاکم بر موجودات و امور نظری نیز هرگاه واجد شرایط نباشد معذور نیست بلکه بزه کار و کافر است پس همچنانکه حاکمی که حلال و حرام دین تعیین می‌کند باید اسباب اجتهاد در او جمع باشد یعنی عالم باصول و قادر به استنباط حکم شرع از اصول باشد حاکم بر موجودات و امور نظری نیز باید از امور اوائل عقلیّه و وجه استنباط از آنها آگاه باشد چنین حاکمی اگر خطا کرده باشد معذور است همچنانکه طبیب ماهری در صناعت طبّ راه خطا را پیموده باشد معذور می‌باشد. کتاب فصل المقال و تقریر ما بین الشّریعة و الحکمة من الاتّصال. ص ۲۲. و نیز رجوع شود به رسائل فلسفیّة رازی ص ۹۶

۶۸۳. دعوت تشریق

دعوت ابوعبداللّه شیعی در شمال افریقا دعوت تشریق نامیده شد زیرا آنان مردی از اهل مشرق را پیروی می‌کردند. البیان المغرب ج ۱ ص ۱۵۲ .... و به ابوعبداللّه مشرقی معروف و مشهور شد. جامع التّواریخ ص ۱۹

۶۸۴. البیان المغرب

کتاب البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب لابن عذاری المرّ اکشی نشر و تحقیق ج. س. کولان و ا. لیفی پروفنال G. S. Colin and E. levi provencal این کتاب از منابع مهم اسماعیلیّه است.

۶۸۵. قرامطهٔ بحرین

ابن اثیر در ذیل حوادث سال ۲۸۵ گوید: دریـن سـال مـردی از قـرمطیان مـوسوم بابوسعید جنّابی در بحرین قیام کرد و جـماعتی از اعـراب بـاو پـیوستند و بـروستاهای اطراف حمله بردند و خلقی را کشتند و سپس بـه قـطیف رفـتند و از آنـجا عـازم بـصره گردیدند والی بصره بامر معتضد خلیفۀ عبّاسی حصاری گرداگرد بصره کشید که چهارده هزار دینار خرج برداشت و سابقه این امر این بود که مردی معروف به یحیی بن مهدی بقطیف رفت و بخانه مردی موسوم به علی بن المعلّی که غلوّی در مذهب تشیّع داشت وارد شد و بدو گفت که من فرستاده مهدی‌ام و این در سال ۲۸۱ بود و در شهرها می‌گردم و مردم را بسوی او می‌خوانم زودا که ظهور خواهد کرد. علی بن المعلّی اهل بلد خود را گرد کرد و دعوت نامه مهدی را که نزد یحیی بود بر آنان خواند همگی پذیرفتند و قول دادند که هنگام ظهور آماده برای هرگونه یاری باشند. یحیی به سایر روستاهای بحرین رفت و آنان نیز دعوت او را پذیرفتند و از میان آنان مردی بود موسوم بابوسعید جنّابی. یحیی بن مهدی چند بار پنهان شد و در برگشتن پیغامهائی از مهدی می‌آورد و در ضمن به قبایل مختلف وارد می‌شد و دعوت خود را در میان آنان انتشار می‌داد. کامل التّواریخ ابن اثیر ذیل حوادث سال ۲۸۵

۶۸۶. عبیداللّه المهدی

محمّد بن بدیل کاتب ابی قضاعة با اشعار زیر عبیداللّه را ستوده است:

حـــلّ بـرقّادة المسـیح ‌ ‌ ‌ حـــلّ بـها آدم و نـوح
حلّ بها احمد المصطفی ‌ ‌ ‌ حلّ بها الکبش و الذّبیح
حلّ بها اللّه ذوالمـعالی ‌ ‌ ‌ و کلّ شیء سـواه ریـح

البیان المغرب ج ۱ ص ۱۶۰

۶۸۷. غضب

الباب السّابع و العشرون فی ما الغضب؟. الغضب هو غلیان دم القلب لارادة الانتقام. و ایضاً هو الحرکة لقهرما اضرّ. و الغضب علی و جهین: احدهما یسمّی الانـفة و یکـون بالحقیقة فضیلة تستعمله النّفس النّاطقه لدفع ما اضرّ مثل الغضب من الرّذائل و دفع الامور الجهلیّة و المیل الی الفضائل و استعمال الاشیاء العقلیّة و هذا یکون برویّة و فکر و هو غضب العقلاء الحکماء، و الاخر یسمّی التّهور و هو رذیلة لانّه تستعمله النّفس البهیمیّة لطلب الانتقام و التّشذّر و یکون بلارویّة و فکر حتّی أنّ من هذا حالته یـلقی الاشـیاء

الموذیة ببدنه کما یلقاها السّبع و یطلب الامر الّذی یریده و ان کان ردیئاً دنیاً. الرّوضة الطّبیّة ص ۴۳ و ۴۴

۶۸۸. الفرس = ایرانیان

مسعودی می‌گوید: ورایت بمدینة اصطخر من ارض فارس فی سنة ۳۰۳ عند بعض اهل البیوتات المشرفة من الفرس کتاباً عظیماً، یشتمل علی علوم کثیرة من علومهم و نیز می‌گوید:و کانت الفرس احقّ ان یؤخذ عنها و ان کان اخبارهم قد درست، و مناقبهم قد نسیت، و رسومهم قد انقطعت لمرّ الزّمان و تتابع الحدثان. التّنبیه و الاشراف ص ۹۲.

۶۸۹. علم نجوم ـ اصطلاحات فارسی

وجود «زیج شهریار» و «البزیذج فی الموالید» منسوب به بزرجمهر و «کتاب الاندرز غرفی الموالید» که مورد استفاده مسلمانان قرار گرفته نشانه‌ای از تاثیر علم نجوم ایرانی در اسلام است. کلمۀ بزیذج در پهلوی «ویچیتک» بوده که در فارسی «گزیده» می‌شود و «اندرزغر» همان «اندرزگر» است و در ترجمه لاتینی بصورت Andrucagar آمده است. وجود اصطلاحات فارسی در نجوم اسلامی همچون «هیلاج» و «کدخدا» و «جانبختان» نیز مویّد این مطلب است. برای تفصیل رجوع شود به تاریخ نجوم اسلامی نالینو، ترجمۀ احمد آرام صفحه‌های ۲۳۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۱۸۵.

۶۹۰. اصول فقه

قال الشّیخ الامام رحمه الله تعالی: ثمّ انّی رایت فی زمانی بعض الاعراض عن الفقه من الطّالبین لأسباب: فمنها قصور الهمم لبعضهم حتّی اکتفوا بالخلافیّات من المسائل الطّوال، و منها ترک النّصیحة من بعض المدرّسین بالتّطویل علیهم بالنّکات الطّردیّة الّتی لا فقه تحتها، و منها تطویل بعض المتکلّمین بذکر الفاظ الفلاسفة فی شرح معانی الفقه و خلط حدود کلامهم بها. فرایت الصّواب فی تألیف شرح المختصر لا ازید علی المعنی الموثر فی بیان کلّ مسألة اکتفاء بما هو المعتمد فی کلّ باب. کتاب المبسوط شمس‌الدّین السّرخسی المحتوی علی کتب ظاهر الرّوایة للامام محمّد بن الحسن الشّیبانی عن اللامام الاعظم ابوحنیفة. ج ۱ ص ۴

۶۹۱. کلمات فارسی در سیاق عربی

«یا جهابذة النّقد و موابذه الحلّ و العقد ...» مقامات حریری ص ۵۱

جهابذه جمع جهبذ معرب کهبد و موابذه جمع موبذ معرّب موبد است فردوسی

گوید:

نباید همی کین درم خورده شد رد و موبد و کهبد آزرده شد

«ثم یحضرون الی الدّیوان و یقومون للجهبذ عنهم بما علیهم و یثبت ذلک فی روزنامج الجهبذ». اغاثة الامّة ص ۳۱

۶۹۲. امثال و ممثولات = ظاهر و باطن

و چون حال اینست و ما بیشتر مردم را از نگریستن در این باب غافل یافتیم و نادانان امّت مر حق را خوار گرفته بودند و بر امثال و ظواهر کتاب خدای ایستاده و ممثولات و بواطن و معانی آن از دست باز داشته و بر محسوسات و کثایف فتنه گشته و از معقولات و لطائف دور مانده و مر هوسها را بهوای مختلف خویش ریاست جویان اندر دین استخراج کرده و فقه نام نهاده و مر دانایان را بعلم حقایق و مر بینندگان را بچشم بصائر و مر جویندگان حق را و جداکنندگان جوهر باقی ثابت را از جوهر فانی مستحیل ملحد و بد دین و قرمطی نام نهاده‌اند واجب دیدیم مر این کتاب را اندرین معنی تالیف کردن و نام نهادن مر این کتاب را به زاد المسافرین و یاری بر تمام کردن این کتاب از خدای خواهیم بمیانجی خداوند زمان خویش المستنصر باللّه. زاد المسافرین ص ۴

۶۹۳. فلسفه

دریویان قدیم خردمند را سوفوس و حکمت را سوفیا می‌گفتند. فیثاغورس گفته دانشمند و خردمند حقیقی خداوند است ما لیاقت انتساب به آنرا نداریم ولی چون دوستدار و خواهان دانشیم ما را باید فیلوسوفوس خواند یعنی دوستدار دانش و همین لفظ است که فیلسوف شده و فلسفه از آن مشتق گردیده Philosophie. سیر حکمت در اروپا ج ۱ ص ۹

ابوریحان در آنجا که می‌گوید وجود حقیقی از خدا و وجود ممکنات خیالی و ظلّی است گوید: هذا رأی السّوفیّة فإنّ سوف بالیونانیّة الحکمة و بها سمّی الفیلسوف پیلاسوپا ای محبّ الحکمة. ماللهند ص ۱۶

۶۹۴. سقراط، افلاطون، سولن

فانّهم یمدحون و یتعجّبون ممّن استهان بالجماع و المطعم و المشرب و الطّیب و بالجمله اسباب لذّات الدّنیا و وهب عمره کلّه إمّا لافعال النّفس النّاطقة کسقراط و فلاطن و غیرهما، و امّا لاعمال السّیاسة الّتی اختیرت لمحبّة الانسیّة و العدل لنفع کثیرین کما فعل

سولن و غیره ممّن رضیهم النّاس لوضع النّوامیس و رأوا ان یقتدوا بسیرتهم لما اعجبهم من فضلهم و اسماءهم مشهورة من نوامیسهم الّتی تستعمل الی هذه الغایة فی مدن کثیرة و من خیار النّاس صنف ثالث یستعملون الوجهین جمیعاً اعنی النّظر فی الطّبائع المسمّی حکمة و النّظر فی السّیاسة. مختصر کتاب الاخلاق ص ۳۶

۶۹۵. دین الفلاسفة

و امّا دین الفلاسفة فاثبات الرّبوبیّة و اعتقاد الوحدانیّة للباری جلّ جلاله، و التدیّن بالشّرایع المقرّبة الیه المزلفة لدیه والاتّسام بالاخلاق الحمیدة و تنزیه النّفس عن تعاطی الاوزار و الفواحش و الماثم و لزوم العدل و الانصاف. الرّسالة الجامعة ج ۱ ص ۱۰۰

۶۹۶. کاتبی قزوینی متوفی ۶۷۵

نجم الدّین ابوالحسن علی بن عمر معروف به دبیران فیلسوف و منطقی معروف قرن هفتم است. او اهل قزوین بود و اینکه خوانساری بنقل از کتبی او راکاشی یادکرده درست نیست. او از شاگردان اثیرالدّین ابهری بود و در ساختن زیج ایلخانی باتّفاق مویّدالدّین عرضی و فخرالدّین مراغی و محیی الدّین اخلاطی، نصیرالدّین طوسی را یاری کرد. از مهمترین آثار او در منطق الرّسالة الشّمسیّة است که آن را بنام شمس الدّین محمّد وزیر ساخته و مهمترین شرحهای آن شرح سعدالدّین تفتازانی و قطب‌الدّین رازی است کتاب اخیر که بنام تحریر القواعد المنطقیّة فی شرح الرّسالة الشّمسیّة برای غیاث الدّین محمّد فرزند خواجه رشید از وزرای سلطان خدابنده نوشته شده بارها در ایران و کشورهای عربی چاپ شده و جزو کتابهای درسی قرار گرفته است. ترجمه‌ای انگلیسی از الرّسالة الشّمسیّة بوسیله ا. سپرنگر صورت گرفته که همراه با کشّاف اصطلاحات الفنون تهانوی در سال ۱۸۵۴ در کلکته تحت عنوان The Logic of Arabians چاپ شده است. از مهمترین آثار او در فلسفه حکمة العین است که در آن به بحث دربارهٔ الهیّات و طبیعیّات پرداخته است. این کتاب مورد توجّه دانشمندان بوده و شروح و حواشی متعدّدی بر آن نوشته شده است از جمله شرح محمّد بن مبارک شاه معروف به میرک بخاری که در آن حواشی قطب‌الدّین شیرازی را نیز آورده است. علی بن محمّد الجرجانی معروف به السّید الشّریف متوفّی ۸۱۶ وکمال الدّین مسعود شیرازی متوفّی ۹۰۵ و میرزاجان باغنوی متوفّی ۹۹۴ هر یک حاشیه بر شرح میرک بخاری نوشته‌اند. حسن بن یوسف مطهّر معروف به علّامه حلّی متوفّی ۷۲۶ شرحی بر حکمة العین نوشته و آن را ایضاح

المقاصد نامیده است. این کتاب در سال ۱۳۳۷ هجری شمسی در تهران چاپ شده است. او در آراء خود تحت تاثیر فخرالدّین رازی نیز بود و دو کتاب او یعنی المحصّل و الملخّص را شرح کرد و بنام المفصّل و المنصّص نامید. او با نصیرالدّین طوسی مکاتبات و مناظراتی دربارهٔ پاره‌ای از مسائل فلسفی و منطقی داشت از جمله آنکه او دلیل فیلسوفان را در اثبات واجب الوجود از راه ابطال دور و تسلسل ردکرد و نصیرالدّین طوسی دلیلهای او را پاسخ داد. دلائل کاتبی بنام «شبهات کاتبی» تا قرن‌ها بعد مورد بحث بوده است. و دربارهٔ نقیض عام و همچنین مقول و مقول علیه نیز میان آن دو اختلاف نظر وجود داشته است.

۶۹۷. طریقه عجم

سیوطی در مقدّمه طبقات المفسّرین می‌گوید : من علوم تفسیر و حدیث و فقه و معانی و بیان و بدیع را بر طریقهٔ عرب و بلغا خواندم نه بر طریقهٔ عجم و اهل فلسفه. طبقات المفسّرین ص ۶

۶۹۸. علم معانی و علم اصول فقه

درباره تداخل و ارتباط این دو علم رجوع شود به : عروس الافراح یا شروح التّلخیص ج ۱ ص ۵۳ و نیز مفتاح العلوم سکّاکی.

۶۹۹. مخاریق الانبیاء

و اعلم انّ لمحمّد بن زکریا کتاباً زعم أنّه مخاریق الأنبیاء لا یستجیز ذکر ما فیه و لا یرخّص لذی دین و لا مروّة الإصغاء إلیه فإنّه المفسد للقلب المذهب بالدّین الهادم للمرؤة المورث البغضة للأنبیاء صلوات اللّه علیهم اجمعین و لأتباعهم و نحن لا نحمل علی عقولنا ما لیس فی وسعها لانّها عندنا مبدعة متناهیة. البدء و التّاریخ ج ۳ ص ۱۱۰

و عبداللّه بن میمون در کوهستان بر این مذهب دعوت می‌کرد و مشعبدی سخت استاد بود و محمّد زکریا نام وی در کتاب مخاریق الانبیاء آورده است. سیرالملوک ص ۲۶۳

و ینبغی ان تحیط علما بمخاریق الانبیاء و مناقضاتهم فی اقوالهم کعیسی بن مریم قال للیهود: لا ارفع شریعة موسی ثمّ رفعها بتحریم الاحد بدلاً من السّبت و اباح العمل فی السّبت و ابدل قبلة موسی بخلاف جهتها و لهذا قتلته الیهود لما اختلفت کلمته. الفرق بین

الفرق ص ۲۹۷

۷۰۰. صوف

صوف: پشمینه، جامهٔ درویشان و صوفیان در برابر بُرد که جامه توانگران و اشراف بوده است. ابوتمّام می‌گوید:

کانوا برود زمانهم فتصدّعوا　　　فکأنّما لبس الزّمان الصّوفا

۷۰۱. باطنیّه

محمّد بن الحسن الدّیلمی که از دانشمندان اوائل قرن هشتم بوده است در کتاب قواعد عقائد آل محمّد ص ۳۴ برای باطنیان پانزده لقب بدین ترتیب برمی‌شمارد. باطنیّه، قرامطه، اسماعیلیّه، مبارکیّه، سبعیّه، تعلیمیّه، اباحیّه، ملاحده، زنادقه، مزدکیّه، بابکیّه، خرمیّه، محمّره، خرمدینیّه.

خواجه نظام الملک در سیاست نامه گوید: و باطنیان را بدان وقت اسمی و لقبی بوده است و بهر شهری ایشانرا بنامی دیگر خوانده‌اند بحلب و مصر اسماعیلی خوانند و ببغداد و ماوراء النّهر و غزنین قرمطی خوانند و بکوفه مبارکی و ببصره راوندی و برقعی. ص ۲۸

۷۰۲. علم الابدان

یکی از متکلّمان که در همسایگی ابن هندو می‌زیسته کتابی دربارهٔ ابطال طبّ نوشته بود. ابن هندو روزی به او گفته است که پیغمبر ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ فرمود: العلم علمان علم الابدان و علم الادیان. علم بدن را که پزشکی باشد بر علم دین مقدّم داشت برای اینکه عبادات از کسی صادر می‌شود که تن او سالم و عقل او ثابت باشد. خداوند تعالی فرمود: «و لا علی المریض حرج» و نیز فرمود: «ان کنتم مرضیٰ» و باز فرمود: «فمن کان منکم مریضاً». پس از این سخن آن متکلّم از عقیده خود استغفار کرد. نزهة الارواح ج ۲ ص ۳۵

۷۰۳. عجْمه = لهجه فارسی

اعطی الولید بن یزید ابن میّادة جاریة طبریّة اعجمیّة لا تفصح حسناء جمیلة کاملة لو لا العجمة فعشقها و قال فیها:

جزاک اللّه خیرا من امیر　　　فقد اعطیت مبرادا سخونا

باهلی ما الذّک عند نفسی　　　لو انّک بالکلام تعرّبینا

کانّک ظبیة مضغت اراکا	بوادی الجزع حین تبغّمینا

کتاب الاغانی ج ۲ ص ۳۱۹

۷۰۴. دیوان‌ها

خلفای بنی عبّاس برای اولین بار وزیر گرفتند زیرا بنی امیّه امر اموال و خراج و تقسیم آن را به کُتّاب شهرها که از طرف امراء گماشته شده بودند تفویض می‌کردند دیوانهای شام بزبان رومی و دیوانهای مصر بزبان قبطی و دیوانهای عراق بزبان فارسی بوده است و کاتبان این دواوین فقط نصاری و مجوس بودند، سلیمان بن سعد القضاة در زمان عبدالملک بن مروان دواوین شام را بزبان عربی نقل کرد. الإعلان بالتّوبیخ لمن ذمّ التّاریخ ص ۹۷

۷۰۵. قدمای خمسه

و طالبته (= رازی) فی مجلس آخر و قلت له: أخبرنی عن الأصل الّذی تعتقده من القول بقدم الخمسة: الباری و النّفس و الهیولیٰ و المکان و الزّمان، أهو شیء و افقک علیه القدماء أم خالفوک فیه؟ قال: بل للقدماء فی هذا أقوال مختلفة و لکنّی استدرکت هذا بکثرة البحث و النّظر فی اصولهم فاستخرجت ما هو الحقّ الّذی لا مدفع له و لا محیص عنه. رسائل فلسفیّة ص ۳۰۱

۷۰۶. رؤیت خداوند

فخرالدّین رازی در کتاب «البراهین البهائیّة» فصل نوزدهم را که از آن تعبیر به مسألهٔ نوزدهم کرده دربارهٔ رؤیت خدا قرار داده و مقدّماتی دربارهٔ این امر ممهّد داشته که چهارمین آن اینست:

«مقدّمهٔ چهارم آنست که مذهب ما درین مسأله آنست که مذهب امام منصور ماتریدی علیه الرّحمة و الغفران است و آن آنست که اثبات رؤیت بدلیل عقلی نکنیم لیکن تمسّک بظواهر قران و اخبار در اثبات رؤیت کنیم پس اگر خصم خواهد که تأویل ظاهر آن کند بدلیل، بر دلیلهای عقلی وی اعتراض کنیم و او را از تأویل کردن منع کنیم و چون ازین فارغ شدیم شروع کنیم در دلائل مسألهٔ رویت و باللّه التّوفیق و العصمة» ص ۱۷۱ البراهین در علم کلام ص ۱۷۰

۷۰۷. چاکردیزه

ذکر قبرستان جاکردیزه، و در آنجا بسیار از علما آسوده‌اند و مجتهدان و اصحاب

کرامات در آن مقام بسیار آسوده و پادشاهان خاک آن زمین را توتیای چشم می‌کرده‌اند و در روزهای درماندگی از آنجا امداد می‌طلبیده‌اند. و تربت خواجه ابواسحاق بن ابراهیم سماسی در آنجاست زیرا که جاکردیزه باغ او بوده و از او بخواجه ابولیث سمرقندی رسیده است. قندیّه ص ۴ و ۵

ذکر مسجد امام علم الهدی شیخ ابو منصور ماتریدی به درون شهر قریب به دروازهٔ شهر به قرب دیوار قلعه بطرف شرقی شهر در میان قبرستان جاکردیزه افتاده است و در بالای سر مزار شیخ است و در زمان قدیم هر بلائی که در این شهر یا هر وبائی [که] نازل می‌شده عابدان و عالمان و زاهدان شهر درین مسجد جمع شده دعا می‌کرده‌اند و آن بلا و وبا دفع می‌شده است. محل اجابت دعا و گشایش دل علما است. سمریّه ص ۴۱

۷۰۸. عنوان

همیشه تا بسر خطبه‌ها بود تحمید　　همیشه تا زبر نامه‌ها بود عنوان

دیوان فرّخی ص ۲۵۲

ناصر خسرو گوید:

دل تو نامه عقل و سخنت عنوانست　　بکوش سخت و نکو کن ز نامه عنوان را

دیوان ۵۲ / ۴۳

۷۰۹. افعال عباد

لم تخل افعانها اللّاتی نذلّ بها　　احدی ثلاث خصال فی معانیها

امّا تفرّد مولانا بصنعتها　　فاللّوم یسقط عنّا حین ناتیها

فکان یشرکنا فاللّوم یلحقه　　ان کان یلحقنا من لائم فیها

و لم یکن لالهی فی جنایتها　　صنع فما الصّنع الّا ذنب جانیها

محاضرات الادباء ج ۴ ص ۴۲۶

۷۱۰. لقب

خطاب به نام و کنیه از سوء ادب بشمار می‌آمد و خلفای اسلامی به «یا خلیفة اللّه»، «یا امین اللّه»، «یا امیر المومنین» خطاب می‌شدند. التّاج ص ۱۵۹. این برخلاف آنست که شاعر عرب گفته است:

اکنیه حین انادیه لاکرمه　　و لا القّبه و السّوءة اللّقبا

۷۱۱. کوه دماوند

ابن اسفندیار هنگام ذکر «عجایب طبرستان» گوید: یکی کوه دماوند است که علیّ بن ربّن الکاتب در کتاب فردوس الحکمة آورده است که از دیه اسک تا قلّه بدو روز شوند و او همچون گنبدی مخروط است و بر همه جوانب او ابداً برف باشد الاّ بر سر او. تاریخ طبرستان ص ۸۲

۷۱۲. روزجار

معرّب «روزگار» که ثعالبی نیشابوری بکار برده است: تجریب المجرَّب تضییع الرّوزجار. از گفته‌های بهمن بن اسفندیاذ است. الایجاز و الاعجاز ص ۱۰. بیاد می‌آورد گفتهٔ حافظ را: من جرّب المجرَّب حلّت به النّدامة و در فارسی: آزموده را آزمودن خطاست.

۷۱۳. دیوان رسائل ـ اصطلاحات آن

و من الالفاظ المستعملة فی دیوان الرّسائل:

الانشاء، هو عمل نسخة یعملها الکاتب فتعرض علی صاحب الدّیوان لیزید فیها او ینقص منها او ینفذها علی حالها او یأمر بتحریرها. **التّحریر**، کانّه الاعتاق و هو نقل الکتاب من سواد النّسخة الی بیاض نقیّ، **الثَبَت**، ان تنسخ الکتب باعیانها و جوامعها و نکتها. **الاواره**، ما یثبت فی آخر الکتاب من نسخة عمل او کتاب آخر وارد او صادر. **الأَسکدار**، مدرج یکتب فیه جوامع الکتب المنفذة للختم و قد ذکرنا اشتقاقه قبل هذا فی ذکرنا الاسکدار. مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۷۲

۷۱۴. امیر بدخشان علی بن اسد

بر مقتضای التماس امیر بزرگوار نام دار بیدار حقایق جوی دقائق دان معانی طراز سخن شناس علم ورز عدل سیرت احسان گستر حکمت پرور هنرور اعنی امیر بدخشان عین الدّولة زین الملّة فخرالامّة شمس الاعالی ابوالمعالی علی بن الاسد بن الحارث مولی امیر المؤمنین خدای تعالی ولایت دینی و دنیاوی او را بسلامت عاجل و سعادت آجل پیونداد و توفیقش بر احیاء علم و حکمت و اثبات حق و حقیقت و اعزاز جدّ و بصیرت بیفزایاد که من بعمر دراز خویش اندر فراخ زمین خدای سبحانه جز او کسی ندیدم که با اقبال دنیا بوی آنکس طلب ذخایر علمی و دفاین دینی و خزاین صدقی کند و فکر این زایل فانی نکند. جامع الحکمتین ص ۳۱۴.

۷۱۵. سمرّج = سه مرّه، سه بار

و امران یجبی الخراج فی ثلاثة انجم و سمّی الدّار التی یجبی فیها ذلک **«سرای سمرّه»** و تفسیره دارالثّلاثة الانجم و هی الّتی تعرف بالشمرّج الیوم. و قد قیل فی تفسیره ذلک غیر هذا ای انّما هی دارالحساب و الحساب شمرّه و هذا کلام معروف فی لغة فارس الی الیوم یسمّون الخراج الشّمرّه بالشّین علی معنی الحساب و رفع خراج الرّؤوس عن الفقراء والزّمنی و کذا خراج الغلّات و رفعه عمّا نالته الافة علی قدر ما اصباب منها.

۷۱۶. کندی، یعقوب بن اسحق ـ تاثّر او از سقراط

رسالته فی خبر فضیلة سقراط فهرست ۱۷۶ اخبار ۱۶۸ عیون ۲۰۱، رسالته فی الفاظ سقراط فهرست ۱۷۷ اخبار ۱۶۹ عیون ۲۰۲، رسالته فی خبر موت سقراط فهرست ۱۷۹ اخبار ۱۷۲ عیون ۲۰۴. التّصانیف المنسوبه الی فیلسوف العرب ص ۳۲. فهرست= الفهرست ابن ندیم، اخبار= اخبار الحکمای قفطی، عیون= عیون الانباء ابن ابی اصیبعة

۷۱۷. نسب فاطمیان

و قد فضح القاضی ابوبکر ابن الطیّب الباقلانی نسبه فی کتاب «کشف الاسرار و هتک الاستار» و ذکر کرده است که آنان قرامطه‌اند و ابوعبداللّه شیعی این مذهب را احداث کرده و این نسب را بآنان داده است. البیان المغرب ص ۱۵۹. جامع التّواریخ ص ۲۲۰ حواشی دانش پژوه.

۷۱۸. القاب شاهان ایران

اردشیر بن بابک ـ بابکان، شاپور ـ نبرده، هرمز ـ بطل، بهرام ـ بردبار، بهرام بن بهرام ـ شاهنده (ای الصّالح)، بهرام بن بهرامان ـ سکستان شاه (ای ملک سجستان)، نرسی ـ نخشیرکان (قنّاص الوحوش)، هرمز ـ کوهبند (صاحب الجبل)، شاپور ـ هویه سنبا (هویه =کتف، سنبا = ثقّاب)، عرب او را ذوالاکتاف می‌خواند، اردشیر ـ جمیل، شاپور بن شاپور ـ شاپور الجنود، بهرام بن شاپور ـ کرمان شاه، یزدگرد ـ دفروبزه‌گر (اثیم و مجرم و فظّ)، بهرام گور ـ حریص بود به صید عیر = گورخر، یزدگرد ـ سپاه دوست، هرمز ـ فرزانه، فیروز ـ مردانه، پوران دخت ـ سعیدة، بلاش ـ گرانمایه، آزرمی دخت ـ عادلة، قباد ـ نیک رای، فرخ زاد بن ابرویز ـ بختیار، جاماسب ـ نگارین، یزدگرد ـ الملک الاخیر، کسری، انوشروان، هرمز ـ ترک زاد، کسری ـ ابرویز، قباد ـ شیرویه، اردشیر ـ کوچک، کسری بن قباد ـ کوتاه. مفاتیح العلم خوارزمی ص ۱۰۳ و ۱۰۵

۷۱۹. الفهلويّة = پهلوی

انّ اوّل حاصل بنور الانوار واحد، و هو النّور الاقرب و النّور العظیم، وربما سمّاه بعض الفهلويّة بهمن، ص ۱۲۸ و در عبارت زیر از برخی از آنان نام می‌برد : و علی هذا یبتنی قاعدة الشّرق فی النّور و الظّلمة الّتی کانت طريقة حکماء الفرس مثل جاماسف و فرشا وشتر و بوزرجمهر و من قبلهم، و هی لیست قاعدة کفرة المجوس والحادمانی و ما یفضی الی الشّرک باللّه. حکمة الاشراق ص ۱۲۸ و ۱۱

۷۲۰. سرود گو

فامّا القديم من الاغانی بالفارسيّة کلام غیر موزون و لا محذوّ علی القوافی علی نحو ما وصفناه و انّما معنی قولهم لکسری سرود گو بتازی معناه مغنّ بالعربيّة. الزّينة ج ۱ ص ۱۲۳

۷۲۱. کلمات فارسی در شعر عربی

«دشت»، الصّبح المنیر ص ۱۵۷

قد علمت فارس و حمیر و الاعـ — راب بـالدّشت ايّـهم نـزلا

«درفش»، دیوان بحتری

و المـنايا مـواثـل و انـوشر — وان يزجی الصّفوف تحت الدّرفس

«هربذی» امریء القیس ص ۳۵۱ المعرّب

اذا زاعـه مـن جـانبيه کـليهما — مشی الهربذی فی دفّه ثم فرفرا

۷۲۲. اریان شهر = ایران شهر

و انّ الفرس کانت بفارس و الماهات و غیرها من بلاد الفـهلويّين و انّ هـذا الصّـقع مضاف اليهم و انّما هو بلد اریان شهر معنی ذلک بلد السّباع لان السّباع تدعی بالنّبطيّة اریان احدها اریا فشبّهوا بالسّباع لشدّة بأسهم و شجاعتهم و عظم ملکهم و کثرة جنودهم. التّنبيه و الاشراف ص ۳۴

۷۲۳. طبیب و متطبّب

و قد بيّن جالینوس انّ الطّبيب فیلسوف کامل و انّه من قصر عن ذلک فهو متطبّب لا طبیب. و الفیلسوف الکامل هو الّذی قد حصل له العلم التّعلیمی و الطّبیعی و الالهـی و المنطقی فالطّبيب هو الّذی حصل کلّ واحد من هذه الکمال ای بلغ فیه الکمال. خـمس رسائل ص ۴۰

۷۲۴. طبّ

و قد قال ارسطوطیلس انّ العلم من الاشیا، الحسنة الشّریفة و انّ بعض العلم اشرف من بعض کالعلم بالطّبّ لان موضوع الطّبّ اکرم الموضوعات یفی بموضوعه اجسام النّاس فامّا موضوع الصّائغ فالذّهب و موضوع النّجار الخشب. فردوس الحکمة ص ۴

۷۲۵. رصدخانه مراغه

منجّمین که در کار رصد مراغه با خواجه نصیرالدّین کمک می‌کردند عبارتند از: علّامه قطب الدّین شیرازی، مؤیّدالدّین عرضی دمشقی، محیی‌الدّین مغربی، فخرالدّین مراغی، فخرالدّین اخلاطی، نجم الدّین دبیران کاتبی قزوینی. تاریخ مغول عبّاس اقبال ص ۱۹۱

۷۲۶. رأی

ابن ندیم دربارهٔ ابن ابی لیلی ۷۴ - ۱۴۸ می‌گوید: و کان یفتی بالرّأی. صاحب رأی معمولاً بر ابوحنیفه اطلاق می‌شود ناصر خسرو می‌گوید:

می جوشیده حلال است سوی صاحب رای

شافعی گوید شطرنج مباحست بباز

مقصود از «می جوشیده» «شراب مثلّث» است که نزد ابوحنیفه مباح بوده. میبدی در تفسیر کشف الاسرار می‌گوید: ابوحنیفه گفته است که: «مطبوخ که دو سیک از آن بشود و سیکی بماند خوردن آن مباح است و حد واجب نکنند تا آنگه که مستی آرد» ج ۳ ص ۲۲۴.

۷۲۷. طبّ = سودمندترین شغل‌ها

... قال: و ما صناعتک؟. قلت: طبیب قال: انفع الصّنایع و اربح البضائع. دعوة الاطبّاء ابن‌بطلان ص ۲

۷۲۸. اعشی - شعر او در حضور کسریٰ

اعشی قصیده‌ای بدین مطلع دارد:

أرقت و ما هذا السّهاد المـورّق — و مابی من سُقْم و مابی معشق

و انشد الاعشی قصیدته هذه [لکسری] ففسرّت له فلمّا سمعها قال: ان کان هذا سهر لغیر سقم و لا عشق فما هو الّا لصّ. اغانی ج ۹ - ۱۱۵.

فقد کان الاعشی وفد علی کسریٰ قال عنه. فقالوا: سرود گوی، یعنون مغنّ بالعربیّة. الزّینة ج ۱ ص ۱۲۲

۷۲۹. مستعلیان و نزاریان

مستعلیان و نزاریان بر امور زیر اتفاق دارند: ۱ - واجب است امام معصومی ظاهر یا مستور وجود داشته باشد. آخرین امام ظاهر اسماعیل و اولین امام مستور فرزند اوست. ۲ ـ هر که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد و یا اینکه بیعت امامی در گردنش نباشد همچون جاهلیان مرده است. ۳ - علم فقط بتعلیم از امامان حاصل می‌شود. ۴ ـ امامان را ادواریست در هر دوره هفت تن‌اند ظاهر یا مستور اگر اهل دور ظاهر باشند دور را دور کشف نامند و اگر مستور باشند دور ستر خوانده میشود. ۵ ـ موالات و دوستی اهل البیت و تبرّی از دشمنان و مخالفانشان.

۷۳۰. باقلانی، قاضی ابوبکر

قال: فما تقول فی ابن الباقلانی؟ قلت:

فما شرّ الثّلاثة امّ عمر　　　بصاحبک الّذی لا تصبحینا

یزعم انّه ینصر السّنة و یفحم المعتزلة و ینشر الرّوایة و هو فی اضعاف ذلک علی مذهب الخرمیّة و طرائق الملاحدة قال: و اللّه انّ هذا لمن المصائب الکبار و المحن الغلاظ و الامراض الّتی لیس لها علاج. الامتاع و الموانسة ج ۱ ص ۱۴۳

۷۳۱. ابو عبداللّه شیعی

قال: انا رجل من اهل العراق و کنت اخدم السّلطان ثم رایت انّ خدمته لیست من افعال البرّ فترکتها و صرت اطلب المعیشة من المال الحلال فلم ارلذلک وجها الّا تعلیم القران للصّبیان. فسالت: این یتاتّی ذلک تاتیّا حسنا؟. فذکر لی بلاد مصر. البیان المغرب ص ۱۲۵ و نیز رجوع شود به جامع التّواریخ ص ۱۹

۷۳۲. خلق

الباب السّادس و العشرون فی ما الخلق؟. الخلق هو حالة للنّفس داعیة الانسان الی ان یفعل افعال النّفس بلا رویّة و لا اختیار، و قد فصحت الفلاسفة عن الخلق اهو النّفس الّتی لیست بناطقة فقط ام هو یشوب النّفس النّاطقة بشیء. فامّا المتقدّمون منهم فنسبوا الخلق الی النّفس الغیر النّاطقة لما راوا من حرکة النّفس من غیر فکر و لا رویّة الی ما یدعو الیه الخلق من شوق او هرب من شیء او لذّة او أذی و ما اشبه ذلک من سائر الافعال الّتی تری فی الاطفال و سائر الحیوان فانّ بعضها ذو شجاعة و بعضها ذو مکر و بعضها آنس و بعضها نافر و اشیاء اخری تجری هذا المجری. فلذلک نسب الفلاسفة القدماء الاخلاق الی

النّفس الحیوانیّة. و امّا المتاخّرون بعد هؤلاء فنسبوا جمیع الاخلاق الی النّفس النّاطقة و اضافوا الیها ما یعرض للنّفس البهیمیّة من الحرد و الغضب و العشق و ما یجری هذا المجری و ما للنّفس الشّهوانیّة ایضاً. الرّوضة الطّبیّة ص ۴۳

۷۳۳. سقراط خم نشین

و قال له بعض تلامذته أیّها المعلّم! کیف لا نری علیک أثر حزن؟ فقال له سقراط: لانّی لا املک ما ان عدمته احزننی. فقال له سوفسطائی کان حاضرا: فان انکسر الحب؟ ـ و کان سقراط یاوی اذ ذاک فی کنف حبّ ـ فقال سقراط: ان انکسر الحبّ فلا ینکسر المکان. مختار الحکم ص ۱۲۱. ششتری متفکّر و صوفی قرن هفتم در قصیده‌ای بمطلع:

اری طالبا منّا الزیادة لا الحسنیٰ   بفکر رمیٰ سهماً فعدّی به عدنا

گوید:

و تیّم الباب الهرامس کلّهم   و حسبک من سقراط أسکنه الدّنّا

دیوان ابی الحسن الشّشتری شاعر الصّوفیة الکبیر فی الاندلس و المغرب ص ۷۴

حافظ خم نشینی را به افلاطون نسبت داده است:

جز فلاطون خم نشین شراب   سرّ حکمت بما که گوید باز؟

دیوان حافظ ص ۱۷۸

و در این بیت سنائی به بقراط نسبت داده شده است:

بود بقراط را خمی مسکن   بودش آن خم بجای پیراهن

شرح حدیقه ص ۶۹۵

۷۳۴. تدبیر شیخوخت (= درمان سالخوردگان)

و هذا الجزء من الطّبّ هو المسمّی تدبیر الشّیخوخة. الحاوی ج ۱۶ ص ۴۴. در آغاز اجزاء الطّبّ جالینوس هم آمده است.

۷۳۵. «و المجتهد قد یخطیء و قد یصیب» العقائد النّسفیّة

... و المجتهد غیر مکلّف باصابته لغموضه و خفائه فلذلک کان المخطیء معذوراً بل مأجوراً. فلا خلاف علی هذا المذهب فی انّ المخطیء لیس بآثم و انّما الخلاف فی انّه مخطیء ابتداء و انتهاء ای بالنّظر الی الدّلیل و الحکم جمیعاً و الیه ذهب بعض المشایخ و هو مختار الشّیخ ابی منصور او انتهاء فقط ای بالنّظر الی الحکم حیث اخطأ فیه و ان اصاب فی الدّلیل حیث اقامه علی وجهه مستجمعا بشرائطه و ارکانه فاتی بما کلّف به من

الاعتبار و لیس علیه فی الاجتهادیّات اقامة الحجّة القطعیّة الّتی مدلولها حقّ البتّة. شرح العقائد النّسفیّة تفتازانی ص ۱۹۵

۷۳۶. ماترید

الماتریتی بفتح المیم و سکون الالف و ضمّ التّاء فوقها نقطتان و کسر الرّاء و سکون الیاء تحتها نقطتان و فی آخرها تاء ثانیة فوقها نقطتان. هذه النّسبة الی ما تریت و هی محلّة بسمرقند، و یقال لها ایضاً ماترید بالدّال المهملة خرج منها جماعة من العلماء و الفضلاء: منهم ابونصر الفتح بن ابی حفص الماتریتی روی عن محمّد بن نمیر، روی عنه عبد سهل الزّاهد السّمرقندی. اللّباب فی تهذیب الانساب. ج ۲ ص ۷۶

۷۳۷. دل ایران شهر

... فنقول انّ قصبة مملکة الاسلام بلد العراق، و هذا مع انّه موجود هکذا فی الوقت فقد کانت الفرس تجریه علیه و تسمّیه «دل ایران شهر» و انّما سمّت العرب العراق بهذا الاسم تعریبا لما وجدت الفرس سمته و هو ایران و معنی ایران نسبة الی ایروهم القوم الّذین اختارهم ایربن فریدون بن و یونجهان بن اوشهنج بن فیروزان بن سیامک بن نرسی بن جیومرث. تفسیر جیومرث علی ما اخبرنی به المویّد الحیّ النّاطق المیّت و الفرس اوّلیّتهم و ابتداءهم من جیومرث و یسمّونه مقام آدم. الخراج قد امة بن جعفر ص ۲۳۴

۷۳۸. اهواز ـ خراج آن

و کمان یبلغ خراجها ایّام الاکاسرة مائة الف الف درهم و خمسین الف الف درهم وافٍ و حکی انّها جُبِیَت فی بعض الاوقات الف حمل فضّه. البدء و التّاریخ. ج ۴ ص ۷۶

۷۳۹. جغرافیا

احمد بن الطیّب السّرخسی صاحب یعقوب بن اسحاق الکندی کتابی در مسالک و ممالک و بحار و انهار و اخبار بلدان تالیف کرد. همچنین: ابو عبداللّه محمّد بن احمد الجیهانی وزیر نصر بن احمد. و نیز ابوالقاسم عبیداللّه بن عبداللّه بن خردادبه در کتاب معروف خود المسالک و الممالک و هو اعمّ من هذه الکتب شهرة فی خواصّ النّاس و عوامّهم فی وقتنا هذا. و بالاخره محمّد بن احمد بن النّجم ابن ابی عون الکاتب در کتابش موسوم به النّواحی و الافاق و الاخبار عن البلدان. التّنبیه و الاشراف ص ۶۵

۷۴۰. سرایت بیماری

دشمنان تو همه بیمار و بنده تندرست   دورتر باید ز بیمار آنکه او بیمار نیست

دیوان ناصر خسرو ۱۴۷ / ۵۲

گر نگیرم در برت عذر است از آنک بـــوی بـیماری هــمی آیــد ز مــن

دیوان خاقانی ص ۸۳۴

چو عضوی شود گنده باید بـرید وگــرنه کــند عــضو دیگــر پـلید

دیوان حزین ص ۷۲۲

۷۴۱. کاتبی قزوینی تولّد ۶۰۰ وفات ۶۷۵ هجری

علیّ بن عمر نجم الدّین کاتبی قزوینی مشهور به دبیران معاصر و شـاگـرد خـواجـه طوسی و استاد علّامه حلّی بوده است. خواجه او را بعنوان «مولانا الإمام نجم المـلّة و الدّین علّامة العصر أفضل العالم» و علّامه حلّی او را بـعنوان «کان من فـضلاء العـصر و اعلمهم بالمنطق» ستوده است. از آثار مهم او در فلسفه کتاب «حکمة العـین» است کـه بوسیله علّامه حلّی تحت عنوان «ایضاح المقاصد» شرح گردیده است این کتاب در سال ۱۳۷۸/ ۱۹۵۹ براهنمائی و کوشش سیّد محمّد مشکوة و پـیشگفتار و پـاورقی عـلینقی منزوی در تهران بچاپ رسیده است. حکمة العین کاتبی مورد توجّه دانشمندان پس از او قرار گرفته از جمله حاجی ملّا هادی سبزواری در ضمن ادلّه اشتراک وجود یکی از ادلّه کاتبی که حاصل آن اینست که : «اگر وجود مشترک نمی‌بود با زوال اعتقاد خصوصیّات اعتقاد به وجود زائل می‌شد»

و إنّه لیس اعتقاده ارتفع إذا التّعیّن اعتقاده امتنع

مقاله «کاتبی» در دائرة المعارف اسـلام بـوسیلهٔ حـقیر (= مـهدی مـحقّق) بـه زبـان انگلیسی نوشته شده است.

۷۴۲. رمز

و علی الرّمز یبتنی قاعدة أهل الشّرق و هم حکماء الفرس القائلون بأصلین: أحدهما نور و الآخر ظلمة، لأنّه رمز علی الوجوب و الإمکان. فالنّور قائم مقام الوجود الواجب و الظّلمة قائم مقام الوجود الممکن لا انّ المبدا الأوّل اثنان: أحدهما نور و الأخر ظلمة لانّ هذا لا یقوله عاقل فضلا عن فضلاء فارس الخائضین غمرات العلوم الحقیقیّة، و لهذا قال النّبی صلّی اللّه علیه و آله فی مدحهم: «لو کان العلم بالثّریّا لتناولته رجال من فارس» و قد احیی المصنّف حکمهم و مذاهبهم فی هذا الکتاب و هو بعینه ذوق فضلاء یونان و هاتان الامّتان متوافقان فی الأصل. شرح حکمة الاشراق ص ۱۸

۷۴۳. فیّومی، سعید بن یوسف المعروف بسعدیا الفیّومی

و من أفاضل الیهود و علمائهم المتمکّنین من اللّغة العبرانیّة، و یزعم الیهود أنّها لم ترمثله، الفیّومی، و اسمه سعید و یقال سعدیا. و کان قریب العهد و قد أدرکه جماعة فی زماننا و له من الکتب، کتاب المبادی. کتاب الشّرایع. کتاب تفسیر اشعیاء. کتاب تفسیر التّوراة، نسقاً بلا شرح. کتاب الأمثال و هو عشر مقالات. کتاب تفسیر أحکام داود. کتاب تفسیر النّکت و هو تفسیر زبور داود علیه السّلام. کتاب تفسیر السّفر الثّالث من النّصف الآخر من التّوراة، مشروح. کتاب تفسیر کتاب ایّوب. کتاب إقامة الصّلوات و الشّرایع. کتاب العبور و هو التّاریخ. الفهرست ص ۲۵. از مهمترین کتابهای او کتاب الامانات و الاعتقادات است که به زبان عربی نگارش یافته و در آن دربارهٔ حدوث موجودات، امر و نهی، طاعت و معصیت، جبر و عدل، حسنات و سیّئات، جوهر نفس و مرگ، احیاء مردگان در دنیا، فرقان، ثواب و عقاب در آخرت، آنچه که برای انسان اصلح است که در دنیا انجام دهد. این کتاب در سال ۱۸۸۰ در شهر لیدن از بلاد هلند بکوشش دکتر اس. لاندور S. Landaure چاپ شده است.

۷۴۴. کیّال

مولد احمد کیّال دستکرهٔ بیت النّار بوده است، و او را تصانیف بسیار است، و سخن او سخنی غریب و عجیب باشد، و از تصانیف او مجلّدی در دست امیر امام قطب الدّین ابو منصور عبّادی ـ رحمه اللّه ـ دیدم و مریدان و کتب و اتباع او در سمرقند ظاهرتر باشند. تاریخ بیهق ص ۲۵۳. ماسینیون احتمال داده است که او از مذاهب هندوئی متاثّر بوده است. عجب نامه ص ۳۳۱. و در دائرة المعارف اسلام گفته است که او تمایلات اسماعیلی و گنوستیکی داشته است. اخبار او در بیان الادیان ص ۳۰۷ آمده است. خاقانی گوید:

بزیبقی مقنّع باحمقی کیّال　　　بروز کوری صبّاح و شبروی خباب

دیوان ص ۵۰

و نیز در هجو ابوالعلاء گنجوی می‌گوید:

چون از در دین ستوه گردد　　　گرد در گرد کوه گردد

گوید که حسن پیمبری بود　　　کیّال بزرگ مهتری بود

تحفة العراقین ص ۲۳۶

ناصرخسرو گويد:

راهيست بدين اندر مرشيعت حق را　　　جــز راه حـروری و كـرامـی و كـيالی

ديوان ۳۵/۲۱

محمّد بن زكريای رازی كتابی در ردّ او در مسأله امامت تحت عنوان: فی الإمامة علی الكيّال نوشته است. فهرست بيرونی ص ۱۵.

۷۴۵. الهيّات

فقال إنّ علم الالهيّات من علم الموجود بما هو موجود لأنّه علم مبادی الموجودات فأفرد لذلک علما و قال فيه انّه علم ما بعد الطّبيعة و انّه الفلسفة الاولیٰ و انّه العلم الالهی. المعتبر ج ۳ ص ۳

۷۴۶. اللّواحق

و ما جمعنا هذا الكتاب لنّظهره إلّا لأنفسنا أعنی الّذين يقومون منّا مقام انفسنا، و امّا العامّة من مزاولی هذا الشّأن فقد أعطيناهم فی كتاب الشّفاء ما هو كثير لهم و فوق حاجتهم و سنعطيهم فی اللّواحق ما يصلح لهم زيادة علی ما اخذوه و علی كلّ حال فالاستعانة باللّه وحده. منطق المشرقيّين ص ۴

۷۴۷. باسديو

و فی كتاب «كيتا» و هو جزؤ من كتاب «بهارت» فيما جری بين باسديو و بين أَرجُن: إنّی أنا الكلّ من غير مبدء بولادة أو منتهی بوفاة، لا اقصد بفعلی مكافاة و لا اختصّ بطبقة دون اخریٰ لصداقة أو عداوة، قد اعطيت كلّا من خلقی حاجته فی فعله، فمن عرفنی بهذه الصّفة و تشبّه بی فی أبعاد الطّمع عن العمل انحلّ وثاقه و سهل خلاصه و عتاقه، و هذا كما قيل فی حدّ الفلسفه: انّها التّقيّل باللّه ما امكن. ماللهند ص ۲۲. ابـوريحان كـتابی تـحت عنوان: فی باسديو عند مجيئه الأدنــی نـوشته است. فـهرست كـتابهای رازی و نـامهای كتابهای بيرونی ص ۳۶

۷۴۸. مخمّسه = غلاة

... انّهم كانوا مخمّسة، يعتقدون ان عليّا و فاطمه و الحسن و الحسين و محمّد صلوات اللّه عليه، خمسة اشباح انوار قديمه لم تزل و لا تزال. نشوار المحاضرة ج ۴ ص ۲۵۴

۷۴۹. المصباح (= نام يكی از كتابهای ناصر خسرو)

... و ما حقيقت برزخ بفرمان خداوند روزگار المستنصر باللّه صلوات اللّه عليه و علی آبائه

الطّاهرین و أبنائه الأکرمین اندر کتاب مصباح یاد کرده‌ایم. خوان الاخوان ص ۱۱۶

۷۵۰. قضا و قدر

از حضرت علی روایت شده که در پاسخ کسی که در صفّین همراه او بوده و پرسیده که مسیر آنان به شام آیا بقضا و قدر خداوند است فرموده است: بلی ولی نه قضای لازم و قدر محتومی که ثواب و عقاب و وعد و وعید و امر و نهی را باطل بگرداند بلکه قضا و قدر خداوند همان امر و حکم اوست که فرموده: «و کان أمر اللّه قدرا مقدوراً». امالی سیّد مرتضی ج ۱ ص ۱۵۱

۷۵۱. کیمیا

و أظهر جابر بن حیّان علی سرّ الکیمیاء. الکیمیاء معروفة الاسم، باطلة المعنی، و **لیعقوب الکندی** رسالة بدیعة سمّاها **«ابطال دعوی المدّعین صنعة الذّهب و الفضّة»** جعلها مقالتین یذکر فیهما تعذّر فعل النّاس لما انفردت الطّبیعة بفعله و خدع اهل هذه الصّناعة و جهلهم. و یقال انّ **ابابکر الرّازی** ردّ علیه ردّاً لا طائل فیه. و اعرف **لابی عثمان الجاحظ** فی کتاب **الحیوان** عند ذکر خلق الفار من الطّین کلاماً فی الکیمیاء بَعَّدَ فیه و قَرَّب و لم یخرج علی شیء من ابطالها و لا تحقیقها. و الصّحیح الاشهر عدم الصّحة فیها. سرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون، ص ۲۲۵

۷۵۲. علیّ بن ربّن طبری

علی بن ربّن طبری از دانشمندان قرن سوم هجری نخست منشی مازیار بن قارن بود و پس از آنکه در سال ۲۲۴ مازیار در هرمزد آباد طبرستان بدست عمّال عرب افتاد بری و سپس به بغداد آمد و در سال سوم خلافت متوکّل یعنی ۲۳۶ در شهر سامرّا کتاب معروف طبّی خود «فردوس الحکمة» را تالیف کرد. او در آغاز این کتاب برخی از مطالب فلسفی را آورده و دربارهٔ اصطلاحاتی همچون هیولیٰ و صورت و کمیّت و کیفیّت و همچنین طبایع مفرده و مرکّبه و استحاله و کون و فساد و فعل و انفعال سخن گفته است. این کتاب در سال ۱۹۲۸ در برلن چاپ شده و دکتر محمّد زبیر صدّیقی مقدّمه‌ای مشتمل بر شرح حال و آثار علیّ بن ربّن نوشته است. خاورشناس و طبیب آلمانی ماکس مایرهوف مقاله‌ای تحت عنوان «فردوس الحکمهٔ علی طبری یکی از کهن‌ترین جوامع طبّی اسلامی» نوشته و در مجلّهٔ ایزیس سال ۱۹۳۱ ج ۱۶ آن را منتشر ساخته است. کتاب مهمّ دیگر علی بن ربّن کتاب «الدّین و الدّولة فی إثبات نبوّة النّبی محمّد صلّی اللّه علیه و سلّم» است

که در سال ۱۳۴۲ در مصر بوسیله ا. منغانه چاپ شده است. طبری در این کتاب از پیمبران گذشته یاد می‌کند و برهان بر اثبات نبوّت محمّد (ص) اقامه می‌کند و بردّ اقاویل یهود می‌پردازد و گفتار ثنویّه و دهریّه را نقض می‌نماید. گذشته از دو کتاب فوق کتابهای دیگری هم داشته که متاسّفانه بدست ما نرسیده است.

۷۵۳. ماه مقنّع

شهری باشد که نخشب می‌خوانند و گازری از قریهٔ نخشب بود که مقنّع نام داشت و شعبده‌ها و طلسمها و حیلتها بسیار می‌دانست و می‌کرد. از جمله چاهی ساخته بود که شکل آفتاب و مهتاب از آن چاه برمی‌آورد. هفت کشور یا صورالاقالیم ص ۸۶

۷۵۴. ولید بن عقبة

ولید بن عقبه مست به مسجد وارد شد و حالش چنان بود که انگشترش را از انگشتش بیرون آوردند و در حال مستی رو به مامومین کرد و گفت: بیش از این نماز را ادامه دهم نمازگزاران گفتند: نه ما نماز را بپایان رساندیم و حطیئة دربارهٔ او گفته است:

تکلّم فی الصّلوة و زاد فیها   علانیة و جاهر بالنّفاق
و مجّ الخمر فی سنن المصلّی   و نادیٰ و الجمیع الی افتراق
ازیدکم علی ان تحمدونی   فما لکم و مالی من خلاق

ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۹

۷۵۵. حدیث منزلت

فقد روی المخالف و المؤالف و الخاصّ و العامّ قول النّبی (ص): «أنت منّی بمنزلة هارون من موسی الّا إنّه لا نبی بعدی» فإنّه یدل علی أنّه کلّما کان للرّسول (ص) من الفضائل و الکلمات فإنّها ثابتة لعلی (ع) سوی درجة النّبوّة. ارشاد دیلمی ص ۲۱۴

۷۵۶. قَدَر

و قال علیه السّلام و قد سُئل عن القدر: طریق مظلم فلا تسلکوه، ثم سئل ثانیا فقال: بحر عمیق فلا تلجوه، ثم سئل ثالثا، فقال: سرّ اللّه فلا تتکلّفوه. ابن ابی الحدید ج ۱۹ ص ۱۸۱

۷۵۷. عذیرک من فلان

و قولهم: «عذیرک من فلان، و عذیر فلان، و عذیری من فلان» یعنی بیار کسی را که معذور دارد ترا از جهت او که کس او را معذور ندارد اندرین بلکه ملامت کنند ویرا. و منه

قول امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام:

اریـد حـبائه و یـرید قـتلی عذیرک من خلیلک من مراد

الهادی للشّادی ص ۸۴

و نیز ارشاد مفید ص ۱۰

۷۵۸. کردید و نکردید

جمله‌ای است که سلمان فارسی پس از انتخاب ابوبکر به خلافت گفته است. ابن ابی الحدید می‌گوید: «کردید و نکردید» محمولٌ عند اصحابنا علی أنّ المراد:« صنعتم شیئا و ما صنعتم» ای استخلفتم خلیفة و نعم ما فعلتم، إلّا انّکم عدلتم عن أهل البیت، فلو کان الخلیفة منهم کان اولی. و الامامیّة تقول: معناه: «أسلمتم و ما أسلمتم» و الّلفظة المذکورة فی الفارسیّة لا تعطی هذا المعنی. ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۳۹

۷۵۹. تاریخ هجری

و کان عمر شاور النّاس فی التّاریخ لامور حدثت فی ایّامه لم یعرف لها وقت تؤرّخ به فکثر منهم القول و طال الخطب فی تواریخ الأعاجم و غیرها، فأشار علیه علیّ بن ابی طالب (ع) أن یؤرّخ بهجرة النّبیّ (ص) و ترکه أرض الشّرک، فجعلوا التّاریخ من المحرّم و ذلک قبل مقدم النّبی (ص) إلی المدینة بشهرین و اثنی عشر یوما لأنّهم أحبّوا أن یبتدئوا بالتّاریخ من أوّل السّنة و کان ذلک فی سنة ۱۷ او ۱۸ بتنازع النّاس فی ذلک. التّنبیه و الاشراف ص ۲۵۲

۷۶۰. خطیب و اخطب

کان ابوبکر خطیبا، کان عمر خطیبا، و کان عثمان خطیبا، و کان علیٌ اخطبهم. البیان و التّبیین ج ۱ ص ۳۵۳

۷۶۱. مالک اشتر

کسی که به مالک سمّ داده بود نزد معاویه آمد و مرگ او را خبر داد معاویه در میان مردم ظاهر شد و چنین خطبه‌ای را خواند: اما بعد فانّه کان لعلیّ بن ابی طـالب یـدان یمینان، فقطعت إحداهما یوم صفّین و هو عمّار بن یاسر، و قد قطعت الاخری الیوم و هو مالک الاشتر. ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۷۶

۷۶۲. شبهه

و إنّما سمّیت الشّبهة شبهة لانّها تشبه الحقّ، فامّا اولیاء اللّه فضیاءهم فیها الیـقین و

دلیلهم سمت الهدی. و اما اعداء اللّه فدعاء هم فیها الضّلال و دلیلهم العمی. ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۹۸

۷۶۳. تاویل و تنزیل

قال رسول اللّه (ص): إنّ منکم من یقاتل علی تأویل القران کما قاتلت علی تنزیله و هو علیّ بن ابی طالب. مناقب ابن المغازلی ص ۲۹۸

۷۶۴. علی و معاویه

حضرت علیّ بن ابی طالب علیه السّلام در نامه‌ای که به معاویه نوشت فرمود: «... و منّا النّبی و منکم المکذّب، و منّا اسداللّه و منکم أسد الأحلاف، و منّا سیّداشباب اهل الجنّة و منکم صبیةُ النّار، و منّا خیر نساء العالمین و منکم حمّالة الحطب ...» ابن ابی الحدید ۱۵/ ۱۸۲. صبیة النّار = عقبة بن ابی معیط

۷۶۵. شبیر و شبر

قال رسول اللّه (ص) سمّی هارون ابنیه شبرا و شبیراً و إنّی سمّیت ابنی الحسن و الحسین بما سمّی به هارون ابنیه شبّرا و شبّیراً. مناقب ابن المغازلی ص ۳۷۹

۷۶۶. غوغا (= مردم عوام)

هم الّذین إذا اجتمعوا ضرّوا و إذا تفرّقوا نفعوا. فقیل: قد علمنا مضرّة اجتماعهم فما منفعة افتراقهم؟. فقال علیه السّلام: یرجع أهل المهن إلی مهنهم فینتفع النّاس بهم، کرجوع البنّا إلی بنائه و النّساج إلی منسجه و الخبّاز إلی مخبزه. ابن ابی الحدید ج ۱۹ ص ۱۸

زیرا که علم دینی بیرون شد　　　چون کار علم و دین به غوغا شد

دیوان ناصرخسرو ۱۶۱ / ۳۴

۷۶۷. بلاغت

و قیل له (= عبدالحمید) ما الّذی خرّجک فی البلاغة؟ فقال : حفظ کلام الأصلع یعنی علیّ بن ابی طالب (ع). المضاف و المنسوب ص ۱۹۷

۷۶۸. قیاس

و أمّا ما یرویه شیعة امیرالمؤمنین عنه و عن أبنائه فی إنکار القیاس فی الشّریعة و تقریع مستعملیه و تضلیل متبّعیه فإنّ الشّرح لایاتی علیه لکثرته و ظهوره و انتشاره. الذّریعه الی اصول الشّریعة ص ۷۳۵. فروی عن امیر المؤمنین علیه السّلام انّه قال: «لو کان الدّین یوخذ قیاسا لکان باطن الخّف أولی بالمسح من ظاهره». ماخذ پیشین ص ۷۳۴

۷۶۹. لحن

فرّاء نحوی گوید که کسائی نحوی در بزرگی بآموختن علم نحو اشتغال ورزید و علّت آن بود که وارد شد بگروهی از هباریان و چون خسته شده بود گفت «قد عیّیتُ» گفتند در حضور ما با لحن سخن می‌گوئی؟ پرسید چطور؟ گفتند اگر خستگی از بیچارگی و حیرت باشد باید «عییت» با تخفیف بگوئی و اگر خستگی رنج باشد باید «اعییت» بگوئی. کسائی ازین موضوع ناراحت شد و فوری بدنبال علم نحو و نحویان رفت. ارشاد الاریب ج ۵ ص ۱۸۴

۷۷۰. دستکاریین (= جرّاحان)

و منّا کلّ نطّاس — علی البزرک مستجری

النّطّاس: القویّ القلب من الدّستکاریّین تراهم علی الدّواب و معهم الکلالیب و المباضع یداوون الرّمدی و غیرهم من الاعلال. و البزرک: المواضع. یتیمة الدّهر ج ۳ ص ۳۶۶. ازرقی گوید:

باد خوارزمی چو سنگین دل پزشک دستکار

دست پر مسبار دارد آستین پر نیشتر

دیوان ص ۲۱

۷۷۱. اصحاب کساء

کساء آل محمّد: الّذی یضافون إلیه فیقال: آل الکساء کما قال دیک الجنّ فی قوله:

و الخمسة الغرّ أصحاب الکساء معاً — خیر البریّة من عُجم و من عرب

المضاف و المنسوب ص ۶۰۴

۷۷۲. قَدَر

و کان امر اللّه قدرا مقدورا. احزاب ۳۸/۳۳: و همه کارهای اللّه باندازه است و بتقدیر باز انداخته چنانک باید. کشف الاسرار ج ۸ ص ۳۶. ای قدّر لکلّ انسان من امره ما یصلحه و یلیق به و ینبغی له حدّا محدودا. کشف الاسرار ج ۸ ص ۵۰

و کان امر اللّه قدراً مقدوراً، فقدر اشارة الی ما سبق به القضاو الکتابة فی الّلوح المحفوظ و المشار إلیه بقوله علیه الصّلاة و السّلام: «فرغ ربّکم من الخلق و الأجل و الرّزق» المفردات فی غریب القران راغب اصفهانی ص ۵۰۲. قدراً مقدوراً، قضاء مقضیّا و حکما مبتوتا. کشّاف ج ۳ ص ۴۳۰

۷۷۳. معاویه

ما در کتابی که در ردّ بر کتاب «السّفیانیّة» جاحظ نوشته‌ایم یاد کرده‌ایم که اصحاب ما در کتابهای کلامی خود الحاد معاویه و تعرّض او مر رسول خدای را روایت کرده‌اند و نیز اینکه او متظاهر به جبر و إرجاء بوده است. اگر هیچ یک از اینها نبود محاربه او با امام (= علی علیه السّلام) بر فساد و الحاد و زندقه او کافی بود خاصه بر قواعد اصحاب ما که می‌گویند که با یک گناه کبیره آدمی دوزخی می‌گردد و در آتش مخلّد می‌شود. ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۴۰

۷۷۴. جزء لا یتجزّی

و سأل بعض أصحابنا ابا لقمان الممرور عن الجزء الّذی لا یتجزّی : ما هو؟ قال: الجزء الّذی لا یتجزّی هو علیّ بن ابی طالب (ع) فقال له ابوالعیناء محمّد : أفلیس فی الارض جزء لا یتجزّی غیره؟ قال: بلیٰ، حمزة جزء لا یتجزّی و جعفر جزء لا یتجزّی. قال: فما تقول فی العبّاس؟ قال: جزء لا یتجزّی. قال فما تقول فی ابی بکر و عمر قال : ابوبکر یتجزّی و عمر یتجزّی. قال: فما تقول فی عثمان؟ قال: یتجزّی مرّتین و الزّبیر یتجزّی مرّتین. الحیوان ج ۳ ص ۳۸

۷۷۵. لحن در قران

زیاد بن ابیه به ابوالاسود گفته بود که فرزندانش قران را غلط می‌خوانند (یلحنون فی القران) و خود او در منزل خود دید که دخترش بجای ما احسن السّماء چه قدر آسمان زیباست ما احسنُ السّماءِ یعنی چه چیز در آسمان نیکوتر است می‌گفته. انباء الرّواة ج ۱ ص ۵۱. او حتّی دیده بود قاری إنّ اللّه بریء من المشرکین و رسولِهِ بکسر رسول خوانده بود. ماخذ پیشین ج ۱ ص ۴۱

۷۷۶. فقیر و غنی

إنّ اللّه سبحانه فرض فی أموال الأغنیاء أقوات الفقراء، فما جاع فقیرٌ إلّا بما متّع به غنیّ، و اللّه تعالی جدّه سائلهم عن ذلک. ابن ابی الحدید ج ۱۹ ص ۲۴۰

۷۷۷. معاویه

ثمّ ولیّ معاویة بن ابی سفیان لعین رسول اللّه و ابن لعینه، فاتّخذ عباد اللّه خَوَلا، و مال اللّه دولا، و دینه دغلا، ثم مضی لسبیله، فالعنوه لعنه اللّه. البیان و التّبیین ج ۲ ص ۱۲۳

۷۷۸ . طبّ ـ تقسیمات آن

برای آگاهی از تقسیمات علم پزشکی رجوع شود به رسالهٔ اجزاء الطّبّ جالینوس و کامل الصّناعة علی بن عباس مجوسی و عشر مقالات فی العین حنین بن اسحق. علی بن ربن طبری اقسام طب نزد هندیان را از کتاب سسرد (= Susruta) به هشت جزء یاد کرده است: اطفالی، میلی (= چشم پزشکی)، مبضعی (= نیشتری، جرّاحی)، جسمی، ارواحی(= روان پزشکی)، تریاقی (= تریاکی، پاد زهر)، باهی (= تقویت نیروی مردی)، مشبّ (= برگرداننده جوانی). فردوس الحکمة ص ۵۵۸ و کتاب سسرد ج ۱ ص ۳

۷۷۹ . حشویان امّت

حشویان امّت گفتند: خدای تعالی نام همه چیزهائی که اندر عالم آفریده بود مر آدم را بیاموخت تا او بدانستن این نامها بر فرشتگان فضل یافت بدانچ ایشان نام چیزها ندانستند و این سخن سخت رکیک و بی معنی است از بهر آنک بدانچ کسی بمثل هلیله بیند و بداند که نام آن هلیله است و دیگری نام آن نداند و گوید نام این هلیله نیست بل این را بمثل کلوخ نام است مر ایشان را بر یکدیگر فضلی نباشد، هر دو ندانند که فعل هلیله چیست و چه کار را شاید، و زو چند باید خوردن، و چو یکی بداند که فعل او چیست و چه کار را شاید و زو چند باید خوردن و آن دیگر نداند مر آن دانا را بشناخت فعل هلیله بر آن نادان فضل باشد و اما بنام گفتن چیزها فضل نباشد کسی را بر کسی. حکمای دین گفتند که نام حقیقی چیزها معنی‌ها و فعلهای آنست و خدای تعالی مر آدم را ـ علیه السّلام ـ این نامها آموخت تا هر چه اندر عالم بدید بدانست که فعل او چیست و منفعت او. جامع الحکمتین ص ۱۳ و ۱۴

۷۸۰ . انا = من

و قال علیّ بن ابی طالب رضی اللّه عنه: دقّقت الباب علی رسول اللّه (ص)، فقال: من هذا؟ فقلتُ: أنا! کانّه کره قولی أنا. الحیوان ج ۱ ص ۳۳۷

۷۸۱ . معاویه ـ خیانت و اسراف او

و بنی معاویة الخضراء بدمشق، فقال ابوذر : یا معاویة، إن کانت هذه من مال اللّه فهی الخیانة و إن کانت من مالک فهو الإسراف. ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۵۵

۷۸۲ . مساجد

و قال علیّ ـ رضی اللّه عنه ـ إنّ القوم إذا رفعوا مساجدهم فسدت أعمالهم. اعلام

السّاجد باحکام المساجد ص ۳۳۷

۷۸۳. علم

حضرت علیّ بن ابی طالب (ع) فرمود: العلم علمان: مطبوع و مسموع، و لا ینفع المسموع إذا لم یکن المطبوع. ابن ابی الحدید ج ۱۹ ص ۲۵۳

۷۸۴. فضائل چهارگانه

قد ثبت عند العلماء أنّ اصول الفضائل اربعة: العلم و العفّة و الشّجاعة و العدالة، و امیر المؤمنین (ع) بلغ فی هذه الاصول الغایة و تجاوز النّهایة. ارشاد دیلمی ص ۲۱۲

۷۸۵. خط مقرمط

عبید اللّه بن ابی رافع که کاتب حضرت بود گفت: کنت بین یدی علیّ بن ابی طالب (ع)، فقال: یا عبداللّه اَلِق دواتک، و اَطِل شباة قلمک، و فرّج بین السّطور و قرمط بین الحروف. الوزراء و الکتّاب ص ۲۳

۷۸۶. قران و نهج البلاغه

«فطر الخلائق بقدرته» قال من ربّ السّموات و الأرض و ما بینهما. الشّعرا ۲۴. «نشر الرّیاح برحمته» یرسل الرّیاح نشرا بین یدی رحمته. اعراف ۵۷. «و وتّد بالصّخور میدان أرضه» و الجبال أوتادا. النّبأ۷

۷۸۷. لولا علی لهلک عمر

إنّ عمرأتی بامراة قد زنت و هی حاملة فأمر برجمها، فقال له علیّ (ع): إن کان لک سلطان، فلیس لک سلطان علی ما فی بطنها فأمر بترکها، و قال: لولا علیّ لهلک عمر. ارشاد دیلمی ص ۲۱۳

۷۸۸. احراق خانهٔ فاطمه (ع)

و أمّا ما ذکره من الهجوم علی دار فاطمة و جمع الحطب لتحریقها فهو خبر واحد غیر موثوق به و لا معوّل علیه فی حقّ الصّحابة، بل و لا فی حقّ احد من المسلمین ممّن ظهرت عدالته. ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۳۴

۷۸۹. مبارک الاسم (= علیّ علیه السّلام)

متنبّی در مدح سیف الدّولة بن حمدان که اسمش علی است گوید:

مبارک الاسم أغرّ اللّقب   کریم الجرشّی شریف النّسب

صبح الاعشی ج ۱ ص ۲۲۵

۷۹۰. لقب

ابوبکر: عتیق، صدیق. عمر: فاروق. عثمان: ذی النّورین. علی: حیدره. حمزه بن عبدالمطلب: اسداللّه. خالد بن ولید: سیف اللّه. عمروبن عمرو: ذاالیدین. مالک بن تیهان انصاری: ذاالسّیفین. خزیمة بن ثابت انصاری: ذاالشّهادتین. جعفر بن ابی طالب: ذاالجناحین. صبح الاعشی ج ۵ ص ۴۱۴

۷۹۱. علم الابدان

و قد روی فی الأخبار عن الإمام الأجلّ علیّ بن ابی طالب ـ علیه السّلام ـ انه قال: «العلم علمان: علم الأدیان و علم الأبدان». الإعلام بمناقب الاسلام ص ۹۲

۷۹۲. هیهات منّا الذّلة

و من کلام الحسین علیه السّلام یوم الطّف المنقول عنه نقله عنه زین العابدین علیّ ابنه علیه السّلام: «ألا و إنّ الدّعیّ ابن الدّعی قد خیّرنا بین اثنتین السّلّة أو الذّلة و هیهات منّا الذّلة! یابی اللّه ذلک لنا و رسوله و المؤمنون، و حجورٌ طابت و حجزٌ طهرت و انوف حمیّة و نفوس ابیّة. ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۴۹

۷۹۳. الابداع و الابتداع

الابداع و الابتداع: ایجاد شیء غیر مسبوق بمادّه و لا زمان کالعقول و هو یقابل التّکوین لکونه مسبوقا بالمادّة، و الاحداث لکونه مسبوقا بالزّمان و التّقابل بینهما تقابل التّضاد ان کانا وجودیّین بان یکون الابداع عبارة عن الخلّو عن المسبوقیّة بمادّة. و التّکوین عبارة عن المسبوقیّة بمادّة، و یکون بینهما تقابل الایجاب و السّلب ان کان احدهما وجودیّا و الاخر عدمیّا و یعرف هذا من تعریف المتقابلین. تعریفات جرجانی ص ۳

۷۹۴. ابوطالب ـ از اشعار او

و دعوتنی و زعمت انّک ناصحی — و لقد صدقت و کنت قبل امینا
و عرضت دینا قد علمت بانّه — من خیر ادیان البریّة دینا

الدّرجات الرّفیعة ص ۴۴

۷۹۵. یقین هرگز نه همتای گمانست

لیس من العدل القضاء علی الثّقة بالظّنّ. هذا مثل قول اصحاب اصول الفقه : لا یجوز

نسخ القران و السّنة المتواترة بخبر الواحد، لأنّ المظنون لا يرفع المعلوم و لفظ الثّقة ها هنا مرادف للفظ العلم. ابن ابی الحدید ج ۱۹ ص ۴۲

۷۹۶. علی بن اسد (= حامی ناصر خسرو در یمگان)

و این بیتها مخلصانه که خود گفته است ازو مر عقلا را بر اعتقاد پاک اوگواه است و این بیتها اینست:

مشو تا توانی سوی بندگان — همی تا خداوند باشد بجای
که فریاد رس نیست اندر جهان — بهر سختیی بنده را جز خدای

جامع الحکمتین ص ۳۱۵

۷۹۷. فلسفه ـ دشمنی با آن

و قد رأينا و شاهدنا فی زماننا قوماً هذا وصفهم، فإنّهم كانوا يتظاهرون بالحكمة و يقولون و يدّعون النّاس إليها و درجتهم فيها سافلة، فلمّا ظهر أنّهم مقصّرون و ظهر حالتهم للنّاس أنكروا أن يكون للحكمة حقيقة و للفلسفة فائدة. شرح الإلهيّات من كتاب الشّفاء ص ۱۲۷

۷۹۸. طبّ الفقراء

إنّى لما رأيت كثير أمن اهل الفقر و المسكنة يعجزون عن إدراک منافع ذلک الكتاب (= زاد المسافر) و غيره من سائر الكتب الّتى الّفها الحكماء الماضون فى حفظ الصّحة للاصحّاء و ردّ المريض إلى الصّحة لفقرهم ..... فالّفت عند ذلک ما قد علمته كتابا بالأدوية الّتى يسهل وجودها بأخفّ مؤونة و أيسر كلفة فيسهل عند ذلک على الأطبّاء علاج العلّة من النّاس و اهل الفقر و المسكنة منهم. طبّ الفقراء و المساكين ص ۳۹

۷۹۹. زيادة الوجود على الماهيّة

إنّ معنى الوجود و الكون و الثّبوت و الحصول و التّحقّق إذا اريد بها المعنى المصدری مفهوم اعتباریّ من المعقولات الثّانية الّتى لا يحاذى بها أمر فى الخارج و هو زائد على الحقائق كلّها واجبها و ممكنها بحسب الذّهن بمعنى أنّه للعقل أن يتعقّلها مجرّدة عن الوجود اوّلاً ثمّ يحكم عليها بالوجود لا بحسب الخارج. الدّرّة الفاخرة ص ۵۴

۸۰۰. الفُرس (= ایرانیان)

مسعودی می‌گوید ایرانیان از هر قومی سزاوارترند که دانشها از آنان فراگرفته شود هر

چند که اخبار آنان کهنه گشته و مناقب و رسومشان با گذشت زمان و حوادث روزگار فراموش گشته است. التّنبیه و الاشراف ص ۹۲

۸۰۱. محرّک اوّل

ابوریحان از اسکندر افرودیسی نقل می‌کند که او گفته است: ارسطو در کتاب سماع طبیعی خود برهان آورده که «هر متحرّکی حرکت او بوسیلهٔ محرّکی پیدا می‌شود» و جالینوس در توجیه آن گفته که ارسطو این مطلب را بیان نکرده است تا چه رسد به اینکه آن را مبرهن ساخته باشد. ماللهند ۲۷۲

۸۰۲. الحاد

بغدادی در فصلی که مربوط به باطنیّه است گوید: و دخل ارض الدّیلم رجل من الباطنیّة یعرف بابی حاتم فاستجاب له جماعة من الدّیلم منهم اسفار بن شیرویه. او در همین فصل فضایح آنان را برمی‌شمارد و از جمله فقرات زیر را از رساله شخصی موسوم به قیروانی به سلیمان بن الحسن نقل می‌کند: «انّی اوصیک بتشکیک النّاس فی القران و التّوراة و الزّبور و الانجیل، و بدعوتهم الی ابطال الشّرایع و الی ابطال المعاد و النّشور من القبور و ابطال الملائکة فی السّماء و ابطال الجنّ فی الارض، و اوصیک بان تدعوهم الی القول بانّه قد کان قبل آدم بشر کثیر فانّ ذلک عون لک علی القول بقدم العالم»... «و ینبغی ان تحیط علما بمخاریق الانبیاء و مناقضاتهم فی اقوالهم کعیسی بن مریم قال للیهود: لا ارفع شریعة موسیٰ ثمّ رفعها بتحریم الاحد بدلا من السّبت و اباح العمل فی السّبت و ابدل قبلة موسیٰ بخلاف جهتها و لهذا قتلته البلاد لما اختلفت کلمته». «و لا تکن کصاحب الامّة المنکوسة حین سألوه عن الرّوح فقال: الرّوح من امر ربّی لما لم یحضره جواب المسألة». الفرق بین الفرق ص ۲۹۷

۸۰۳. طباع تامّ

و هذا العلم ایّدک اللّه لا یتاتّی عمله و لا الوقوف علیه الّا لمن فی طباعه ذلک و الی هذا اشار ارسطو فی کتاب الاسطماخیس اذ قال: انّ الطّباع التّام قوّة للفیلسوف تزیده فی علمه و حکمته و للحکماء فی هذه الرّوحانیّة ـ و هذا السرّ الموضوع بینهم الّذی لا یطّلع علیه احد غیرهم ـ حظوظ متفاوتة و هو السرّ المکتوم فی الحکمة اذ لم یکن من ابواب الحکمة باب لطیف و لا جلیل ابدته الحکماء لتلامیذهم و اداروه فیما بینهم بمکاتبة او سؤال ماخلا هذا السرّ المکتوم الّذی هو روحانیّة الطّباع التّامّ. غایة الحکیم ص ۱۸۷

۸۰۴. من

تن من همی گویم و جان من کدامم من از من! نه جانم نه تن

ابوشکور بلخی، شرح قصیده ابوالهیثم ص ۷۰

منی مردم حکمت حکیمست اندر وی و آن از ربّ العزّه است آن حکمت که بدان نام مردمی گرفت. پیشین ص ۷۲. ناصرخسرو می‌گوید:

مردم نبود صورت، مردم حکمااند دیگر خس و خارند و قماشات و دغااند

دیوان ۱/۱۱۴

۸۰۵. ما جعل اللّه المشمش مشمشابل أوجدها

إنّ المراد بقول الحكماء: «أنّ الجاعل لم يجعل الماهيّة ماهيّة بل جعلها موجودة» أنّ كونها هی ليس بفعل الفاعل بل تابع لوجودها فی نفس الأمر، فإن وجدت فی الخارج كان ذلک تابعا لوجودها الخارجی بل للجعل و أثر الجاعل، و إن وجدت فی الذّهن كان تابعاً لوجودها الذّهنی و لو كان ذلک بفعل لم يتحقّق فی ضمن الوجود الذّهنی. شرح الالهيّات من كتاب الشّفاء ص ۲۴۰

۸۰۶. فیلسوفان

و گفتند: آسمان مکان نفسهای فلاسفه است و گفتند: مر نفسهای حکما را بازگشت بنفس کلّی است که خدای نفس اوست و متألّهان فلاسفه گفتند: ما بعلم و حکمت مطالب خویش را مانند خدا کنیم، از بهر این خویشتن را «متألّه» گفتند یعنی خدا شونده. و ارسطاطالیس روز مرگ خویش که شاگردان بنزدیک او آمده بودند سیبی بدست گرفته بود و آن را همی بوئید و حکمتها همی گفت و شاگردانش همی نبشتند، چنانک اندر «کتاب تفّاحه» مسطور است، و چون کارش بآخر رسید گفت: «سلّمت لمالک ارواح الفيلسوفين نفسی» یعنی : سپردم نفس خویش بخداوند جانهای فیلسوفان. و این سیب از دستش بیفتاد. جامع الحکمتین ص ۹۹

۸۰۷. قوّت روحانی

و قال ارسطو: انّ لكلّ حكيم قوّة تاتيه من الرّوحانيّة تقويه و تلهمه و تفتح له مغاليق ابواب الحكمة متّصلة تلک القوّة بنجمه العالی المدبّر له فهی تربّی معه و تغذّيه، فكان الحكماء و الملوک يتعاهدون هذه الرّوحانيّة بهذه الدّعوة و الاسماء فكانت تعينهم على علمهم و حكمتهم و تدبير امرهم و التّوفيق لرشدهم و تدفع شرّ مكايد اهل الشّرّ من

ممالکهم و کانت علیهم عونا علی المملکة و جمع کلمتهم فهذه الرّوحانیّة. غایة الحکیم ص ۱۹۰

۸۰۸. زیج البتّانی

ابو عبداللّه محمّد بن سنان بن جابر حرّانی معروف به بتّانی صاحب زیجی است که به «الزّیج الصّابی» اشتهار دارد و در سال ۱۸۹۹ میلادی باهتمام نالینو در رم چاپ شده است.

۸۰۹. کلمات علیّ بن ابی طالب (ع)

قال عمر بن بحر الجاحظ: وددت أنّی اعطیت جمیع مصنّفاتی، و قطعت أنسابها عنّی، و أخذت بدلها کلمات منسوبة الی علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و صارت منسوبة إلیّ. معارج نهج البلاغة ص ۱۰

۸۱۰. رازی

معروف است که او منکر نبوّت بوده و کتاب مخاریق الانبیاء را باو نسبت می‌دهند ولی عبارت زیر مشعر بر اینست که او به پیامبران و کتابهای آسمانی معتقد بوده است: فلناخذ الآن فی غرضنا الّذی قصدنا، و نبدأ من ذلک بکتاب البرهان، إذ کان أجلّ الکتب عندی و أنفعها بعد کتب اللّه المنزلة. الشّکوک علی جالینوس ص ۳. ابوریحان کتابی را از رازی ذکر می‌کند که این مطلب را تأیید می‌کند: فی وجوب دعوة النّبیّ علی من نقر بالنّبوّات. فهرست کتابهای رازی و نامهای کتابهای بیرونی ص ۱۵

۸۱۱. احترام به بزرگان

رازی در آغاز کتاب الشّکوک خود پیش از آنکه انتقادات و ایرادات خود را بر کتاب‌های جالینوس ذکر کند دربارهٔ او چنین می‌گوید: إذ کنت قد بلیت بمقابلة من هو أعظم الخلق علیّ منّة، و أکثرهم لی منفعة، و به اهتدیت و بأثره اقتفیت، و من بحره استقیت بما لا ینبغی أن یقابل به العبد سیّده و التّلمیذ استاذه و المنعم علیه ولیّ نعمته. الشّکوک ص ۱

۸۱۲. فتوّت و جوانمردی

مردی زنی خواست، پیش از آنکه زن بخانهٔ شوهر آمد ویرا آبله برآمد و یک چشم وی بخلل شد، مرد نیز چون آن بشنید گفت مرا چشم درد آمد پس از آن گفت نابینا شدم، آن زن بخانهٔ وی آوردند و بیست سال با آن زن بود آنگاه زن بمرد، مرد چشم باز کرد

گفتند: این چه حالست؟ گفت: خویشتن نابینا ساخته بودم تا آن زن از من اندوهگین نشود. گفتند: تو بر همهٔ جوانمردان سبقت کردی. رسالهٔ قشیریّه ص ۳۶۰ (ترجمه فارسی)

۸۱۳. اللّه

نام اللّه در عرب معروف و مشهور است و این نام را به ایزد تعالی مشهور و مخصوص داشته‌اند. از محمّد بن الحسین الشّیبانی پرسیدند که اشتقاق اسم اللّه از کجاست؟ گفت اللّه تعالی اجلّ من أن یشتقّ له یعنی از آن بزرگتر است که او را معنی اشتقاق توان کرد. بعضی گفتند که اشتقاق او از لفظ «لاه یلوه» است و «لاه» بمعنی «احتجب و استتر» به معنی واحد و شاعر گفته است:

لاه ربّی عن الخلائق طرّا — خالق الخلق لا یری و یراها

و بعضی گفتند اشتقاق او از «أله یأله» است و اصل او از تحیّر است، از آنچه بندگان اندر استدراک صفات او متحیّرند. بیان الادیان ص ۲۲

۸۱۴. گام آهسته بر زمین نه

ابوالعلاء معرّی گوید:

خفّف الوطأ ما أظنّ أدیم الـ — ـأرض إلّا من هذه الأجساد

شرح تنویر بر سقط الزّند ج ۱ ص ۳۰۴

در هر قرنی بزرگواری بودست — در هر عصری زمانه داری بودست
خاکی که برو پای نهی نرمک نه — کان مردمک چشم نگاری بودست

مرموزات اسدی ص ۹۷

۸۱۵. هواء

و فائدة الهواء سبب بقاء الأبدان البشریّة و فیه یطرد الأصوات فیدرک من بعید و هو الحامل للرّوائح. و قال جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام: سبحان من جعل الهواء قرطاساً خفیّاً یحمل کلامنا ریثما نبلغ حاجتنا ثمّ ینمحی فیعود جدیدانقیّاً. معارج نهج البلاغة ص ۵۸

۸۱۶. چه مکن که خود افتی

هر کس که از برای برادر خود چاهی یا مغاکی کند هر اینه خود در آن بیفتد:

هر که چاهی کند به راه کسی — چاه خود می‌کند نه چاه کسی

جاودان خرد ص ۳۹۸

ناصر خسرو گوید:

کز بدیها خود به پیچد بد کنش این نبشتستند در استاوزند
چند ناگاهان به چاه اندر فتاد آنکه او مرد دیگری را چاه کند

دیوان ۲۰۷ / ۸ و ۹

۸۱۷. مسئول بودن طبیب

من تطّبب و لم یعلم منه الطبّ قبل ذلک فهو ضامن. و الطّبیب فی هذا الحدیث یتناول من یطبّه بوصفه و قوله و هو الّذی یخصّ باسم الطّبائعی. و بمروده و هو الکحّال و بمبضعه و مراهمه و هو الجرائحی و بموساه و هو الخاتن و بریشته و هو الفاصد و بمحاجمه و مشرطه و هو الحجّام و بخلعه و وصله و رباطه و هو المجبّر و بمکواته و ناره و هو الکوّاء و بقربته و هو الحاقن و سواء کان طبّه لحیوان بهیم او انسان. فاسم الطّبیب یطلق لغة علی هولاء کلّهم الطّبّ النّبوی ص ۲۰۵ و ۲۱۰

۸۱۸. طباع تامّ

و قال سقراطیس الحکیم: الطّباع التّام یقال له شمس الحکیم و اصله و فرعه. و سئل هرمس فقیل له: بم تستدرک الحکمة؟ فقال: بالطّباع التّام. و قیل لهِ: ما اصل الحکمة؟ قال: الطّباع التام. و قیل له: و ما مفتاح الحکمة؟ قال: الطّباع التّام فقیل له: و ما الطّباع التّام؟ فقال: روحانیّة الفیلسوف الّتی هی متّصلة بنجمه و مدبّره، به تفتح له مغالیق الحکمة و تعلمه ما اشکل علیه و توحی الیه بالصّواب و تلقّنه مفاتیح الابواب فی النّوم و الیقظة. غایة الحکیم ص ۱۹۴

۸۱۹. بقراط

ابن جمیع می‌گوید که در زمان اسقلبیوس سوگندها و پیمان‌ها در میان پزشکان استوار گردیده بود که فقط پزشکی را به فرزندانشان بیاموزند و چون زمان بقراط فرا رسید از ترس آنکه مبادا این علم تباه و نابود شود معلّمان را بمنزلت پدران و متعلّمان را بمثابت فرزندان قرار داد و صناعت پزشکی را همچون نسب و نسبت بشمار آورد و میان دانشجویان بر این امر پیمانها و سوگندهائی برقرار کرد تا ارتباط علمی خود با استادان را همچون ارتباط نسبی با پدران بدانند. المقالة الصّلاحیة ص ۲۳

۸۲۰. لحن

و قد کان النّاس قدیما یجتنبون اللّحن فیما یکتبونه او یقر، و نه اجتنابهم بعض الذّنوب

فامّا الآن فقد تجوّزوا حتّى ان المحدّث يحدّث فيلحن و الفقيه يولّف فيلحن فاذا نبّها قالا: ما ندرى ما الإعراب و انّما نحن محدّثون و فقهاء فهما يسّران بما يساء به الّلبيب. الصّاحبى ص ۵۶

۸۲۱. كلام اللّه

اعلم انّ هيهنا قياسين متعارضين: أحدهما أنّ كلام اللّه تعالى صفة له و كلّ ما هو صفة له فهو قديم، فكلام اللّه قديم. و ثانيهما أنّ كلامه مولّف من أجزاء مترتّبة متعاقبة فى الوجود، و كلّ ما هو كذلک فهو حادث، فكلامه تعالى حادث. الدّرّة الفاخرة ص ۳۲

۸۲۲. علم الابدان

و اعلم يا اخى انّ العلم علمان: علم الابدان و علم الاديان فالانبياء عليهم السّلام اطبّاء النّفوس و اولياءهم و خلفاء و هم فهذا مذهب اخوانتا الكرام. اخوان الصّفا ج ۴ ص ۱۶ جملهٔ: العلم علمان الخ از احاديث منسوب به پيغمبر اكرم (ص) است. نزهة الارواح ج ۲ ص ۳۵

۸۲۳. قضا و قدر

فتقدير اللّه الاشياء على وجهين: احدهما باعطاء القدرة و الثّانى بان يجعلها على مقدار مخصوص و وجه مخصوص حسبما اقتضت الحكمة، و ذلک انّ فعل اللّه تعالى ضربان: ضرب اوجده بالفعل و معنى ايجاده بالفعل ان ابدعه كاملاً دفعة لا تعتريه الزّيادة و النّقصان الى ان يشاء ان يفنيه او يبدّله كالسّموات و ما فيها. و منها ما جعل اصوله موجودة بالفعل و اجزاءه بالقوّة و قدّره على وجه لا يتاتّى منه غير ما قدّره فيه كتقديره فى النّواة ان ينبت فيها النّخل دون التّفّاح و الزّيتون و تقدير منّى الانسان ان يكون منه الانسان دون سائر الحيوانات. مفردات راغب ذيل «قدر».

۸۲۴. ابوالعبّاس ايرانشهرى

ابوالعبّاس محمّد بن محمّد ايرانشهرى اهل ايرانشهر بوده كه به قصبهٔ نيشابور اطلاق مى‌شده است. اثر مستقلّى از اين دانشمند بجا نمانده ناصر خسرو از او بعنوان استاد و مقدّم رازى ياد كرده و دو كتاب بنام «كتاب جليل» و «كتاب اثير» باو نسبت داده است و از آنجا كه او همچون رازى معتقد بقدم مادّه بوده از اصحاب هيولىٰ بشمار آمده است. ابوريحان بيرونى او را از مدقّقان محصّلان بشمار آورده. و در برخى از مطالب به مشاهدات او استناد جسته است از جمله در مورد حفر قناتى در روستاى بشت از نواحى

نیشابور و همچنین کسوفی که در ۲۹ رمضان سال ۲۵۹ هجری در نیشابور روی داده است.

گذشته از این ایرانشهری بر آراء و عقائد یهود و نصاریٰ آگاه بوده است و گفته‌اند که خود واضع دینی بوده است که مردم را بدان می‌خوانده و چنانکه صاحب بیان الادیان نقل می‌کند او مدّعی بوده است که فرشته‌ای بنام «هستی» باو نازل می‌شده. متاسّفانه از آثار او چیزی در دست نیست که بتوان دربارهٔ افکارش داوری کرد آنچه که مسلّم است او جهان شناسی خاصّی داشته و باحتمال قوی از عقائد ذیمقراطیس متاثّر شده و نیز در آگاهی از اقاویل ارباب مقالات همچون ابوعیسی ورّاق و حسن بن موسی نوبختی و ابوالقاسم کعبی بوده است. استاد مجتبی مینوی در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیّات مشهد مقاله‌ای دربارهٔ ایرانشهری نوشته‌اند و آنچه که در آثار بیرونی و ناصرخسرو و مولّف بیان الادیان و قطب‌الدّین شیرازی دربارهٔ او آمده است نقل کرده‌اند.

۸۲۵. خلافت علی (ع)

ابوالفرج بن جوزی در کتاب المنتظم خود نقل کرده است که در حضور احمد بن حنبل دربارهٔ خلافت ابوبکر و علی به بحث فراوان پرداختند او سرش را بلند کرد و گفت: زیاد سخن گفتید! خلافت علی را زینت نمی‌دهد بلکه از علی زینت می‌گیرد و این سخن با فحویٰ و مفهوم دلالت می‌کند بر اینکه دیگران با خلافت زینت یافتند و نقص خود را برطرف کردند ولی علی را نقصی نبود تا با خلافت آن را کامل گرداند و خلافت خود دارای نقص بود و نقص خلافت با ولایت علی تمامی گرفت. ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۵۲

۸۲۶. اعتدال ربیعی (= نوروز)، اعتدال خریفی (= مهرگان)

چون بنقطه اعتدالی راست گردد روز و شب
روزگار این عالم فرتوت را برنا کند

دیوان ص ۱۳/۱۸۴

نوروز به از مهرگان اگر چه   هر دو دو زمانند اعتدالی

دیوان ص ۱۸/۲۲۴

۸۲۷. فارسی نوبهاری

ابن هانی اندلسی در مدح ابوالفرج شیبانی می‌گوید:

من اهل بهرام جور فی مناسبه   ما شئت من فارسیّ نوبهاریّ

دیوان ص ۴۳۱

و در جای دیگر (ص ۵۶) گوید:

مازال یعلو فی مناسب فارس — حتّی حسبنا النّوبهار له أبا

شاید ادیب پیشاوری تعبیر «فارسی نوبهاری» را از ابن هانی اخذ کرده باشد:

سلیل أتراک تاتاریکلّمنا — بلهجة الفارسیّ النّوبهاریّ

دیوان ص ۲۰۰

۸۲۸. جبر و اختیار

انبیا در کار دنیا جبری‌اند — کافران در کار عقبی جبرینند

انبیا را کار عقبی اختیار — کافران را کار دنیا اختیار

مثنوی ص ۱۷

۸۲۹. مرجئه

انّ منهم [مرجئه] من یقول: من قال: «لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه و حرّم ما حرّم اللّه و احلّ ما احلّ اللّه» دخل الجنّة اذا مات و ان زنی و ان سرق و قتل و شرب الخمر و قذف المحصنات و ترک الصّلوة و الزّکاة و الصّیام اذا کان مقرّا بها یسوف التّوبة لم یضرّه و قوعه الکبائر و ترکه للفرائض و رکوبه الفواحش و ان فعل ذلک استحلالا کان کافرا باللّه مشرکا و خرج من ایمانه و صار من اهل النّار. التّنبیه و الرّدّ علی اهل الاهواء و البدع ص ۴۸

۸۳۰. التّشیّع

فقسّم التّشیّع ایضاً ثلثه اقسام: رفض، و غلوّ فی الرّفض، و تشیّع. فالأوّل: انضاف الی محبّة علی (ع) تقدیمه علی الشّیخین. و الثّانی: انضاف الیها بغض الشّیخین و السّبّ لهما. و الثّالث: المحبّ فقط. ثمرات النّظر فی علم الاثر، ص ۳۹

۸۳۱. النّبیّ و المتنبّی

جاحظ کتابی بنام «کتاب فرق ما بین النّبیّ و المتنبّی و الفرق ما بین الحیل و المخاریق و بین الحقائق الظّاهرة و الاعلام الباهرة» داشته است. الحیوان ص ۱۰. توحیدی می‌گوید: و قد تکلّمنا علیها فی کتابنا الّذی سمّینا. الفوز عند ذکرنا الفرق بین النبیّ و المتنبّی. الهوامل و الشّوامل ص ۳۴۰

۸۳۲. ما بعد الطّبیعیات

فلذلک ینبغی ان یقدّم النّظر فی ذلک لیعلم ما فی الطّبیعیّات علما اکمل و یتمّ ما

انتقصتها من الفلسفة الطّبيعيّة و الفلسفة الانسانيّة المدنيّة فلذلک شرع ارسطوطاليس فی کتاب سمّاه «ما بعد الطّبيعيّات» ان ينظر و يفحص فی الموجودات بوجه غير النّظر الطّبيعیّ. الفارابی، فلسفة ارسطوطاليس ص ۱۳۲

۸۳۳. لحّان

سحساح الارذی الموصلی بحضور سليمان بن عبد الملک آمد و گفت: يا اميرالمؤمنين انّ ابينا هلک و ترک مال کثير فوثب اخانا علی مال ابانا فاخذه. سليمان بپدر و برادر او دشنام داد و سپس گفت بيرون کنيد اين لحّان را. چاکران دست او را گرفتند و گفتند امير المؤمنين را آزردی. معجم الادباء ج ۱ ص ۲۴. در جمله ياد شده سه مورد زير غلط نحوی دارد: أنّ ابانا ... مالاً کثيراً ... فوثب اخانا

برخی از شعرا گفته‌اند:

النّحو يبسط من لسان الالکن	و المرء تعظمه اذا لم يلحن

ماخذ پيشين ص ۲۳

۸۳۴. حکمت

الحکمة ضالّة المؤمن، فخذ الحکمة و لو من اهل النّفاق. ابن ابی الحديد ج ۱۶ ص ۲۲۹. إنّ هذه القلوب تملّ کما تملّ الأبدان، فابتغوا لها طرائف الحکمة. مأخذ پيشين ج ۱۶ ص ۲۴۶

۸۳۵. اعتدال

اليمين و الشّمال مضلّة و الطّريق الوسطیٰ هی الجادّة عليها باقی الکتاب و آثار النّبوّة و منها منفذ السّنة و إليها مصير العاقبة. ابن ابی الحديد ج ۱ ص ۲۷۳، ناصرخسرو گويد:

به چپ و راست مرو، راست برو بر ره دين
ره دين راست‌تر است ای پسر از تار طراز

ديوان ۳۳/۵۰

۸۳۶. زن

و لا تهيّجوا النّساء باذی و ان شتمن اعراضکم، و سببن امراءکم، فانهنّ ضعيفات القوی و الانفس و العقول. ابن ابی الحديد ج ۱۵ ص ۱۰۴ و نيز ج ۱۶ ص ۱۲۲ و نيز ۱۶ - ۱۲۲

۸۳۷. يزيد بن معاويه

ثم ولّی يزيد بن معاويه، و يزيد الخمور، و يزيد القرود، و يزيد الفهود، الفاسق فی بطنه،

المابون فی فرجه، فعلیه لعنة اللّه و ملائکته. البیان و التّبیین ص ۲ ص ۱۲۳

۸۳۸. عبادت احرار

انّ قوما عبدوا اللّه رغبة فتلک عبادة التّجار، و انّ قوماً عبدوا اللّه رهبة فتلک عبادة العبید، و انّ قوما عبدوا اللّه شکراً فتلک عبادة الاحرار. ابن ابی الحدید ج ۱۹ ص ۶۸

۸۳۹. بیضة البلد

و فی المدیح قول علیّ بن ابی طالب رضی اللّه عنه: «انا بیضة البلد» و منه بیضة الاسلام. و بیضة القبّة: اعلاها و کذلک الصّومعة. الحیوان ج ۴ ص ۳۳۶. عَمره دختر عمرو بن عبدود پدرش را مرثیه گفت و از اینکه علی (ع) پدرش را کشته بود یاد کرد:

لو کان قاتل عمرو غیر قاتله بکیته ما اقام الرّوح فی جسدی
لکنّ قاتله من لا یعاب به و کان یدعی قدیما بیضة البلد

ثمار القلوب ص ۴۹۶

۸۴۰. فالوذج

و النّعمان بن المرزبان ابوثابت (= ثابت پدر ابوحنیفه) هو الّذی اهدی لعلیّ بن ابی طالب رضی اللّه الفالوذج فی یوم المهرجان [او] النّیروز فقال: مهرجونا کلّ یوم، هکذا قال الخطیب فی تاریخه و اللّه تعالی اعلم. وفیات الاعیان ج ۵ ص ۴۰۶

۸۴۱. علیّ بن ابی طالب (ع)

مردی از ثقیف گفته است : استعملنی علیّ بن ابی طالب علی بزرج سابور فقال: لا تضربنّ رجلا سوطا فی جبایة درهم و لا تبیعنّ لهم رزقا و لا کسوة شتاء و لا سیف و لا دابّة یعتملون علیها و لا تقیمنّ رجلا قائما فی طلب درهم. قال، قلت یا امیرالمؤمنین: إذاً ارجع الیک کما ذهبت من عندک؟ قال: و إن رجعت کما ذهبت ویحک. إنّما امرنا أن نأخذ منهم العفو یعنی الفضل. کتاب الخراج یحیی بن آدم ص ۵۴

۸۴۲. زن

وقتی کسری درگذشت خبر به پیغمبر آوردند فرمود: که را جانشین او ساختند؟ گفتند: دخترش پوران را. حضرت فرمود: مردمانی که تکیه بر زنی کنند هرگز رستگار نمی‌شوند. «لن یفلح قوم اسندوا أمرهم الی امرأة». عیون الاخبار ج ۱

۸۴۳. امیر بدخشان علیّ بن اسد

عین الدّولة و الدّین و زین الملّة، شمس الاعلی، ابوالمعالی علیّ بن اسد از اشعار او :

فخر دانا بدانش و ادبست   فخر نادان بجامه و سلبست
ادب <و> دانش از ادیب کنون   خوار ورچند مرد با ادبست
ناکسان پیشگاه و کامروا   فاضلان دور مانده وین عجبست
سبب این همه نداند کس   جز همان کو مسبّب سببست
علی بن اسد چنین گوید   کاین جهان سر بسر غم و تعبست

جامع الحکمتین ص ۱۶

۸۴۴. لا فتی الّا علی لا سیف الّا ذوالفقار

پس چون سیّد علیه السّلام بخانه رسید شمشیر خود فرا فاطمه داد گفت: آن را بشور که امروز تقصیر نکرده است و حق خود از کافران بستده است. و امیرالمؤمنین علی رضی اللّه عنه شمشیر خود هاوی داد و گفت: یا فاطمه این را نیز بشور که این تیغ امروز با ما راستی کرده است و داد اسلام از کفّار ستده است. و هم در آن روز سیّد علیه السّلام منادی کرد و گفت: لا فتی الّا علی لا سیف الّا ذوالفقار. و شمشیر پیغمبر علیه السّلام ذوالفقار گفتندی و هم در آن روز سیّد علیه السّلام روی باز علی کرد و گفت: لا یصیب المشرکون منّا مثلها حتی یفتح اللّه علینا. گفت: این کافران قریش را بعد از این بر ما ظفر نخواهد بود تا ما مکّه بگشائیم و ایشان را در ربقهٔ طاعت خود آوریم. سیرت رسول اللّه ابرقوهی ص ۶۸۶

۸۴۵. اسماعیلیّه

برخی از آنان ناخوش دارند که باطنیّه خوانده شوند و گویند ما اسمعیلی هستیم بطوری که یک تن از آنان چنین گفته است:

إن صحّ ما قالوا و ما شیّعوا   من الکلام الفاسد الفاضح

تا آنجا که گوید:

و اوجبوا من کان ذا محرم   کالامّ او کالبنت للنّاکح
فنحن منهم ابریاء کما   تبرّأ النّاجی من الطّالح
و لعنة اللّه علی کلّ من   ناواه من غاد و من رائح
دینی لعن الباطنیّ الّذی   یصرف عن نهج الهدی الواضح
و لاء اهل البیت دینی الّذی   به مسحت الکفر للماسح

قواعد عقائد آل محمّد ص ۱۰۷

۸۴۶. دین العجائز

بیاضی حدیث «اذا کان آخر الزّمان و اختلفت الاهواء فعلیکم بدین العجائز» را ضعیف می‌داند و حدیث «علیکم بدین العجائز» را از سفیان ثوری می‌داند که وقتی عمروبن عبید منزلت میان کفر و ایمان را ادّعا نمود پیرزنی گفت: قال اللّه تعالی «هو الّذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن». اشارات المرام ص ۴۸

۸۴۷. قضا و قدر

و عند الاشاعره القضاء هو الارادة الازلیّة المقتضیة لنظام الموجودات علی ترتیب خاصّ، و القدر تعلّق تلک الارادة بالاشیاء فی اوقاتها المخصوصة و هو تفصیل قضائه السّابق بایجادها فی الموادّ الجزئیّة المسمّاة بلوح المحو والاثبات کما ذکره البیضاوی فی شرح المصابیح. اشارات المرام ص ۶۲

۸۴۸. ملحدان گرد کوه

عقل را سیل تحیّر در ربود — زان قوی‌تر گفت کاوّل گفته بود
نیست اندر جبّه‌ام غیر از خدا — چند جوئی در زمین و در سما
آن مریدان جمله دیوانه شدند — کاردها در جسم پاکش می‌زدند
هر یکی چون ملحدان گرد کوه — کارد می‌زد پیر خود را بی‌ستوه

مثنوی ص ۷۲۸

اشاره است به گفتهٔ بایزید بسطامی: لیس فی جبّتی سوی اللّه

۸۴۹. ابوحنیفه

و مصداق قوله علیه الصّلاة و السّلام «لو کان العلم معلّقا بالثّریّا لنأله رجالٌ من ابناء فارس» و مصداق قوله: «یبعث اللّه لهذه الامّة علی راس کلّ مائة سنة من یجدّد فیها دینها». اشارات المرام ص ۲۰

۸۵۰. بیاضی

کمال الدّین البیاضی از علمای قرن ۱۱ هجری مختصری بنام «الاصول المنیفة للامام ابی حنیفة» نگاشته بود و از نصوص کتابهای ابوحنیفه که به اصحاب خود املا کرده استخراج کرده بود مانند: الفقه الاکبر بروایت پسرش حمّاد (= حمّاد بن ابی حنیفه) و الفقه الابسط روایت ابی مطیع الحکم بن عبداللّه البلخی و الوصیّة و الرّسالة الی ابی عثمان البتی فی الارجاء هر دو بروایت ابی یوسف انصاری و العالم و المتعلّم روایت ابی مقاتل

حفص بن سلم السّمرقندی بیاضی این مختصر را خود شرح کرده و آن را بنام اشارات المرام من عبارات الامام نامیده است. مقدّمه اشارات المرام ص ۱۲

۸۵۱. طبّ

و منها علم الطّبّ و دعواهم فی الطّبّ الامور العجیبة فی حفظ الصّحّة و منع الشّیب و زیادة فی القوّة و الذّهن و ابراء الأدواء المزمنة الممتنعة. اخبار الهند مروزی ص ۲۷

۸۵۲. فنجانه

و قد رایت فنجانة معمولة من السّنبذ لساعات هی مثل طنجر اقمناها بحذاء عین الشّمس حتّی قبلت من حرارتها و انعطف ذلک منها الی قلنسوة سوداء، کنّا اقمناها بحذاء الفنجانة علی قدرستّة ذراع او سبعة منها فلم تلبث الّا قلیلا حتی تلهّب فیها النّار. فردوس الحکمة ص ۲۶

۸۵۳. صاحب کتاب الفلاحة

علیّ بن ربّن طبری در صفحه‌های ۵۱۸ و ۵۲۰ و ۵۲۷ فردوس الحکمة از این شخص نقل قول می‌کند باید تحقیق شود که آیا مقصودش همان ابن وحشیّهٔ کلدانی صاحب کتاب الفلاحة النّبطیّة است که در سال ۱۹۸۴ در فرانکفورت از بلاد آلمان چاپ شده است.

۸۵۴. علما لقبان

و امروز فقها لقبان دین اسلام همی گویند: اگر کسی گوید «امروز همی از آمدن آفتاب پدید آید» یا «من بدانم که کدام ستاره رونده است و کدام ثابت است» اوکافرست. و بعلّت کافر خواندن این علما لقبان مر کسانی را که علم آفرینش دانند جویندگان چون و چرا خاموش گشتند و گویندگان این علم خاموش ماندند و جهل بر خلق مستولی شد. از بهر آنکه فیلسوف مرین علما لقبان را بمنزلت ستوران انگاشت و دین اسلام را از جهل ایشان خوار گرفت و این علما لقبان مر فیلسوف را کافر گفتند تا نه دین حق ماند بدین زمین نه فلسفه. نقل از جامع الحکمتین ناصر خسرو ص ۱۲ و ۱۵ و ۱۶

۸۵۵. بیمارستانات

در فصل بیمارستانات عراق پس از بیمارستان رشید و بیمارستان برامکه از بیمارستانهای زیر نام می‌برد: ۱ ـ بیمارستان ابوالحسن علیّ بن عیسی که در سنهٔ ۳۰۲ در ناحیه حربیّه از نواحی بغداد احداث شده و ابوعثمان سعید بن یعقوب الدّمشقی متقلّد آن گردیده (عیون ۱ ـ ۲۷۴) ۲ ـ بیمارستان بدر غلام معتضد که ثابت بن سنان گفته است

مخارج آن از موقوفه‌ای که مادر المتوکّل علی اللّه بجا گذاشت تامین می‌شده (عیون ۱ - ۲۲۱) ۳ - بیمارستان السّیدة مادر مقتدر که در سال ۳۰۶ بوسیله ابوسعید سنان بن ثابت در سوق یحیی از نواحی بغداد افتتاح گردید. (عیون ۱ - ۲۲۲) و یوسف بن یحیی المنجّم عهده دار نفقات آن بود. ۴ - بیمارستان مقتدری که در سال ۳۰۶ خلیفه مقتدر باشارت سنان بن ثابت بن قرّة احداث کرد و از مال خود بر آن انفاق نمود. تاریخ البیمارستانات فی الاسلام ص ۱۸۳

۸۵۶. باطنیّه

البـــاطنیّه شــرّ الخـــلق کـــلّهم	شــــرور بـــاطنهم تـــرمیک بـــالشّرر
دیـن الابـاحة و التّـعطیل دیـنهم	و الجحد بالرّسل و التّکذیب بالزّبر
هم المجوس بنو دیصان فـانتسبوا	مکراً و زوراً الی الاشراف من مضر

النّقض ص ۷۰

۸۵۷. پزشکی و علم نجوم

ابن جمیع چگونگی نیاز پزشک به علم نجوم را از این جهت می‌داند که او باید آشنا به اوضاع شهرهای آبادان باشد و فصل‌های سال را بشناسد و سپس تفصیل این موضوعات را به کتاب «فی الأهویة و المیاه و البلدان» (= در هواها و آب‌هاو شهرها) ارجاع می‌دهد. المقالة الصّلاحیة ص ۲۱

۸۵۸. مکان

الباب الثّلاثون فی ما المکان؟ المکان هو نهایات لحّیزین و ایضاً فانّه اقطار المحیط و المحاط به. و ارسطالیس یری انّ المکان هو نهایة المحتوی الّذی یمارس ما یحتوی علیه. الرّوضة الطّبیّة ص ۴۵

۸۵۹. اصحاب هیولی

و قال اصحاب الهیولی اقاویل مختلفة: فزعم بعضهم انّ الانسان هو الجـوهر الحـیّ الناطق المیّت و انّه انسان فی حال نطقه و حیاته و جوّزوا الموت علیه و قد کان قبل ذلک لا انسانا، و قال بعضهم : الانسان هو الحیّ الناطق و هو الجوهر و اعراضه، و قال آخرون : بل فی الجوهر شیء لیس بمماسّ و لا مباین و لا احد منهما مختلط بصاحبه و هو فـی الجوهر علی انّه مدبّر له. مقالات الاسلامیّین ص ۳۳۳

۸۶۰. طبیب کامل

انت ایّها الطّبیب یجب ان تبعد عنک الاشرار من الاصحاب و التّلامیذ فانّ جمیع ما یاتیه من صحبک و خدمک منسوبا الیک من قول و فعل. و اعلم انّ الفقر مع الحلال اصلح من الغنی مع الحرام. و الذّکر الحسن مع بقائه خیر من نفیس المال مع فنائه. و ایضاً فانّ المال قد توجد عند السّفهاء و الجهّال، و الحکمة لا توجد الّا عند اهل الفضل و الکمال. ادب الطّبیب ص ۲۴

۸۶۱. نسب فاطمیان

و اختلف فی نسبه فادّعی هو انّه عبیداللّه بن محمّد بن اسماعیل بن جعفر بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب رضی اللّه عنه و هو مذهب الحکم المستنصر بالله الامویّ و قال سائر الناس انّه دعیّ و انّ انتسابه للطالبیّین دعوة باطلة و ذکروا عن ابی القاسم بن طباطبا العلوی انّه قال «واللّه الّذی لا اله الّا هو ما عبید اللّه الشّیعی منّا و لا بیننا و بینه نسب. البیان المغرب ج ۱ ص ۱۵۸

۸۶۲. ضروریات بدن انسان

انّ الله عزّ و جلّ لما خلق الاشیاء جعل بعضها مرتبطا ببعض فجعل للصّحة و المرض اسبابا کثیرة: منها ما یتّفق اتّفاقا کالرّدم و الضّرب و الحرق و الغرق و نحو ذلک و لیس من هذه الاشیاء شیء ینظر فیه الاطبّاء. و منها ما هو ضروریّ موجود ابداً للانسان و هی علی ما عدّه الاوائل ستّة: الاوّل منها الهواء المحیط بابدان النّاس، و الثّانی ما یؤکل و یشرب، و الثّالث الحرکة و السّکون و الرّابع النّوم والیقظة، الخامس الاحتقان و الاستفراغ، و السّادس الاحداث النّفسانیّة. دفع مضارّ الابدان ابن رضوان ص ۱۷

۸۶۳. شطرنج ـ نام مهره‌های شطرنج به فارسی در شعر ابوالعلاء معرّی

ایها الّلاعب الّذی فرس الشّطـ رنج همّت فیّ کفّه بالصّیهل
من بیاریک و البیادق فی کفـّ ک یغلبن کلّ رخّ و فیل
تصرع الشّاه فی المجال و لوجا ء مردّیً بالتّاج و الاکلیل

شرح تنویر ج ۲ ص ۳۱۷

۸۶۴. صنعت ترجمه

و طواط در صنعت «التّرجمة» گوید: این صنعت چنان باشد که شاعر معنی بیت تازی را بپارسی نظم کند یا پارسی را بتازی مثالش ناصر خسرو گوید:

کردم بسی ملامت مر دهر خویش را — بر فعل بد ولیک ملامت نداشت سود
دارد زمانه تنگ دل من ز دانشش — خرّم دلا که دانشش اندر میان نبود

و ترجمه این مراست بتازی:

عذلت زمانی مدّة فی فعاله — و لکن زمانی لیس یردعه العدل
یضیّق صدری الدّهر بغضاً لفضله — فطوبیٰ لصدر لیس فی ضمنه فضل

حدائق السّحر ص ۶۹

۸۶۵. اعاجم

ابوبکر محمّد بن یحیی الصّولی نقل می‌کند: روزی مردی پارسی با مردی تازی در حضور یحیی بن خالد برمکی مناظره می‌کرد. پارسی می‌گفت: ما در کار و در زبان بشما نیازمند نیستیم اما شما که خود را فرمان روای ما می‌دانید در کارها و زبانتان بما نیازمندید. خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و دیوان‌های شما بهمان نامی است که ما نهاده‌ایم مانند: اسفیداج، سکباج، دوغباج و مانند آن و هم چنین سکنجبین، خلنجبین، جلاب و مانند آن و همینطور روزنامج، اسکدار، فروانک و مانند آن که بسیار است. ادب الکتّاب ص ۱۹۳

سلیمان بن عبدالملک گفته است: عجبت لهولاء الاعاجم ملکو الف سنة فلم یحتاجوا الینا ساعة و ملکنا مائة سنة لم نستغن عنهم ساعة. مختصر تاریخ سلاجقهٔ عماد کاتب ص ۵۷

۸۶۶. پزشکی و فلسفه

جالینوس خود در کتاب «فی مراتب قراءة کتبه» جریان اشتغال خود را به فلسفه و منطق و پزشکی چنین شرح می‌دهد: «آن کس که قصد این دو صناعت (= طب و فلسفه) و احکام آن را دارد باید در این دو فن ذهنی تیز و حرصی شدید داشته باشد، رنج را تحمّل کند و آن را دوست بدارد تا به همان سعادت برسد که من رسیدم که از خردی با یاری پدرم به علم هندسه و حساب پرداختم زیرا او پیوسته مرا به آداب و ریاضاتی که آزادگان بدان متادّب می‌گردند تادیب می‌کرد تا به پانزده سالگی رسیدم سپس مرا به آموختن منطق وادار کرد و می‌خواست که من فقط فلسفه بیاموزم سپس خوابی دید و مرا به آموختن پزشکی واداشت در حالی که سنّ من هفده بود و فرمان داد تا آموختن طبّ را پاپای آموختن فلسفه ادامه دهم» التّشویق الطّبّی ص ۱۶ الف

۸۶۷. اسطقس خامس

انّ الفلک اسطقسّ خامس و لیس هو من الاسطقسّات الاربعة الّتی هی النّار و الهواء و الماء و الارض. الآثار العلویّة لارسطوطالیس ص ۲۱

۸۶۸. رأی و قیاس و استحسان

و کان حدوث الرّأی فی قرن الصّحابه.... و الرّأی هو الحکم فی الدّین بغیر نصّ بل بما یراه المفتی احوط و اعدل فی التّحریم او التّحلیل. ص ۴ ثمّ حدث القیاس فی القرن الثّانی.... وهو الحکم فیما لا نصّ فیه بمثل الحکم فیما فیه نصّ او اجماع فقال حذاقّهم لاتّفاقهما فی علّة الحکم. و قال بعضهم لاتّفاقهما فی وجه من الشّبه. ثمّ حدث الاستحسان فی القرن الثّالث و هو فتوی المفتی بما یراه حسنا فقط. ملخّص إبطال القیاس ص ۵

برای قیاس استدلال برسالهٔ (= نامه) عمر می‌شود: «قس الامور و اعرف الاشیاء و الامثال ثمّ اعمد الی اولاها بالحقّ و احبّها الی اللّه فاقض» ص ۶. برای رأی حدیثی است از اسامة بن زید که سند آن به امّ سلمة می‌پیوندد او گفته است: «قال رسول اللّه: انّما اقضی بینکم برایی فیما لم ینزل علیّ فیه شیء» ص ۱۰ و قالوا اجمعت الصّحابة علی تقدیم ابی بکر قیاساً علی تقدیم النّبی علیه السّلام له فی الصّلاة. ص ۲۶

قال رسول اللّه: «تفترق امّتی علی بضع و سبعین فرقة اعظمها فتنة علی امّتی قوم یقیسون الامور برایهم فیحلّون الحرام و یحرمون الحلال. ص ۶۹

۸۶۹. نسب فاطمیان

عزیز خلیفه فاطمی در روز اول خلافتش بر منبر رفت در آنجا ورقه‌ای دید که این ابیات بر روی آن نوشته بود:

انّا سمعنا نسبا منکرا — یتلی علی المنبر فی الجامع
ان کنت فیما تدّعی صادقا — فاذکر ابا بعدالاب السّابع
و ان ترد تحقیق ماقلته — فانسب لنا نفسک کالطّائع
اولا، دع الانساب مستورة — و ادخل بنا فی النّسب الواسع
فانّ انساب بنی هاشم — یقصر عنها طمع الطّامع

مردم عوام و جاهل آنان را فاطمی خوانده‌اند وگرنه جدّشان مجوسی بوده است. باقلانی گفته است: قدّاح جدّ عبیداللّه المهدی مجوسی بوده است و وقتی عبیداللّه بمغرب آمده خود را علوی خوانده است ولی هیچ یک از علمای نسب او را نمی‌شناسند.

تاریخ الخلفا ص ۴

۸۷۰. کتاب الخواصّ رازی

حکی ابن زکریا فی کتاب الخواصّ انّ بمصر کنیسة فیها میّتان علی سریر یخرج الزّیت من تحته کذلک فما ینقطع و استغفراللّه من هذا. الجماهر ص ۷۲ فی ذکر الحجر الجالب للمطر. قال الرّازی فی کتاب الخواصّ: انّ بارض ترک بین خرلخ و بجناک عقبة اذا مرّ علیها جیش او قطیع غنم شدّ علی الاظلاف و الحوافر منها صوف و یرفق بها فی السّیر لئلا تصطکّ احجارها فیثور ضباب مظلم و یسیل مطرجود. و بهذه الاحجار یجلبون المطر اذا ارادوه بان یدخل الرّجل الماء و یاخذ من احجار تلک العقبة حجرا فی فمه و یحرّک یده فیجیء المطر و لیس ابن زکریا یختصّ بهذه الحکایة انّما هی کالشّیء الّذی لا یختلف فیه. الجماهر ص ۲۱۸. فی ذکر الکهربا قال بولس هو صمغ الحوز الرّومی یسیل منها و یجمد..... و ظنّه قوم بالتّصحیف جوز..... و اورده الرّازی فی الحاء حاکیاً عن دیسقوریدس منافع نوره و ثمره و ورقة و عصارته. و الرّومی منه ثم قال انّ الکهربا صمغه. الجماهر ص ۲۱۲. بسّد نبات فی بحر الافرنجة و هو بحر الشّام و الرّوم اذا حاذی حدود افروجیا قال محمّد بن زکریا انّ شجرته تعظم حتّی تخرق السّفن المارّة فوقها و هذا من کلامه یدلّ علی استحجارها فی جوف البحر. الجماهر ص ۱۹۰

۸۷۱. کیا هرّاسی

درین سال علی بن محمّدبن علی فقیه مشهور به کیا هرّاسی شافعی عجمی ملقّب بعمادالدّین وفات یافت. او از طبرستان بود به نشابور رفت و نزد ابوالمعالی جوینی فقه آموخت مدّتی در نظامیّه بغداد بدرس و وعظ اشتغال داشت و طریقت اشعریان را مسلوک می‌داشت و بمذهب باطنیه متّهم شد سلطان خواست او را بکشد خلیفه المستنصر باللّه او را مانع شد و گواهی به برائت او داد. النّجوم الزّاهرة ج ۵ ص ۲۰۱ حوادث سنهٔ ۵۰۴

۸۷۲. فدائیان اسماعیلی

درین سال حسین بن ملاعب جناح الدّوله صاحب حمص کشته شد و سبب آن بود که روز جمعه برای نماز وارد مسجد شد سه تن از باطنیان برو ریختند و او را کشتند و این سه تن را منجّمی باطنی که نزد رضوان بن تتش ملک حلب بود تحریک کرده بود این منجّم اوّلین کسی بود که مذهب باطنی را در شام آشکار کرد او ۱۴ روز پس از مرگ جناح الدّوله

در حلب کشته شد. النّجوم الزّاهرة ج ۵ ص ۱۶۸ ذیل حوادث سال ۴۹۵

۸۷۳. رای و قیاس

کتاب ژوزف شاخت تحت عنوان «اصول فقه محمّدی» ص ۹۸ تا ۱۱۱ ,J. Schacht
The Origins of Muhammadan Jurisprudence

۸۷۴. آلات و ابزار جراحی

کلبات الاضراس و مکاوی الطّحال و الرّاس و کلبات العلق و النّشاب و صنانیر السّبل و الظّفرة و زرّاقات القولنج و الذّکر و قاثاطیر التّبویل و ملزم البواسیر و مخرط المناخیر و رصاص التّثقیل و منجل النّواصیر و مخالب التّشمیر و محکّ الجرب و منشار القطع و مهتّ القدح و مجرفة الاذن و وردة السّلع و قمادین الجرب و مخشنة الکتف و حجال الورک و مفتاح الرّحم و نوار النّساء و مکمدة الحشی و قدح الشّوصة و درج المکاحل و مرهمدان المراهم و دست المباضع. دعوة الاطبّا ص ۱۰

۸۷۵. عقل

الباب التّاسع عشر فی ماالعقل؟. العقل علی مذهب ارسطاطالیس هو جوهر بسیط لا یشبهه شیء من الاشیاء الّتی من جوهر الهیولی المرکبّة. و علی مذهب فیثاغورس انّه جوهر بسیط نوری مختلف بکلّ شیء. و رسمه من جهته الطّباع انّه الدّال علی حقائق الاشیاء و من جهته التّعلیم انّه افضل خواص النّفس النّاطقة. و للعقل صفة اخری کاملة و هی انّ العقل جوهر بسیط من شأنه تصوّر کلّ صورة غیر هیولانیّة بتجریدها من هیولیاتها و تخلیصها من الاعراض الموجودة معها و ترکیب صورة لا یوجد بعضها مرکّبه مع بعض، نرید بذلک انّ العقل هو الّذی به تخلص الصّور من المادّة مثلما تخلص صورة الخاتم من الفضّة، و کلّ ما جری هذا المجری فانّه یمکن ان یخلص به الجوهر من العرض و نجدهما غیر مرکّبین. الرّوضة الطّبیّة ص ۳۳

۸۷۶. هفتاد و دو فرقه

قال رضی اللّه عنه: امّا نحل اهل القبلة فلابدّ من ذکرها علی طریق الاختصار لیجتنب الانسان عنها فانّ من شأن اهل البدعة تحسین بدعتهم و دعاء غیرهم الی ما هم علیه. و الاجتناب عنهم و عن ما هم علیه فرض: قال النّبی علیه السّلام: من وقرّ صاحب بدعة فکانمّا هدم الاسلام. و قد ذکر المتقدّمون فی بیان مقالات اهل القبلة مقالاتهم مثل الشّیخ ابی منصور الماتریدی و ابی الحسن الاشعری و الکعبی من القدریّة و قد ذکر غیر هؤلاء

ایضاً و ما حصروا مقالاتهم علی شیء و قد حصر بعضهم علی اثنی و سبعین فرقة کما روی عن النّبی علیه السّلام: و انّ امتی ستفترق علی ثلاث و سبعین فرقة کلّهم فی النّار الّا واحدة. اصول الدّین بزدودی ص ۲۴۱

۸۷۷. ابوعبداللّه شیعی

عبیداللّه وقتی متمکّن گشت ابوعبداللّه و برادرش راکشت و حال آنکه این دو او را از حبس سجلماسه بیرون آورده و ملک را بدو تسلیم نموده بودند. البیان المغرب ص ۲۸۲ ابوعبداللّه معروف بمعلّم و برادرش ابوالعبّاس معروف به محتسب بود. ماخذ پیشین ص ۲۸۲

۸۷۸. شطر الغبّ

فی الحمّی الّتی تعرف بـ(انطریوس) و هی المعروفة بشطر الغبّ. قال جالینوس: انّ هذا الاسم یشتقّ من اسم البغل بالیونانیّة «انطریوس» ای شطر حمار، و سمّیت هذه الحمّی شطر الغبّ لانّ نصفها یحدث من الغبّ و نصفها من النّائبة البلغمیّة. ذخیره ثابت بن قرّه ص ۱۶۱

۸۷۹. مارمهره و خرمهره

و فی افواه النّاس انّ للافعی خرزة یقال لها «مارمهره» و یکون ذلک فی قفاه و انّها بادزهر لسمّه و لیس له فی الکتب ذکر و لا عرفه الاوائل ...و منها خرزة الحمار المسمّاة خرمهره فانّها بادزهر لاکثر السّموم حسن التّاثیر ظاهرا الفعل و لیس له ذکر فی کتب الاوائل... طبائع الحیوان شرف الزّمان مروزی ص ۳۰۸ و ۳۰۹

۸۸۰. اثبات الطّبّ ـ ردّ منکران درمان

قال رسول الله: «انّ لکلّ داء دواء فاذا اصیب دواء الدّاء بریء باذن اللّه عز و جل»

فیه ردّ علی من انکر التّداوی من غلاة الصّوفیّة فقالوا: کلّ شیء بقضاء و قدر و لا حاجة الی التّداوی. و هذا الحدیث و امثاله حجّة علیهم و نعتقد انّ اللّه تعالی هو الفاعل وانّ التّداوی من قدر اللّه. الاحکام النّبویّة فی الصّناعة الطبیّة ج ۱ ص ۱۴

۸۸۱. الجدری و الحصبة (= آبله و سرخک)

دانشمندان این کتاب رازی را از نفیس‌ترین کتابهائی می‌دانند که بوسیله مسلمانان تالیف شده از این جهت است که به زبانهای مختلف ترجمه شده است. ترجمه یونانی آن در سال ۱۵۴۸. چاپهای مختلف لاتینی آن در سالهای ۱۴۹۸، ۱۵۲۹، ۱۵۴۴، ۱۵۴۹،

۱۵۵۵، ۱۷۴۷، ۱۷۸۱، ترجمه فرانسوی آن در سال ۱۷۶۲، ترجمه انگلیسی آن در سال ۱۸۴۸، متن عربی آن در سال ۱۷۶۶ در لندن چاپ شده است. مقالهٔ البرت زکی اسکندر تحت عنوان: الرّازی و محنة الطّبیب در مجلّهٔ المشرق سال ۱۹۶۰ به نقل از ام. نیوبرگر، تاریخ طب، لندن ۱۹۱۰ ج ۱ ص ۳۶۲ و دی. کمپ بل، طبّ اسلامی، لندن ۱۹۲۶ ج ۱ ص ۷۰

۸۸۲. قطب الدّین شیرازی

از کتابهای مهم او حاشیه برحکمة العین تصنیف نجم الدّین دبیران کاتبی قزوینی متوفّی ۶۷۵ عضو مجمع رصد ایلخانی است. قطب الدّین نخستین کسی است که بر این کتاب حاشیه نوشته است، پس از او شمس الدّین محمّد بن مبارکشاه البخاری الهروی کتاب را شرح کرد و همهٔ حواشی قطب الدّین را در شرح خود ایراد نمود و بکلمهٔ «فی الحواشی القطبیّة» آن را از گفتار خویش جدا ساخت. این شرح با حواشی سیّد شریف بچاپ رسیده است. مقدّمهٔ درّة التّاج ص ۱

۸۸۳. زهراوی ـ توصیهٔ او

زهراوی به شاگردان خود توصیه می‌کند که از بیماریهای خطرناک و دشوار بهبودی چشم مدارید و خود را از آن برکنار سازید از آنچه که می‌ترسید که شبهه‌ای در دین و دنیاتان وارد سازد این روش آبروی شما را بهتر نگه می‌دارد و ارج شما را در دنیا و آخرت بالاتر می‌برد. جالینوس در یکی از سفارشهای خود گفته است: «بیماریهای بد را درمان نکنید تا پزشکان بد خوانده نشوید» التّصریف ص ۷

۸۸۴. حکیم متالّه

مجموعة فی الحکمة الالهیّة، و فی الجمله الحکیم المتالّه هو الّذی یصیر بدنه کقمیص یخلعه تارة و یلبسه اخری. و لا یعدّ الانسان فی الحکماء ما لم یطلّع علی الخمیرة المقدسّة و ما لم یخلع و یلبس، فان شاء عرج الی النّور و ان شاء ظهر فی ایّ صورة اراد. و امّا القدرة فانّها تحصل له بالنّور الشّارق علیه، الم ترانّ الحدیدة الحامیة اذا اثّرت فیها النّار تتشبّه بالنّار و تستضیء و تحرق؟ فالنّفس من جوهر القدس، اذا انفعلت بالنّور و اکتست لباس الشّروق اثّرت و فعلت: فتومیء فیحصل الشّیء بایمائها، و تتصوّر فیقع علی حسب تصوّرها. فالدّجالون یحتالون بالمخارق والمستنیر الفاضل المحبّ للنّظام البریّ من الشرّ یؤثر بتایید النّور لانّه و لید القدس. مجموعة فی الحکمة الالهیّة سهروردی ص ۵۰۳

۸۸۵ . فداویه

ابن بطوطه هم در کتاب خود آن‌گاه که از قلاع اسماعیلیّه بحث می‌کند گوید این قلاع و حصون از طائفه‌ایست که آنان را اسماعیلیّه خوانند و فداویّه نیز خوانده می‌شوند. رحلة ابن بسطوطة ج ۱ ص ۴۵. قلقشندی وجه تسمیه فداویّه را چنین یاد می‌کند : لمفاداتهم بالمال علی من یقتلونه. صبح الاعشی ج ۱۳ ص ۲۴۵

۸۸۶ . ترجمه از زبان یونانی به زبان عربی

و لانّ النّاقلین لها من اللّسان الیونانی الی لساننا کانوا جدّا عارفین لهذه الصّناعات الّتی ذکرنا، مع علوّ الفاظ هذا الرّجل (= بطلمیوس) عن الفاظ العامّة و جزالتها. فی الصّناعة العظمی ص ۱۱۹

۸۸۷ . فلسفتین = فلسفهٔ افلاطون و ارسطو

در طبقات الامم در شرح حال فارابی آمده: «و له کتاب فی اغراض فلسفة افلاطون و ارسطاطالیس یشهد له بالبراعة فی صناعة الفلسفة و التّحقّق بفنون الحکمة». قفطی می‌گوید: للفارابی «کتاب فی اغراض افلاطون و ارسطوطالیس» عبارت ابن ابی اصیبعه هم عیناً مانند طبقات الامم است. ابن ابی اصیبعه کتابی دیگر بنام «کتاب الفلسفتین لفلاطن و ارسطوطالیس» نقل می‌کند. و ابن رشد نیز آن را «کتاب الفلسفتین» خوانده است.

۸۸۸ . عدالت

و قد قال الشّافعی فی العدالة قولاً استحسنه کثیر من العقلاء من بعده، قال: لو کان العدل من لم یذنب لم نجد عدلا، و لو کان کل ذنب لا یمنع من العدالة لم نجد مجروحاً، و لکن من ترک الکبائر و کانت محاسنه اکثر من مساویه فهو عدل. ثمرات النّظر فی علم الاثر ص ۷۲

۸۸۹ . رافضی

الب ارسلان دهخدای آبه را که سمت دبیری و منشی‌گری داشت احضار کرد و گفت: ای مردک تو می‌گوئی که خلیفه بغداد بحق نیست تو رافضیء، مردک گفت: ای خداوند بنده رافضی نیست شیعی‌ام. سلطان گفت: ای زن روسپی مذهب شیعت چنان نیکو است که او را بسر مذهب باطنیان کرده‌ای، این بد است و آن بدتر. بفرمود چاوشان را تا او را بزدند و نیم کشته از سرای بیرون کردند. سیر الملوک ص ۲۳۲

۸۹۰. مارستان = بیمارستان

و فی سنة ستّ و ثلثمائة ۳۰۶، فتح مارستان امّ المقتدر و کان مبلغ النّفقة فیه فی العام سبعة الاف دینار. تاریخ الخلفاء ص ۳۸۱ ثم دخلت سنة ست و ثلثمائة، فمن الحوادث فیها انّ فی اوّل یوم من المحرّم فتح سنان بن ثابت الطّبیب مارستان السیّدة الّذی اتّخذ لها بسوق یحیی علی دجلة و جلس فیه و رتّب المتطبّبین و کانت النّفقة علیه کلّ شهر ستّمأئة دینار، و اشار سنان علی المقتدر باتّخاذ مارستان فاتّخذه بباب الشّام فولّاه سنان و سمّی المقتدری و کانت النّفقة علیه فی کلّ شهر مأتی دینار. المنتظم ابن جوزی ج ۶ ص ۱۴۶

۸۹۱. قرمطی

و مردی سرخ چشم در روستا بود که او را کرمیتة می‌خواندند برای سرخی چشمانش زیرا کرمیتة به نبطی سرخ چشم را گویند. کامل التّواریخ ج ۷ ص ۳۱۰

۸۹۲. ابطال الطّبّ

انّ قوماً من کتبة زماننا هذا دعاهم العجب بانفسهم والجهل باقدارهم الی ان ابطلوا الطّبّ و زعموا انّه لیس فی الاشیاء منافع للابدان و النّاس و لا مضارّ. فردوس الحکمة ص ۵۲۲

۸۹۳. اصحاب البخت

جالینوس در کتاب «فی الحثّ علی تعلّم العلوم و الصّناعات» می‌گوید : پیروان بخت بطّالانی‌اند که به آرزوهای خود چسبیده‌اند و خود را در جریان بخت قرار می‌دهند برخی بدان نزدیک‌تر و برخی دیگر از آن دورترند و احوال آنان متغیّر و مختلف است و در پایان به شرهای بسیار گرفتار می‌آیند. مختصر مقال جالینوس فی الحثّ علی تعلّم العلوم و الصّناعات ص ۱۸۷

۸۹۴. نفس

الباب الثّامن عشر فی ما النّفس؟ النّفس علی مذهب ارسطاطالیس هی : نماء لجسم طبیعیّ ذی حیاة بالقوّة و هذا الرّسم من جهة التّعلیم فامّا رسمها من جهة الأطباع فانّها ابتداء کلّ حسّ و حرکة. و علی مذهب افلاطون انّها جوهر بسیط عقلیّ یتحرّک من ذاته بعدد مولّف. و علی مذهب فیثاغورس انّها جوهر نوری. و علی مذهب ساوس انّها طبیعة دائمة الحرکة. و علی مذهب دنکارخس انّها تالیف الاسطقسّات الاربعة. و جماعة کثیرة من المتقدّمین علی هذا المذهب. و جالینوس یشیر الیه فی مقالته بانّ النّفس تابعة لمزاج

البدن ص ۳۱... و هولاء الجماعة اذا شرحوا اعتقاداتهم وجدتهم یقولون انّ النّفس غیر جسم و انّها جوهر عقلی محرّک ذاته وانّها باقیة دائمة لا یداخلها فساد و انّها بعد الموت تصیر الی عالمها. الرّوضة الطّبّیّة ص ۳۲

۸۹۵. طبیعت انسان

بقراط می‌گوید : طبیعت بدن انسان از خون و بلغم و صفراء و سوداء ترکیب یافته و بیماری و تندرستی او از این‌هاست بدین معنی که اگر نیروها و کمیّت آنها بر پایه اعتدال باشد، تندرستی در نهایت جودت است و هرگاه که یکی از آنها کمتر و یا زیادتر از دیگرها باشد بیماری حادث می‌گردد. کتاب بقراط فی طبیعة الانسان ص ۶

۸۹۶. عیان ـ سماع

فکلّ ما ذکرت من هذه الاشیاء إما عیان و امّا سماع یقوم مقام العیان. فردوس الحکمة ص ۵۲۰

۸۹۷. مارستان عضدی

و فیها (سال ۳۷۲) ادیر المارستان العضدی الّذی انشاه السّلطان عضدالدّوله ببغداد و انفق علیه اموالا لا تحصی. ج ۲ ص ۳۶۱

۸۹۸. زنج

در ایام خلافت معتمد ۲۵۶ ـ ۲۷۹ سپاه «زنج» وارد بصره و نواحی آن شد و مردم آنجا را از دم تیغ گذرانید و عمارات را خراب کرد و منازل را آتش زد. رئیس زنگ که نامش «بهبود» بود مدّعی بود که برسالت مبعوث شده ولی آن را رد کرده و علم و آگاهی بر مغیبات امور دارد. تاریخ الخلفاء ص ۲۶۳

۸۹۹. التّنزیین الطّبّی

و اضاف قوم آخرون الی هذه التّزیین الطّبّی و فرقّوا بینه و بین التّزیین للتّحسین. مقالة جالینوس فی اجزاء الطّبّ ص ۲۵

۹۰۰. اسطرلاب

من کتاب محمّد بن احمد البیرونی فی استیعاب الوجوه الممکنة فی صنعة الاسطرلاب: الانفس الصّافیة ذوات فروع و اشتیاق الی تصوّر الموجودات و الاحاطة بها بالاطلاق فذلک یلتفت لما یزیدها رونقا و بهاء و یبعث لما یکسبها صفاء ونقاء کنفس الشّیخ ـ ایّده اللّه ـ الّتی صفت من درن الطّینة و خلصت من کدر الطّبیعة بل اتّحدت بکلیّته

النّفوس و اشتغلت بالمعقول عن المحسوس فلا یقصد من العلوم الا بما یکون معلومه اجلّ معلوم و لا تزاول من الصّناعات الّا ما یتوصّل الی درک اشرف الموجودات.

۹۰۱. باسدیو

و کتاب سفر الجبابرة لمانی البابلی مملوّ من قصص هولاء الجبابرة الّذین منهم سام و نریمان و کانّه قد اخذ هذین الاسمین من کتاب افدستاک لزردشت الاذربیجانی، و کذا قول الهند فی مجیء باسدیو المرسل لا صلاح العالم و افناء الجبابرة فی وقت بهارت. و قد عمل بیاس بن یرابش کتابا مشتملا علی مائة و عشرین الف من الابیات باوزانهم کلّها فی اقاصیص تلک الجبابرة من حروبهم و احوالهم. المشاطة لرسالة الفهرست ص ۳۱ و نیز ماللهند ص ۲۱

۹۰۲. آخذه

رازی می‌گوید: قاطوخس به معنی آخذه (= گیرنده) است و این بدان جهت است که وقتی آدمی دچار آن می‌شود بهمان حال که بوده باقی می‌ماند ایستاده یا خوابیده و یا نشسته. حاوی ج ۱ ص ۱۹۰

۹۰۳. دفن میّت

لا ینبغی ان یدفن المیّت حتی یاتی علیه اثنان و سبعون ساعة فانّ منهم من یبقی مغشیّا علیه فی هذه المدّة ثمّ یعود. حاوی ج ۱ ص ۴۵

۹۰۴. روز کور

قد یعرض لقوم ضدّ ما یعرض للاعشیٰ (= شبکور) در عربی از این کلمه شبکرة ساخته شده) حتّی انّهم یبصرون باللّیل و فی قلیل الظّلمة اکثر منه بالنّهار و یسمی بالعربیّة الجهر. حاوی ج ۲ ص ۱۲۱ و همچنین ۱۲۵

۹۰۵. طبّ ـ اقسام آن

جالینوس در آغاز کتاب «فی اجزاء الطّبّ» تقسیمات متعدّدی را از پزشکی نقل کرده است از جمله : علاج ید (= جرّاحی) و استعمال دارو، درمان و بهداشت، درمان سالخوردگان، درمان کودکان، تزیین طبّی و تزیین تحسینی. او سپس می‌گوید در شهرهای پر جمعیّت مثل رم و اسکندریه پزشکی جنبه تخصّص به خود می‌گیرد و هر جزء از اجزاء بدن انسان پزشکی خاص و پزشک خاصی ممکن است داشته باشد. ص ۲۸

۹۰۶. گردکوه

خاقانی در هجو ابوالعلاء گنجوی گوید:

چــون از در دیــن ستوه گــردد / گـــــرد در گـــــردکوه گــردد
گــوید کــه حســن پـیمبری بــود / کـــیّال بـــزرگ مـــهتری بـــود
صــبّاح شــد ایــن لعـین بـی دیـن / مـــاناکـــه نـماند اهـل قـزوین
شروان که چو کعبه بود ازین پـیش / کردش چو کنشت از آفت خـویش
بـــر جـــبهتش از فـنا رقـم بـاد / اهـــل المـــوت را الم بـــاد

تحفة العراقین ص ۲۳۷

۹۰۷. فیلسوف

فامّا من لم یبتدء بالرّیاضیّات فیتدّرب بها ثمّ بـالمنطق الّـذی هـو آلة الفـلسفة ثـمّ بالطّبیعیّات ثمّ بما بعدها علی التّرتیب الی ان یصل الی اقصی الغایات فلیس یستحقّ اسم الفلسفة بل انّما یشتقّ له اسم من المرتبة الّتی ارتاض بها و وقف عندها اعنی انه یسمّی مهندساً او منجّماً او طبیبا او منطقیّا او نحویّاو او غیرها من اجزاء الفلسفة. فامّا من ارتاض بجمیعها و بلغ اقصاها فیسمّی فیلسوفا. الفوز الاصغر ص ۱۳

۹۰۸. طبّ النّفوس و طبّ الاجسام

فهذا الّذی یضعه طبّ النّفوس و ذلک طبّ الاجسام و الحکومة طبّ المعاشرات. تدبیر المتوحّد ص ۱۲

۹۰۹. مستعلویه و نزاریه

مستعلویه گویند امامت پس از المستنصر باللّه بـه فـرزندش المسـتعلی بـاللّه مـنتقل گردید. نزاریه، گویند امامت پس از المستنصر باللّه به فرزندش نزار منتقل شد و گـویند حسن صبّاح از مستنصر پرسید پس از تو که امام خواهد بود گفت فرزندم نزار سپس حسن بایران برگشت و مردم را بامامت مستنصر و فرزندش نزار خواند. صبح الاعشی ج ۱۳

۹۱۰. موسیقی ایرانی

سعید بن مسجح نخستین کسی بود که موسیقی ایرانی را وارد موسیقی عرب کرد او وقتی دید بنّایان مسجدالحرام بـفارسی تـغنّی مـی‌کنند او آهـنگ آنـان را بشـعر عـربی برگرداند. اغانی ج ۳ ص ۲۷۷. ابن محرز به ایران آمد و الحان و نغمات ایرانی را فراگرفت و او را «صنّاج العرب» می‌خواندند. پیشین ج ۱ ص ۳۷۸

۹۱۱. شهنشاه

در بیت اعشی میمون بن قیس دیده می‌شود:

فما انت ان دامت علیک بـخالد　　کما لم یخلّد قبل ساسا و مـورق
و کسریٰ شهنشاه الّذی سار ملکه　　له ما اشتهی راح عـتیق و زنـبق

الصّبح المنیر فی شعر ابی بصیر ص ۱۴۵

از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده که فـرمود: انّ احـقر الاسـماء و اذلّـها و اخضعها عنداللّه رجل سمّی ملک الملوک مثل شاهنشاه. متنبّی در مدح عضدالدّوله گفته است:

ابا شجاع بفارس عضدالدّو　　لة فـنّا خسـرو شـهنشاها
اسـامیاً لم تـزده مـعرفة　　و انّـما لذّة ذکـرناها

شرح تبیان بر دیوان متنبّی ج ۲ ص ۵۰۵

۹۱۲. طبّ بشری و طبّ الهی

و قد روی عنه (ص): علیکم بالشّفاءین العسل و القران. فجمع فی هذا القول بین الطّبّ البشری و الطّبّ الالهی و بین طبّ الاجساد و طبّ الانفس و بین الدّواء الارضی و الدّواء السّماوی. الاحکام النّبویّة ج ۱ ص ۲۷

۹۱۳. عالم صغیر (= انسان)

قال جالینوس: انّ ابقراط شبّه الانسان بالدّنیا و سمّاه الدّنیا الصّغیرة لانّ تدبیره علی تدبیر الدّنیا. شرح جالینوس بر کتاب الاسابیع بقراط ص ۴

۹۱۴. العمر قصیر و الصّناعة طویلة

صاعد بن الحسن طبیب می‌گوید: پزشکان زمان ما برخلاف گفتهٔ بقراط می‌پندارند که صناعت کوتاه و عمر دراز است و از این روی اوقات خود را به خوردن و نوشیدن و لهو و لعب و کارهای پست مشغول می‌دارند. التّشویق الطّبّی ص ۲۶ الف

۹۱۵. قدر اللّه

عن ابی خزامة قال: قلت یا رسول اللّه ارایت رقی نسترقیها و دواء نتداوی به و تقاة نتّقیها، هل تردّ من قدر اللّه شیئا؟ فقال هی من قدر اللّه. الطّبّ النّبوی ابن القیّم ص ۷۶

۹۱۶. دارو درمان

و عن ابن عباس رضی اللّه عنهما: «انّ رجلا قام إلی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم

فقال: یا رسول اللّه اینفع الدّواء من القدر؟ فقال صلّی اللّه علیه و سلّم: الدّواء من القدر و هو ینفع من یشاء بما یشاء. الاحکام النّبویّة فی الصّناعة الطّبیّة ج ۱ ص ۱۷

۹۱۷ . اسماعیلیّه

شهرستانی گوید: اینان را باطنیّه خوانند برای آنکه گویند برای هر ظاهری باطن و برای هر تنزیلی تاویلی است و نزد هر قوم لقبی مخصوص دارند در عراق باطنیّه و مزدکیّه و قرامطه، و در خراسان تعلیمیّه و ملاحده خوانده می‌شوند و خود گویند ما اسمعیلی هستیم. ملل و نحل ج ۱ ص ۳۳۵

۹۱۸ . حسّان بن ثابت، شاعر النّبی دربارهٔ اصحاب موته و مرثیه جعفر و سایر شهدا گوید:

فما زال فی الاسلام من آل هاشم   دعائم عزّ لا یزلن و مفخر
هم جبل الاسلام، و النّاس حولهم   رضام الی طود یروق و یقهر
بها لیل منهم جعفر و ابن امّه   علیّ و منهم احمد المتخیّر
و حمزة و العبّاس منهم، و منهم   عقیل و ماء العود من حیث یعصر
هم اولیاء اللّه انزل حکمه   علیهم و فیهم ذاالکتاب المطهّر

سیرت رسول اللّه ابرقوهی ۸۶۱

۹۱۹ . السّعادة

علی مذهب هذا الحکیم فهی خمسة اقسام : احدها فی صحّة البدن و لطف الحواسّ. الثّانی فی الثّروة و الاعوان و اشباههما. الثّالث ان تحسن احدوثته فی النّاس و ینشر ذکره بین اهل الفضل. الرّابع ان یکون منجحا فی الامور. الخامس ان یکون جیّدالرّای صحیح الفکر سلیم الاعتقادات فی دینه و غیر دینه برئیا من الخطاء و الزّلل. تهذیب الاخلاق ص ۱۸۳. و امّا الحکماء قبل هذا الرّجل مثل فیثاغورس و بقراط و افلاطون و اشباههم فانّهم اجمعوا علی أنّ الفضائل والسّعادة کلّها فی النّفس وحدها، لذلک لما قسّموا السّعادة جعلوها کلّها فی قوی النّفس الّتی ذکرناها فی اوّل الکتاب و هی : الحکمة و الشّجاعة والعفّة و العدالة. و اجمعوا علی انّ هذه الفضائل هی کافیة فی السّعادة. ماخذ پیشین ص ۸۴

۹۲۰ . رای و قیاس

و اذ کان الامر علی هذا فقد ظهر و انکشف الامر فی انّ کلّ قول و قیاس یستعمله اصحاب الرّای و القیاس فبینه و بین القول و القیاس المسمّی ابیلوجسموس الّذی

یستعمله النّاس کلّهم عامّة فرق فی ان الابیلوجسموس انّما یستغیث و یستجیر بالاشیاء الظّاهرة. و هی الّتی ... التّجربة الطّبیّة ص ۶۵

۹۲۱. اخلاق النّفس

ینبغی للطّبیب ان یوهم المریض ابدا الصّحة و یرجّیه بها و ان کان غیر واثق بذلک، فمزاج الجسم تابع لاخلاق النّفس. النّوادر الطّبیّة ص ۱۱

۹۲۲. یهودیان و مسیحیان

یجب أن لایباع من الیهود و لامن النّصاریٰ کتاب علم إلّا ما کان من شریعتهم، فانّهم یترجمون کتب العلوم و ینسبون إلی اهلهم و اساقفتهم. رسالة ابن عبدون فی القضاء و الحسبة در ثلاث رسائل اندلسیّة فی الحسبة ص ۵۷

۹۲۳. علیّ بن ابی طالب (ع) ـ نخستین مردی که اسلام آورد

و کان اوّل من اتّبع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم خدیجه بنت خویلد زوجته. ثمّ کان اوّل ذکر آمن به علیّ، و هو یومئذ ابن عشرین سنین. سیرت ابن اسحاق ص ۱۲۰

۹۲۴. کلیله و دمنه

مولانا می‌گوید:

شاهنامه یا کلیله پیش تو　　　همچنان باشد که قران از عتو

مثنوی ص ۴۱۶

شاید مورد نظر او داستانی باشد که در زیر نقل می‌شود: فضل بن سهل وزیر مامون بیمار شده بود جبرئیل بن بختشیوع به دیدن او آمد و یکی از حضّار مجلس از او پرسید : چون بینی نامهٔ ایزد را؟ او پاسخ داد : خوش و چون کلیله و دمنه. تاریخ الحکمای قفطی ص ۱۴۰

۹۲۵. قران ـ اشاره به علوم مختلف

طبّ ـ و کان بین ذلک قواما. شراب مختلف الوانه فیه شفاءً للنّاس، **هیئت** ـ و بالنّجم هم یهتدون، **هندسه** ـ انطلقوا الی ظلّ ذی ثلاث شعب، **جدل** ـ مناظرهٔ ابراهیم، **جبر و مقابله** ـ اوائل سور که در آن ذکر سالهای تاریخ گذشتگان و عمر دنیاست، **نجامت** ـ اواثارة من علم، **خیاطت** ـ وطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنّة، **حدادة** ـ آتونی زبر الحدید، **نجارة** ـ واصنع الفلک باعیننا، **غزل** ـ نقضت غزلها، **نسج** ـ کمثل العنکبوت اتّخذت بیتا، **فلاحت** ـ افرایتم ما تحرثون، **صیاغت** ـ و اتّخذ قوم موسی من بعده من

خيلهم عجلاً جسداً له خوار. الاتقان فى علوم القران. ج ۲ ص ۱۲۸

۹۲۶. ملوک العجم

شاهان ايران فريب كارترين مردمان‌اند. ليس لأحدٍ من الخدع ما لملوک العجم. التّاج ص ۲۸۹

۹۲۷. الكواكب السّبعة

و الكواكب السّبعة الّتى هى النيّران و الخمسة المتحيّرة و غيرها لها تاثيرات فى هذا العالم عند ذوى المعرفة بالنّجوم الّا انّ تاثيرات القمر فى العالم الارضى ابين منها لقربه منه و بعدها عنه و ذلک موجود فى كتب الاوائل على الشّرح و الايضاح و لثابت بن قرّة الحرّانى كتاب جمع فيه ما ذكره جالينوس فى سائر كتبه من افعال النيّرين و هما الشّمس و القمر فى هذا العالم افادناه ابنه سنان بن ثابت. التّنبيه والاشراف ص ۶۳

۹۲۸. نبوّت و فلسفه

اصلاح اخلاق نفس با نبوّت ميسّر است نه با فلسفه زيرا اطاعت غير خداوند الزام آور نيست و اهل عقول در تصويب اين اخلاق مختلف هستند. آن كسى كه قوهٔ غضبيّة بر نفس او غالب است نمى‌بيند آنچه را كه آن كس كه قوهٔ نباتيّه بر او غالب است مى‌بيند و اين هر دو نمى‌بينند آنچه را كه آن كس كه قوهٔ ناطقه بر او غالب است مى‌بيند. رسالة التّوقيف على شارع النّجاة باختصار الطّريق. رسائل ابن حزم ص ۴۷

۹۲۹. خدمت شاهان

و قيل لا نباذقلس: لایّ شىء قعدت عن خدمة الملوک؟ فقال: لعلمى بقلّة من يسلم منهم. مكتب ابن مسّرة ص ۱۴۷

۹۳۰. طبيعت

الباب التّاسع فى ما الطّبيعة؟ الطّبيعة هى ابتداء الحركة و السّكون، و نريد بذلک الحركة الّتى فى ابتداء كون الجسم و السّكون الّذى ينتهى اليه اضمحلال ذلک الجسم. فهذه الجملة الّتى تمّ فيها كون الجسم و انتهى إلى انحلاله يسمّونها طبيعة. و قد توصف الطّبيعة بصفة اخرىٰ و هى انّ الطّبيعة قوّة مدبّرة للاجسام ماسكة لصورها. و اسم الطّبيعة عند الاطبّاء يقع علىٰ اربعة معان: و هى مزاج البدن و هيئته و القوّة المدبّرة له و حركات النّبض. و اسمها عند الفلاسفة يقع على خمسة معان: و هى الهيولى والصّورة و كلّ ذات شىء من الاشياء و الطّريق الى الكون و القوة المدبّرة للبدّن. الرّوضة الطّبيّة. ص ۱۸. و نيز رجوع شود به شرح

قصیدهٔ ابوالهیثم ص ۲۳

۹۳۱. سقراط

فحسده جمع من النّاس فاتّهموه بمحبّة الصّبیان و ذکروا انّه یتهاون بعبادة الاصنام و یدعو النّاس الی ذلک. آثار البلاد ص ۵۶۹. فامّا سقراط فانّها تکلّم فی الاخلاقیّات و لم یتکلّم بشیء فی الطّبیعة الکلّیة. تفسیر ما بعد الطّبیعة ابن رشد ص ۶۳

۹۳۲. رستم و اسفندیار

و از جمله اسیران که گرفته بودند دو تن در راه صحابه ایشان را بکشتند و باقی به مدینه آوردند و از آن دو تن یکی نضر بن الحارث بود که همیشه سیّد علیه السّلام رنجانیدی و معارضه نمودی با وی در قران در مقابلهٔ قصص انبیا علیهم السّلام قصهٔ رستم و اسفندیار و ملوک عجم با قریش گفتی و حکایت کردی چون بوادی صفراء رسیدند مرتضیٰ علی ـرضی اللّه عنه ـ شمشیر برکشید و گردن وی بزد و دیگر عقبة بن ابی معیط بود از بهر آنکه چون بوادی صفراء رسیدند سیّد علیه السّلام بفرمود تا وی را بکشتند و گویند که هم مرتضی علی ـکرّم اللّه وجهه ـ او را بکشت. سیرت رسول اللّه ابرقوهی ص ۵۸۳

۹۳۳. فلسفه

فلسفه تشبّه به خداوند است برجسب طاقت بشری. جابر بن حیّان ج ۲ ص ۹۹. حکیم بودن عبارت است از اینکه کسی تشبّه به خدا پیدا کند. درمان هوی و خطای نفس ص ۳۴ و نیز رجوع شود به: ثیتتوس افلاطون ب ۱۷۶.

۹۳۴. طبّ روحانی ـ طبیب روحانی

الطّبّ الرّوحانی هو العلم بکمالات القلوب و آفاتها و امراضها و ادوائها و بکیفیّة صحّتها و اعتدالها. الطّبیب الرّوحانی هو الشّیخ العارف بذلک الطّب القادر علی الارشاد والتّکمیل. التّعریفات ص ۹۴

۹۳۵. ترس از مرگ

انّ الموت لیس شیء اکثر من ترک النّفس استعمال آلاتها و هی الاعضاء الّتی مجموعها یسمّی بدنا. رسالة فی دفع الغمّ من الموت ص ۵۰. و أمّا من یظنّ انّ للموت الماً عظیماً غیر الم الامراض الّتی هی ربّما تقدّمته و ادّت الیه فقد ظنّ ظنّا کاذباً لانّ الالم انّما یکون بالادراک و الادراک انّما یکون للحیّ...... و امّا من یخاف الموت لاجل العقاب

فلیس یخاف الموت بل یخاف العقاب. پیشین ص ۵۴..... فهو اذا خائف من ذنوبه لامن الموت و من خاف عقوبته علی ذنب وجب علیه ان یحترز ذلک الذّنب..... فالموت اذا لیس بردیء و انّما الرّدیء هو الخوف منه. پیشین ص ۵۶

۹۳۶. طبّ ـ منطق

ابن میمون پس از شکوکی که بر کتاب البرهان جالینوس وارد می‌کند می‌گوید: شگفت آنکه جالینوس در همهٔ کتابهای خود از منطق ستایش می‌کند و علّت تقصیر پزشکان معاصر خود را ناآشنائی به منطق و علّت مهارت خود را تادّب به منطق می‌داند و همیشه می‌خواهد نیاز پزشک را به منطق آشکار سازد ولی درکتاب برهان خود حتّی یک قسم از اقسام قیاسهای ممکنه و مختلطه راکه فقط در پزشکی سودمند است یاد نکرده است. ردّ موسی بن میمون القرطبی علی جالینوس فی الفلسفة و العلم الالهی، مجلّة کلیّة الآداب جلد ۵ جزء ۱ ص ۵۳ تا ۸۸

۹۳۷. بیمارستان

نکتة: البیمارستان فارسیّ و ذلک انّ «البیمار» هو المرضی و «ستان» هو موضع فامّا اسمه بالیونانیّة فالاحشدوکین ص ۳۱. نکته: من کتاب زاهد العلماء ابی سعید منصور بن عیسی فی البیمارستانات. قال: اوّل من حدّد البیمارستان و اخترعه و اوجده بقراط بن ایراقلیدس و ذلک انه عمل بالقرب من داره فی موضع من بستان کان له موضعا مفردا للمرضی و جعل فیه خدما یقومون بمداواتهم و سمّاه احشدوکین ای مجمع المرضیٰ. بستان الاطبّاء ص ۳۲

۹۳۸. الاحداث النّفسانیّة

و هذه ایضاً متی اعتدلت کانت سببا للصّحة و اذا انحرفت کان سبباً للمرض. و کثیرا ما یکون الغضب و الفرح سببا للامراض الحادّة و یکون الفرح اذ اعتدل سببا لخصب البدن و نهوض القوی و اذا افرط کان سببا للموت فجاءة. مقالة فی تدبیر الامراض العارضة للرّهبان السّاکنین فی الدّیرة و من بعد عن المدینة. ج ۱ ص ۱۲۵

۹۳۹. البدء و التّاریخ

قیاس برهانی ص ۳۴. ارسطو سوفسطائیّه را ملحدون خوانده است ص ۴۸. هرمز و ایزد و یزدان ص ۶۴. [خدا] قال فی تاویله خوذاست و خوذ بود ص ۶۳. ایجاد لامن سابق ص ۹۲. اشعاری از ناشی در نفی تشبیه ص ۹۴. منکران نبوّات: معطّله و براهمه ص

۱۰۹. قول فلوطرخس ص ۱۳۵. فیثاغورس ص ۱۳۶. ابن رزّام در نقض بـر بـاطنیّه ص ۱۳۷. عدد چهار و خواص آن نزد فیثاغوریان ص ۱۳۷. قول ابیقورس (= اپیکور) دربارهٔ مبدء ص ۱۳۸. زرقان در کتاب مقالات ص ۱۴۰. اصحاب الجوهر ص ۱۴۱. قول ناشی دربارهٔ طینت و صنعت (= هیولی و مادّه) ص ۱۴۲. قول جالینوس در قدم و حدوث ص ۱۴۰. مقالات ثنویّه و حرّانیّه ج ۱ ص ۱۴۲.

۹۴۰ . نبض

جالینوس گفته است که سالیان دراز با حرص شدید و اجتهاد عظیم تامّل در امر نبض می‌کرده تا اینکه انقباض رگ را درک کرده که توانسته به آن اعتماد کند. و ادراک انقباض رگ یکی از مبادی علم نبض است. و ابن سینا گفته است که نبض طبیعتی موسیقاری (= موزیکال) دارد زیرا نسبت میان زمانهای نبض در سرعت و پی در پی بودن مانند نسبتی است که میان زمانهای نقرات است. المقالة الصّلاحیّة ص ۳۲. کتاب نبض جـالینوس را حنین بن اسحق برای یوحنّا بن ماسویه ترجمه کرده است. رساله حنین ص ۱۳

۹۴۱ . فدائیان اسماعیلی

درین سال وزیر فخر الملک علی پسر نظام الملک وزیر که مکنّی به ابوالمـظفّر بـود کشته شد. او نخست وزیر برکیاروق شد سپس به نشابور رفت و وزیر سنجر شاه شد در آنجا مردی باطنی در جامه صوفیان نامهٔ بدست او داد و سپس با کارد او را زد مردم او را گرفتند و بر روی قبر فخر الملوک زنده اعضای بدنش را جدا کردند. النّجوم الزّاهرة ج ۵ ص ۱۹۴ ذیل حوادث سال ۵۰۰

۹۴۲ . اخته کردن

انّ الاخصاء فی شریعتنا محرّم و لهذا کان ینبغی لی ان لا اذکره فی کتابی هذا و انّما ذکرته لوجهین : احدهما لیکون ذلک فی علم الطّبیب اذا سئل عنه و لیعلم عـلاج مـن اعتراه. و الوجه آلآخر انّا کثیراً ما نحتاج الی اخصاء بعض الحیوان لمنافعنا کالحملان و التّیوس و القطط و نحو ذلک من الحیوان. التّصریف ص ۴۵۳

۹۴۳ . سوزاندن مردگان

هندیان گویند در انسان نقطه‌ای است که با آن انسان انسان است و هـمان است کـه رهائی می‌یابد در هنگامیکه بدن سوزانده و پراکنده گردد و می‌گویند که روح به وسیلهٔ شعاع خورشید یا زبانه آتش این سیر صعودی را می‌پیماید و برخی از آنان گفته‌اند که خدا

خود راهی مستقیم برای صعود روح قرار داده است. ماللهند ص ۴۷۹

۹۴۴ . سقراط

قال سقراط: يا اسراء الشّهوة فكّوا اسركم بالحكمة. قال سقراط: من احبّ لنفسه الحياة اماتها فانّ النّفس النّاطقه انّما تحيى بموت النّفس الشّهوانيّة. و قال من لم يـقهر حسـده فجسده قبرله. و قال سقراط: من اذنب بعد العلم فحقيق ان لا يغفر له. راى سقراط صيّادا واقفا على امراة حسناء فقال له لتنفعك صناعتك فانّ هذه صيّادة احذر ان لا تصيدك. السّعادة والاسعاد. ص ۸۳ و ۸۴

۹۴۵ . طبّ ـ اقسام آن

و قال (= سسرد) انّ علم الطبّ على ثمانية اجزاء : اطفالى و ميلى و مبضعى و جسمى و اروحى و ترياقى و باهى و المشب. فامّا الاطفالى فعلاج الاطفال و الامّهات و ما اشبه ذلک. و اما الميلى فعلاج العين و الجسمى عـلاج سـاير البـدن. و المـبضعى الفـصد و المرهمات و نحوها. و التّرياقى علاج السّموم و الهوامّ القاتلة بـالتّرياقات و بـالرّقى. و الباهى زياده العلاج فى الباه. و المشبّ حفظ الشّباب و قوّته. و الارواحى اخراج الجـنّ بالرّقى. فردوس الحكمة ص ۵۵۸

۹۴۶ . سقراط ـ زشتی صورت او

قال سقراط و قد عيّرته امراة بقبح الخلقة فقال امّاما الى تحسينه فقد اجتهدت فيه و هو العلم، و امّاما الى الطّبيعة عمله فعاره عليها. خمس رسائل. ابن بطلان و ابن رضوان ص ۶۳

۹۴۷ . حرّانيّه

رسالهٔ احمد بن الطيّب دربارهٔ حرّانيّه. البدء و التّاريخ ج ۴ ص ۲۲

۹۴۸ . صبر علمی

فانّ ارسطو بقى يرصد القوس الكائن عن القـمر اكـثر عـمره فـمارآه إلادفـعتين و جالينوس واظب على تطلب السّكون الذى بعد الانقباض سنين كثيرة الى ان ادركـه. و ابوالخير بن الخمّار و ابو على بن زرعة ماتا بحسرة مقالة يحيى بن عدى فى المخرسات المبطلة لكتاب القياس. و شيخنا ابوالفرج عبداللّه بقى عشرين سنة فى تفسير مـا بـعد الطّبيعة و مرض من الفكر فيه مرضا كاد يلفظ نفسه فيه. و ما منهم رحمهم اللّه الّا من انفق عمره فى العلم طلبا لدرک الحقّ. خمس رسائل ص ۵۴

۹۴۹ . تقلید و تحقیق

فقد علمنا جمیعاً انّ عقول الیونانیّه فوق الدّیانة بالدّهریّه و الاستبصار فی عبادة البروج و الکواکب. و عقول الهند فوق الدّیانة بطاعة البدّ و عبادة البددة. و عقول العرب فوق الدّیانة بعبادة الاصنام و الخشب المنجور و الحجر المنصوب و الصّحرة المنحوته. فداء المنشاء و التّقلید داء لا یحسن علاجه جالینوس و لا غیره من الاطبّاء. و تعظیم الکبراء و تقلید الاسلاف و إلف دین الاباء و الأُنس بما لا یعرفون غیره یحتاج الی علاج شدید و الکلام فی هذا یطول. الحیوان ج ۵ ص ۳۲۸

۹۵۰ . داروین ـ شبیه نظریهٔ تکامل او در اسلام

انّ اوّل مرتبة الحیوانیّة ایضا متّصل بآخر النّباتیّة کما انّ اوّل النّباتیّة متّصل بآخر المعدنیّة، و اوّل المعدنیّة متّصل بالتّراب و الماء. اخوان الصّفا ج ۴ ص ۲۷۸

۹۵۱ . اخوان الصّفا

اشاره به شهدای کربلا ج ۴ ص ۳۳ و ۷۳. دربارهٔ سقراط ص ۳۴ و ۷۳. برخی از متفلسفین از فلسفه فقط اسم آن را می‌دانند و برخی از متشرّعین از اسرار شریعت فقط رسم آن را می‌دانند ص ۳۶ توصیف متشیّعین ص ۱۴۷

۹۵۲ . شکسته بندی

این مردمان که دعوی شکسته بندی کنند بیشتر زنان و کردان و مغان و روستایان همی بوند و کسهای نادان چون می‌بنگرم با ایشان هیچ چیز نبود از قیاس الّا دعوی بسیار بی حقیقت. هدایة المتعلّمین ص ۶۲۹

۹۵۳ . مسمعی

مسعودی پس از نقل اخبار قرامطه می‌گوید: متکلّمان اسلام از معتزله و شیعه و مرجئة و خوارج و فِرَق منشعّب ازین فرقه‌ها کتابهائی بر ردّ مخالفانشان تصنیف کردند و در میان این عدّه از «احمد بن الحسن بن سهل المصمعی المعروف بابن اخی زرقان» نام می‌برد. التّنبیه و الاشراف ص ۳۴۲. رازی کتابی تحت عنوان: الرّد علی المسمعی المتکلّم فی ردّه اصحاب الهیولی دارد که ابوریحان بیرونی آن را در فهرست خود آورده است. رساله شماره ۵۸

۹۵۴ . الحرنانیّون (= حرّانیان)

(و) قال (الحرنانیّون) منهم القائلون بالقدماء الخمسة (النّفس والهیولی) و قد (عشقت

النّفس بالهیولی لتوقّف کمالاتها) الحسیّة و العقلیّة (علیها فحصل من اختلاطهما انواع المکوّنات) و تعدیة العشق بالباء لتضمین معنی اللّصوق اوالولوع و الّا فهو متعدّ بنفسه. شرح مواقف میر سیّد شریف جرجانی ج ۲ ص ۴۹۰

۹۵۵ . منطق

لکنّ المنطق لمّا کان من بینها منسوبا الی ارسطوطالیس، قد شوهد من آرائه و اعتقاداته ما لم یوافق الاسلام، اذ کان یرتّبها هو عن نظر لاعن دیانة، فقد کان الیونانیّون و الرّوم فی زمانه یعبدون الاصنام و الکواکب، فصار الان من یتعصّب عن تهوّر ینسب لاجله کلّ من تسمّی باسم یختتم بالسّین الی الکفر و الالحاد، و السّین فی کلام القوم و لغتهم غیر اصلیّة فی الاسم، و قائمة مقام الرّفع للمتبدأ به فی لغة العرب، علی انّ ترک الشّیء و تزییفه بغضا لصاحبه، و الاعراض عن الحقّ لاجل ضلال قائله فی غیره اخذٌ بخلاف مانطق التّنزیل به، قال اللّه تعالی: «الّذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه اولئک الّذین هداهم اللّه» نعم کتب المنطق بالفاظ تشابه الفاظ الیونانیّین و عبارةٍ خلاف المعهودة بین المحدّثین و الامر فی ذاته دقیق یلطف فیعصب علی القوم ماخذه، و ینحرفون عنه لاجله، وهانحن نراهم یستعملون فی الجدل و اصول الکلام والفقه طرقه، و لکن بالفاظهم المعتادة فلا یکرهونها،فاذا ذکر لهم «ایساغوجی» و «قاطیغوریاس» و «باری ارمیناس» و «انولوطیقا» رأیتهم یشمئزّون عنه و «ینظرون نظر المغشیّ علیه من الموت» و حقّ لهم. فالجنایة من المترجمین اذ لو نقلت الاسامی الی العربیّة فقیل: کتاب المدخل و المقولات و العبارة و القیاس و البرهان لوجدوا متسارعین الی قبولها غیر معرضین عنها. تحدید نهایات الاماکن ص ۹

۹۵۶ . ابو اسحق نصیبینی

و اما ابواسحق النّصیبینی فدقیق الکلام یشکّ فی النّبوات کلّها، و قد سمعت منه شبها و لغة معقّدة و له ادب واسع، و لقد أضلّ بهمدان کاتب فخرالدّولة ابن المرزبان و حمله علی قلّة الاکتراث بظلم الرّعیّة و اراه انّه لا حرج علیه فی غبنهم لانّهم بهائم و ما خرج من الجبل حتّی افتضح. الامتاع و الموانسة ج ۱ ص ۱۴۱

۹۵۷ . طبّ ـ موسیقی

حکایت شده که در جزیره اندلس پزشکانی بوده‌اند که با موسیقی آشنائی داشتند نبض بیماری را می‌گرفتند و آهنگی مطابق میل او می‌نواختند و با این وسیله بسیاری از

دردهای آن بیمار را نابود می‌ساختند. الاحکام النّبویّة فی الصنّاعة الطّبیّة ج ۲ ص ۳۲

۹۵۸. لذّت و الم

فان قال قائل: انّ نعیم الآخرة اکل و شرب. قلنا: له لیست هذه اللّذة اصلیّة فی ذاتها و لاخیراً محضا فی طبعها بل انّما هی دفع عرض من عوارض الدّنیا مثل لذّة الامن عند الخوف و لذّة الرّاحة عند التّعب و لذّة الهدؤ و السّکون عند القلق و الانزعاج فتکون تهدیء ما قبلها و تسکنه الی وقت ما. هکذا یکون وجود لذّة الطّعام عند الجوع، فانّ الانسان اذا اخذ کفؤه من الطّعام هدأ عنه الجوع الی وقت و لیس هو خیراً فی طبعه اعنی الطّعام بل انّما صار خیراً عند الم الجوع، فان زاد عن الحدّ اتخم و ضرّ لانّه لو کان خیراً فی طبعه لم یکن یضرّ عند الاکثار منه بل کان یزداد نفعا فاضلاً. کذلک لذّة الشّرب عند الم العطش فاذا روی الانسان انقطع عنه الم العطش و وجد راحة الی وقت ما و لیس هذا الاخر خیراً فی طبعه بل انّما هو صار خیراً عند الم العطش لا غیر. ذلک کما قال القدّیس غریغوریوس اخوالکبیر باسیلیوس فاذا زاد منه افسد معدته و احرف مزاجه و ان اختنق فی میاه کان ذلک سبب موته فلو کان ذلک خیراً محضاً لم یکن یهلک بها و لا یتضرّر منها عند کرّتها. فمقدار اللّذة فی هولاء الانواع کمقدار ما تحدثه عوارض الزّمان من الالم فیسکن ذلک الالم الحادث لا غیر. نعیم الآخرة ص ۴۴۷

۹۵۹. یحیی النّحوی

یحیی النّحوی الملقّب بالبطریق و المنسوب الی الدّیلم کان یحیی الدّیلمی من قدماء الحکماء و کان نصرانیّا فیلسوفا فاراد عامل امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب رضی اللّه عنه ازعاجه عن فارس و تخریب دیره فکتب یحیی قصّة الی امیرالمؤمنین و طلب منه الاضمان فکتب محمّد بن الحنفیّة له کتاب الامان بامر امیرالمؤمنین و قد رایت نسخة هذا الکتاب فی یدی الحکیم ابی الفتوح المستوفی النّصرانی الطّوسی و کان ابوالفتوح طبیبا حاذقا ماهراً فی صناعة الاستیفاء و کان توقیع امیرالمؤمنین.

امّا کتاب یحیی النّحوی ظاهره شدید و باطنه ضعیف و فی الوقوف علی تلک الشّکوک و التّوصّل الی حلّها قوة للنّفس و غزارة للعلم و تلک لیس لما یفطن بعقدها الرّسمیّون ممّن نعلمه فانّ انحلالها مبنیّة علی فروع اصول من کتاب السّماع الطّبیعی و یحیی النّحوی البطریق هو الّذی صنّف کتباً ورّد بها و فیها لافلاطن و ارسطو حین همّت النّصاری بقتله و قال فی شانه ابو علی: هو یحیی النّحوی المموّه علی النّصاری و اکثر ما

اورده الامام حجّة الاسلام الغزّالی رحمة اللّه علیه فی تهافت الفلاسفة تقریر کلام یحیی النّحوی: و قیل لیحیی النّحوی محبّ التّعب لکدّه فی طلب العلوم و تحقیق ماهیّات الاشیاء و الاحتیاط فی النّقل و البحث عن المنقولات. و له تصانیف کثیرة و منه اخذ الطّبّ خالد بن یزید بن معاویة. منتخب صوان و تتمّة و اتمام ص ۱۳۲ و ۱۳۳

۹۶۰. باطنّیه

و این جماعت را ملحد خوانند و الحاد گبری بود چنانکه حق تعالی گفته: انّ الّذین یلحدون فی آیاتنا، و ذرو الّذین یلحدون فی اسمائه. و زندیق خوانندشان از آنجا که بوقت گشتاسب و لهراسب که از ملوک آتش پرستان بودند مردی پدید آمد نام او زردشت و دعوی پیغمبری کرد و کتابی جمع کرد نام او زند و پازند، و پس از وی مردی آمد نام او مانی و دعوی‌ها کرد و به دو خدای گفت: یکی نور و یکی ظلمت پس بآن نسبت این جماعت را زندیق خوانند و قرمطی‌شان نامند بنسبت آن قرمط که شرح داده آمد که از اولاد گبری است و ایشان خویشتن را باطنی خوانند بدو معنی: یکی آنکه گویند هر ظاهری را باطنی هست و دیگر آنکه گویند ما را با هم اسراری باشد که دیگران را بر آن اطلاعی نباشد و سباعی گویندشان که بائمّه هفت گویند. و اسمعیلی خود معلوم است که چرا خوانندشان. کتاب النّقض ص ۳۳۷

۹۶۱. ابو سلیمان سجستانی

مجموعهٔ میکرو فیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ص ۶۸۴ مشتمل بر: ۱ـ مقالة لابی سلیمان السّجزی فی انّ الاجرام العلویّة ذوات انفس ناطقة. ۲ ـ مقالة لابی سلیمان محمّد بن طاهر السّجستانی فی المحرّک الاوّل. ۳ ـ مقالة ابی سلیمان محمّد بن طاهر بن بهرام السّجزی فی الکمال الخاصّ لنوع الانسان.

۹۶۲. اترج

ابن بیطار خاصیت پادزهری اترج را با این عبارت یاد کره است: «خاصّة حبّ الاترج النّافع من لدغ العقارب». الجامع لمفردات الادویة ج ۱ ص ۱۱

۹۶۳. باسدیو

قال باسدیو لارجن یحرصه علی القتال و هما بین الصّفین: ان کنت بالقضاء السّابق مؤمنا فاعلم انّهم لیسوا و لا نحن معاً بموتی و لا ذاهبین ذهابا لارجوع معه، فانّ الارواح غیر مائتة و لا متغیّرة و انّما یتردّد فی الابدان علی تغایر الاسنان من الطّفولة الی الشّباب و

الکهولة ثمّ الشّیخوخة الّتی عقباها موت البدن ثمّ العود. مجموعهٔ مجلس شماره ۶۴۴ صندوق ۹۴ ص ۷۰ تا ۱۰۲

۹۶۴ . ابن سینا ـ بیرونی

«الّا انّ ابا علی مع ذکائه و فطنته غیر موثوق به فیما یحتاج فیه الی تقلید و خاصّة من جهة طالبة الامر». تحدید نهایات الاماکن ص ۲۰۲ «و لیس ابو علیّ بمعتمد و لااقلّ من انّ الواجب فی رصده کان ان لا تضطرب علیه مقادیر ارتفاعات الکواکب مع شدّة تعسّفه فی تدقیق الطّول» پیشین ۲۴۴

۹۶۵ . ستارگان زنده و گویایند

.... و ثابت بن قرّة الحرّانی ـ که مر کتب فلسفه را ترجمه او کردست از زبان و خط یونانی بزبان و خط تازی ـ بر آنک افلاک و کواکب احیاء و نطقااند برهان کردست و گفتست که: «مردم را حیات و سخن بر آنست که جسد او شریفتر جسدیست، و اندر شریفتر جسدی ـ کان جسد مردم است ـ شریفتر نفسی فرود آمدست، و آن نفس زنده و سخن گویست» و این مقدّمه صادقه است. آنگاه گفته است: «و افلاک و انجم را اجساد ایشان بغایت شرف و لطافتست، و بنهایت پاکیزگی است» و این مقدّمهئی دیگر است صادقه. نتیجه این دو مقدّمه آن آید که مر افلاک و انجم را نفسی باشد بغایت شرف. و چون نفسی که بغایت شرفست نفس ناطقه است، مر این افلاک و انجم را نفس ناطقه است و ایشان زندگان و سخنگویانند. جامع الحکمتین ص ۱۳۶

۹۶۶ . درمان طبیب ـ قدر خداوند

حدیثی از ابن عبّاس روایت شده که مردی نزد رسول خدا ـ صلّی اللّه علیه و سلّم ـ آمد و گفت : آیا دارو در برابر قَدَر خداوند سودی دارد؟ حضرت فرمودند : دارو خود قدر خداوند است و او هر که را بخواهد بوسیلهٔ هر چه که بخواهد سود می‌رساند. الاحکام النّبویّة فی الصّناعة الطّبیّة. ج ۱ ص ۱۷

۹۶۷ . نحو در لسان العرب

ابن منظور از ازهری نقل می‌کند که مترجمانی که عارف به زبان و لغت یونان بودند گفته‌اند که آنان علم الفاظ و مباحث آن را «نحو» نامیده‌اند و از این روی یوحنّا اسکندرانی را که معرفتی کامل به زبان یونانی داشت «یحیی النّحوی» می‌گفتند. و نحو هر چند که در زبان عربی به معنی قصد و طریق است اصطلاحاً به اعراب گذاری سخن عرب (= اعراب

الکلام العربی) اطلاق شده است. و نیز از همان تهذیب نقل می‌کند که وقتی ابوالاسود دئلی اصول وجوه عربیّت را وضع کرد خطاب به مردم گفت: بهمین نحو عمل کنید انحو نحوه، و از این روی این علم نحو نامیده شد لسان العرب ذیل «نحو».

۹۶۸ . مدینهٔ فاضله

فارابی می‌گوید: مدینه فاضلهٔ به بدن تمام و درست ماند که همه اعضای آن بیاری یکدیگر می‌شتابند و همچنانکه اعضای بدن مختلف و متفاضل است یعنی یک عضو رئیس است مانند قلب و اعضای دیگر برحسب مراتب نزدیک به آن رئیس هستند اعضای مدینه نیز متفاوت‌اند تا به مرتبهٔ پائین برسد. نقل باختصار از آراء اهل المدینة الفاضلة ص ۲۳۰ و ۲۳۲

۹۶۹ . ابن مالک

ابو عبداللّه جمال‌الدّین محمّد بن عبداللّه بن مالک الطّائی الجیّانی الاندلسی الشّافعی النّحوی ساکن شهر دمشق در شهر جیّان از بلاد اندلس در سال ۶۰۰ هجری به دنیا آمد. جیّان هم مانند قرطبه و غرناطه و طلیطله و مالقه مرکز علم و ادب بود و ابن مالک نزد بزرگان آن شهر از جمله ابو علی شلوبین مقدّمات صرف و نحو و علوم عربیّت را فرا گرفت و به جهت اضطرابات و اغتشاشاتی که در اندلس در آن روزگار رخ داد ناچار به ترک یار و دیار شد. مدّتی در مصر و سپس در شهرهای دمشق و حلب و حماة و بعلبک از بلاد شام اقامت گزید، در حلب در حلقهٔ درس ابن یعیش شارح کتاب مفصّل زمخشری حضور پیدا کرد. قرن هفتم هجری هر چند از جهت جنگ‌های صلیبی و حمله مغول و سقوط دارالخلافهٔ بغداد از قرون پر آشوب بود ولی علم و ادب بوسیلهٔ دانشمندانی همچون ابن معط، و ابن حاجب و ابن یعیش و مانند آنان رونقی بسزا داشت و الکتاب سیبویه و مفصّل زمخشری از مهمترین کتابهائی بود که طلّاب بدان توجّه و عنایت داشتند. ابن مالک نزد استادانی همچون علم الدّین سخاوی و ابن یعیش و ابن عمرون حلبی به تکمیل علوم عربیّت پرداخت و سپس بعد از ورود به شام در مدارس آن دیار همچون ظاهریّه و عادلیّه به تدریس صرف و نحو و علوم عربیّه و در ضمن به تالیف و تصنیف در همان موضوعات مشغول گشت و در سال ۶۷۲ رخت از این جهان بربست. او آثار گرانبهائی از خود بیادگار گذاشت از جمله: الکافیّة الشّافیة ارجوزه‌ای مشتمل به سه هزار بیت. الوافیّة که شرح الکافیّة است. الخلاصة که مشهور بالفیّه است. التّسهیل و شرح

التّسهیل و المؤصّل فی نظم المفصّل که در آن مفصّل زمخشری را به نظم درآورده است. او در تالیفات خود نظر به آراء نحویان بزرگ همچون سیبویه و کسائی و فرّاء و اخفش و مبرّد و زجّاج و ابن السّراج و ثعلب و زجّاجی و فارسی و سیرافی و ابن کیسان و ابن جنّی و ابن الانباری و ابن عصفور و ابن حاجب داشته و از آنان نقل قول کرده است. ابن مالک دو پسر داشت یکی بنام تقیّ‌الدّین الاسد که پدرش الفیّه را برای او نوشت و دیگر بدرالدّین که الفیّه را شرح کرده است و در آغاز آن گوید: انّی ذاکر فی هذا الکتاب ارجوزة والدی ـ رحمه اللّه ـ فی علم النّحو المسمّاه بالخلاصة. این شرح در میان طلّاب معروف به شرح ابن النّاظم است.

۹۷۰. لحن القول

اللّحن ان تلحن بکلامک ای: تمیله الی نحو من الانحاء لیفطن له صاحبک کالتّعریض و التّوریة. قال:

و لقد لحنت لکم لکیما تفقهوا   و اللّحن یعرفه ذوو الالبـاب

و قیل: للمخطی: لاحن. لانه یعدل بالکلام عن الصّواب. در پاورقی آمده است: اللّحن العدول بالکلام عن الظّاهر کالتّعریض و التّوریة. و المخطی: لاحن، لعدوله عن الصّواب. ای: لکی تفهموا دون غیرکم. تفسیر کشّاف ج ۴ ص ۲۵۹

۹۷۱. علوم ادب

پیشینیان علوم ادب را بر هشت نوع تقسیم می‌کردند: لغت، نحو، صرف، عـروض، قافیه، صنعت شعر، اخبار عرب، انساب عرب. سیوطی می‌گوید ما دو علم دیگر به آن افزودیم : علم جدل در نحو و علم اصول نحو. در علم اصول نحو قیاس و ترکیب و اقسام آن از قیاس علّت و قیاس شبه و قیاس طرد دانسته می‌شود همچون اصول فقه زیرا میان این دو مناسبتی آشکار است زیرا نحو هم مانند اصول فقه معقولی است که بر منقول پایه نهاده شده. الاشباه و النّظائر ج ۱ ص ۹

۹۷۲. علم عربیّت (= صرف و نحو)

دانشمندان سپاس خداوند را به جای می‌آوردند که آنان را از علمای علم عربیّت قرار داده و این نعمتی محمود و ستوده است زیرا فهم کتاب خداوند تعالی و فهم معانی سخن رسول او (ص) بآن وابسته است و ادراک احکام شرعی که سعادت اخروی متوقّف بر آن است با آن دریافته می‌گردد. الایضاح فی شرح المفصّل ج ۱ ص ۴۷

۹۷۳ . تجربه و قیاس

جالینوس در کتاب التّجربة الطبیّة خود محکمه‌ای تشکیل داده که پیروان سه مکتب پزشکی (اصحاب القیاس و اصحاب التّجربة و اصحاب الطبّ الحیلی) از عقیده خود دفاع و قول طرف مقابل را نقض می‌کند. او خود تصریح می‌کند که نقض تجربه و دفاع از تجربه سخن خود او نیست بلکه نقض تجربه سخن مردی از اصحاب قیاس است که عقیدهٔ او شبیه به عقیده اسقلیبیادس Asclepiades و دفاع از تجربه کلام مردی از اصحاب تجارب است که می‌تواند مینودوطوس Menodotos یا سرابیون Serapion و یا ثاودوسیوس Theodosius باشد. التّجربة الطّبیّة ص ۴. اختلاف این سه فرقه تا دورهٔ اسلام ادامه داشته تا آنجا که در حضور الواثق باللّه خلیفه عباسی در میان فلاسفه و متطبّبان بحثی درگرفته که آراء کدام یک از این سه مکتب مورد قبول جمهور طبیبان است. مروج الذّهب ج ۴ ص ۷۷

۹۷۴ . مالیخولیا

رازی می‌گوید: از نشانه‌های شروع مالیخولیا دوست داشتن تنهائی و خلوت گزینی از مردم است. حاوی ۱ ـ ۷۵

۹۷۵ . تجربه و قیاس

جالینوس می‌گوید که فنّ پزشکی در آغاز امر بوسیلهٔ قیاس و تجربه با هم استخراج گردید و هر که هر دو را بکار بندد خوب می‌تواند بدرمانهای پزشکی بپردازد. التّجربة الطّبیّة ص ۲. دو روش قیاس و تجربه در سایر اموری که در ارتباط با پزشکی و تندرستی بوده بکار می‌رفته است چنانکه اسحق بن سلیمان می‌گوید : «پیشینیان اجماع کرده‌اند بر اینکه آگاهی بر طبیعت غذاها به دو طریق میسّر است : یکی **تجربه** و دیگری قیاس». کتاب الاغذیة ج ۱ ص ۱۵

۹۷۶ . دنیا زنی فریبنده و بی وفاست

سعدی می‌گوید:

دنیا زنیست عشوه ده و دلستان ولیک — با کس بسر همی نبرد عهد شوهری

نظیر این بیت متنبّی است:

و هی معشوقة علی الغدر لاتحـ — ـفظ عهدا و لا تتمّم وصلا

متنبّی، ص ۲۶۶

تشبیه دنیا بزن فریبنده در عربی و فارسی و لزوم طلاق دادن آن بسیار دیده می‌شود مانند:

زنـی پـیرست پـنداری نکـو روی　　که در چاه افکند روزی دو صد شوی

ویس و رامین

دل دریـن پـیرزن عشـوه‌گـر دهـر مـبند

کاین عروسیست که در عقد بسی داماد است

خواجوی کرمانی

هر کس که یافت خدمت تو ترک دهر کرد　　هر کو بـهشت جست جـهان را طـلاق داد

قوامی رازی

این جهان پیره زنی سخت فریبنده است　　نشـود مـرد خـردمند خـریدارش

پیش از آن کـز تـو بـبرّد تـو طـلاقش ده　　تـا کـه آزاد شـود گـردنت از عـارش

ناصر خسرو

فقیه عبدالملک بن محمّد گفته است:

طـلّق الدّنـیا ثـلاثا　　انّـما الدّنـیا دنـیّة

لا تکـن مـمّن یـرجّی　　عـیشة فـیها هـنیّة

انّـها ان کـال عـیش　　کـدرته بـالمنیّة

دمیة القصر ص ۲۶۷

پیش از همه اینها حضرت علی علیه السّلام فرمود: یا دنیا یا دنیا... قد طلّقتک ثلاثا لا رجعة فیها. نهج البلاغة ج ۱ ص ۱۵۳. و اصل این تعبیر ظاهراً از حضرت عیسی است آنگاه که دنیا خود را بصورت زنی زیبا آراسته بود و می‌خواست او را بفریبد. المجالس المویّدیّة، المویّد فی الدّین داعی الدّعاة شیرازی ص ۵۲۲

۹۷۷. خبر از آن دنیا

ما جاءنی احد یخبّر انّه　　فی جنّة مذمات او فی نار

ابونواس

فهل قام من جدث میّت　　فیخبر عن مسمع او مری

ابوالعلاء معرّی

۹۷۸. مکتب تجربه

۱ ـ اصحاب مکتب تجربه Empiricism بنامهائی که مشتق از رصد و تحفّظ و تذکّر است خوانده می‌شوند و اصحاب مکتب قیاس Dogmatism بنامهائی که مشتق از صریمة الرّأی و قیاس با آشکارا بر پنهان (= القیاس علی ما خفی بما یظهر، انالوجسموس، Analogy). الفرق الطّبیّة ص ۱۵، التّجربة الطّبیّة ص ۶۵.

۹۷۹ . هیولیٰ

حدّ الهیولی، الهیولی المطلقة فهی جوهر و وجوده بالفعل انّما یحصل لقبول الصّورة الجسمیّة لقوّة فیه قابلة للصّور و لیس له فی ذاته صورة تخصّه الّا معنی القوّة. و معنی قولی لها «هی جوهر» هو انّ وجودها حاصل لها بالفعل لذاتها. و یقال هیولی لکلّ شیء من شانه ان یقبل کمالا ما و امرا لیس فیه فیکون بالقیاس الی ما لیس فیه هیولی و بالقیاس الی ما فیه موضوع. الرّسالة فی الحدود ص ۸۴.

۹۸۰ . متطبّبین = پزشک نماها

ذکر ابن طیفور فی کتابه بغداد قصّة احد هولاء المشعوذین المشاتین الّذی راه یبسط کساه ببغداد و یلقی علیه ادویة و هو قائم ینادی علیها: هذا الدّواء لبیاض العین و الغشاوة و ضعف البصر و الی غیر ذلک، کیف اجتمع العوام حوله و قد صدّقوا کلامه و انخدعوا من احتیاله. تاریخ الطّبّ و الصّیدلة عند العرب ص ۱۳

۹۸۱ . فدائیان اسماعیلی

درین سال یک تن از باطنیان وزیر سلطان سنجر سلجوقی راکشت زیرا او دوازده هزار باطنی را نابود ساخته بود آنان هم مردی را فرستادند تا مهتری ستوران او را بعهده گیرد او مدّتها در پی فرصت می‌گشت تا آنکه روزی وزیر برای سرکشی وارد اصطبل شد مهتر مذکور برجست و او را بقتل رسانید و سپس خود هم کشته شد. النّجوم الزّاهرة ج ۵ ص ۲۳۲ ذیل حوادث سال ۵۲۱

۹۸۲ . هندسه

الرّسالة الثّانیة فی الهندسة،... انّ الغرض منها هو التّهدی من المحسوسات الی المعقولات و من المرکّبات الی الرّوحانیّات، و من ذوات الهیولی الی المجرّدات و کیفیّة رؤیة البسائط و الاتّحاد بها و کیفیّة المعراج الیها و الارتقاء نحوها و اللّحوق بعالمها الّذی لا یتکثّر و لا یزداد و ینفرد بالفضائل، الّتی لا توجد فی العالم الجسمانی، و انّه لا یقدر بمقدار جرمانی و لا ینحصر بانحصار مکانی و لا یتکوّن فی اوان زمانی، و لا تحویه

الاقطار، کالصّور المجرّدة (المعرّاة) من الموادّ (المبراة من الهیولی) و الجواهر المحضة الرّوحانیّة العالیة النیّرة و الذّوات الشّریفة الطّاهرة، ذوات الرّتب العالیة و الدّرجات الزّکیة الّتی لا تدرک بالعیان و لا یحویها المکان و لا توصف بما یدخل تحت حرکات الزّمان...
الرّسالة الجامعة ج ۱ ص ۱۷۵، ۱۷۶

۹۸۳. لذّت و الم

الفصل التّاسع و الاربعون فی الالم و اللّذة، اختلف قوم من المتاخّرین فی الالم و اللّذة و دعاهم الی الاختلاف فیها ما قاله افلاطون: انّ الالم یستحیل لذّة و اللّذة تستحیل الما و ان کانا طرفین للاعتدال فی هذا المعنی. و لکلام افلاطون تفسیر غامض غلط اکثر من نظر فیه و عدل عمّا اراده. فقال هؤلا الّذین اختلفوا فیه انّ الجسم یحسّ بالنّفس و النّفس تحسّ بالالم مع کونها فی الجسم لانّها کالمحصورة و لم تکن فی الجسم کانت ابسط فکلّ حال للجسم فهو استراحة من الم الی ما هو اقلّ منه لانّ الالم یقال علیه الاشدّ و الا ضعف و الاقل و الاکثر فیتغیّر بالقیاس الی ما دونه و ما فوقه کما یقع من القیاس بین الهواء و الهواء و شبهّو ذلک بهواء الحمّام الحارّ و الحرارة الغریزیّة. فقالوا الانسان لوبال فی الهواء البارد لوجد بوله حارّا له درجة فی الحرارة و لو بال فی الحمّام الحارّ لوجده بارداً یقابل درجته الاولی اعنی عند بوله فی الهواء البارد، قالوا فکذلک اذا کان الم یسیر غیر محسوس فهو الم فاذا جاء الم اکثر منه صار الاوّل لذّة و الثّانی الما. و علی هذا احوال البدن انّما هی استراحة من الم الی الم و هذا قول من لم یعلم افعال النّفس و افعال الطّبیعیّه و لم یعرف للاحوال الاعتدالیّة و الخارجة عن الاعتدالیّة و لم یعرف الاحوال المتوسّطة کالصّحة و المرض و الحالة الّتی لیست بصحّة و لا مرض فخاسره علی اطلاق اللّسان بهذا الکلام و فیما یتبیّن من مذهب غیرهم ردّ علی هاؤلا و بیان فساد اقاویلهم فی هذا المعنی.
المعالجات البقراطیة ص ۱۰۴ ۱۰۵

۹۸۴. ابن راوندی

ابوالحسن احمد بن یحیی که بجهت افکار الحادیش او را ملقّب به «احمد الزّندیق» (تاریخ ابوالفداء ذیل حوادث سال ۲۹۳) کرده‌اند کتاب «الزّمرّد» را در ابطال رسالت نوشت هر چند کتاب مزبور از بین رفته ولی پاره‌ای از فصول آن را المویّد فی الدّین داعی الدّعاة شیرازی در کتاب «المجالس المویدیّة» خود نقل و ردّ کرده است. مویّد شیرازی از دعاة و مبلّغان فاطمیان است که در بین سالهای ۴۳۶ و ۴۳۹ بمصر آمد و بملاقات

المستنصر باللّه نائل شد و میان او و ابوالعلاء معرّی مکاتباتی وجود داشته دربارهٔ گوشت خواری و شیرخواری که یاقوت در معجم الادباء در ذیل شرح حال ابوالعلاء بعنوان «رسائل المعرّی و داعی الدّعاة» آورده است. کتاب «المجالس المویّدیّة» او در هشت مجلّد و حاوی هشتصد مجلس است که در آن بشرح عقائد دینی و مذهبی پرداخته است.

۹۸۵ . فضائل چهارگانه

أمّا الحکمة، فهی وسط بین السّفه و البله و اعنی بالسّفه هیهنا استعمال القوّة الفکریّه فیما لا ینبغی و کما لا ینبغی و سمّاه القوم «الجربزة». و اعنی بالبله تعطیل هذه القوّة و اطراحها. و امّا العفّة فهی وسط بین رذیلتین و هما الشّره و خمود الشّهوة و اعنی بالشّره الانهماک فی اللّذّات و الخروج فیها عمّا ینبغی، و اعنی بخمود الشّهوة السّکون عن الحرکة الّتی تسلک نحو اللّذّة الجمیلة الّتی یحتاج الیها البدن فی ضروراته و هی ما رخّص فیه صاحب الشّریعة و العقل. و امّا الشّجاعة فهی وسط بین رذیلتین: احدا هما الجبن و الاخریٰ التّهور، و امّا الجبن فهو الخوف فیما لا ینبغی ان یقدم علیه. تهذیب الاخلاق ابن مسکویه ص ۳۱ و ۳۳

۹۸۶ . صابئین

و متل ذلک یوجد فی علوم کثیرة فانّ اباحنیفة و صاحبیه ابا یوسف و محمّد اختلفا فی نکاح الصّائبین و اکل ذبائحهم فحرّمها ابوحنیفه و احلّها صاحباه. فقال اصحابهم انّه لیس بخلاف علی الحقیقة و انّما هو خلاف فی الفتوی لانّ اباحنیفه سئل عن الصّابئین الحرّانیّین و هم معروفون بعبادة الکواکب و اجراهم مجری عبدة الاوثان فی تحریم المناکحة و الذّبیحة و انّ صاحبیه سئلا عن الصّابئین السّکان بالبطیحة و هم فرقة من النّصاری یؤمنون بالمسیح فاجابا بجواز اکل ذبیحتها و مناکحتها. و لو سئل ابوحنیفه عن هذه لافتی بفتوی صاحبیه و لو سئل صاحباه عن الفرقة الّتی عناها لا فتیا مثل قوله. خمس رسائل ص ۶۷

۹۸۷ . حسبت جرّاحان

جرّاحان باید کتاب جالینوس موسوم به «قاطاجانس» را که دربارهٔ زخمها و مرهمها است فراگیرند و تشریح، و نیز اعضای بدن انسان و عضلات و رگها و شریانها و اعصاب را بدانند تا به هنگام قطع بواسیر و غیر آن مراقبت کنند، و نیز یک دست نیشتر که از آن جمله نیشتری که سرش گرد باشد و نیشتر مورّب و نیز ارّهٔ بریدن و انواع مرهمها و

مرهمدان و داروی کندر که برای قطع خون است داشته باشند.

برخی از جرّاحان تکه‌های استخوان مردم را در زخم پنهان می‌دارند سپس در حضور مردم آن را از زخم در می‌آورند و ادّعا می‌کنند که به سبب داروهای قاطع آنان استخوان از زخم بیرون آمده و بعضی از آنان مرهم‌هایی از کلس شسته شده با روغن زیتون می‌سازند، سپس آن را با گل سرخ قرمز یا به زرد چوبه و نیل سبز و یا با زغال سابیده سیاه می‌کنند. محتسب باید این امور را مراقبت کند. معالم القربة فی احکام الحسبة ص ۱۶۹

۹۸۸. صرف ـ التّصریف

علم تصریف باید پیش از سایر علوم عربیّه فراگرفته شود زیرا هدف آن شناسائی ذوات کلمات بدون در نظر گرفتن ترکیب است و فراگیری آنچه مربوط به ذات است مقدّم است بر فراگیری احوالی که پس از ترکیب پدیدار می‌گردد ولی معمولاً آن را موخّر می‌آورند زیرا دقّت و لطف مباحث آن اقتضا می‌کند که طالب پس از تدرّب در عوامل و ریاضت در قیاس به آن بپردازد. الممتع فی التّصریف ج ۱ ص ۳۱

۹۸۹. إعراب

می‌گویند کسی بر یکی از اشعار ابن الکلبی خرده گرفت و او از این امر خشمناک شد و این ابیات را سرود:

ماذا لقیت من المستعربین و من — قیاس نحوهم هذا الّذی ابتدعوا
ان قلت قافیة بکرا یکون بها — بیت خلاف الّذی قاسوه او ذرعوا
قالوا: لحنت و هذا لیس منتصبا — و ذاک خفض و هذا لیس یرتفع
و حرّضوا بین عبدالله من حمق — و بین زید فطال الضّرب والوجع
کم بین قوم قد احتالوا لمنطقهم — و بین قوم علی اعرابهم طبعوا
ما کان قولی مشروحا لکم فخذوا — ما تعرفون و ما لم تعرفوا فدعوا
لانّ ارضی ارض لا تشبّ بها — نار المجوس و لا تبنی بها البیع

الخصائص ص ۲۴۹

۹۹۰. سمسار

در عربی به صورت سفسیر در آمده است. المعرّب جوالیقی ص ۱۸۵ و در بیت اعشی میمون بن قیس دیده می‌شود:

و اصبحت ما استطیع الکلام — سوی ان اراجع سمسارها

از قیس بن ابی غرزة نقل شده که گفته است: «کنّا نسمّی السّماسره فسمّانا النّبی صلّی اللّه علیه و سلّم باحسن منه فقال: یا معشر التّجار». المعرّب ص ۲۰۱

۹۹۱. اخذ و اقتباس

اخذ و اقتباس در میان شاعران بسیار شایع و رایج بوده است مثلاً مضمون این دو بیت زیر از صاحب بن عبّاد:

رقّ الزّجاج و رقّت الخمر — و تشابها فتشاکل الامر
فکانمّا خمر و لا قدح — و کانّما قدح و لا خمر

که با این بیت سعدی و کسائی مطابقت دارد:

در آبگینه‌اش آبی که گر قیاس کنی — ندانی آب کدامست و آبگینه کدام
آن صافیی که چون بکف دست بر نهی — کف از قدح ندانی نی از قدح نبیذ

که در این بیت بحتری نیز دیده می‌شود:

یخفی الزّجاجة لونها فکانّها — فی الکفّ قائمة بغیر اناء

و بحتری خود نیز این مضمون را از علی بن جبلة اقتباس کرده است:

کانّ ید النّدیم تدیر منها — شعاعا لا تحیط علیه کاس

الموازنة بین ابی تمّام و البحتری ص ۲۷

۹۹۲. ممرض و مشفی

ابن جمیع می‌گوید: اگر کسی بگوید که این خداوند است که بیمار می‌کند و درمان می‌بخشد پس فضیلت صناعت پزشکی در چیست؟ پاسخ این پرسش آنست که هر چند که خداوند ممرض و مشفی (= بیمارکننده و درمان بخشنده) است ولی او شناسائی دارو را به بشر الهام کرده و راه درمان را هم به او نشان داده تا بدان به شفائی که خود مقدّر کرده است دست یابند و همین شناسائی دارو و درمان صناعت پزشکی را تشکیل می‌دهد. المقالة الصّلاحیّة ص ۱۲

۹۹۳. قدّاح

قاضی ابوبکر باقلانی گفته است: قدّاح جدّ عبیداللّه مردی مجوسی بود و عبیداللّه بمغرب آمد و خود را علوی خواند و هیچ یک از علمای نسب او را نمی‌شناسند و او مردی باطنی خبیث بود و بنابودی اسلام می‌کوشید فقه و علم را از بین برد تا بتواند مردم را بفریبد. فرزندانش نیز بروش او رفتند و باده و زنان را مباح ساختند و رفض را شایع

کردند و داعیانی پراکندند و عقائد جبال شام مانند نصیریه و دروزیه را فاسد کردند و این قدّاح دروغگوئی مکّار بود و اصل داعیان قرامطه ازوست انتهی. النّجوم الزّاهرة ج ۴ ص ۷۶

۹۹۴. امر بمعروف

و لو اضطرّه السّلطان الی اقامة حدّ او قصاص ظلما او اضطرّه لحکم مخالف للمشروع جاز لمکان الضّرورة لا القتل فلا تقیّة فیه. و یدخل فی الجواز الجرح لان المرویّ انّه لا تقیّة فی قتل النّفوس فهو خارج و الحقه الشّیخ بالقتل مدّعیا انّه لا تقیّة فی الدّماء و فیه نظر. الرّوضة البهیّة فی شرح اللّمعة الدّمشقیّة ج ۲ ص ۴۲۰

۹۹۵. امام فاطمی

غزّالی می‌گوید: من می‌بینم شما مردم را بسوی امام می‌خوانید سپس مستجیب پس از استجابت بر جهل پیشین خود باقی است و امام گرهی از کار او نگشوده بلکه گشوده‌ها را هم بر او دشوار ساخته است. استجابت او نه تنها سودی برای او نداشته بلکه بر طغیان و جهل او نیز افزوده است. القسطاس المستقیم ص ۹۲

۹۹۶. اهل تعلیم ـ تعلیمیّه یکی از نامهای اسماعیلیان

غزّالی در ردّ آنان می‌گوید: با اهل تعلیم صحبت دراز داشته و باو گفته‌انـد: «علیک بمذهب التّعلیم و ایّاک و الرّأی و القیاس» او می‌گوید: «شگفتا که به تعلیم می‌خوانند و تعلیمی نمی‌دهند». القسطاس المستقیم ص ۹۲

۹۹۷. العمر قصیر و الصناعة طویلة

این عبارت معروفی است که در آغاز فصول بقراط Hippocrates Aphorisms آمده است. جاحظ می‌گوید: هر یک از حکیمان که بخواهد درباره علمی کتاب تالیف کند باید که آن کتاب دارای ممیّزات هشتگانه زیر باشد: همّت، منفعت، نسبت، صحّت، صنف، تالیف، اسناد، تدبیر، و بقراط این وجوه هشتگانه را در کتابی که بنام «افوریسموس» یعنی کتاب الفصول است گرد آورده است. الحیوان ج ۱ ص ۱۰۲. ابن ابی صادق در شرح خود بر فصول بقراط عبارت: «العمر قصیر و الصّناعة طویلة والوقت ضیق» را به تفصیل توضیح داده است. نسخه خطّی کتابخانه اسلر Osler ص ۳. برای آگاهی بیشتر رجوع شـود بـه مقاله فرانز رزنتال تحت عنوان .Life is short, The Art is Long در مجلّهٔ تاریخ طبّ ج ۱۱ شماره ۳، سال ۱۹۶۶ ص ۲۲۶. جامی در تحفة الاحرار می‌گوید:

علم کثیر آمد و عمرت قلیل — آنچه ضروریست بدان شغل گیر

هفت اورنگ ص ۴۴۱

۹۹۸. امامت

قالت الشّیعة: الامامة واجبة فی الدّین عقلا و شرعا کما انّ النّبوّة واجبة فی الفطرة عقلا و سمعاً. امّا وجوب الامامة عقلا انّ احتیاج النّاس الی امام واجب الطّاعة یحفظ احکام الشّرع علیهم و یحملهم علی مراعاة حدود الدّین کاحتیاج النّاس الی نبیّ مرسل یشرع لهم الاحکام و یبیّن لهم الحلال و الحرام، و احتیاج الخلق الی استبقاء الشّرع کاحتیاجهم الی تمهید الشّرع. و اذا کان الاوّل واجبا امّا لطفا من اللّه تعالی و امّا حکمة عقلیّة واجبة کان الثّانی واجبا. و امّا السّمع فانّ اللّه تعالی امرنا بمتابعة اولی الامر و طاعتهم فقال: اطیعوا اللّه و اطیعوا الرّسول و اولی الامر منکم، فاذا لم یکن امام واجب الطّاعة کیف یلزمنا ذلک التّکلیف؟ و قال اللّه تعالی: یا ایّها الذین آمنوا اتقوااللّه و کونوا مع الصّادقین، فلولم یکن فی الامامة صادقون واجبو الطّاعة کیف وجب علینا ان نکون معهم؟ و یستحیل ان یکلّف انسان کن مع فلان و لا فلان فی العالم و اذا کان العالم لا یخلو عن صادق مطلق فقد تحقّقت عصمته فانّا لا نعنی بالعصمة الّا الصّدق فی جمیع الاقوال و من کان صادقا فی جمیع الاقوال کان صالحا فی جمیع الاحوال. نهایة الاقدام ص ۴۸۴ و ۴۸۵

۹۹۹. طاعة السّلطان

از موسی بن جعفر (ع): انّه قال لشیعته: لا تذلّوا رقابکم بترک طاعة سلطانکم فان کان عادلا فاسألوا اللّه بقاءه و ان کان جائرا فاسألو اللّه اصلاحه، فانّ صلاحکم فی صلاح سلطانکم و انّ السّلطان العادل بمنزلة الوالد الرّحیم فاحبّوا له ما تحبّون لانفسکم و اکرهوا له ما تکرهون لانفسکم.

از رسول اللّه: طاعة السّلطان واجبة و من ترک طاعة السّلطان فقد ترک طاعة اللّه عزّ و جلّ و دخل فی نهیه، انّ اللّه عزّ و جلّ یقول: و لا تلقوا بایدیکم الی التّهلکة. وسائل الشّیعة. ج ۲ ص ۵۰۳

۱۰۰۰. الشّکوک علی جالینوس

و لکن محمّد بن زکریا <کو> گوهر نه از معدن گرفته بود و علم نه از جایگاه آموخته بود. بطبّ توان شنود او را، بچیزی دیگر نه، پس ببدی رفت. کتابی کرد ردّ بر جالینوس، و خطاها بروگرفت، و «کتاب شکوک کتاب جالینوس» نام کرد. و بهمهٔ جهان بپراکند، تا یکی

دیگر بزندگانی محمّد بن زکریا کتابی نهاد و آن را «شکوک محمّد زکریا» نام نهاد. و وی آن کتاب بدید وگفت «مثل من با او چون مثل جالینوس بود با من» و آنکه مقرّ آمد که من غلط کردم، و عیب از من بود که بر حکیم فاضل نهادم. شرح قصیدهٔ فارسی خواجه ابو الهیثم جرجانی ص ۵۲

۱۰۰۱. تفسیر ما بعد الطّبیعة

می‌گوید ابن بطلان مذکور که شیخ ما ابوالفرج عبداللّه بن الطّیّب مدت بیست سال در تفسیر ما بعد الطّبیعة فکر می‌کرد آن قدر که از شدّت فکر مریض شد و نزدیک به هلاکت رسید. ترجمهٔ قفطی ص ۳۱۱

۱۰۰۲. رأی و قیاس

سر نهادند قوم حق نشناس / در پی اتّباع رای و قیاس
سر این قوم زشت ابلیس است / که امام قیاس و تدلیس است
رشک آمد به دولت آدم / از تکبّر نکرد گردن خم
بافت درهم قیاسکی چالاک / که من از آتشم حریف از خاک

دیوان حزین ص ۸۱۲

اشاره است به: «اوّل من قاس ابلیس» آن گاه که گفت: «أنا خيرٌ منه خلقتنی من نار و خلقته من طین» سورهٔ أعراف ۱۲/۷

۱۰۰۳. تا و طا

ابو عبید قاسم بن سلّام آنجا که نامهٔ حبیب بن مسلمه را باهل تفلیس نقل می‌کند تصریح می‌کند باینکه هر چیزی را که پارسیان آن را با تاء بخوانند عرب آن را با طاء می‌خواند مانند حدیث تفلیس که حبیب آن را بصورت طفلیس درآورده است. کتاب الاموال ص ۲۱۰

۱۰۰۴. کلمات دشوار در شعر عربی

صاحب بن عبّاد بیک تن از شاعران گفت تو چه گونه شعر می‌گوئی در حالیکه نمی‌دانی معانی این کلمات چیست، زهزیق، هبلع، عثلط، جلعلع، قهقب، قهبلس، خیسوب، خزعبله، قذعمله، عرموط، جرفاس، لؤوس، نعشل، عبنقس، عکنفس، وکال، رومل، حیتعور، یستعور، فقندر، جمعلیل الخ. معجم الادباء ج ۲ ص ۳۰۲. همین صاحب بن عبّاد می‌گوید : من از سخنان معقّد با یزید بسطامی در شگفت بودم تا آنکه به گفتهٔ

متنبّی در صفت اسب رسیدم که می‌گوید: «سبوح لها منها علیها شواهد» الکشف عن مساوی شعر المتنبّی از صاحب بن عبّاد. مصراع اوّل گفتهٔ متنبّی اینست: «و تسعدنی فی غمرة بعد غمرة».

۱۰۰۵. کاغذین جامه

کاغذین جامه به خونابه بشویم که مگر رهنمونیم بسوی علم داد نگرد
دیوان حافظ ص ۹۸

یکی از شاهان عجم دچار کری شده بود فرمان داد تا داد خواهان جامهٔ رنگین بپوشند تا بتواند آنان را ببیند و داد آنان را بدهد. البصائر و الذّخائر ج ۶ ص ۳۳

۱۰۰۶. لحن

و انّما فشااللّحن للسّبایا الّتی کثرت فی الاسلام من الاعاجم و اولادهنّ فانّهم نزعوا فی اللّکنة الی الاخوال. البصائر و الذّخائر ج ۱ ص ۱۸۱

۱۰۰۷. اعراب

و ان وجدتم فی هذا الباب لحناً او کلاما غیر معرب و لفظا معدولاً عن جهته فاعلموا انّا ترکنا ذلک لانّ الاعراب یبغّض هذا الباب و یخرجه من حدّه. البخلاء ص ۴۰.

... و کذلک اذا سمعت بنادرة من نوادر العوام و ملحة من ملح الحشوة و الطّغام فایّاک و اَن تستعمل فیها الاعراب او اَن تتخیّر لها لفظا حسنا او تجعل لها من فیک مخرجا سریا فانّ ذلک یفسد الامتاع بها و یخرجها من صورتها. تعلیقات کتاب البخلاء ص ۳۰۲ به نقل از البیان و التّبیین ج ۱ ص ۸۱

۱۰۰۸. لحن = زبان فارسی

میدانی در مجمع الامثال ذیل «اَلّحَنُ من قینتی یزید» گوید : وقتی به معاویه گفته بودند عبیداللّه زیاد در سخنش لحن است او گمان برده بود که مقصود اینست که بفارسی تکلّم می‌کند و گفت: «او لیس بظریف لابن اخی ان یتکلّم بالفارسیّة».

۱۰۰۹. قیاس و استصحاب در نحو

قیاس : حمل غیر منقول بر منقول است وقتی بیک معنی باشند مانند رفع فاعل و نصب مفعول در هر جا. استصحاب: ابقاء حال لفظ بر آنچه که اصل استحقاق آنرا دارد اگر دلیلی بر نقل اصل نداشته باشیم مثلا گوئیم فعل امر مبنی است چون اصل در افعال بنا است. الاغراب فی جدل الاعراب ص ۴۶

۱۰۱۰. نحو

مردی اعرابی وارد حلقه ابو زید انصاری شد ابو زید گمان کرد که سوالی در نحو دارد اجازه سوال داد او بدیهة گفت:

لستُ للنحّو جئتکم / لا و لا فیه ارغب
انا مالی و لامرئٍ / ابد الدّهر یُضْرَبُ
خلّ زیداً لشانِهِ / حیث ما شاء یذهب
و استمع قول عاشق / قد شجاه التّطرّب
همّه الدّهر طفلة / فهو فیها یشبّب

اخبار النّحویّین ص ۴۳

۱۰۱۱. گِلِ خوردن (= طین الاکل)

بود در شهر بلخ بقّالی / بی‌کران داشت در دکان مالی
ز اهل حرفت فراشته گردن / چابک اندر معاملت کردن
هم شکر داشت هم گِلِ خوردن / عسل و خردل و خل اندردن
ابلهی رفت تا شکر بخرد / چونکه بخرید سوی خانه برد
مرد بقّال را بداد درم / گفت شکّر مرا بده بکرم
برد بقّال دست زی میزان / تا دهد شکّر و برد فرمان
در ترازو ندید صدگان سنگ / گشت دلتنگ از آن و کرد آهنگ
مرد بقّال در ترازوی خویش / سنگ صدگان نهاد از کم و بیش
کرد از گل ترازو را پاسنگ / تا شکر بدهدش مقابل سنگ
مرد ابله مگر که گل خوردی / تن و جان را فدای گل کردی
از ترازو گلک همی دزدید / مرد بقّال نرم می‌خندید
گفت مسکین خبر نمی‌دارد / کاین زیانست و سود پندارد
هر چه گل کم کند همی زین سر / شکرش کم شود سری دیگر
مردمان جهان همه زین سان / گشته از بهر سود جفت زیان
خویشتن را بباد برداده / آن جهان را بدین جهان داده

حدیقة الحقیقة ص ۴۱۱

طین الأکل هو الطّین المتنقّل به النّیسابوری. مفردات الأدویه غافقی ذیل همین کلمه

۱۰۱۲. العجوز

ابوریحان گوید: روزگار عجوز هفت روزاند اوّل ایشان بیست و ششم شباط است و خالی نباشد از خنکی یا باد و یا حالی از گشتنهای هوا و از این جهت سرمای پیرزن خوانند. و بحدیث پیرزن گفتند که آن روزهای نحس‌اند که اندر آن عادیان بباد هلاک کرده آمدند وزیشان پیرزنی بماند و بریشان مویه همی کرد. و امّا مردمان لغت عرب گفتند که این نه عجوز است ولیکن عَجُز است ای آخر زیراکه این روزها باخر زمستان‌اند. التّفهیم ص ۲۶۳ و همچنین آثار الباقیه ص ۲۵۵. اصطلاح برد العجوز در ادب عرب هم وارد شده ابن رومی گوید:

کـنت عـند الأمـیر ایّـده اللّـ ـــهُ لأمـر و ذاک فـی تـمّوز
فـتغّنی فـهزّ فـی البـرد حـتّی خلتُ أنّی فی وسط برد العجوز

ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، ص ۳۱۵

۱۰۱۳. فارسی در سخنان حضرت رسول اکرم (ص)

(ما ذکر من تکلّمه بالفارسیّة صلّی اللّه علیه و سلّم). حدّثنا جعفر بن عبداللّه بن الصّبّاح، نا، الفضل بن الصّبّاح الدّوری، نا، أبو عاصم النّبیل، عن حنظلة بن أبی سفیان، عن سعید بن میناء، عن جابر ابن عبداللّه: انّ النّبی صلّی اللّه علیه و سلّم قال لأصحابه : «قوموا، فقد صنع لکم جابر سُورا». حدثنا جعفر بن عمر النّهاوندی، نا، جبارة، نا ذوّاد بن عُلبة، عن لیث، عن مجاهد، عن أبی هریرة، قال : دخل النّبیّ ـ صلّی اللّه علیه و سلّم ـ المسجد و أنا أشکو من بطنی، فقال: «یا أبا هریرة اشکنب درد» فقلت: نعم. اخلاق النّبی و آدابه ص ۲۷۵

۱۰۱۴. ابوسهل کوهی

ققطی می‌گوید: و یجن بن رستم المکنّی به «ابی سهل» منجّمی است فاضل، کامل و به علم هیأت و به صنعت آلات ارصاد خبیر و عالم در دولت آل بویه و ایام عضدالدّوله و بعد از آن بر اقران تفوّق و تقدّم بر وی مسلّم بود. تاریخ الحکماء (ترجمه فارسی) ص ۴۷۸. ابوریحان احترامی فراوان نسبت به ابوسهل کوهی داشته چنانکه او را از شمار «المبرّزون من اهل زماننا» یادکرده است. قانون مسعودی ص ۲۹۷

۱۰۱۵. احکام النّجوم

فأکثر المتفرّدین بالعلم الأوّل (= علم افلاک الکواکب و حرکاتها) ینکرون هذا العلم

الثّانی (= علم احکام النّجوم) و یجحدون منفعته و یقولون هو شیء یقع بالاتّفاق و لیس علیه برهان. فنقول أمّا الاتّفاق فإذا دام او وقع فی أکثر الأحوال فهو أحد البراهین. و أمّا البرهان، فلیس کلّ ما لا یکون علیه البرهان یهجر و یترک الانتفاع به فلیس من الحزم بل لیس من العقل ان یترک الانتفاع بالسّکنجبین فی تسکین الصّفرا، حتّی یقوم علی فعله البرهان بل نستعمله و ننتفع به. اصول صناعة الاحکام ص ۸

۱۰۱۶. نورزة و مهرجة = جشن نوروز و مهرگان گرفتن

نــــورز النّــاس و نــورز　　　تُ و لکـــن بــدموعی

بــالامس مَـهْرَجَ نــاسٌ　　　و لم یــــمهرج انـــاس

دمیة القصر ج ۳ ص ۱۵۰۷

فلیحظَ و لیسعد بـایّامه　　　عیّد او نورز او مهرجـا

پیشین ج ۱ ص ۶۲۶

۱۰۱۷. تنهائی

شیر نر تنها بود هر جا و خوکان جفت جفت

ما همه جفتیم و فـرد است ایـزد داد آفـرین

دیوان منوچهری ص ۹۰

انّی مذکنت کـنت فـردا　　　کذاک لیث العرین فرد

دمیة القصر ج ۲ ص ۱۳۴۶

بیاد می‌آورد گفته ناصر خسرو را:

خورشید که تنهاست همی نیست برو عـیب

بـــهتر ز ثــریّاست کـه هـفت است ثـریّا

دیوان ناصرخسرو ۱۸/۲

فالشّمس تجتاب السّماء وحیدة　　　و ابـــوبنات النّـعش فـیها راکـد

یتیمة الدّهر ج ۲ ص ۱۴۳

۱۰۱۸. اخوان الصّفا ـ برخورد آنان با علوم

انّا لا نعادی علما من العلوم، و لا نتعصّب علی مذهب من المذاهب، و لا نهجر کتابا من کتب الحکماء و الفلاسفة ممّا و ضعوه و الّفوه فی فنون العلم، و ما استخرجوه بعقولهم و تفحصّهم من لطیف المعانی، و أمّا معتمدنا و معولّنا و بناء أمرنا فعلی کتب الانبیاء صلوات

اللّه علیهم اجمعین . رسائل اخوان الصّفا ج ۴ ص ۱۶۷

۱۰۱۹ . ظاهر و باطن

معنی ظاهر صلوة پرستش خداست بجسد، باقبال سوی قبلهٔ اجساد که آن کعبه است خانهٔ خدای تعالی بمکّه، و تاویل باطن صلوة پرستش خدای است بنفس ناطقه باقبال بر طلب علم کتاب و شریعت سوی قبلهٔ ارواح که آن خانهٔ خداست، آن خانه‌ای که علم خدای اندرو است و آن امام حقّست علیه السّلام. جامع الحکمتین ص ۳۰۸

۱۰۲۰ . یقین و شک

لا تجعلوا علمکم جهلا، و یقینکم شکّا؛ اذا علمتم فاعملوا و اذا تیقّنتم فاقدِموا. ابن ابی الحدید ج ۱۹ ص ۱۶۴

۱۰۲۱ . هارون الرّشید

او را خواهری بود محسنه نام و در حسن و جمال بکمال، هارون او را بخود نزدیک کرد و میان ایشان فساد واقع شد و لطیفه‌ای مشهور است که بعد از وفات هارون امین که پسر او بود این محسنه را که عمّهٔ او بود با او فساد کرد تصوّر امین آن بود که محسنه بکر باشد، نبود. امین پرسید که یا عمّهٔ، بکر نبودی چه حالتست؟ محسنه در جواب امین گفت: پدرت در بغداد کرا بکر گذاشته که مرا خواست بگذاشتن. از نامهٔ حسن صبّاح به ملکشاه سلجوقی که در هشت مقالهٔ تاریخی و ادبی نصراللّه فلسفی ص ۲۱۳ آمده است.

حزین لاهیجی در ابیات زیر اشاره به همین داستان کرده است:

این عبارت کلام مأمون است — کافضل این جماعت دون است
هر گه از خشم کین برآشفتی — رو به عباسّیان همی گفتی:
که شمائید نطفهٔ مستان — زاده از فرج قحبگان جهان
پدر ارشد خلیفه رشید — پرده محرمان خویش درید

دیوان حزین ص ۸۱۳

۱۰۲۲ . لاهیجان

«لیاهج بلد موالینا اطال اللّه بقاءهم». تاریخ الائمّة الزّیدیّة ص ۲۷

در قصیده‌ای که بدین مطلع آغاز می‌شود:

نأت دار سلمی بسکّانها — و اوحش معهد جیرانها

درباره آن گفته شده است:

و نلتُ المنی بابی جعفر　　و فارسها لشکـرستانها
و لاهـیجان و مـرکالها　　ترّجی النّفوس بسکّانها

ماخذ پیشین ص ۲۹

۱۰۲۳ . النّور العقلی

و اما هرقل الحکیم من اهل افسوس فانّه کان یقول: إنّ اوّل الاوائل نور عقلیّ لا یدرک من جهة عقولنا لانّ عقولنا ابدعت من ذلک النّور العقلی و هو اللّه حقّا. کتاب آمونیوس فی آراء الفلاسفة ص ۶۷

۱۰۲۴ . دیدن، شنیدن، خواندن (= سه منبع خبر و اطّلاعات)

فانتظم کتابنا هذا ثلاثة اقسام: احدها ما عاینّاه، و الثّانی ما سمعناه من الثّقات، و الثّالث ما وجدناه فی الکتب المصنّفة فی هذا الباب. احسن التّقاسیم ص ۴۳

۱۰۲۵ . ابرقلس

لانّ ابرقلس لمّا کان یقول بدهر هذا العالم و انّه باق لا یدثّر وضع کتابا فی هذا المعنی بجسمانیّة هذا القول و کان باطنه روحانیّا بسیطا یریهم فیه کیف یجوز ان یقول هذا القول و کان اهل زمانه جسمانیّین لیس فیهم روحانیّون الّا القلیل فقرأوا کتابه و لم یفهموا بسیطه و فهموا عنه ظاهره جسمانیّة فناقضوه علی مذهب الدّهریّة. کتاب آمـونیوس فـی آراء الفلاسفة ص ۷۵

۱۰۲۶ . سقراط

نگاه کرد به زنی که خود را زیب و زینت داده بود که به شهر رود و تماشای شهر کند، سقراط به او گفت که ظنّ من آنست که به شهر رفتن تو نه از برای دیدن و تماشا کردن شهر است بلکه برای اینست که شهر ترا بیند و تماشا کند شهر تو را. جاودان خرد ص ۴۱۲

۱۰۲۷ . ملّا مهدی نراقی ـ استقلال فکری

هذا ما عندی فی توجیه کلام البرهان، فإن صحّ فذاک و إلّا فنردّه و لا نسمعه إذ لا یجب علینا التّصدیق و الإذعان بما بین دفّتی الشّفاء و البرهان. شرح الإلهیّات من کتاب الشّفاء ص ۷۹

۱۰۲۸ . سخن

رکن الدّین شیرازی در توضیح گفتهٔ محیی‌الدّین ابن العـربی: «**الحمدللّه مُنْزل الحکم علی قلوب الکلم**» گوید: و مراد از «کلم» اینجا اعیان انبیا است ..... از آن سبب انـبیا را

«کلم» خواند و هر یک از موجودات را «کلمه» گویند که ایجاد هر یکی را بواسطهٔ کلمه «کُنْ» فرمود که : «إنّما أمره إذا أراد أن یقول له کُنْ فیکون» پس اطلاق سبب کرده باشد و مراد مسبّب باشد. نصوص الخصوص ص ۲۵. ناصر خسرو گوید:

رسول خود سخنی باشد از خدای به خلق   چنانکه گفت خداوند در حق عیسی
دیوان ۲۲۵ / ۳۰

۱۰۲۹ . سمرّه

و انوشروان بفرمود تا بسه دفعه بستانند (= خراج را) و در سرائی که آن «سمرّه» گفتندی جمع کنند و مراد به سه مرّه سه نجم و دفعاتست. و بعضی دیگر گویند که آن سرای را سرای شمرّه می‌گفتند ماخوذ از شمار از سخن اهل عجم که آن حساب و شمار است. تاریخ قم ص ۱۸۰

۱۰۳۰ . تناسخ

در سخنان این طایفه رموز و اشارات است و لغوز و ایمات بسیار است و اگر در سخنی از سخنهای ایشان تشمّم رایحهٔ تناسخ توان کرد آنرا تناسخ مدان بلکه آن بحکم احدیّت حقیقت و سریان آن در صور مختلفه گفته شده ..... مولانا جلال الدّین رومی ـ قدّس روحه ـ در این معنی چنین گوید:

آن سرخ قبائی که چو مه پار برآمد
امسال درین خرقهٔ زنگار برآمد
این یار همانست اگر جامه دگر شد
آن جامه بدل کرد و دگر بار برآمد
آن ترک که آن سال به یغماش بدیدی
اینست که امسال عرب وار برآمد
این نیست تناسخ، سخن وحدت محض است
کز جوشش آن قلزم زخّار برآمد

نصوص الخصوص ص ۲۴۴

۱۰۳۱ . دستبی = دشتبی

چنانچ دو رستاق دستبی که یکی را دستبی ری می‌خوانند و آن دیگر را دستبی همدان. تاریخ قم ص ۵۷. ابو نواس در یکی از فارسیّات خود می‌گوید:

و ما یتلون فی شروین دستبی　　　　و فرجـردات رامـین و ویس

رجوع شود به مقاله مینوی تحت عنوان: یکی از فارسیّات ابونواس، در مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات تهران، سال اوّل شمارهٔ ۳، ص ۶۲ تا ۷۷

۱۰۳۲ . حدوث عالم

انّ ربّنا عرّفنا انّ جمیع الاشیاء محدّثة و انّه احدثه لا من شیء. مؤلّف سپس گوید: این امر را هر چند با نبوّت پذیرفته‌ایم دلائل عقلی هم دارد از جمله:

الدّلیل الاوّل من النّهایات و ذلک انّ السّماء و الارض لما صحّ انّهما متناهیان بکون الارض فی الوسط و دوران السّماء حوالیها، وجب ان تکون قوّتهما متناهیة اذ لم یجز ان تکون قوّة لا نهایة لها فی جسم له نهایة فیدفع بذلک المعلوم فاذا تناهت القوّه الحافظة لهما وجب ان یکون لهما اوّل و آخر ص ۳۲. و الدّلیل الثّانی من جمع الاجزاء و ترکیب الفصول و ذلک انّی رایت الاجسام اجزاء مولّفة و اوصالاً مرکّبة فتبیّن لی فیها آثار صنعة الصّانع و الحدث ص ۳۴. و الدّلیل الثّالث من الاعراض و ذلک انّی وجدت الاجسام لا تخلو من اعراض تعرض فی کلّ واحد منها امّا من ذاته او من غیر ذاته کما ینشو الحیوان و یتربّی الی ان یکمل ثمّ یتناقض و تتفرّق اجزاءه ص ۳۵. و الدّلیل الرّابع من الزّمان و ذلک انّی علمت انّ الازمان ماض و مقیم و آت و علی انّ المقیم هو اقلّ من کلّ آن فوضعت الآن کالنّقطة، و قلت ان کان الانسان اذا رام بفکره الصّعود فی الزّمان من هذه النّقطة الی فوق لم یمکنه ذلک لعلّة انّ الزّمان لا نهایة له و ما لا نهایة له لا یسیر فیه الفکر صعدا فیقطعه فهذه العلّة بعینها تمنع ان یسیر الکون فیه سفلا فیقطعه حتّی یبلغ الینا و اذا لم یبلغ الکون الینا لم نکن فیصیر هذا القول یوجب انّا معشر الکائنین لسنا کائنین و الموجودین لسنا موجودین فلمّا وجدت نفسی موجوداً علمت انّ الکون قد قطع الزّمان حتی وصل الیّ و لولا انّ الزّمان متناه لم یقطعه الکون و اعتقدت ایضاً فی الزّمان المستقبل کما اعتقدت فی الماضی بلا توقّف. الأمانات و الاعتقادات ص ۳۶

۱۰۳۳ . نسبت میان فلزات و جواهر

ابوریحان کتابی تحت عنوان: فی النّسب الّتی بین الفلزات و الجواهر دارد که در فهرست خود از آن یاد کرده است. ابوالحسن علی بن محمّد الخازن در آغاز میزان الحکمهٔ خود اشاره به کتاب ابوریحان کرده ص ۸ و فصلی از کتاب خود را تحت عنوان: «فی النّسب بین الفلزّات و الجواهر» آورده و در این فصل فقراتی از کتاب ابوریحان را ذکر

کرده است. او در همین قسمت از اهمیّت این موضوع یاد می‌کند و می‌گوید: این مسأله میان یونانیان جاری بوده و ما فقط از اثری که مانالاوس تالیف کرده آگاهی داریم و از متاخّران سند بن علی و یوحنّا بن یوسف و احمد بن فضل بخاری و محمّد بن زکریای رازی در این باره رساله‌ای برشته تحریر درآورده‌اند. میزان الحکمة ص ۵۵ و ۵۶.
ابوالقاسم عبداللّه کاشانی در کتاب خود اشاره به کتاب ابوریحان کرده و چنین می‌گوید: ابوریحان در این باب نظر تیز کرده است و رنجها برده چه به طریق گداز و چه به آب امتحان کرده ... عرائس الجواهر ص ۲۱۹

۱۰۳۴. اصحاب حیل

جالینوس اصحاب حیل را بدین گونه توبیخ می‌کند که شما هرگز از خانه‌هاتان بیرون نیامده‌اید و سفر نکرده‌اید و اختلاف شهرها را ندانسته‌اید اگر رفته بودید می‌فهمیدید که میان شهرهای زیر دبّ اصغر (= خرس کهتر) و شهرهای زیر خط استوا چه فرق است. خمس رسائل ص ۵۵

۱۰۳۵. جرائحی (= جراح)

یحتاج الجرائحی ان یکون عالماً بالتّشریح و منافع الاعضاء و مواضعها لیجتنب فی فتح الموادّ قطع الاعضاء و اطراف العضل و الاوتار و الالیاف. دعوة الاطبّاء ص ۱۵

۱۰۳۶. زبان خادم دل است

و قال ابوتمّام:

و ممّا کانت الحکماء قالت　　　لسان المرء من خدم الفؤاد

اخذه من الجعد بن صمام احد بنی عامر بن سنان، ذکره ابوتمّام فی اختیارات القبائل:

انّ البیان مع الفؤاد و إنّما　　　جعل اللّسان بما یقول رسولا

الموازنة بین ابی تمّام و البحتری ص ۸۴

۱۰۳۷. بی وزن‌تر از پر مگس

سعدالدّین تفتازانی در کتاب مطوّل در باب تشبیه این بیت را آورده است:

ظللنا عند باب ابی نعیم　　　بیوم مثل سالفة الذّباب

«سالفة الذّباب» یعنی گردن مگس و بیاد می‌آورد این بیت از انوری را (دیوان ص ۳۲)

گرچه بر خنگ همّتش گیتی　　　هست بی وزن‌تر ز پرّ ذباب

دیوان ج ۱ ص ۳۲

۱۰۳۸ . الشّکوک علی بطلمیوس

لمّا وجدنا فی کتب الرّجل المشهور بالفضیله المتفنّن فی المعانی الریاضیّة....... وجدنا فیها مواضع شبهة و الفاظا بشعة و معانی متناقضة الّا انّها یسیرة فی جنب ما اصاب فیه من المعانی الصّحیحة فرأینا انّ فی الامساک عنها هضماً للحقّ و تعدیّا علیه و ظلما لمن ینظر بعدنا فی کتبه فی سترنا ذلک عنه .... و لسنا نذکر فی هذه المقالة جمیع الشّکوک الّتی فی کتبه و انّما نذکر المواضع المتناقضة و الاغلاط الّتی لا تاوّل فیها فقط الّتی متی لم یخرّج لها وجوه صحیحة، و هیات مطّردة انتقضت المعانی الّتی قررها. الشّکوک علی بطلمیوس ص ۴ و ۵

۱۰۳۹ . ضحاک

و هو الّذی افتخر بادّعائه انّه منهم الحسن بن هانی:

و کان منا الضّحاک یعبده الخا بــل و الجــنّ فــی مســاربها

تاریخ طبری ج ۱ ص ۱۳۴

۱۰۴۰ . قضای اشعریه

و لعلّ عـتبی ان یـجرّ رضـاکـم فالصّب یشتاق الحبیب المعرضا

اجفی و فی ایحاش مـن انسـتم تصدیق قـول الاشـعریّة بـالقضا

دیوان عبدالصّمد بن بابک ص ۳۸۵

۱۰۴۱ . علوم ـ پیشرفت آن

رازی می‌گوید: صناعات بمرور ایّام افزون می‌گردد و بکمال نزدیک می‌شود و آنچه را که دانشمندی گذشته در زمانی دراز دریافته است دانشمندی آینده در زمانی کوتاه درمی‌یابد و مثل پیشینیان مثل مکتسبان و مثل پسینیان مثل مورّثان است. کتاب الشّکوک ص ۲

۱۰۴۲ . مبایعه صنم

بیرونی در کتاب ماللهند نقل می‌کند که در زمان قومودس قیصر که در پانصد و اندی پس از اسکندر می‌زیسته دو مرد نزد بت فروشی می‌آیند تا بت «هرمس» را از او بخرند یکی از آنان می‌خواست آن را در معبدی نصب کند تا یادبودی از هرمس باشد و دیگری می‌خواست آن را بر روی قبری نهد تا یادبود مرده در گور باشد این دو با هم اتّفاق نداشتند و این امر را به فردای آن روز موکول کردند. بت فروش در آن شب به خواب دید

که گوئی بت با او سخن می‌گوید و با او چنین خطاب می‌کند: ای مرد فاضل! من ساختهٔ تو هستم و با دستان تو صورتی یافته‌ام که منسوب به ستاره‌ای است دیگر نشانی از سنگ بودن در من نیست و من الآن به عنوان ستارهٔ عطارد شناخته شده‌ام حال ببین که می‌خواهی مرا یادبود چیزی قرار دهی که فاسد نمی‌شود و یا چیزی که فاسد می‌شود. ماللهند ص ۹۵

۱۰۴۳. مشرقیّین

انّی کنت صنّفت کتابا سمّیته «کتاب الانصاف» و قسمت العلماء قسمین: مغربییّن و مشرقییّن و جعلت المشرقییّن یعارضون المغربییّن حتی اذا حقّ اللّدد تقدّمت بالانصاف و کان یشتمل هذا الکتاب علی قریب من ثمانیة و عشرین الف مسألة. ص ۱۲۱. ارسطو عند العرب نقل از مباحثات شیخ. المشرقییّن المشّائون من اهل بغداد. المغربییّن: الشّراح الارسطیون مثل الاسکندر و ثامسطیوس و یحیی النّحوی. ارسطو عند العرب ص ۲۴

۱۰۴۴. رازی

و قد کنت رأیت مقالة فی صنعة الطّلسمات لابی بکر محمّد بن زکریا الرّازی فیلسوف العرب و مکانته من النّظر مکانته و ما اودعته من ذلک فی کتابی المسمّیٰ بـ«تاریخ فلاسفة العرب» و قد ذکرت هذه المقالة له هناک فی جملة ما ذکرت له من عجیب ما وضعه و قد اودع هذه المقالة نسباً زعم انّه امتحنها. غایة الحکیم ص ۱۴۴

۱۰۴۵. تالیف کتاب

علما کوشش‌های خود را بصورت کتاب درمی‌آورند تا مورد استفاده آیندگان قرار گیرد و یاد خیری که آنان می‌کنند مشقّت کوشش را بر آنان هموار می‌سازد. دانشمندی به موضوعی دست می‌یازید که کسی پیش از آن در آن میدان گام ننهاده بود، دانشمندی دیگر به شرح مشکلات کتابهای پیشینیان می‌پرداخت، و دانشمند دیگر اگر ایراد و اشتباهی در آثار پیش از خود می‌یافت به رفع و دفع آن همّت می‌گماشت. الکتاب المختصر فی حساب الجبر و المقابلة ص ۱ و ۲

۱۰۴۶. جوالیقی

ابو سعد هروی بر جوالیقی که خود مردی لغوی بود ایراد می‌گیرد که جوالیق جمع است و جمع را بلفظ جمع نسبت نبندند. پاسخ داده شد که جمع اگر علم بود اشکال ندارد مانند مدائنی و معافری و انماری و این هم رد شده زیرا جوالیق اسم مرد یا قبیله یا

جائی نیست بلکه فروشنده آنست. معجم الادباء ج ۱ ص ۳۲

۱۰۴۷ . عجمی

برخی بر عجمی بودنشان مورد سرزنش قرار می‌گرفتند از آنجمله محمّد بن علی النّیزبانی که ملقّب بذوالمفاخر بود. او در پاسخ سرزنش کنندگان این دو بیت را گفت :

فإن لم یکن فی العرب أصلی و منصبی　　و لا من جدودی یعرب و أیاد
فقد تسجع الورقاء و هی حمامة　　و قد تنطق الأوتار و هی جماد

دمیة القصر ص ۱۰۴

۱۰۴۸ . مشاهدهٔ علمی

ما در کودکی جاهائی را در کنار رود جیحون دیدیم که در آن گِل‌هائی وجود داشت که با آن سر می‌شستند و پس از بیست و سه سال دیگر که گذرمان بدانجا افتاد دیدیم که آن گِل‌ها تبدیل به سنگ‌هائی سست شده است. شفا، طبیعیّات، معادن و آثار علوی ص ۳

۱۰۴۹ . غیاث الدّین جمشید کاشانی

غیاث‌الدّین جمشید کاشانی در آغاز مفتاح الحساب می‌گوید: من پس از آنکه همهٔ جدولهای زیج ایلخانی را استنباط کردم و زیج خاقانی را در تکمیل زیج ایلخانی وضع نمودم و اعمال سایر منجّمان را در زیج‌های دیگر بررسی و به کتب و رسائل دیگران نیز رجوع کردم و با بسیاری از دانشمندان در مسائل مختلف این فن مکاتبه و مناظره داشتم فکر کردم همه آنها را در کتابی مدوّن سازم.

۱۰۵۰ . الفاظ یونانی

و ها نحن نراهم یستعملون فی الجدل و اصول الکلام و الفقه طرقه و لکن بالفاظهم المعتادة فلا یکرهونها. فاذا ذکر لهم «ایساغوجی» و «قاطیغوریاس» و «باری ارمیناس» و «انولوطیقا» رأیتهم یشمئزّون عنه و ینظرون نظر المغشّی علیه من الموت و حقّ لهم، فالجنایة من المترجمین، اذ لو نقلت الاسامی الی العربیّة فقیل کتاب «المدخل» و «المقولات» و «العبارة» و «القیاس» و «البرهان» لوجدوا متسارعین إلی قولها غیر معرضین عنها. تحدید نهایات الاماکن ص ۱۰

۱۰۵۱ . ابزارهای جرّاحی، نامهای فارسی آنها

مسعط: دارو دان، لولب: نر و ماده، مبرد: سوهان، کلبتان: انبر، مقدحه: آتش زنه، محجمه: شیشه حجّام، صنّاره: آهن دوک، مفتله : دوک ریسه، منقاش: موی چینه، فاس:

تبر آسیا، مشرط: نیشتر حجّام، مسبار: میل زخم، مرهم: داروی زخم، مقصّ: ناخن برای (ظاهراً: پیرای)، مبضع: نیشتر رگ‌زن. به نقل از کتاب المرقاة فی اللّغة

۱۰۵۲ . جالینوس ـ نفوس سه‌گانه

و ایضاً فحرکات النّفسین تضرّ بقوی النّفس النّاطقة، فالنّفس الشّهوانیّة مباینة لها و انمّا جعلها الباری فی الانسان لکونها ضروریّة فی الحیاة و التّناسل .... و قیاس النّفس الغضبیّة عند النّاطقة قیاس الکلب عند القنّاص و الفرس عند الفارس فانّهما و ان اعاناه علی ارادته فربما تحرّکا فی غیر الوقت الذی یحتاج الیه و علی غیر المقدار الّذی ینبغی و ربّما اضرّا به و ربما عقره کلبه و ربّما جمح به فرسه فوقعا فی هوّة یهلکان فیها. مختصر کتاب الاخلاق ص ۲۷ و ۲۸

۱۰۵۳ . سنان بن ثابت بن قرّه

و رایت سنان بن ثابت بن قرّه الحرّانی. حین انتحل ما لیس من صناعته، و استنهج ما لیس من طریقته ـ قد الّف کتابا جعله رسالة الی بعض اخوانه من الکـتّاب، و اسـتفتحه بجوامع من الکلام فی اخلاق النّفس و اقسامها من النّاطقة و الغضبیّة و الشّهوانیّة، و ذکر لمعامن السّیاسات المدنیّة ممّا ذکره افلاطون فی کتابه فی السّیاسة المدنیّة و هو عشـر مقالات. مروج الذّهب ج ۱ ص ۱۶

۱۰۵۴ . الصّیدنهٔ رازی

فقد کنت طالعت لابی بکر الرّازی کتابیه فی الصّیدنة و الأبدال لم افز منهما بالکفایة فاضفت بعض ما فیهما الی ما اجتمع عندی تذکرة لنفسی. الصّیدنة ص ۱۸

۱۰۵۵ . خشکریشه (= زخم خشک شده)

خذ شیئا من ملح فحلّه فی الماء و شرّب فیه قطنة و ضعها علی الموضع و اترکه ثلاث ایّام ثمّ احمل علیه قطنة مشرّبة فی السّمن و اترکها علیه حتی تذهب الخشکریشه من النّار ثم عالجه بالمرهم الرّباعی الی ان یبرأ ان شاء الله تعالی. التّصریف ص ۱۹

۱۰۵۶ . جواب میدانی

ابوعلی فارسی و عضدالدّوله در میدانی گردش می‌کردند عضدالدّوله پـرسید: چـرا مستثنی منصوب است؟ گفت: زیرا بتقدیر استثنی است. عضد گفت: چرا امتنع در تقدیر نگیریم که مرفوع شود. ابوعلی گفت: اینکه گفتم جواب میدانی بود و اگر برگشتیم جواب درست میدهم. لمع الادلّة ص ۱۲۹

۱۰۵۷ . قران و ایمان

..فامّا من اعطی الایمان و لم یعط القران فهو بمنزلة ثمرة طیّبة الطّعم لا ریح لها، و منزلة من اعطی القران و لم یعط الایمان منزلة الاسة طیّبة الرّیح خبیثة الطّعم، ومنزلة من اعطی القران و الایمان بمنزّلة الاترجة طیّبة الطّعم طیّبة الرّیح، ومنزلة من لم یعط القران و لا الایمان مثل الحنظلة خبیثة الطّعم خبیثة الرّیح. الامثال من الکتاب و السّنة ص ۳۵

۱۰۵۸ . فلوطرخس (= پلوتارک)

کتابی از فلوطرخس که شامل تعاریف متعدّد از نفس است باقی مانده که متن عربی و یونانی آن در کتاب جابربن حیّان ج ۲ از ص ۳۳۲ تا ۳۳۷ نقل شده است.

۱۰۵۹ . نفس ـ هبوط آن

إنّ النّفس الجزئیّة لما هبطت من عالمها الروّحانی و اسقطت من مرتبتها للجنایة و غرقت فی بحر الهیولی و غاصت فی قعر امواج الاجسام. اخوان الصّفا ج ۴ ص ۱۸۴

بیاد می‌آورد مطلع قصیده عینیّه ابن سینا را:

هبطت الیک من المحلّ الأرفع ورقاء ذات تعزّز و تمنّع

۱۰۶۰ . مشاهدۀ بالینی

و کم قد ترصّدتُ فی البیمارستان ببغداد و فی الرّی و فی منزلی. ص ۶۳. و قد رایتُ هذا فی البیمارستان بالعراق و فی منزلی بالرّی غیر مرّة. ص ۷۵. کم من مرّة رأیت الحمّی ابتدأت بنافض... و کم مرّة رایتها قدمات فی یومین... و کم رأیتها مع سبب مادّی و لا نافض معه. الشّکوک علی جالینوس ص ۶۲.

۱۰۶۱ . انسان و بهائم

فالشّرّ یدخل علی الانسان من نفسه، اذا قهرت القوّة الشّهوانیّة منه القوّةَالممیّزة علی ضبطها. و من صار إلی هذه الحال لم یکن بینه و بین البهائم فرق. و کان انسانا بالاسم فقط لا بالحقیقة و وجب تجنّبه و الحذر منه أو تقویمه و اصلاحه. رسالة ثامسطیوس ص ۳۲

۱۰۶۲ . تقلید

من همچون گذشتگان نیستم که مرکب تردید آنان را به قضایای تقلید کشانده است. قانون مسعودی ج ۱ ص ۴

مپذیر قول جاهلِ تقلیدی گر چه بنام شهرۀ دنیا باشد

دیوان ناصر خسرو ۳۵/۱۶۱

۱۰۶۳ . تجربه

مولّف منهاج الدکّان می‌گوید: ممّا نقلته عن ثقات من العشّابین و مما امتحنته و جرّبته بیدی و اخذته عن ثقة جرّبه من امتحان الادویة المفردة و المرکّبة و مما نقلته عن مشایخ عاصرتهم ثقات مشتغلین بهذه الصّناعة الجلیلة. ص ۴

۱۰۶۴ . دار النّدوة

و دار النّدوة من المسجد الحرام فی غربیّه و کانت لعبداللّه ابن جدعان التّیمی و کان یملأها بالفالوذج و له مناد ینادی علیها فی الموسم : هلّموا الی الفالوذ و هی اوّل دار اسّست بمکّة و فیه و فیها یقول الشّاعر:

له داعٍ بمکّة مشمعلّ　　　و آخرُ فوقَ دارته یُنادی

صورة الارض ص ۳۶

۱۰۶۵ . علی (ع) ـ عکس العمل معاویه از خبر شهادت او

لماجیء معاویة بنعی علی و هو قائل مع امرأته بنت قرظه فی یوم صائف قال: انا للّه و انّا الیه راجعون، ماذا فقدوا من العلم و الحلم و الفضل و الفقه. فقالت امرأته: انت بالامس تطعن فی عینیه و تسترجع الیوم علیه؟ قال: و یلک لا تدرین ماذا فقدوا من علمه و فضله و سوابقه. تاریخ ابن العساکر ج ۳ ص ۳۴۰

۱۰۶۶ . صبر

من اراد عظیما خاطر بعظیمة، و من حاول جسیما راهن بکریمته، و ما احسن قول الشّاعر فیما جری به المثل السائر:

لا تحسب المجد تمراً انت آکله　　　لن تبلغ المجد حتّی تلعق الصّبرا

۱۰۶۷ . علی (ع) ـ علم کلام

و قال قائل لعلیّ بن ابی طالب رضی اللّه عنه این کان ربّنا قبل ان یخلق السّموات و الارض. فقال علی . این سوالٌ عن مکان و کان اللّه و لا مکان. رغبة الآمل ج ۲ ص ۳۸

۱۰۶۸ . دندان

احمد بن الحسین بن سعید بن حمّاد بن مهران ابوجعفر الاهوازی من کبار الشّیعة یلقّب دندان کان کثیر التّصانیف. قال ابوجعفر الطّوسی: و ذکرو انّه غال و حدیثه یعرف و ینکر اخذ عن اکثر شیوخ ابیه. لسان المیزان ج ۱ ص ۱۵۷

۱۰۶۹ . ابوزید بلخی

ابوزید بلخی کتابی بنام «اقسام العلوم» داشته و در آن بیان کرده است برخی از علوم برتر از برخی دیگراند با توجّه به موضوع و صورت و برخی فروتر از دیگر از جهت فایدت و ثمرت. المقابسات ص ۱۴۹

۱۰۷۰ . مار (= مادر)

ببانگ سائلان چونان شود شاد چو فرزندان همی ز اواز ماران

دیوان قطران ص ۲۳۸

۱۰۷۱ . بیان الحق

از ابوالعبّاس فضل بن محمّد لوکری است. او خود در مقدّمه گوید: از میان کتب فلسفه برخی از آنها بسیار مفصّل و برخی دیگر بسیار مختصر بود و کتابی وجود نداشت که بین دو طرف افراط و تفریط و متضمّن همهٔ آنچه را که طالب حق می‌جوید باشد اینست که این کتاب از جمیع کتب حکمت که منسوب به شیخ الرّئیس حجّة الحق ابی علی الحسین بن عبداللّه بن سینا البخاری و شیخ حکیم ابونصر فارابی و سایر کتب محدّثین و متقدّمین گرچه بعد از آن دو نیازی به آنها نبود خصوصاً شیخ الرّئیس و این کتاب را کتاب «بیان الحقّ بضمان الصّدق» نامیدم و این اسم موافق مسمّای آنست زیرا غرض من در آن تبیین حق با صدق رأی و قول است. نسخه خطّی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره ۲۵۰ ص ۱

۱۰۷۲ . کتب یهود ـ تعلّم آن

عن زید بن ثابت انّ النّبی امره ان یتعلّم کتب یهود حتّی کتبت للنّبی کتبه و اقرأته کتبهم اذا کتبوا الیه. فاذا کان هذا فی کتب الاعاجم بالسنتهم و معرفتنا بلغات النّاس و اصطلاحاتهم نافعة فی معرفتنا مقاصدهم ثمّ نحکم فیها کتاب اللّه تعالی فما وافقه فهو حقّ و ما خالفه فهو باطل. بغیة المرتاد ص ۲۳۵

۱۰۷۳ . اسماعیلیّه

و اوّل ما ظهر هذا الالحاد انّما ظهر بقرمط بن الاشعث فی بلاد قهستان ثم بعثوا بالدّاعین الی کلّ مکان، فکان داعی العراق رجلا اسمه عبدان و کان له فی دینه و اعتقاده کتب و تصانیف و کان داعی فارس المامون اخو عبدان و داعیهم بالرّی حلّاج و داعیهم بجرجان ابوعلی معلّم اشعار الدّیلمی و داعی خرسان الشّعرانی و کانوا ابدا یسرّون

بالدّعوة الى ان تحصّنوا بقلعة الموت. الفرق المفترقة ص ۱۰۳

۱۰۷۴ . جوارشن

امّا الجوارشنات فهی مثل المعاجين الّا انّ المعاجين يكون حلوة و مرّة و كريهة و غير كريهة، و الجوارشنات لا تكون الّا طيّبة. و لفظ الجوارشن معرّب من الفارسی و معناه الهاضوم. قراباذين سمرقندی ص ۲۹۵

۱۰۷۵ . زنجير عدل انوشيروان

من چو مظلومان از سلسلهٔ نوشروان   اندر آويخته زان سلسلهٔ زلف دراز

ديوان فرّخی ص ۱۹۹

۱۰۷۶ . يهودی

اليهودی لا يُعطی الجزية حتّی يلطم. الرّوضتين فی أخبار الدّولتين ج ۱ ص ۲۰۳

۱۰۷۷ . ری

و قد خرج من الرّی عدّة من العلماء و الكتّاب و الشّعراء و كان فيها روساء و تنّاء منهم الجريش بن احمد ملک الف قرية ليس فيها جريب واحد غصب و لا اقطاع و لا ايغار، و كان اذا قدم مدينة السّلام حملت خزائنه فی الطّب دون غيره علی مائة جمل و كان اذا حضر مجلس الوزير طرح له مصلّی و لم يفعل هذا باحد غيره من الملوک. الرّسالة الثّانية ص ۲۰

۱۰۷۸ . تاريخ هجری

قال سعدبن ابی وقّاص لعمر: ارّخ بوفاة النّبی (ص) فقال علیّ بل ارّخ بهجرة النّبی (ص) فانّها فرّقت بين الحقّ و الباطل و اظهرت الاسلام، فاجتمع رای المسلمين علی الابتداء بسنة الهجرة، اذهی السّنة الّتی عزّ فيها الاسلام و اهله. ثمّ اختلفوا فی الشّهر. فقال عبدالرّحمن بن عوف ارّخ برجب فانّه اوّل الاشهر الحرم. فقال علی: بالمحرّم فانّه اول السّنة و هو من الاشهر الحرم فامر عمر بذلک فانتشر فی سائر البلاد. الاعلان بالتّوبيخ لمن ذمّ التّاريخ ص ۱۴۳

۱۰۷۹ . كدخداه، ناخدا، خدا

ازری بک المبتزّ يا بائسا   و خالفت هيلاجک الكدخداه
و طال منک العمر فی شقوة   كالينم استولی عليه خذاه
كانّما النّصبة قد اومأت   للفقر و البؤس و قالت خذاه

الانتصار بطلیوسی ص ۴۷، ملحق. واصله بالفارسیّة کذه‌خدای ص ۶۷

۱۰۸۰ . بغله شهبا

جریح بن مینا که او را مقوقس می‌گفتند و از طرف قیصر عامل مصر و اسکندریه بود در ضمن هدایائی که برسول داد بغله شهبا بود با سرج و لجام و رسول آن را دلدل نامید. الذّخائر و التّحف ص ۷

آن کور دل نیارد پذرفتن　　　پند سوار دلدل شهبا را

دیوان ناصرخسرو ۷۷ / ۵۳

۱۰۸۱ . جامع اهواز

مثل قولنا فی الاهواز لیس لجامعها حرمة و ذلک انّه ابداً مملؤ بخلق من الشّطّار و السّوقة و الجهّال یتّعدون الیه و یجتمعون فیه ثمّ لا یخلو من قوم جلوس و النّاس فی الفریضة و هو بیت الشّحاذین و مرکز الفاسقین. احسن التّقاسیم ص ۷

۱۰۸۲ . زوج اثنتین (= مرد دوزنه)

تزوّجت اثنتین لفرط جهلی　　　و ما اشقاک یا زوج اثنتین
فقلت اکون بینهما خروفا　　　انعّم بین ثدیی نعجتین
فصرت کنعجة تضحی و تمسی　　　تعذّب بین أخبث ذئبتین
لهذی لیلة و لتلک اخری　　　عذاب دائم فی اللّیلتین
رضی هذی یهیّج سُخط هذی　　　و ما انجو من احدی السُّخطتین
فان شئت ان تعش عبداکریما　　　خلیّ القلب مملوء الیدین
فعش عزبا و ان لم تستطعه　　　فواحدة تقوم بعسکرین

الرّوض العاطر ص ۳۵

۱۰۸۳ . سیّد الشّهدا ـ لقب حضرت علی (ع)

... علیّ بن ابی طالب امام الامّة و ابی الائمّة و قدوة السّعداء و سیّد الشّهداء و عاضد الدّین بذی الفقار و من لم یزل الحقّ الی ذبّه شدید الافتقار. صبح الأعشی ج ۹ ص ۲۸۹

۱۰۸۴ . نبوّت

علماء دین حق مر علم طبّ را و علم نجوم را همی دلیل اثبات نبوّت کنند بر فلاسفه که بر نبّوت وحی را منکراند و همی گویند که آن کس که بدانست از اول داروئی کان از روم خیزد دانگ سنگی باید، و داروئی کان را از چین آرند نیم درم سنگ باید، و داروئی کان از

هندوستان آرند نیم دانگ سنگ باید و همه را جمع باید کردن یکی را کوفته و یکی را گداخته و یکی را سوخته بمثل تا فلان علّت را از مردم دفع کند ناچار پیغامبری بود و خدای آموخت مر او را که منافع مردم و دفع علّت‌ها اندرین چیزها بدین مقادیر است وگرنه کسی این داروها نتوانستی دانستن نه بآزمایش و نه بچشیدن. جامع الحکمتین ص ۱۵

که دانست از اوّل، چه گوئی که ایدون / زمان را بپیمود باید به پنگان؟
که دانست کز نور خورشید گیرد / همی روشنی ماه و برجیس و کیوان؟
که دانست کاندر هوا بی‌ستونی / ستادست دریا و کوه و بیابان؟
که دانست چندین زمین را مساحت / صد و شصت چند اوست خورشید تابان؟
که کرد اوّل آهنگری؟ چون نبوده‌ست / از اوّل نه انبر نه خایسک و سندان؟
که دانست کاین تلخ و ناخوش هلیله / حرارت براند ز ترکیب انسان؟
که فرمود از اوّل که درد شکم را / پرز باید از چین و از روم والان؟
که بود آنکه او ساخت شنگرف رومی / ز گوگرد خشک وز سیماب لرزان؟
که دانست کافزون شود روشنائی / به چشم اندر از سنگ کوه سپاهان؟
که بود آنکه بر سیم فضل او نهاده‌ست / مر این زرّکان را چنین گردگیهان؟
که بود آنکه کمتر به گفتار او شد / عقیق یمانی ز لعل بدخشان؟

دیوان ناصرخسرو ۱۲/۳۹ تا ۲۲

۱۰۸۵ . ستاره پرستی

مولّف غایة الحکیم در فصل هفتم از کتاب خود آنجا که بنقل از طبری منجّم اعمال صابیان را در جلب نیروهای ستارگان یاد می‌کند پس از ذکر موارد نیاز و سؤال از هر یک از ستارگان هفتگانه سیّار و بیان نیرو و گوهر خاصّ یک‌یک از آنها می‌گوید: «اگر بخواهی که به مناجات هر یک از این ستارگان سبعه بپردازی آنچنان کن که من برای تو یاد می‌کنم» و سپس با ستارهٔ زحل آغاز می‌کند و دربارهٔ ستارهٔ مشتری چنین گوید: و امّا کلام المشتری و مناجاته الّذی لا یحتاج معه الیٰ بخور و یستعمل للسّلامة فی البحار من عظیم سلطانها و قد ذکروه جماعة من اهل هذا الشّأن و ذکره الرّازی فی کتاب العلم الالهی علی روایة له فهوان تستقبله بوجهک و هو فی وسط السّماء و تقول: السّلام علیک ایّها الکوکب الشّریف الجلیل العظیم الرّؤوف المتکفّل بامور العالمین و المطرق لارواح الطّاهرین و

المغیث فی لجج البحار للغرقاء المستغیثین لِتُفِض علینا من نورک و روحک و روحانیّتک ما تحسن به احوالنا و یحسن خروجنا و یغسل درن الطّبیعة عنّا آمین، و علامة الاجابة ظهور شمعة موقده امام المناجی له و هی روحانیّة المشتری. غایة الحکیم ص ۲۰۶. و الصّابئون الی زماننا هذا یستعملون هذه القیامات و لهم فی دیانات الکواکب آراء الشّنیعة منها ذبح الطّفل و یحکون انّ هرمس امرهم بذلک و هو المسمّیٰ عندهم اطرس مغیسطس ای المثلّث بالحکمة لانّه کان ملکا و نبیّا و حکیما. پیشین ص ۲۲۵

۱۰۸۶ . کوفی

یعنی کسی که اهل کوفه باشد و گاهی به قرینه می‌توان دریافت که از آن شخص معیّنی اراده شده است مانند :

زَکَوا علی مذهب الکوفی أرضَکم   و جانِبُوا رأیه فی مسکر طُبخا

که مقصود ابوحنیفه است به قرینه اینکه در مصرع دوم اشاره به بادهٔ پخته شده که آن را «میبختج» یعنی می پخته نیز می‌گفتند. و همچنین در بیت زیر :

أما قاله الکوفیّ فی الزّهد مثل ما   تغنّیٰ به البصریّ فی صفة الخمر

مقصود از «کوفی» ابوالعتاهیه است که «زهدیّات» او مشهور است و مراد از «بصری» ابونواس است که «خمریّات» او شهرت دارد. رسالة الهنا لابی العلاء المعرّی ص ۲۹

۱۰۸۷ . خلیج فارس

و امّا البحار فاشهرها اثنان و اعظمها بحر فارس ثم بحر الرّوم و هما خلیجان متقابلان یاخذان من البحر المحیط و افسحهما طولا و عرضا بحر فارس. صورة الارض ص ۲۰

۱۰۸۸ . زبانهای خارجی

أمر النّبی ـ صلّی اللّه علیه و سلّم ـ لزید بن ثابت بتعلّم السّریانیّة او العبرانیّه علی ما تقدّم ظاهرٌ فی طلب ذلک من الکاتب و حثّه علیه. صبح الاعشی ج ص ۱۶۷

۱۰۸۹ . سلمان فارسی مترجم سورة الفاتحة

روی انّ الفُرس کتبوا إلی سلمان ـ رضی اللّه عنه ـ أن یکتب لهم الفاتحة بالفارسیّة فکانوا یقرؤن ذلک فی الصّلوة حتّی لانت السنتهم بالعربیّة. المبسوط سرخسی ج ۱ ص ۲۷

۱۰۹۰ . شاق شماهی

و فی ایدی النّصاری کتاب یسمّونه بشاق شماهی ای تفسیر الاسماء و یعرف ایضاً

جهارنام (= چهارنام) بمعنی انّ کلّ واحد ممّا فیه مسمّی بالرّومیة و السّریانیّه و العربیّة و الفارسیّة. الصّیدنة ص ۱۶. این کلمه سریانی است

۱۰۹۱. اخلاق نفس

و بباید دانستن کی اخلاق نفس تابع بود مر مزاج تن را. هدایة المتعلّمین ص ۱۱۸. جالینوس کتابی داشته تحت عنوان: انّ قوی النّفس تابعة لمزاج البدن. رسالهٔ حنین ص ۵۰

۱۰۹۲. علل پنجگانه

هر حادثه را پنج علّت لازمست: ۱ ـ علّت فاعله چون درودگر که تخت کند. ۲ ـ علّت آلتی چون تیشه و ارّه و جز آن. ۳ ـ علّت هیولانی چون چوب. ۴ – علّت صوری چون صورت تخت. ۵ ـ علّت غائی که تخت از بهر آن کنند. جامع الحکمتین ص ۷. و حکماء دین حق گفتند که علّت هر محدثی هفت است، و تا هر هفت علّت نباشد آن محدث موجود نشود. نخست علّت فاعله اعنی صانع و دیگر علّت آلتی و سه دیگر علّت هیولانی و چهارم علّت صوری و پنجم علّت مکانی و ششم علّت زمانی و هفتم علّت تمامی. از بهر آنک صانع مصنوع را اندر مکانی تواند کردن بزمانی و این هر دو نیز از علّت‌های حدوث محدثات‌اند و این نیکوتر است از بهر آنک اندر آفرینش عالم پدید است که علّت حدوث موجودات و موالید هفت استاره‌اند بر هفت فلک که مدبّران اشخاص‌اند. پیشین ص ۹

۱۰۹۳. النّاصر لدین اللّه

و کان الخلیفة النّاصر یمیل الی التّشیّع فکتب الیه الافضل علی بن سلطان صلاح‌الدّین یستجیشه علی اخیه العزیز عثمان و عمّه العادل ابی بکر ببیتین من نظمه هما:

مـــولای انّ ابـــابکر و صـــاحبه   عثمان قد غصبا بالسّیف حقّ علی
فانظر الی خطّ هذا الاسم کیف لَقی   من الاواخـر مـا لاقـی مـن الأُول

فکتب الیه النّاصر فی جواب:

غصبوا عـلیّا حـقّه اذ لم یکـن   بـعد النّـبیّ له بـیثرب نـاصر
فاصبر فانّ غدا علیک حسابهم   و ابشر فناصرک الامام النّاصر

ماثر الاناقة ج ۲ ص ۶۳

۱۰۹۴. طاعت سلطان

اهل الشّام مخصوصون بطاعة السّلطان من بین جمیع البلدان، و بهم یُضرب المثل فی الطّاعة و المتابعة. ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب ص ۵۴۶

۱۰۹۵ . علی (ع) ـ شعر او

ازهری در کتاب التّهذیب آورده: قال ابوعثمان المازنی لم یصحّ عندنا انّ علیّ بن ابی طالب علیه السّلام تکلّم من الشّعر بشیء غیر هذین البیتین:

تلکم قریش تمنّانی لتقتلنی ... و لا وجدّک ما برّوا و لا ظفروا
فان هلکت فرهن ذمّتی لهم ... بذات روقین لا یعفو لها اثر

قال و یقال داهیة ذات روقین و ذات ودقین اذا کانت عظیمة. ارشاد الاریب ج ۵ ص ۲۶۳

۱۰۹۶ . اهل عراق و شام

جاحظ گفته است : العلّة فی عصیان اهل العراق علی الامراء و طاعة اهل الشّام انّ اهل العراق اهل نظر و ذووفطن ثاقبة و مع الفطنة و النّظر یکون التّنقیب و البحث. و اهل الشّام ذوو بلادة و تقلید و جمود علی رأی واحد لا یرون النّظر و لا یسألون عن مغیب الاحوال. ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۴۳

۱۰۹۷ . نحو

جلال الدّین سیوطی کتابی در نحو بنام الاقتراح تالیف کرده و در آن برای مباحث نحوی مانند مباحث اصول فقه دلیل و برهان آورده است و زبان عرب را در آن ببحث دور و تسلسل و سبر و تقسیم و قیاس و استصحاب و تعادل و تراجیح کشانده است. این کتاب در ۱۳۵۹ هجری در حیدر آباد بچاپ رسیده است.

۱۰۹۸ . مامون

و فی سنة اثنتیعشرة و مائتین اظهر المامون القول بخلق القران، و تفضیل علیّ بن ابی طالب علی سائر الصّحابة و انّه افضل النّاس بعد رسول اللّه (ص) و دعا النّاس الی القول بذلک و کانت محنة عظیمة علی العلماء. ماثر الاناقة ج ۱ ص ۲۱۳

۱۰۹۹ . علم النّفس

و قال ابرخس لارسطوطالیس : یا امام الحکمة، خبّرنا اوّل ما ینبغی لطالب الحکمة أن یتعلّم. قال له : أمّا اذا کانت النّفس هی معدن الحکمة فأوّل ما ینبغی لطالبها ان یطلب : علم النّفس. مختار الحکم ص ۲۰۷

۱۱۰۰ . نفس نباتی

همه فیلسوفان متّفق‌اند که نباتات دارای نفس هستند بجز جالینوس که گفته است که

این نفس نیست بلکه نیروئی است شبیه به نیروئی که در مغناطیس موجود است. فلسفهٔ علم کلام ص ۶۷۷. ناصرخسرو نفس نباتی را به «نفس رستنی» تعبیر کرده است:

من به یمگان در نهانم، علم من پیدا، چنانک
فعل نفس رستنی پیداست او در بیخ وحب
دیوان ۳۰/۴۴

۱۱۰۱. علی (ع) ـ واضع تاریخ هجری

و کان عمر شاور النّاس فی التّاریخ لامور حدثت فی ایّامه لم یعرف لها وقت تورّخ به، فکثر منهم القول، و طال الخطب فی تواریخ الاعاجم و غیرها، فاشار علیه علیّ بن ابی طالب ان یورّخ بهجرة النّبی (ص) و ترکه ارض الشّرک فجعلوا التّاریخ من المحرّم و ذلک قبل مقدم النّبی (ص) الی المدینة بشهرین و اثنی عشر یوما لانهم احبّوا ان یتبدئوا بالتّاریخ من اوّل السّنة، و کان ذلک فی سنة ۱۷ او ۱۸ یتنازع النّاس فی ذلک. التّنبیه و الاشراف ص ۲۵۲

۱۱۰۲. ناصر خسرو ـ معلومات او

و چون من از حضرت مقدّسه نبوی امامی ـ زاد اللّه تقدیسها ـ بفرمان امام حق ..... بدین زمین باز آمدم و با آنک مر کتب علماء فلسفه را درس کرده بودم علم دین حق را که آن تاویل و باطن کتاب شریعت است بحفظ داشتم اندر سال چهار صد و شصت و دوّم از تاریخ هجرت رسول. جامع الحکمتین ص ۱۷

۱۱۰۳. آثار علوی

مقصود کتاب «الآثار العلویّهٔ» ارسطو است که از قدیم زمان مورد توجّه دانشمندان بوده و از قدیم‌ترین آنان می‌توان حنین بن اسحق را نام برد که کتابی از او تحت عنوان: «جوامع ابی زید حنین بن اسحق العبادّی لکتاب ارسطوطالیس فی الآثار العلویّة» باقی مانده که با ترجمه و مقدّمه به زبان آلمانی بوسیله هنس دایبر **Hans Daiber** در سال ۱۹۷۵ در اکسفورد چاپ شده است.

۱۱۰۴. المعتزله

و المعتزله لدهشهم بتنکّب طرق البرهان و عدولهم الی المعارضات بما اتّفق و اقتصارهم فی التّشکیک البحث بقولهم: ما انکرت؟ اذ هو العمدة من جدالهم و نصرة مقالهم، لا انتقاد الحقّ من الباطل ... کابی هاشم امامهم و قد تفضّل ـ عافاه اللّه ـ بتصفّح

کتاب لارسطوطالیس موسوم بالسّماء و العالم، و طالع منه موضعا ذکر فیه استدارة الماء فافنی فیه اوراقا. تحدید نهایات الاماکن ص ۱۶۹

۱۱۰۵. تواتر علمی

قد صحّ عندی بالتّواتر. داستان آهن صد و پنجاه منی که در جوزجان از هوا به زمین فرود آمده و مانند کره‌ای که به دیوار می‌خورد دوبار از زمین بلند شده و خواسته‌اند قطعه‌ای از آن را برای سلطان محمود بفرستند ابزارهای آهنین در آن اثر نمی‌کرده است. شفا، معادن و آثار علوی ص ۶. قد تواترت منّی هذه التّجربة ص ۵۱

۱۱۰۶. بالا را پهنا کردن

زمین را ز خون رنگ دیبا کنیم　　ز بالای بدخواه پهنا کنیم

شاهنامه ج ۵ ص ۱۲۹۵

چو خواهد بیابان چو دریا کند　　ز بالای خورشید پهنا کند

شاهنامه ج ۶ ص ۱۵۹۴

۱۱۰۷. نوامیس افلاطون

و أمّا المعلّم المقدّم افلاطون فرأیت له کتابین: أحدهما سمّاه کتاب النّوامیس الأکبر و الثّانی سمّاه بالنّوامیس الاصغر. غایة الحکیم ص ۱۴۷. فارابی کتاب نوامیس افلاطون را تلخیص کرده که در سال ۱۳۵۳ تحت عنوان «تلخیص نوامیس افلاطون» در مجموعهٔ افلاطون فی الاسلام چاپ شده است.

۱۱۰۸. شفا

فبدء بالطّبیعیات و انتقل منها الی الالهیّات، و بعد فترة غیر قصیرة الحق بهما المنطق ثمّ الرّیاضیات، و ختم اخیراً بکتابی النّبات و الحیوان و هما جزان من الطّبیعیّات بدأه فی همدان و اتمّه فی اصفهان و قضیٰ فیما بین ذلک ما یزید علی عشر سنوات. مقدّمهٔ مدخل ص ۴

۱۱۰۹. عنکبوت

و العنکبوت فانّ غذاءه الذّباب (= مگس). شفای ابن سینا، بخش حیوان ص ۶

عارفان درد می دو عید کنند　　عنکبوتان مگس قدید کنند

حدیقهٔ سنائی ص ۳۶۹

۱۱۱۰. طبیب خادم طبیعت است

ابن ماسویه می‌گوید: سزاوار است که پزشک همانند فعل طبیعت را بوجود آورد هرچند که درمان بدرازا کشد و دشوار باشد و درمان خود را بر غیر تدبیر طبیعت قرار ندهد زیرا که آن همچون کیمیا، فریبی بیش نیست. النّوادر الطّبیّة ص ۲۱

۱۱۱۱. جغرافی (چگونگی تالیف کتاب)

تالیف کتاب من تمام نشد مگر پس از اینکه در شهرهای بسیار گردش کردم و به کشورهای اسلامی وارد شدم و بدیدار عالمان و خدمت شاهان و مجالست قاضیان و شاگردی فقیهان و رفت و آمد با ادیبان و قاریان و کاتبان حدیث و آمیزش با زاهدان و صوفیان نائل شدم و در مجالس قصّاص و مذکّران حاضر گردیدم و در هر شهری به تجارت مشغول گشتم و با هر کس معاشرت نمودم و با فهمی قوی بدقّت در آن اسباب پرداختم تا آنها را شناختم و کشورها را با فرسخ پیمودم تا بمساحت آنها یقین پیدا کردم الخ. احسن التّقاسیم ص ۲

۱۱۱۲. کلمات فارسی در اشعار عربی

بسیاری از دانشمندان عرب در شناختن کلمات فارسی که در اشعار عربی بکار رفته دچار حیرت و اشتباه می‌گردند از جمله سه نمونهٔ زیر از ابن الحجّاج و بشاربن برد و ابو نواس یاد می‌گردد:

یا سیّدی النّبیذ موجود   و باب شرب النّبیذ مسدود
قد مُلح ابنی فکیف یشرب من   امسی و لحم ابنه نمکسود

یتیمة الدّهر ج ۳ ص ۷۶

در متن «تمکسود» ضبط شده و در حاشیه آمده است: ۱ـ کذا، و لم یتّجه لی.

مرّ بنا مقر طقٌ   و وجهه یحکی القمر

شارح دیوان بشّار مقر طق را متوجّه نشده که از «قرطق» معرّب «کرته» به معنی پیرهن است و چنین پنداشته که از «قرط» بمعنی حلقه که در گوش می‌کنند آمده است. مقدّمه دیوان بشار ج ۱ ص ۷

مشمرٌّ ثیابه عن موزج   کانّما عُلّ بصبغ النّیلج

دیوان ابونواس ص ۶۶۴

در پاورقی آمده الموزج: السّریع و لعلّه یرید الجناح. در حالی که «موزج» معرّب

«موزه» به معنی کفش است.

۱۱۱۳ . طبّ ـ پزشکان باید متکلّم هم باشند

و ما کان احوجنا و احوج جمیع المرضی أن یکون جمیع الأطبّاء متکلّمین و إلی أن یکون المتکلّمون علماء؛ فإنّ الطّبّ لو کان من نتائج حذّاق المتکلّمین و من تلقحهم له، لم نجد فی الاصول الّتی یبنون علیها من الخلل ما نجد. الحیوان ج ۵ ص ۵۹

۱۱۱۴ . زبان فارسی در جزیرة العرب

اهل هذا الاقلیم (= جزیرة العرب) لغتهم العربیّة الّا بصحارفانّ نداهم و کلامهم بالفارسیّة و اکثر اهل عدن و جدّة فرس الّا انّ اللّغة عربیّة. احسن التّقاسیم ص ۹۶

۱۱۱۵ . الفلسفة المشرقیّهٔ ابن سینا

و لی کتاب غیر هذین الکتابین، اوردت فیه الفلسفة علی ما هی فی الطّبع و علی ما یوجبه الرّأی الصّریح الّذی لا یراعی فیه جانب الشّرکا، فی الصّناعة و لا یتّقی فیه من شقّ عصاهم ما یتّقی فی غیره و هو کتابی فی الفلسفة المشرقیّة. المدخل ص ۱۰

۱۱۱۶ . جاحظ (در جمع میان کلام و فلسفه)

و لا یکون المتکلّم جامعاً لأقطار الکلام متمکّناً فی الصّناعة، یصلح للرّیاسة، حتّی یکون الّذی یُحسن من کلام الدّین فی وزن الّذی یحسن من کلام الفلسفة. و العالم عندنا هو الّذی یجمعهما. الحیوان ج ۲ ص ۱۳۴

۱۱۱۷ . اصول اقلیدس

کتاب الاصول اقلیدس از مراجع مهم مسلمانان در علوم ریاضی بوده و دانشمندان بزرگ آن را مورد مطالعه و تحقیق و تفسیر قرار داده‌اند. ابوالفتح عمر بن ابراهیم الخیّامی می‌گوید که من پیوسته حرصی شدید به تحقیق و تمییز این علوم داشته‌ام خصوصاً کتاب الاصول که اصل همهٔ ریاضیّات و مبادی همه آن است. رسالة فی شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس، ص ۵

۱۱۱۸ . یهودیان و مسیحیان

و اکثر الجهابذة و الصّباغین و الصّیارفة و الدّباغین بهذاالاقلیم (= شام) یهود و اکثر الاطبّا و الکتبة نصاری. مقدسی ص ۱۸۳

۱۱۱۹ . زهراوی

منسوب به زهراء از شهرهای باختری قرطبه که ناصر عبدالرّحمن بن محمّد آن را بنا

نهاد. برای آگاهی از این شهر رجوع شود به: ابن عذاری المراکشی، البیان المغرب فی اخبار المغرب ج ۲ ص ۳۴۴ و ۳۴۵، مقرّی، نفح الطّیب من غصن الاندلس الرّطیب ج ۱ ص ۳۴۴، حمیری، الرّوض المعطار بخش صفه جزیرة الاندلس ص ۹۵.

۱۱۲۰ . طبّ ـ نظر شافعی دربارهٔ آن

عبداللّطیف بغدادی در فصلی از کتاب خود که آن را تحت عنوان «فی الحثّ علی تعلّم الطّبّ» آورده می‌گوید پیغمبر اکرم که فرمود: «خداوند دردی را فرو نفرستاده جز آنکه داروئی برای آن آماده گردانیده» مقتضی آنست که همّت‌ها تحریک و عزم‌ها استوار گردد بر آموختن علم پزشکی. او سپس از قول شافعی نقل می‌کند که گفته است: «من پس از علم حلال و حرام (= فقه) علمی را شریف‌تر از پزشکی نمی‌دانم و مایه تاسّف و اندوه است که مسلمانان آن را رها کرده و به یهودیان و مسیحیان سپرده‌اند». الطّبّ من الکتاب والسنّة، ص ۱۸۷. جامی در سلسلة الذّهب خود به این موضوع اشاره کرده است:

شافعی آن امام مطلبی گفتی این نکته با زکیّ و غبی
که دریغا که دانش اندوزان شمع علم شریعت افروزان
عم طبّ را که کار ایشان بود بنصاری گذاشتند و یهود

هفت اورنگ ص ۲۹۸

۱۱۲۱ . تکلیف مالایطاق

و لهذا نجد ابا المعالی (= امام الحرمین الجوینی) قد قال فی النّظامیّة انّ للانسان اکتسابا لافعاله و استطاعة علی الفعل و بناه علی امتناع تکلیف مالایطاق لکن من غیر الجهة الّتی منعته المعتزلة. مناهج الادلّة ص ۲۲۵

۱۱۲۲ . سالخداه

ابوریحان دربارهٔ سالخدا چنین گوید: او اندر تحویل سال عالم آن کوکبست کی بطالع باشد و یا بوتدی از اوتادهاش و با شهادت اندر جای خویش. پس اگر بوتدها چیزی نباشد بمایل وتد وگر نیز نباشد آن بود کی از طالع و خداوندش ساقط نیست. و نزدیک هندوان آن کوکبست کی نوبت او راست بولاء خداوندان روزها هر کوکبی را سالی و عملهای ایشان اندر آن درازست. التّفهیم ص ۵۱۸

۱۱۲۳ . عقل

فیّومی پذیرفته است که عقل راهنمای انسان است و نیک و بد و خیر و شرّ را باو

می‌نماید ولی در مراحل بعد آدمی را به پیغمبران نیازمند می‌داند مثلاً مـی‌گوید : عـقل حکم می‌کند که شکر نـعمت خـدا را بـاید بگـزاریـم و پـیغمبر است کـه حـدّ و وقت و چگونگی آن را تعیین می‌کند و آن را نماز می‌نامد. عقل حکم می‌کند که زنا بد است ولی پیغمبر است که شرایط تزویج را معیّن می‌کند. عقل دزدی را بد می‌داند ولی پیغمبر بیان می‌کند که آدمی با چه وسائل مالک می‌گردد و موارد داد و ستد را میان مردم بیان می‌کند. الامانات و الاعتقادات ص ۱۱۹

۱۱۲۴ . بطلمیوس

قفطی می‌گوید: بطلمیوس صاحب کتاب مجسطی و غیر آن در علوم ریاضیّه امـام و مقتدیٰ و از کُمّل فضلای یونان است... و نمی‌دانم کسی را که بعد از وی متعرّض تالیفی مانند تالیف او که موسوم است به مجسطی شده بـاشد یـا درصـدد مـعارضهٔ او آمـدن توانسته باشد بلکه بعضی متوجّه شرح و بیان آن شده‌اند مثل فضل بن حاتم نـیریزی و بعضی آن را اختصاری کرده‌اند مثل محمّد بن جابر بتّانی و ابوریحان بیرونی خوارزمـی مصنّف قانون مسعودی که تالیف نموده آن را برای مسعود بن محمود بن سبکتکین. تاریخ الحکماء (ترجمه فارسی) ص ۱۳۵

۱۱۲۵ . احداث نفسانیّة

این احداث نفسیّه یا عوارض روحی هرگاه در حدّ اعتدال باشند سبب تندرستی‌اند و اگر به انحراف گرایش یابند موجب بیماری می‌گردند و بسیار اتفاق افـتاده کـه خشـم و شادی سبب بیماریهای سخت شده و شادی در حدّ اعتدال سبب شادابی تن و انگیختن نیروها گردیده و به حدّ افراط که رسید موجب مرگ ناگهانی شده است. مقالة فی تدبیر الامراض العارضة للرّهبان... ج ۱ ص ۱۲۵

۱۱۲۶ . ابن میمون ۱۲۰۴ ـ ۱۱۳۵

جورج سارتن در ۱۳ دسامبر ۱۹۵۴ خطابه‌ای تحت عنوان «ابن میمون» : فیلسوف و طبیب» بمناسبت هفتصد و پنجاهمین سـال مـرگ آن دانشـمند ایـراد نـموده کـه در ص ۷۸ـ۱۰۱ کتاب «سارتن در تاریخ علم» که حاوی برخی از مقالات و خطابه‌های سـارتن است چاپ شده است. مجموعهٔ فوق بوسیلهٔ **Dorothy Stimson** برگزیده و گـردآوری شده و در چاپخانهٔ دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۶۲ بچاپ رسیده است. دربارهٔ ابن میمون چنین آمده است:

او در یکی از بزرگترین شهرهای اروپائی قرطبه در اندلس تولّد یافت این شهر در آن روزگار تحت فرمانروائی خلفای اموی بود که در حدود سه قرن بر اسپانیا حکومت کردند ۷۵۶-۱۰۳۱ قرطبه از شهرهای مهم غرب اسلامی بشمار می‌رفت و با بغداد در شرق اسلامی رقابت می‌کرد و این شهر همان شهرست که در آن فیلسوف اسلامی معاصر ابن میمون یعنی ابن رشد **Averroës** در سال ۱۱۲۶ چشم بجهان گشود. ابن میمون سیزده ساله بود که پدر و مادرش در سال ۱۱۴۸ ناچار بترک قرطبه شدند. در مدّت ده سال در جائی قرار نگرفتند و از جائی بجائی دیگر نقل مکان می‌کردند تا اینکه در سال ۱۱۵۸ در شهر فاس مستقر شدند از اینکه ابن میمون در آنجا چه می‌کرده اطّلاع واثقی در دست نیست آنچه مسلّم است او از هر موقعیتی برای افزودن معلومات خود استفاده کرده و بتحصیل کلام و فلسفه و طبّ پرداخته است. او در سال ۱۱۶۵ همراه با خانواده خود بقاهره آمد و در شهر فسطاط قرار گرفت چندی بعد پدرش و همچنین برادرش داود که گوهر فروش بود و کفاف زندگی بعهده او بود وفات یافتند ازین ببعد ابن میمون ناچار بود بوسیله علم طبّ هزینه زندگی خانواده خود را بدست آورد و همراه با این وظیفه بفعالیّت‌های علمی مختلف پرداخت و بر دانشهای دینی و فلسفی خود افزود.

۱۱۲۷ . غلاة

و فرقة تغلو غلوّا شدیدا و تقول قولا عظیما و هم اصحاب عبداللّه بن سبا یقال لهم السّبائیّة قالوا لعلیّ: انت اله العالمین، انت خالقنا و رازقنا و انت محیینا و ممیتنا، فاستعظم علی ذلک من قولهم و امربهم فاحرقوا بالنّار فدخلوا النّار و هم یضحکون و یقولون الان صحّ لنا انّک اله اذ لا یعذّب بالنّار الا ربّ النّار. و زعم اخوانهم بعد ذلک انهم لم تمسّهم النّار و انّما صارت علیهم بردا و سلاما کما صارت علی ابراهیم و عند ذلک قال ـ رضی اله عنه ـ

انّی اذا رایت امراً منکراً اجّجت نارا و دعوت قنبرا

البدء و التّاریخ ج ۵ ص ۱۲۵

۱۱۲۸ . عثمان

او افراد ناصالح و نامتعهّد و فاسق و فاسد و بی‌دانش را به عنوان حاکم بر مسلمانان گماشت و در این امر قرابت و خویشاوندی را در نظر گرفت و حُرمت دین و توجّه به امور مسلمین را ندیده انگاشت و این روش در او مکرّر دیده شد چنانکه عمر او را از این شیوه

برحذر داشت و دربارهٔ او گفت : «انّه کَلِفٌ باقاربه» یعنی او عاشق بستگان خود است. و همچنین باو گفت که زمانی که به حکومت رسیدی فرزندان ابی مُعَیط را بر مردم چیره مگردان و عثمان باین سفارش توجّهی ننمود و سرزنش او سودمند نیفتاد چنانکه ولید بن عُقبه را والی گردانید تا شرب خمر از او آشکار گشت و سعید بن عاص را بولایت منصوب گردانید و او بامور ناهنجاری دست یازید که کوفیان او را بیرون کردند. ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۲

۱۱۲۹ . الفلسفة

انّ اعلی الصّناعات الانسانیّة منزلة و اشرفها مرتبة صناعة الفلسفة الّتی حدّها: علم الاشیاء بحقائقها بقدر طاقة الانسان، لانّ غرض الفیلسوف فی علمه اصابة الحقّ و فی عمله العمل بالحقّ، لا الفعل سرمدا لانّا نمسک و یتصرّم الفعل اذا انتهینا الی الحقّ. کتاب الکندی الی المعتصم باللّه فی الفلسفة الاولی. رسائل الکندی الفلسفیّة ص ۹۷

۱۱۳۰ . اکسیر

و لفظة الاکسیر معناها انّها القوّه الکاسرة للقوی المغیّرة لها بالغلبة المحیلة لها الی جوهرها حتی تکون شبیهة. به غایة الحکیم ص ۸

۱۱۳۱ . استاد و روزکار (= بنا و عمله)

و وجدت فی بعض خزائن الخلفاء انّ المنصور انفق علی مدینة السّلام اربعة الاف الف و ثمانمائة و ثلاثة و ثلاثین درهما لان اجرة الاستاذ کانت قیراطاً و الروزکاری حبّتین. فأحضروا روزجاریة لبلّ الطّین. کتاب الحوادث ص ۱۷۱

۱۱۳۲ . عمروعاص

و قال اصیحابی الفرار او الرّدی ‌‌‌‌ ‌ فقلت هما امران احلاهما مرّ
و لکنّنی امضی لما لا یعیبنی ‌ ‌ و حسبک من امرین خیرهما الأسر
و لا خیر فی دفع الرّدی بمذلّة ‌ ‌ کما ردّها یوما بسوءته عمرو

حاشیه: هو عمرو بن العاص بن وائل السّهمی برز لقتال الامام علیّ بن ابی طالب فی صفّین فادرکه الامام و اراد قتله فطرح نفسه الی الارض و کشف سوءته فاستحیا الامام و کفّ عنه راجعا. و کان عمرو من انصار معاویة فی حربه مع الامام علی. نشوار المحاضرة ج ۳ ص ۲۳۱. شعر از ابو فراس حمدانی است که در اسارت سروده است. ناصرخسرو در بیت زیر به این واقعه اشاره کرده است:

چون عمروعاص پیش علی دی مه — اندر بهار عاجز و رسوا شد
دیوان ۱۵/۱۶۱

۱۱۳۳ . ترک

ابوریحان کتابی تحت عنوان: «التّحذیر من قبل التّرک» دارد (فهرست کتابهای رازی ص ۳۶). محتمل است که در آن اشاره به تَرک تُرک شده است: اترکوا التّرک ما ترکوکم فانّ اول ما یسلب امّتی ملکهم و ما خوّلهم اللّه بنو قنطورا. کنز العمّال ج ۴ ص ۳۶۵

بیاد می‌آورد: چو تَرک تُرک نگفتی تحمّلت باید

۱۱۳۴ . الایمان

و قال علم الهدیٰ ابو منصور الماتریدی: انّ الایمان عبارة عن مجرّد التّصدیق یدلّ علیه قوله خبراً عن اولاد یعقوب علیه السّلام: «و ما انت بمؤمن لنا» ای بمصدّق لنا. بحر الکلام، میمون بن محمّد النّسفی ص ۱۷۱

۱۱۳۵ . عایشه

عایشه تزوجها بمکّة قبل الهجرة بسنة و هی ابنة سبع سنین و بنی بها بالمدینة و دخل بها بعد البناء بسنة و مات عنها و هی ابنة ثمانی عشرة سنة و کانت بیضاء مُشربَة حمرة فکان رسول اللّه (ص) یسمّیها «الحمیراء» و یکنیها «امّ عبداللّه» و لم یتزوّج غیرها بکراً و کانت برزة من النّساء جلدة لبیبة فصیحة راویة للشّعر حافظة للاخبار و لها احادیث نذکرها فی قصّة الجمل. البدء و التّاریخ ج ۵ ص ۱۱

۱۱۳۶ . زن ـ توصیف و مباشرت

اخیراً یک ناشر بنام ریاض الرّیس للکتب و النّشر، لندن ـ قبرس سه کتاب از دانشمندان اسلامی دربارهٔ زن و انواع آن و کیفیّت‌های مختلف مباشرت و سایر مسائل جنسی با اشاره به داستانها و اشعار مختلف در ادبیّات عرب منتشر کرده است این سه کتاب عبارتند از:

۱ ـ الرّوض العاطر فی نزهة الخاطر، الشّیخ النّفراوی، تحقیق جمال جمعة ۱۹۹۰. ۲ ـ نزهة الالباب فیما لا یوجد فی کتاب، شهاب‌الدّین احمد التّیفاشی، تحقیق جمال جمعة، ۱۹۹۲. ۳ ـ تحفة العروس و متعة النّفوس، تحقیق جلیل العطیّة، محمّد بن احمد التّیجانی ۱۹۹۲

۱۱۳۷ . ابن سینا و فارابی

قد ظهرت فی عصرنا فـرقة ظهورها شؤم عـلی العـصر
لا تقتدی فی الدّین إلّا بـما سـنّ ابـن سـینا و ابـونصر

المقرّی ج ۱ ص ۷۱۶ (به نقل از التّراث الیونانی ص ۱۵۳)

۱۱۳۸ . جرّاحی در زمان پیغمبر اکرم (ص)

یذکر عن علیّ انّه قال: دخلت مع رسول اللّه علی رجل یعوده بظهره ورم؛ فقالوا : یا رسول اللّه بهذه مِدّة. قال: بُطّوا عنه. قال علیّ: فما برحت حتی بُطّت و النّبی شاهد. الطّبّ النّبوی ص ۸۵

۱۱۳۹ . الرّوضة الطّبیّة

الرّوضة الطّبیّة، لعُبیداللّه بن جبرائیل بن بختشیوع، متوفّی ۱۰۵۸ مسیحی بتصحیح القسّ بولس سباط **P. Paul Sbath**، قاهره ۱۹۲۷. مولّف گوید این کتاب تلخیص کتاب «تذکرة الحاضر و زاد المسافر» است و درباره اموری که مربوط به جزء عملی از صناعت طبّ می‌شود بحث می‌کند. ص ۵. این کتاب مشتمل بر پنجاه باب است و مطالب فلسفی و منطقی و اخلاقی و کلیّاتی از علم پزشکی در آن بنحو اختصار بحث شده است از جمله : ابصار، اسطقس، حرکت، خُلق، رؤیا، زمان، طبیعت، عشق، عقل، غضب، مکان، نفس

۱۱۴۰ . زهراوی

خلف بن عباس الزّهراوی نسبة الی الزّهراء ضاحیة قرطبة بالاندلس و له تـصانیف مشهورة فی الطبّ و افضلها کتابه الکبیر المعروف بالزّهراوی و اسمه الحقیقی: «التّصریف لمن عجز عن التّالیف» و لا یعرف تاریخ میلاده و لا وفاته و یبدو انّه توفّی فی نهایة القرن الرّابع الهجری. دراسات و نصوص فی الفلسفة و العلوم عند العرب در ابحاث المستشرقین فی تاریخ العلوم عند العرب ص ۲۶. بخش سی‌ام از کتاب زهراوی به زبانهای مـختلف ترجمه شده و همین بخش بوسیلهٔ حقیر و مرحوم احـمد آرام بـه فـارسی تـرجـمه و در سلسلهٔ انتشارات موسّسهٔ مطالعات اسلامی در سال ۱۳۷۴ چاپ و منتشر گردید.

۱۱۴۱ . بیرونی

و الهجو بالعربیّة احبّ الیّ من المدح بالفارسیّة و یستعرف مصداق قولی مـن تأمّـل کتاب علم قد نقل الی الفارسی کیف ذهب رونقه و کسف باله و اسودّ وجهه و زال الانتفاع به اذ لا تصلح هذه اللّغة إلّا للاخبار الکسرویّة و الأسمار اللّیلیّة. الصّیدنة ص ۱۴

۱۱۴۲ . جهبذ

و مراد به جهبذ شخصیست که ارباب خراج او را به دیوان آرند تا صاحب عهده شود که مال و متوجّهات ایشان بتمام بستاند و به دیوان رساند. تاریخ قم ص ۱۴۹

۱۱۴۳ . ابوذر

فکتب معاویة الی عثمان انّ الشّام لیست لی بارضٍ مادام ابوذر فیها. البدء و التّاریخ ج ۵ ص ۹۴

۱۱۴۴ . همامه

و قوله: «و لا همامة نفس اضطرب فیها» فیه ردّ علی المجوس و الثّنویة القائلین بالهمامة و لهم فیها خبط طویل یذکره اصحاب المقالات، و هذا یدلّ علی صحّة ما یقال: انّ امیر المؤمنین علیه السّلام کان یعرف آراء المتقدّمین و المتاخّرین و یعلم العلوم کلّها و لیس ذلک ببعید من فضائله و مناقبه علیه السّلام. ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۸۰

۱۱۴۵ . کتاب

کتاب حق بر دو قسم است: کتاب تکوینی و کتاب تدوینی. امّا کتاب تدوینی عبارت است از کتب منزله بر انبیا علیهم السّلام که مکتوب و منقوش است در دفاتر و اوراق بحسب لغات مختلفه که از جمله آنها قران مجید است. و کتاب تکوینی نیز بر دو قسم است: کتاب آفاقی و کتاب انفسی. اما کتاب آفاقی اشاره بدان کتبی است که اشاره بدان شد یعنی امّ الکتاب و کتاب مبین و کتاب محو و اثبات. و کتاب انفسی نیز بر دو قسم است: کتاب علیّینی و کتاب سجّینی. «إنّ کتاب الأبرار لفی علیّین و إنّ کتاب الفجّار لفی سجّین». حکمت عمادیّه، ضمیمهٔ الدّرّة الفاخرة ص ۲۱۹

۱۱۴۶ . بلاغت علی (ع)

و قیل لعبد الحمید بن یحیی: ما الّذی مکّنک من البلاغة و خرّجک فیها؟ فقال: حفظ کلام الاصلع؛ یعنی امیر المؤمنین علیّا. الوزراء و الکتّاب ص ۸۲

۱۱۴۷ . خاتم ولایت

شیخ (= محیی‌الدّین ابن العربی) در اول فتوحات بگوید که: در مکاشفه‌ای که مرا بود با روح محمّدی (ص) رسول مرا خاتم ولایت مطلقه بنمود یعنی عیسی علیه السّلام و مرا از پس ختم ولایت بداشت. پس من بدانستم که من خاتم ولایت عقیده محمّدی‌ام و او خاتم ولایت علی الاطلاق. نصوص الخصوص ص ۲۰۹

۱۱۴۸ . علیّ بن الحسین زین العابدین ـ افقه اهل المدینة

و قال الشّافعی فی الرّسالة فی اثبات الخبر الواحد: وجدت علیّ بن الحسین و هو افقه اهل المدینة یعوّل علی اخبار الآحاد. ابن ابی الحدید ج ۱۵ ص ۲۷۴

۱۱۴۹ . ابان بن تغلب

ابان بن تغلب بن رباح ابوسعید البکری الجریری در میان اصحاب ما ثقه و جلیل القدر و بزرگ منزلت است. او به حضور ابومحمّد علیّ بن الحسین (= حضرت سجّاد) و ابوجعفر (= حضرت باقر) و ابوعبداللّه (= حضرت صادق) علیهم السّلام رسیده و از آنان روایت کرده است. حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ او فرمود: «در مسجد مدینه بنشین و مردم را فتویٰ بده زیرا من دوست دارم کسانی مانند تو در میان شیعیانم دیده شوند» و حضرت صادق علیه السّلام هنگام درگذشت او فرمود: «سوگند بخدا که مرگ ابان دل مرا بدرد آورد». ابان قاری و فقیه و بُندار بود. او کتاب «الغریب فی القران» را تالیف و شواهد آن را از شعر عرب یاد کرد. اثر دیگر او «کتاب الفضائل» است. قران را از آغاز تا انجام می‌خواند وفات او در سال صد و چهل و یک رخ داده است. فهرست طوسی ص ۴۲

۱۱۵۰ . فردید، مرحوم دکتر سیّد احمد ـ اعلان سخنرانی ایشان

جلسه‌های درس و سخنرانی استاد فردید در «تالار فرهنگ». جلسه‌های درس و بحث و سخنرانی دکتر سیّد احمد فردید در زمینه «اصول مسائل حکمت و فلسفه» که از سه سال پیش تا این اواخر ادامه یافت اینک از نو با دعوتی از وزارت آموزش و پرورش، ساعت‌های ۴ بعدازظهر روزهای سه‌شنبه ۶ بهمن ماه و پنجشنبه ۸ بهمن ماه هفته آینده در تالار فرهنگ واقع در خیابان وحدت اسلامی (حافظ سابق) برگزار خواهد شد، برطبق یادداشت خود ایشان با شروع به این مبحث معتنابه و مبتلابه علوم انسانی عملی و نظری و فلسفه و منطق آنها، از یکسو، و علوم طبیعت و ریاضی نظری و عملی و فلسفه و منطق آنها، از سوئی دیگر، در این ملتحد (هم ریشه و هم معنی با «لته» یونانی که به معنی غفلت و فراموشی و لبس و التباس و همچنین بمعنی رودی در دوزخ است در مقابل «التئیا» که بمعنی حقیقت و عدم غفلت و عدم التباس به یونانی است) و فراموشخانه غفلت از حقیقت دینی پریروز و پس فردا و اصرار در واقعیّت به یک معنی واقعه زده و قارعه زده و ملاحم زدهٔ آخر زمان کنونی و نحوه‌های ممکن اختیار و گزینش مبتنی بر تاریخ و حوالت تاریخی (تاریخ که هم ریشه و هم معنی با «اورولوژیا» به یونانی بمعنی ایّام‌شناسی و وقت

یابی اعم از وقت و ایام گذشته و آینده و حال است) نامتناسب ناسازگار و نامهذّب فجورآمیز نیست انگار خود بنیاد فردی و جمعی غربزده و طاغوت زده آنها (طاغوت بمعنی اصلی لفظ که هم ریشه و هم معنی با دیو به فارسی و دئوس به لاتینی و زئوس و تئوس به یونانی است) و متناسب و سازگار آنها اعمّ از احکام خبری محتمل صدق و کذب و احکام انشایی استحسانی و اخلاقی و سیاسی و حقوقی با اصول و فروع حقیقت و طریقت و شریعت دیانت مقدّس اسلام و با سیاست فرهنگی و تزکیه و تهذیب نفس فردی و جمعی و دیدار شناسی (ایدئولوژی) و دیدار بینی و بینش دینی انقلابی امروزی جمهوری اسلامی ـ دیدار که هم ریشه و هم معنی با الفاظ «ایدئا» و «ایدوس» و «ایدئین» به یونانی و همچنین با الفاظ «درسه» و «درسنه» و غیره (با حذف را) به سانسکریت است.

کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز　　باشد که باز بینیم «دیدار آشنا» را

یا بگفته سنائی:

ز دیدارت نپوشیده است دیدار　　ببین دیدار اگر دیدار داری

دیدار بمعنی صورت و وجه اللّه و همچنین بمعنی بقیة اللّه، نه بمعنی جدید صورت و وجه طاغوتی و بینش این صورت و این وجه به توضیحاتی که در جلسه‌های گذشته در این باره داده شده و باز هم داده خواهد شد.

۱۱۵۱. امیری فیروزکوهی ـ مزاح آنِ مرحوم با مرحوم دکتر سیّد احمد فردید

شیخنا الفردید یا من　　«دید» ه بالـ«سفرّ» مُدغم
«انت من انطق خلق اللّه　　ما لم تتکلّم»(۱)
رحم اللّه ابا تمّام　　اذ اعطاک تَمتَم
مذ تفلسفت تقوّلت　　بما لم نتفهّم
قد تداخلت فضولا　　من دِکَرتٍ و کشاجم
تقتدی یوما باسفنسر　　یوما بابن اکثم
تارةً صرت اصولیّا　　و اُخری متکلّم

۱ـ این بیت از شاعری است در هجو یا مدح ابوتمّام چون محتمل الوجهین است گمان می‌کنم از ابوالعمیثل باشد.

اخـــترعت العـلم مـمّا — مُــذ عــلمنا لا یُــعَلَّم
أ(فروید) سابق بالجعل — ام انت المـــــــقدّم
من ز «ترس آگاهی تـو» — گرچه آگاهانه ترسم(۱)
بَیْدأن(لی‌بی‌دو)(۲)قالت — انّ خوفَ الابـنة اعـظم
و کــذا قــال فــرویدٌ — انّــها مـن عـقدة الغّـم
و انا المغموم یـا اسـتاذ — فَـــــرِّج و تَـــرَحَّم
هـــذه مــنّی مــزاحٌ — بک یـا مـن بک اَهْـتَم
لیس واللّــه کــمثلک
مـــن تــاخّر أو تـقدّم

۱۱۵۲. حدّ

انّ الغرض بالحدّ هو الاحاطة بجوهر المحدود علی الحقیقة حتّی لا یخرج منه ما هو فیه و لا یدخل فیه ما لیس منه و لذلک صار لا یحتمل زیادة و لا نقصانا. کتاب الحدود، مختار رسائل جابر بن حیّان ص ۹۷

۱۱۵۳. العهدة علی الرّاوی

و آنچه من درین کتاب جمع کرده‌ام اگر حقّست و اگر باطل نسبت آن بـا صـاحبش کرده‌ام و آنچه در این کتاب اتّفاق افتاده است از افراط و تفریط در لفظ و در فعل من از آن بری‌ام چه سخن دیگریست و منسوب با صاحبش. تاریخ قم ص ۱۵

۱۱۵۴. ایرانشهری، ابوالعبّاس

بیرونی در تحدید نهایات الاماکن دو جا از مشاهدات او یادکرده است: یکی در قلعه بیضا یک فرسخی سیرجان از شهرهای کرمان در مورد ریشه‌های درخت خـرما کـه بـه جهت سرد شدن محلّ آن خشک شده است. دیگری در روستای بشت در حدود نیشابور در مورد حفر قناتی که در ارتفاع پنجاه و چند ذراع ریشه‌های سه درخت سرو پیدا شده که با ارّه قطع گردیده است. ص ۲۱ و ۲۵

---

۱ ـ ترس آگاهی و (زَند آگاهی) از ساخته‌های استاد است.

۲ ـ (لی‌بی‌دو) اصطلاحی است مجعول فروید بمعنی مادةّ الموادّ شهوت جنسی که بنظر او خلاصهٔ کائنات است (حشره الله مع لی بی دو)

۱۱۵۵ . لحن

برخی این کلمه را از اضداد دانسته‌اند یعنی خطا و صواب هر دو، و آیه شریفهٔ: «و لتعرفنّهم لحن القول» را صواب القول معنی کرده‌اند و حدیث: «تعلّمو اللّحن فی القران کما تتعلّمونه» گفته‌اند احتمال دارد بمعنی خطا و صواب هر دو باشد زیرا قاری هر گاه مواضع خطا را شناخت مواضع صواب را هم می‌شناسد. و برخی گفته‌اند مقصود از لحن در این حدیث و مانند آن علم نحو باشد و لحن بمعنی زبان (لهجه) هم بکار رفته است. الاضداد فی اللّغة ابن انباری ص ۲۰۹

۱۱۵۶ . حسّ و عقل

ظنّ المتکلّمون من اهل ملّتنا انّ العقل لیس یحتاج فی إدراکه إلی الحسّ. والّذی عرض لهم فی ذلک ضدّ ما عرض للقدماء الاول، فانّهم کانوا یعتقدون أنّ الحسّ هو العقل نفسه و انّه لا فرق بین مدرکیهما. شرح البرهان لارسطو و تلخیص البرهان ص ۴۱۷.

۱۱۵۷ . ادیب شیعی

شیعی أملاک بکر إن هم انتسبوا و لست تلقی ادیبا غیر شیعیّ

دیوان ابن هانی اندلسی ص ۴۳۴

۱۱۵۸ . علم و تقوی

تا علم نبود تقوی ممکن نباشد، زیرا که تا نداند که چه چیزیست که بباید کرد و چه چیزیست که نشاید کرد از ناشایست پرهیز چگونه کند و به شایست چگونه مشغول شود. درّة التّاج ص ۳۵

۱۱۵۹ . رازی، محمّد بن زکریا

و الّذی خرج لنا مقاربٌ لما ذکره ابوبکر محمّد بن زکریا الطّبیب فی مقالة له فی الهیئة انّه رصد کسوفات ببغداد و رصدها اخوه بالرّی فخرج له من الرّصدین عشرة اجزاء بین البلدین. تحدید نهایات الاماکن ص ۲۲۷

۱۱۶۰ . منصور بن طلحة

و هذا الرّجل الفاضل کان بقیّة الولاة الطّاهریّة بخراسان و ذاحظّ من علوم الرّیاضیّات و ما حولها، و فی ایّامه کان رصد سلیمان بن عصمة. تحدید نهایات الاماکن ص ۶۸ و کانت مرو مستقر منصور و ولایته ص ۶۹

۱۱۶۱. زلزلة

و ذکر ابن العمید فی کتابه فی بناء المدن انّ زلزلة کانت بالرّویان منذ زمان لیس بکثیر، و هدّت جبلین حتی تصادما و منعا الاودیة الّتی کانت تسیل بینهما بالانسداد فتراجع الماء فصارت بحیرة. تحدید نهایات الاماکن ص ۲۳

۱۱۶۲. شکنان شاه

فأمّا کشمیر فانّها بریّة یحیط بها جبال عالیة منیعة جنوبها و شرقها للهند و غربها لملوک اقربها: «بلور شاه» ثمّ «شکنان شاه». ماللهند ص ۱۶۵. ناصر خسرو گوید:

ازین گشته‌ای گر بدانی تو بنده   شه شکنی و میر مازندرانی را

دیوان ۶۴ / ۲۵

۱۱۶۳. ذوالذّنب (= دنباله دار)

ظهور ستاره دنباله دار را شوم می‌دانستند ابو تمّام در قصیده معروف خود که در فتح عمّوریه گفته است و با مطلع: السّیف أصدق إنباء من الکتب شروع می‌شود می‌گوید:

و خوّفوا النّاس من دهیاء مظلمة   إذ بدا الکوکب الغربیّ ذوالذّنب

فتح عمّوریه در سال ۲۳۳ بوده است و ستاره دنباله‌دار در شعر ابوتمّام اشاره است به آن ستاره‌ای که در سال ۲۳۲ ظاهر شد و چهل شب باقی مانده بود. ابن اثیر در ذیل حوادث ۲۳۲ می‌گوید: و کان اوّل ما طلع نحو المغرب. الکامل ج ۶ ص ۴۷۶.

منوچهری در این بیت اشاره به فتح عمّوریه و قصیده ابوتمّام کرده است:

من گفته شعری مشتهر در تهنیت و اندر ظفر

از «سیف اصدق» راست‌تر در فتح آن عمّوریه

دیوان ص ۱۰۲

۱۱۶۴. العین ـ نام کتاب لغت خلیل بن احمد فراهیدی

از پیران شنوده‌ام که در دیه ریود ناطوری بوده است یکچند غایب شد پس ظاهر گشت او را از سبب غیبت سوال کردند گفت: کتاب عین در لغت از تصنیف خلیل یادداشتم مدّتها بود تا بتکرار آن نپرداخته بودم روزی چند تکرار کردم تا نسیان بدان راه نیابد. تاریخ بیهق ص ۲۶۴

۱۱۶۵. ذواللّسانین

در تاریخ بیهق نام شمار بسیاری از شاعرانی که در نواحی بیهق به دو زبان عربی و

فارسی یا آمیخته از هر دو شعر می‌سروده‌اند آمده است یکی از آنان در هجو اهل دیه جلین گفته است:

یا اهل جلین احفظو آیـینکم　　　و ذرو التّبختر اثقلوا سرقینکم

سرقین = سرگین. و دیگری گفته است:

زدی اندر دلم آتش نگارا　　　و لم ترحم فؤاداً مستعارا

تاریخ بیهق ص ۲۶۳

۱۱۶۶ . هامة

و زعموا انّ الانسان اذا قتل من غیرانِ یطلب بثاره خرج من راسه طائر یسمّی الهامة فیاخذ و یصیح علی قبره و یقول: «اسقونی اسقونی» فلا یزال صائحا حتّی یطلب بثاره. فقال الشّاعر یذکر ذلک و هو ذو الاصبع العدوانی:

یا عمر الّا تدع شـتمی و مـنقصتی　　　اضربک حیث تقول الهامة اسقونی

بستان الاطبّاء نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ ملک شمارهٔ ۴۲۱۰ ص ۹۹

۱۱۶۷ . اللّه نور السّموات و الارض

و اعلم انّ النّور له فی الکتاب و فی اللّغة معان یجری علی اللّه عزّ و جلّ بعضها و لا یجری علیه بعضها. فالّذی یجری علیه منها فهو ما قال اللّه فی کتابه: «اللّه نور السّموات و الارض» یعنی اللّه ینیر لعباده دلائله الّتی یهتدون الیه بها. کتاب المسترشد، قـاسم بـن ابراهیم، تصحیح و ترجمه بنیامین ابراهاموف، لیدن ۱۹۹۶.

۱۱۶۸ . بهار = واحد وزن

و البُهار بالقبطیّة او النّبطیّة کلّ ثلاثة قناطیر بالبغدادی، و القنطار ۱۰۰ رطل برطلی که ۹۰ مثقال است و وزن هر مثقال درهم و سه سبع درهم است و هـر ۷ مـثقال از آن ۱۰ درهم، وزن رطل بغدادی. الذّخائر دالتّحف ص ۲۰۲

۱۱۶۹ . البرهان

امّا جالینوس فانّه نظر فی المنطق الّا انّ کتابه فی البرهان لم یرتضه اهل البراعة مـن المنطقیّین و ذکروا انه لیس یدلّ علی براعته فیه سوی حنین بن اسحق فانّه اظهر لهـذا الکتاب تعصّبا عظیماً تجاوز فیه الحدّ و لیس ها هنا موضع ذکره. صوان و تتمّه و اتمام ص ۷

۱۱۷۰ . جالینوس ـ اقرار او به جهل

و لما عمل [ای جالینوس] فی آخر عمره کتابا فیما یعتقده رایا عدّد فیها هذه الامور و اعترف بالجهل و اذعن للتّقصیر فیما اتعب الحکماء به انفسهم حتّی قال الاسکندر الافرودیسی: انّ جالینوس عزم من عمره ثمانین سنة حتّی حصل علی الاقرار بانّه لا یعلم. صوان و تتمّه و اتمام ص ۷

۱۱۷۱ . جنونک مجنون

قال بعض الشّعراء:

جنونک مجنون و لستَ بواجدٍ　　طبیباً یداوی من جنون جنون

عیون الاخبار ج ۲ ص ۴۷

نوعی تاکید و مبالغه را می‌رساند مانند : شعرٌ شاعرٌ.

منوچهری گوید:

یکی شعر تو شاعرتر ز حسّان　　یکی لفظ تو کامل‌تر ز کامل

دیوان ص ۶۷

۱۱۷۲ . خط ـ انواع آن

ور از فقه درمانم آیم بمکتب　　نویسم خط نسخ و ثلث و رقاعی

دیوان خاقانی ص ۴۴۰

کم زان باری که در دوّم تخته　　چون نسخ کنی خط محقّق را

دیوان سنائی ص ۲۸

۱۱۷۳ . دوبارکه

نام بازی بوده که در نوروز معتضدی انجام می‌شده و کلمه فارسی است و در اشعار عرب هم آمده است. خیال الظّلّ ص ۳۵

۱۱۷۴ . دیگ عاشورائی

دیگ عاشورائی را چندین حوایج نکنند که تو در خود می‌کنی. معارف بهاء ولد ج ۱ ص ۲۶۳. نظیر دیگ بهمنجنه در بیت منوچهری دامغانی:

به جوش اندرون دیگ بهمنجنه　　به گوش اندرون بهمن و قیصران

دیوان ص ۷۵

۱۱۷۵ . دیدبان

أَقاموا الدّیدبان علی یفاع | و قالوا لا تنم للدّیدبان
فان ابصرت شخصاً من بعید | فصفّق بالبنان علی البنان
تراهم خشیة الاضیاف خرسا | یصلّون الصّلاة بلا اذان

عیون الاخبار ج ۳ ص ۲۴۱

۱۱۷۶ . سفر

سفر مربی مردست و آستانهٔ جاه | سفر خزانهٔ مالست و اوستاد هنر
بشهر خویش درون بی خطر بود مردم | بکان خویش درون بی بها بود گوهر
درخت اگر متحرّک شدی ز جای بجای | نه جور ارّه کشیدی و نی جفای تبر
بجرم خاک و فلک در نگاه باید کرد | که این کجاست ز آرام و آن کجا ز سفر

دیوان انوری ص ۲۱۰

ابوتمّام می‌گوید:

و طول مقام المرء فی الحیّ مخلق | لدیباجتیه، فاغترب تتجدّد
ألم تر أنّ الشّمس زیدت محبّة | علی النّاس أن لیست علیهم بسرمد

۱۱۷۷ . شترگاو پلنگ

و الفُرس تسمّی الزّرّافة اُشترکاو پلنک و تفسیر اشتر بعیر، و تفسیر کاو بقره، و تفسیر پلنک الضّبُع. و هذا موافق لما ذهبت الیه العرب من کونها مرکبّة الخلق من حیوانات شتّی و الجاحظ ینکر هذا القول و یقول و هو جهل شدید لا یصدر عمّن لدیه تحصیل لانّ اللّه عزّ و جلّ یخلق ما یشاء علی ما یشاء و هو نوع من الحیوان قائم بنفسه کقیام الخیل و الحمر. نهایه الارب ج ۹ ص ۳۱۷

۱۱۷۸ . آب‌شار

الضّرو: شاریدن خون از جراحت. مصادر اللّغة زوزنی

۱۱۷۹ . عصامی

در برابر «عظامی» یعنی خود ساخته که به خود می‌بالد نه به استخوانها پوسیدهٔ اجدادش (عظام = استخوانها) و از این بیت نابغه ذبیانی گرفته شده است:

نفس عصام سوّدت عصاما | و علّمته الکرّ و الاقداما

و نیز جملهٔ: «و سوّدته نفس العصامیّة». سلافة العصر ص ۱۴۰ و: «فلمّا جلّی عن

النّفس العصامیّة» مقامات حریری ص ۲۵۳ اشاره به همین است.

۱۱۸۰ . فرختار (= فروشنده)

هرگز نبود خلق فرختار چو تـو حـور   مانا که ترا رضوان بوده است فرختار

دیوان قطران ص ۱۱۴

۱۱۸۱ . قانون مسعودی

یاقوت می‌گوید: بمن خبر رسید که وقتی او (= بیرونی) قانون مسعودی را تالیف کرد پادشاه یک فیل وارسکّه نقره برسم جایزه برای او فرستاد و او آن را به خزانه باز گردانید به بهانه اینکه از آن بی نیاز است و این عادت را رها کرد که خود را با آن بی‌نیاز کند. معجم الادباء ج ۱۷ ص ۱۸۱.

۱۱۸۲ . اکحل و قیفال و باسلیق

المشایخ ینبغی ان یقطعوا فصد القیفال بعد السّتین، و فصد الاکحل بعد السّبعین، و فصد الباسلیق بعد الخمس و السّبعین. النّوادر الطّبیّة ص ۳۲

ناصر خسرو گوید:

قفل است مثل، گر تو نپرسی ز کلیدش   پر علّت جـهلست تـرا اکـحل و قـیفال

دیوان ۱۱۹ / ۲۹

۱۱۸۳ . اجازهٔ علمی

رکن الدّین شیرازی در مقدّمه شرح فصوص خود گوید: و چون این کتاب شریف به استاد می‌خواندم همدمی نداشتم که با وی مذاکره کنم هم دم خویش را همدم خویش کـــــــردم.

انّ الکلام لفی الفـؤاد و انّـما   جعل اللّسان علی الفؤاد دلیلا

پس بجهت تحقیق فهم سبق، معانی چند فصّ در چند ورق ثبت کـردم و در زمـانی کـه فصوص الحکم را به خدمت استاد باتمام رسانیدم، آن چند ورق بعرض رسانیدم و ایشان به خطّ شریف خود در اجازت این ضعیف آن را یاد فرمودند و اشارت چنین فرمودند که : «برین نمط تمام باید کرد». نصوص الخصوص ص ۵

۱۱۸۴ . شاق شماهی

ای تفسیر الاسماء و یعرف ایضاً «چهارنام» بمعنی انّ کلّ واحـد مـمّا فـیه مسـمّی بالرّومیّة و السّریانیّة و العربیّة و الفارسیّة، و کنت وجدت له نسخة بالخطّ السّوری و لیس

فیه شیء من الآفات المودّیة الی التّصحیف فنقلت ممّا فیه اکثر. الصّیدنة ص ۱۶

... و ذلک انّه قد وجدت لما فتّشت کتبا کثیرة من الکتب المسمّاة بشقشماهی دواء یوصف بأنّه ینفع من السّرطان مشترک مع الأنجرة فی اسمه أو یقاربه و یدانیه. الشّکوک علی جالینوس ص ۵۳ (متاسّفانه در کتاب «شمشماهن» چاپ شده است که باید اصلاح شود)

۱۱۸۵ . نامهٔ باستان

همی خواهم از داور کردگار / که چندان امان یابم از روزگار
کزین نامور نامهٔ باستان / بمانم بگیتی یکی داستان
که هر کس که اندر سخن داد داد / ز من جز بنیکی ندارد بیاد

شاهنامه ج ۳ ص ۶۸۰

۱۱۸۶ . خلیج فارس

و یدخل فی هذا النّصف المغربی من البحر خلجان فی البرّ کخلیج بربرا و خلیج قلزم و خلیج فارس. ماللهند بیرونی ص ۱۵۶

۱۱۸۷ . رازی

و قال ابوعلی سینا فی حقّه: «هو المتکلّف الفضولی الّذی من شانه النّظر فی الابوال و البرازات» و قد صدق لانّه بلغ الغایة فی المعالجات الطبیّة و تکلّم بالعوراء و الخبائث فیما سویٰ ذلک. تتمّة صوان الحکمة ص ۸

۱۱۸۸ . الطّین النّجاحی

و فی حدّ قاین منها علی مسیرة یومین ممّا یلی نیسابور هذا الطّین النّجاحی الّذی یحمل الی الآفاق. الاعلاق النّفیسة ص ۳۷۳ ذیل «قوهستان»

۱۱۸۹ . حروف الجُمّل

ابوریحان می‌گوید: این مواضعتی است و اتّفاق میان گروهی و بتوانستندی کردن که بر حروف معجم کردندی آنک ا، ب، ت، ث، است که عدد او نه آحاد را و نه عشرات و نه صد و یکی هزار بایشان بسنده باشد ازیراک بیست و هشت است. و لکن این مردمان ترتیب عدد بحروف جُمّل کردند ازیراک این ترتیب آشکاره‌تر بود میان اهل کتاب پیش از عرب و این است: ابجد، هوّز، حُطّی، کلمن، سعفص، قرشت، ثخّذ، ضظغ. و حصّت هر یکی از این حروفها از شمار بدین جدول در است: التّفهیم ص ۵۲ و نشان برجها با حروف

جمّل در صفحهٔ ۵۵ آن کتاب.

۱۱۹۰ . بیرونی

اقول قد وجد بخط تلمیذه الامام الفاضل ابی الفضل السّرخسی صاحب کتاب جوامع التّعالیم و کان من اقرب ملازمیه و اخصّ خادمیه علی حاشیة بعض کتب الامام الرّئیس مکتوباً هذه صورته: «توفی الشّیخ العالم رحمه اللّه بعد العتمة فی لیلة الجمعة فی الثّانی من رجب سنة اربعین و اربعمائة نوّر اللّه حضرته» تمّ المکتوب. و مکتوب ایضاً فی موضع آخر بخطّ غیره: «کان عمر الحکیم ابی ریحان البیرونی برّد اللّه مضجعه سبع و سبعین و سبعة اشهر قمریّة ... و سنوها الشّمسیّة خمس و سبعون سنة و ثلثة اشهر و اربعة ایّام. المشاطة لرسالة الفهرست ص ۳۶

۱۱۹۱ . دستینه

در لسان العرب ذیل «فنزج» که ظاهراً معرّب «پنجه» است آمده: و قیل هی الایّام المسترقة فی حساب الفرس. فنزج ایضا، و قیل هو اللّعب الّذی یقال له الدّستینة یعنی به رقص المجوس.

۱۱۹۲. توقّف

و همه تحیّر مر محمّد زکریا را که چندان سخن ملحدانه گفته است و باخر مذهب توقّف را اختیار کردست گفتست اندر آنچه همی ندانم از کارها توقّف کردم و خدای مرا بدین توقّف عقوبت نکند بدین سبب بودست که زمان را جوهری قدیم تصوّر کردست و گذرنده. زاد المسافرین ص ۱۱۴

۱۱۹۳ . علیّ بن ابی طالب (ع) ـ نباهت او

و کان یقال: یستدلّ علی نباهة الرّجل من الماضین بتباین النّاس فیه. و قال: ألا تری انّ علیا ـ رضی اللّه تعالی عنه ـ قال، یهلک فیّ فئتان: محبٌّ مُفرط و مبغض مفرّط، و هذه صفة انبه النّاس و ابعدهم غایة فی مراتب الدّین و شرف الدّنیا. الحیوان ج ۲ ص ۹۰

۱۱۹۴ . زردشت آذربایجانی

ابوریحان گوید خراسان و فارس و عراق و موصل تا حدود شام در قدیم بر دین خود بودند تا آنکه زردشت از بآذربایجان ظهور کرد و در بلخ مردم را به آئین مجوسی دعوت نمود. ماللهند ۱۵. «کتاب افدستاک لزردشت الآذربیجانی» المشاطة لرسالة الفهرست کتابهای رازی در فهرست و نامهای کتابهای بیرونی ص ۹۹

۱۱۹۵ . عدل و اعتدال

افلاطون در تعریف عدل عامی گوید: اعتدال قوی الانفس، اعتدال حرکات الانفس الثّلاثة. السّعادة و الاسعاد ص ۲۲۴ قیل لانوشروان: ما العدل؟. قال: القصد فی الامور. سراج الملوک طرطوشی ص ۳۵۱

در ارتباط میان «عدل» و «اعتدال» ناصرخسرو گوید:

دشت دیباپوش کرده‌ست اعتدال روزگار   زان همی بر عدلت ایزد وعدهٔ دیبا کند

دیوان ۱۸۴ / ۲۴

۱۱۹۶ . الفلسفة الاولیٰ

و اشرف الفلسفة و اعلاه مرتبة الفلسفة الاولی اعنی علم الحقّ الاوّل الّذی هو علّة کلّ حقّ، و لذلک یجب ان یکون الفیلسوف التّامّ الاشرف هو المرء المحیط بهذا العلم الاشرف لان علم العلّة اشرف من علم المعلول لانّا انّما نعلم کلّ واحد من المعلولات علما تامّا اذا نحن احطنا بعلم علّته. رسائل الکندی الفلسفیّة ص ۱۰۱

۱۱۹۷. ابوبکر

اما بعد فانی قد ولّیت امرکم ولست بخیرکم فاعینونی و ان زُغت فقوّمونی. البدء و التّاریخ ج ۵ ص ۶۷

۱۱۹۸. نحو

و انّما سمّی النّحو نحوا لانّ ابا الاسود المذکور قال : استاذنت علیّ بن ابی طالب (رض) ان اضع نحو ما و ضع، فسمّی لذلک نحوا، و اللّه اعلم. وفیات الاعیان ج ۲ ص ۵۳۷

۱۱۹۹ . به گزینی در علم

... قال علیّ (ع): «العلم کثیر فخذوا من کلّ شیء احسنه» و الیه یرجع قوله تعالی: «فبشّر عبادِ الّذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه، اولئک هداهم اللّه، و اولئک هم اولو الالباب». الاعلام بمناقب الاسلام ص ۱۲۲

۱۲۰۰ . قضا

و القضاء من اللّه اخصّ من القدر لانّه الفصل بین التّقدیر، فالقدر هو التّقدیر و القضاء هو الفصل و القطع. و قد ذکر بعض العلماء انّ القدر بمنزلة المعدّ للکیل و القضاء بمنزلة الکیل، و هذا کما قال ابوعبیدة لعمر رضی اللّه عنهمالمّا اراد الفرار من الطّاعون بالشّام:

اتفرّ من القضاء؟ قال أَفِرُّ من قضاء اللّه الی قدر اللّه، تنبیهاً انّ القدر ما لم یکن قضاء فمرجّو ان یدفعه اللّه فاذا قضیٰ فلامدفع له و یشهد لذلک قوله: و کان امرا مقضیّاً و قوله: کان علی ربّک حتماً مقضیّاً. مفردات القران راغب اصفهانی

۱۲۰۱ . فصد

و اما العروق الّتی تفصد فی الذّراع و الید فهی خمسة عروق: احدها **القیفال** و هو من الجانب الوحشیّ و تسمّیه العامّة عرق الرّأس، و **الاکحل** و هو العرق الاوسط و هو مرکّب من شعبة الباسلیق و شعبة من القیفال و تسمّیه العامّة عرق البدن، و **الباسلیق** و هو الموضوع فی الجانب الإنسی و یسمّی ایضاً الإبطی و تسمّیه العامّة عرق البطن و حبل الذّراع و هو الموضوع علی الزّند و هو الّذی یلتصق فیه و هو الّذی یظهر فوق الابهام ظهوراً بیّنا، و **الاسلیم** و هو العرق الّذی بین الخنصر و البنصر له شعبتان. التّصریف ص ۶۲۷

۱۲۰۲ . فارسی در سیاق عربی

اسحاق موصلی نقل می‌کند که اسحاق بن ابراهیم مصعب اشعاری برای موسی بن صالح فرستاد که با این بیت آغاز می‌شود:

الاقل لموسی الخیر موسی بن صالح   و من هو دون الخلق الفی و خلصانی

در پایان اشعار گوید:

اذا قال لی «یا مرد می خور» و کرّها   علیّ و کنّانی مزاحاً بصفوان

هذا کلامٌ بالفارسیّة تفسیره «یا رجل اشرب النّبیذ» اغانی ج ۵ ص ۸۵

۱۲۰۳ . نحویان مهم

قرن چهارم: زجّاج ۳۱۰، ابن السّراج ۳۱۶، الزّجاجی ۳۴۰، السّیرافی ۳۶۸، الفارسی ۳۷۷، ابن جنّی ۳۹۲، الرّبعی ۴۲۰، قرن ششم: زمخشری ۵۳۸، ابوالبرکات الانباری ۵۷۷، ابوالبقاء العکبری ۶۱۶، قرن هفتم : ابن مالک ۶۷۲، ابن حاجب ۶۴۶.

۱۲۰۴ . موسیقی

حکایت شده که سقراط در پیری به فراگیری موسیقی پرداخت. به او گفتند : شرم نداری ای شیخ که در پیری این فن را می‌آموزی؟ پاسخ داد : زشت‌تر از آن اینست که من در پیری جاهل باشم. مختار الحکم ص ۱۰۲

۱۲۰۵ . اسکندر

ابوالوفاء مبشّربن فاتک می‌گوید که اسکندر کتابهای دین مجوس را سوزاند ولی کتابهای نجوم و طبّ و فلسفه آنان را بزبان یونانی ترجمه کرد و سپس آتشکده‌ها را خراب کرد و موبدان و هیربدان را که عالمان دین مجوسی‌اند به قتل رسانید. مختار الحکم ص ۲۳۳

۱۲۰۶ . لذّت جسمی

ابن مسکویه پس از یاد کردن از کسانی که لذّت جسمی و بدنی را نهایت مرتبهٔ خوشبختی می‌دانند گوید: و قد تعجّب جالینوس فی کتابه الّذی سمّاه بـ«**اخلاق النّفس**» من هذا الرّأی و کثر استجهاله للقوم الذّین هذه مرتبتهم من العقل، الّا انّه قال انّ هـؤلاء الخبثاء الّذین سیرتهم اسوء السّیرة و اردؤها اذا وجدوا انسانا هذا رایُهُ و مذهبه، نصروه و نوّهوا به و دعوا الیه، لیوهموا بذلک انّهم غیر منفردین بهذه الطّریقه لانّهم یظنّون انّهم متی وصف اهل الفضل و النّبل من النّاس بمثل ما هم علیه، کان ذلک عذرا لهم و تمویها علی قوم آخرین فی مثل طریقتهم. تهذیب الاخلاق ص ۴۷

۱۲۰۷ . بید

بیرونی می‌گوید: معنی «بیذ» دانستن نادانستنی‌هاست و آن سخنی است که از دهان براهم به خدای تعالی نسبت داده‌اند و برهمنان آن را تلاوت می‌کنند بدون آنکه تفسیر آن را بدانند و در میان خود آن را درس می‌دهند و برخی از برخی دیگر آن را فرا می‌گیرند و فقط تعدادکمی از آنان تفسیر آن را در می‌یابند و بندرت برخی از آنان به تصرّف در معانی و تاویلات آن برای مناظره و مجادله می‌پردازند. ماللهند ص ۹۶

۱۲۰۸ . الفرغانی

احمد بن محمّد بن کثیر الفرغانی از دانشمندان نیمهٔ اوّل قرن سوّم هجری است کتاب معروف او تحت عنوان: «جوامع علم النّجوم و اصول الحرکات السّماویّة» او که در سال ۱۶۶۹ میلادی با ترجمه لاتینی چاپ شده بود اخیراً (۱۹۸۶ م.) بوسیلهٔ دانشگاه فرانکفورت به چاپ رسیده است.

۱۲۰۹ . سلطان

صد گواهست مرا عدل که من ز ایزد   بر تو و بر سر سلطان تو سلطانم
از در سلطان ننگست مرا زیراک   من به نیکو سخنان بر سر سرطانم

دیوان ناصرخسرو ص ۹۰ / ۴۵ و ۴۶

۱۲۱۰ .کتاب الاخلاق جالینوس

حنین بن اسحق می‌گوید که این کتاب در چهار مقاله است و غرض جالینوس در آن اینست که اخلاق و سبب‌ها و دلیل‌های آن را توصیف کند. رسالهٔ حنین شماره ۱۱۹. اصل یونانی کتاب الاخلاق جالینوس از بین رفته ولی ترجمهٔ عربی آن در اختیار مسلمانان بوده است و دانشمندان اسلامی مانند ابوریحان و مسعودی و سجستانی و قفطی و ابن ابی اصیبعه و دیگران از آن نقل قول کرده‌اند. اکنون ترجمه کامل عربی این کتاب در دست نیست و فقط تلخیصی از آن موجود است که آن را پول کراوس **P. Kraus** تحت عنوان : «مختصر کتاب الاخلاق لجالینوس» در مجلّهٔ دانشکده ادبیّات قاهره جلد ۵ جزء ۱ سال ۱۹۳۷ ص ۲۴ ـ ۱ با مقدّمه‌ای تحقیقی چاپ و منتشر کرده است. استرن **S. M. Stern** طیّ مقاله‌ای فقراتی از این کتاب را که قدامة بن جعفر در نقد النّثر و ابوالحسن طبری در المعالجات البقراطیّة و موسی بن عذار در الحدیقة فی معنی المجاز و الحقیقة و مروزی در طبایع الحیوان نقل کرده‌اند آورده است. مجلّه کلاسیک فصلی (اکسفورد ۱۹۵۶) ص ۱۰۱ ـ ۹۱

۱۲۱۱ . زمخشری ـ دوستی او نسبت به آل علی (ع)

کثر الشّک و الخلاف و کلّ — یدّعی الفوز بالصّراط السّویّ
فاعتصامی بلا اله سواه — ثمّ حبّی لاحمد و علیّ
فاز کلب بحبّ اصحاب کلب — کیف اشقی بحبّ آل علیّ

ارشاد الاریب ج ۷ ص ۱۴۸

۱۲۱۲ . علی (ع) ـ استقبال از مرگ

انّ اکرم الموت القتل، والّذی نفس ابن ابی طالب بیده لالف ضربة بالسّیف اهون علیّ من میتة علی الفراش فی غیر طاعة اللّه. ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۳۰۰

۱۲۱۳ . ساعات زمانی

برای تعیین ساعات زمانی از وقت طلوع تا غروب خورشید از سایهٔ خورشید بوسیلهٔ پاره‌ای از سنگ مرمر یا صفحه‌ای از مس استفاده می‌شده است برای تفصیل آن رجوع شود به کتاب الزّیج الصّابی ص ۲۰۳

۱۲۱۴. کسب اشعری ـ قول وسط

و اما الاشاعرة فقد راموا ان یاتوا بقول وسط بین القولین، فقالوا: انّ للانسان کسبا و انّ المکتسب به و الکسب مخلوقین للّه سبحانه فالعبد و لابدّ مجبور علی اکتسابه. مناهج الادلّة ص ۲۲۴

۱۲۱۵. سماع

قال زرقان المتکلّم: قد اختلف النّاس فی السّماع، فأباحه قوم و حظّره آخرون و أنا اخالف الفریقین فاقول: انّه واجب لکثرة منافعه و حاجة النّفوس إلیه و حسن استماعها به. لطائف الظّرفاء ص ۴۲ بی

۱۲۱۶. عمل جراحی

رازی در کتاب حاوی خود اشاره به دقّت‌ها و توجّهاتی که پیش از عمل و همراه با عمل و پس از عمل با بیمار باید بشود کرده است مثلاً می‌گوید روز پیش از عمل باید به بیمار داروی مسهل داد و شب پیش از عمل او را حُقنه (= اماله) کرد و هنگام عمل کیفیّت خواباندن بیمار در برابر نور و وظیفهٔ پرستار را بیان می‌کند و پس از عمل دستورهای خوردنی و نوشیدنی و خواب و نظافت و آرام ساختن درد را شرح می‌دهد. ابوبکر الرّازی حیاته و ماثره ص ۶۲

۱۲۱۷. قدم عالم

المذاهب الممکنة فی هذه المسألة لا تزید علیٰ خمسة: لانّه امّا ان یقال الاجسام محدّثة بذواتها و صفاتها، او یقال انّها قدیمة بذواتها و صفاتها، او یقال انها قدیمة بذواتها محدّثة بصفاتها، او یقال انّها قدیمة بصفاتها محدّثة بذواتها، او یتوقّف فی کلّ واحدٍ من هذه الاقسام ص ۱۱. الأوّل قول الاکثر من ارباب الملل و هم المسلمون و الیهود و النّصاری و المجوس. الثّانی قول بعض الفلاسفة. الثّالث قول اکثر الفلاسفة الّذین کانوا قبل ارسطاطالیس. الرّابع الاحتمال الخامس التّوقّف فی هذه الاقسام و عدم القطع بواحد منها و هو قول جالینوس. الاربعین فی اصول الدّین ص ۱۳

۱۲۱۸. متطبّب

ثلاثة ینبغی ان یسفّهوا ویحکم علیهم: بالحمق المتطبّب الّذی یداوی المرضیٰ من الکتب و الدّفاتر و لا یعرف الطّبایع و القویٰ. الحکمة الخالدة یا جاودان خرد ص ۹۱

۱۲۱۹ . طبّ هندی

الطّبری من بعض کتب الهند: الإکثار من الاغذیة الیابسة یذهب القوّة و اللّون و یجفّف البطن الحاوی ج ۲۳ بخش نخستین ص ۲۵

۱۲۲۰ . کندی

و قد کنت رایت لابی یوسف یعقوب بن اسحق الکندی رسالة تقرب من هذا الغرض فی کمیّة بقاء دولة العرب و هو المسمّیٰ بفیلسوف العرب لبراعته و قد ذکرت مکانته من العلوم فی کتابی فی التّاریخ... غایة الحکیم ص ۱۷۵

۱۲۲۱ . ابن سینا

حسن بن محمّد بن نجاء الاربلی (المتوفّی ۶۶۰)... و فی داره بدمشق کان یجتمع خلق کثیر من المسلمین و اهل الکتاب و اتباع الفلسفة کی یاخذوا عنه و یتعلّموا منه. فیرون انّ اخر کلمة قالها ساعة الموت هی: «صدق اللّه العظیم و کذب ابن سینا». بغیة الوعاة ص ۲۲۶ نقل از التّراث الیونانی ص ۱۳۵

۱۲۲۲ . عالم صغیر و عالم کبیر (= جهان کهین و جهان مهین)

اما انّ الانسان عالم صغیر و قواه متّصلة و فیه نظائر جمیع ما فی العالم الکبیر من الاستقصّات الاربع و من المعمورة و الخراب، و من البحر و البرّ و الجبال، و نظائر من الجماد و النّبات و الحیوان و کانّه مختصر من الجمیع و مولّف من الکلّ فبعضه ظاهر بیّن و بعضه خفیّ غامض. الفوز الاصغر ص ۹۲

۱۲۲۳ . طبّ ـ هندسه

پزشک باید هندسه بداند تا بدان اشکال جراحات را بشناسد زیرا زخم مدوّر بهبود یافتن آن دشوار است در حالی که جراحت مثلّث و مربّع آسان است به علّت آنکه زاویه‌هائی دارد که از آن گوشت تازه شروع به رستن می‌کند. کامل الصّناعة ج ۱ ص ۱۲

۱۲۲۴ . چرک (= کتاب پزشکی هندیان)

ابوریحان می‌گوید که آنان را کتابی است که بنام نویسنده‌اش «چرک» معروف است و آن را بر سایر کتابهای پزشکی خود مقدّم می‌دارند و معنی چرک یعنی خردمند این کتاب را به برمکیان زبان عربی برگردانده‌اند. ماللهند ص ۱۲۳. علی بن ربّن طبری فصلی از کتاب خود را اختصاص به «محاسن کتب الهند و افضل ادویتهم» داده و مطالب فراوانی را از کتاب چرک نقل کرده است. فردوس الحکمة ص ۵۱۷. کتاب چرک از متن سانسکریت

به زبان انگلیسی ترجمه شده و بنام **Charaka** در سال ۱۹۰۲ در کلکته چاپ شده است. ابن ابی اصیبعه می‌گوید که رازی در کتاب حاوی و دیگر کتابهای خود از جماعتی از هندیان نقل قول کرده از جمله ازکتاب شرک هندی که عبداللّه بن علی آن را از فارسی به عربی نقل کرده است زیرا نخستین بار این کتاب از هندی به فارسی ترجمه شده بود. عیون الانباء ص ۴۷۳

۱۲۲۵ . بیرونی

قد حظیت فی غریزتی منذ حداثتی بفرط الحرص علی اقتناء المعارف بحسب السّن و الحال و یکفی شاهداً علیه انّ رومیّاً حلّ ارضنا فکنت اجییء بالحبوب و البزور و الثّمار و النّبات و غیرها و أسأله عن اسمائها بلغته و احرّرها. الصّیدنة ص ۱۵

۱۱۲۶ . دوشخ

... و شدّد علیه ثمّ دوشخ. .... و دوشخ و القی تحت دار. ... ثمّ دوشخ و طولب باموال واسط. کتاب الحوادث صفحه‌های ۳۸۰، ۴۵۲، ۴۵۵ کلمهٔ «دوشخ» بصورت فعل بکار رفته و از کلمهٔ «دوشاخ» یا «دوشاخه» فارسی گرفته شده آلتی بوده که برای عذاب و شکنجه بکار می‌رفته است.

۱۱۲۷ . طین الاکل (گِلِ خوردن)

مقدسی هنگام یاد کردن از معادن خراسان می‌گوید: در نیشابور در روستای ریوند معدن فیروزه و در روستای ...... معدن شبه و در روستای بیهق معدن رخام و در طوس برام و در زوزن طین الاکل. احسن التّقاسیم ص ۳۳۱

۱۲۲۸ . قفّال

ابوبکر محمّد بن علی بن اسمعیل فقیه شافعی متوفّی ۳۶۶ معروف به قفّال شاشی (= چاچی) خاقانی در این بیت شاید او را اراده کرده است:

آن قفل گر که بود کلید سرای علم　　کردی چو حلقه بر در فرمانش التزام

دیوان خاقانی ص ۳۰۳

۱۲۲۹ . کیمیا

و قد اختلقت المتقدّمون من الفلاسفة فی ذلک و المتاخّرون و آخر من تکلّم علی بطلان الکیمیا، و ابطال دعاوی اصحابها «یوسف بن اسحاق الکندی» و کتابه مشهور فی ذلک. و ردّ علیه محمّد بن زکریا الرّازی و کتابه معروف. الهوامل و الشّوامل ص ۳۲۶

اشاره است به کتاب رازی تحت عنوان: الرّد علی الکندی فی ردّه علی الکیمیا. فهرست کتابهای رازی ص ۱۷

۱۲۳۰ . تشریح جالینوس

این همان کتاب است که در سال ۱۹۰۶ در شهر لایپزیک از بلاد آلمان تحت عنوان: «کتاب جالینوس فی عمل التّشریح ما لم یبق منه فی اللّغة الیونانیّة» در دو مجلّد چاپ شده است. جلد اوّل متن عربی و جلد دوّم ترجمه آن بزبان آلمانی است که بوسیله ماکس سیمون **Max Simon** صورت گرفته و بنام **Anatomie Des Galen** مشهور است.

جالینوس در این کتاب با عبارت زیر اشاره به حریق معبد ایرینی و سوخته شدن کتاب التّشریح خود کرده است: «... و لانّه قد وقع لی ثقل آخر عظیم بعد الثّقل الّذی تقدّم و ذلک انّ بعد کتبی مقالات کتاب عمل التّشریح لما قاربت الفراغ منها عرض ان وقع ذلک الحریق العظیم الّذی احترق فیه هیکل ایرینی و بیوت کثیرة من بیوت الملک و بیوت الخزائن فی الشّارع الاعظم الّتی فیها کانت تلک المقالات فی عمل التّشریح موضوعة مخزونة مع سائر کتبی الأخر کلّها حتّی لم یبق من کتبی شیء اصلاخلا ما قد کان تقدّم دفعی ایّاه الی النّاس فیتناسخونه» فی عمل التّشریح ج ۱ ص ۱۳۵

۱۲۳۱ . سه طلاقه

دوش در خواب دیدم آدم را دست حوّا گرفته اندر دست
گفتمش سوزنی نبیره تست گفت حوّا بسه طلاق ار هست

تذکرة الشّعراء ص ۶۴

عطّار گوید:

از آن جستی بدنیا فقر و فاقه که دنیا بود پیشش سه طلاقه

اشاره است به فرموده حضرت علی (ع): یا دنیا یا دنیا قد طلّقتک ثلاثا لا رجعة فیها. نهج البلاغة ج ۲ ص ۱۵۳

طلّق الدّنیا ثلاثاً و اطلبن زوجاً سواها انّها زوجة سوءٍ لا تبالی من أتاها

التّمثیل و المحاضرة ص ۳۹

۱۲۳۲ . سحر و طلسمات

مولّف ارشاد القاصد در ذیل علم سحر گوید که اظهار غرائب خواصّ امتزاجات و مانند آن نزدیک به علم سحر است و نزد نبطیان از مقدّمات آن است ولی یونانیان آن را

علمی مستقل بشمار می‌آورند و از آن تعبیر به نیرنجیّات می‌کنند و در کتاب «غایة الحکیم» مجریطی بسیاری از امثله آن یافت می‌شود. ارشاد القاصد ص ۷۵ و نیز در ذیل علم الطّلسمات گوید: مجریطی در کتاب غایة الحکیم قواعد این علم را ابداع کرده ولی در تعلیم این فن در این کتاب ضنّت نموده است. پیشین ص ۷۵. و در علم کیمیا اشاره به کتب جابر بن حیّان و تذکرهٔ ابن مسکویه و رتبة الحکیم مجریطی و شرح فصول عون بن منذر کرده است. پیشین ص ۷۷

۱۲۳۳. احتقان و استفراغ

گاهی از استرسال و استمساک تعبیر به احتقان و استفراغ شده است چنانکه اخوینی گفته است: معنی احتقان آن بود که چیزی آمدنی اندر تن بماند و نیاید و معنی استفراغ آن بود که چیز ناآمدنی بیاید. هدایة المتعلّمین ص ۱۷۹

۱۲۳۴. الهیّات

افضل علم بافضل معلوم، امّا انّها افضل العلوم لانّ علمها علم یقین لا تقلید فیه بخلاف سایر العلوم ... و امّا انّ معلومها افضل المعلومات لانّ المعلوم بها هو الحقّ تعالی و صفاته و ملائکته المقرّبون و عباده المرسلون و قضائه و قدره و کتبه و لوحه و قلمه و المعلوم فی سائر العلوم لیس الّا اعراضا و کمیّات و کیفیّات و حرکات و استحالات و ما یجری مجراها. تعلیقهٔ ملّا صدرا بر کتاب شفا ص ۴

۱۲۳۵. علی (ع) ـ حجّیت قول او

و اما نحن فنذهب الی انّ فی الصّحابه من قوله بانفراده حجّة و هو امیرالمؤمنین علیه السّلام لقیام الدّلیل علی عصمته و قد دلّلنا علی ذلک فی کتب الامامة و لیس هذا موضع ذکره. الذّریعة الی اصول الشّریعة ص ۲۸۹

۱۲۳۶. لوترا ـ نام زبان محلّی اهل گرگان

و ایشان بدو زبان سخن گویند یکی بلوترا استرابادی و دیگر بپارسی گرگانی. حدود العالم ص ۱۴۴

۱۲۳۷. ماتریدی

الشّیخ علم الهدی رئیس اهل السّنة و الجماعة ابو منصور محمّد بن محمّد بن محمود الماتریدی و قد توفّی الشّیخ ابو منصور سنهٔ ۳۳۵ و دفن بچاکر دیزه و قبره مشهور بسمرقند یزار و یتبرک به. نقل از مزارات تبریز

۱۲۳۸ . القاصّ لا یحبّ القاصّ

واعظ ار ردّ ماکند خوانیم قول القاص لا یحب القاص

دیوان نظیری ص ۲۴۳

گر عطارد نکوهدم شاید زانکه القاص لا یحبّ القاص

دیوان ابن یمین ص ۴۴۵

۱۲۳۹ . نسبت بمادر

و عرب عمرو بن المنذر را عمرو هند خواندندی و بمادرش نسبت کردندی. تاریخ بلعمی ص ۹۸۱. مانند محمّد زبیده در تاریخ بیهقی ص ۱۴۰ و ۱۴۱

۱۲۴۰ . نشاختن و نشاستن ـ متعدّی فعل نشستن

بسا ملک پسرا کوفتاده بود ز ملک تو بر سریر بملک اندرش نشاخته‌ای

دیوان قطران ص ۵۱۲

آنانکه از کژی که بحیلت بخاستند از راستی و داد فروشان نشاستی

پیشین ص ۵۱۴

۱۲۴۱ . مقالید علم الهئیة

این همان کتاب است که ابوریحان هنگام بحث از حرکت دورانی زمین اشاره به آن کرده و از آن بنام «مفتاح علم الهئیة» یاد کرده است. ماللهند ص ۲۳۲. کتاب مقالید علم الهئیة در سال ۱۹۸۵ در دمشق بوسیله موسسهٔ فرانسوی آثار شرقی چاپ شده است.

۱۲۴۲ . رأی

الرّأی هو الحکم فی الدّین بغیر نصّ بل بما یراه المفتی أحوط و أعدل فی التّحریم أو التّحلیل. ملخّص ابطال القیاس و الرّای و الاستحسان ص ۴

۱۲۴۳ . لذّت و الم

شیخ در آخر مقالهٔ هشتم از الهیّات شفا که آن را بعنوان «فی معرفة المبدء الاوّل» آورده در آنجا که اظهار می‌دارد که ذات حق بزرگترین عاشق و معشوق و عظیم‌ترین لذّت برنده و لذّت برده شده (= لاذّ و ملتذّ) است گوید : فان اللّذة لیست الّا ادراک الملایم من جهة ما هو ملایم فالحسّیة احساس الملایم و العقلیّة تعقّل الملایم. شفا ج ۱ ص ۵۹۶ (چاپ سنگی)

۱۲۴۴ . دختنوس (= دخت نوش)

انّ اوّل من تمجّس من العرب حاجب بن زرارة الدّارمی هو و اهل بیته و لم یتمجّس احد قبله قالوا: سمّی ابنته دختنوس باسم ابنة کسریٰ. کتاب الزّینة ج ۱ ص ۱۴۷

۱۲۴۵ . القضاء و القدر

و هذه المسأله من اعوص المسائل الشّرعیة؛ و ذلک أنّه إذا تؤمّلت دلائل السّمع فی ذلک وجدت متعارضة، و کذا حجج العقول. مناهج الادلّة ص ۲۲۲

۱۲۴۶ . عمل جرّاحی

فقال: انا رجل صعلوک وحید استسقی جوفی و کبرت حتّی عجزت عن التّصرّف و تبّرمت بالحیاة فاخذتُ موسیٰ و ضربتُ به فوق سرّتی فی عرض جوفی شققته فخرج منه قدر طباختین ماء (یعنی قدرین) و ما زال الماء ینزّ منه حتّی ضمر جوفی فخیّطته و داویت الجرح فبرأ فزال ما کان لی. و ارانی موضع الشّق فی جوفه اطول من شبر و لا شبهة انّ هذا الرّجل کان له فی الارض رزق یستوفیه. کتاب الاعتبار ص ۱۴۷

۱۲۴۷ . درمان با غذا

و قد اتّفق الاطبّاء علی انّه متی امکن التّداوی بالغذاء لا یعدل الی الدّواء و متی امکن بالبسیط لا یعدل الی المرکّب. و کلّ داء قدر علی دفعه بالاغدیّة و الحمیة لم یحاول دفعه بالادویّة. طبّ النّبی ص ۷۱

۱۲۴۸ . پهلوی

و «فهلو» یراد به نواحی اصبهان فی زعم حمزة (= حمزة بن الحسن الاصبهانی صاحب سنی ملوک الارض و الانبیاء). معجم البلدان ج ۱ ص ۲۲۱

۱۲۴۹ . خطر ـ دو معنی

الهون فی ظلّ الهوینا کامن   و جلالة الأخطار فی الأخطار

از خطر خیزد خطر زیرا که سود ده چهل   بر ندارد گر بترسد از خطر بازارگان

۱۲۵۰ . صاحب جزیرهٔ عراق

و این نیز قول آن مردمانست که از عبدان که صاحب جزیره عراق بود حکایت کنند. خوان الاخوان ص ۱۱۵

۱۲۵۱ . هفتاد و دو ـ اشاره به هفتاد دو فرقه

صد چارده عقدشان گهر بخش   هفتاد و دو شاخشان ثمربخش

تحفة العراقين ص ۱۰۹

زانکه هفتاد و دو دارد ناصبی در دین امام

بنگر اینک چیست بنگر ناصبی را جز نصب

دیوان ناصرخسرو ۴۴ / ۳۷

۱۲۵۲ . درمان یک روزه

ابوزکّار نشابوری حکایت کرد که به بغداد من مقاطعه کردم یکی مفلوج را به بسیار دینار و بیک روز علاج کردم. هداية المتعلّمين ص ۲۶۳

۱۲۵۳ . فضول الهندسة

این کتاب در مجموعهٔ رسائل بیرونی ص ۲۲۶ - ۱ در سال ۱۳۶۷ بطبع رسیده است. در آغاز این کتاب بیرونی باهمّیّت این موضوع پرداخته و به مخاطب خود می‌گوید: چون من به تصحیح دعوی پیشینیان از یونانیان در انقسام خط منحنی در هر قوسی بوسیله عمودی که نازل بر آنست مولع بودم تو مرا با لفظ محمّد بن زکریای رازی به «فضول هندسه» منسوب داشتی در حالی که رازی حقیقت معنی فضول را درک نکرده که آن زیادت بر کفایت در هر چیزی است. اگر باین معنی واقف گشته بود درمی‌یافت که خود مرتکب فضول وسوسه شده است که با آن دلهائی را که متجافی از دیانت است فاسد ساخته است. او سپس به ذکر فوائد دانش هندسه می‌پردازد و از جمله می‌گوید: فایده هندسه منحصر باین نیست که با اجناس واقع تحت کمیّات به معرفت انچه که مورد احتیاج است از مذروع و مکیل و موزون نائل شویم بلکه بواسطه تدرّب در آن می‌توانیم از معالم طبیعی به معالم الهی ارتقا یابیم که وصول آن برای هر کس بآسانی میسّر نیست. استخراج الاوتار ص ۳

۱۲۵۴ . صیدنه

الصّيدنة اعرف من الصّيدلة و الصّيدلانی اعرف من الصّيدنانی و هو المحترف بجمع الادوية علی احمد صورها و اختيار الاجود من انواعها مفردة و مركّبة علی افضل التّراكيب الّتی خلّدها مبرّزو اهل الطّبّ. الصّيدنة ص ۳

۱۲۵۵ . الفلسفة الاولیٰ - فرق آن با الهیّات

و امّا قوله: «الفلسفة الاولیٰ» فارادبه انّه معرفة المبادی الاوليّة و الصّفات العامّة الكليّة الّتی بمعرفتها تعرف ماهی مبادی له. فالعلم بها هو العلم الأوّل الّذی به يتمّ علم ما

بعدالطّبیعة. و أمّا قوله: «انّه علم الالهیّات» فأرادبه أنّ معرفة الإله و ملائکته هی ثمرة هذا العلم و نتیجته. المعتبر ج ۳ ص ۴

۱۲۵۶ . شکل قطاع

ابوریحان آن را چنین تعریف می‌کند: او از چهار دایرهٔ بزرگ بجای آید که هر دوی از ایشان بر یک نقطه بهم آمده باشند و همچنان بود چون سر انگشت میانگی از هر دو دست یکی بر دیگری نهی و هر دو سر انگشت غمّاز بر میانگاه انگشت میانگی بنهی نمودهٔ او آید. التّفهیم ص ۳۲. ابوریحان کتابی تحت عنوان: فی نقل خواصّ شکل القطّاع در بیست ورقه تالیف کرده است. فهرست کتابهای رازی و نامهای کتابهای بیرونی ص ۳۴

۱۲۵۷ . آزمایش طبّی

و لکن من ترا آن چیزها گفتم بدین کتاب که من آزموده‌ام مگر آن چیزی که گویم: «فلان چنین می‌گوید» آن نیازموده بودم. هدایة المتعلّمین ص ۵۸۷

۱۲۵۸ . حبّ النّجاح

صفة حبّ النّجاح، یسهل البطن و ینفع من النّقرس و الفالج و اللّقوة و القولنج و الرّیاح و وجع العین و الظّهر و الیرقان و الخام و یکثر من النّطفة. ضمیمه فردوس الحکمة ص ۵۹۹. و قدید خل فی حبّ النّجاح الهندی و ینفع من الفالج و اللّقوة. متمّم فرهنگنامه‌های عربی ج ۲ ص ۶۴۸

۱۲۵۹ . معجزه ـ فرق آن با سحر

أنوار العبادة تتلالأ فی وجه صاحب المعجزه و أمّا اصحاب السّحر و الحیل فرذائل التّزویر لائحة فی وجوههم. ترجیح اسالیب القران علی اسالیب الیونان ص ۱۰۷

ناصر خسرو می‌گوید:

بلی این و آن هر دو نطق است لیکن　　　نماند همی سحر پیغمبری را

دیوان ص ۶۴ / ۱۹

۱۲۶۰ . الاحادیث الموضوعة فی فضائل الصّحابة

و قد روی ابن عرفة المعروف بنفطویه ـ و هو من اکابر المحدّثین و اعلامهم ـ فی تاریخه ما یناسب هذا الخبر، و قال: انّ اکثر الاحادیث الموضوعة فی فضائل الصّحابة افتُعلت فی ایّام بنی امیّة تقرّبا الیهم بما یظنّون انّهم یرغمون به انوف بنی هاشم. ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۴۶

۱۲۶۱ . بیزار (= بازیار)

کمیت شاعر عرب می‌گوید:

کأنّ سوابقها فی الغبار صقور تعارض بیزارها

المعرّب جوالیقی ص ۷۸

در فنّ بازیاری یا بازداری کتابهای متعدّدی نوشته شده که از همه مشهورتر کتاب الکافی فی البیزرة است.

۱۲۶۲ . ان

نشانه نسبت که از فارسی وارد عربی شده مانند عبّادان (= آبادان) امروزی که منوچهری دامغانی گفته است:

از ورای همّت او نیست جای نیست آن سوتر ز عبّادان دهی

که ترجمه مثل عربی زیر است : لیس وراء عبّادان قریة. و این «ان» در پایان بسیاری از نامهای امکنه دیده می‌شود همچون : حصینان، عبیدلان، عبیدان، منقذان، اسلمان، حمرانان، قتیبان، خشخشان و در نامهای نهر : خالدان، ماسوران. فتوح البلدان بلاذری ص ۵۰۶ و ۵۱۰

۱۲۶۳ . روزکار

کارگری که در بناها کار می‌کرده است که امروز اطلاق «عمله» بر آن می‌شود در عربی به «روزجار» معرّب شده است. فاحضروا روزجاریّة لبلّ الطّین. کتاب الحوادث ص ۱۷۱

۱۲۶۴ . دیگ سنگین (= اهل خراسان آن را هر کاره گویند)

و بنوقان مرقد مبارک علیّ بن موسی الرّضاست و آنجا مردم بزیارت شوند و هم آنجا گور هارون الرّشید است و از وی دیگ سنگین خیزد. حدود العالم ص ۹۰

۱۲۶۵ . کیّالیان

کیّالیان اتباع احمد کیّال که ملحد بود و ضالّ و مضلّ کتابهای بسیاری ساخته و یاوه گوئیهای زیاد کرده. چهارده رساله ص ۱۲۱

۱۲۶۶ . الاصطرلاب

ابوریحان در وجه تسمیهٔ اصطرلاب از قول حمزهٔ اصفهانی نقل می‌کند که او گفته است که اسطرلاب لفظ فارسی معرّب است که اشتاره (ظ : استاره) یاب بوده یعنی مُدْرِک النّجوم و یا معرّب از یونانی است زیرا نام آن در یونانی اسطرلبون است و «اسطر» ستاره

است بدلیل آنکه علم هیئت را اسطرونومیا و صناعت احکام نجوم را اسطرولوخیا (ظ : اسطرولوجیا) می‌گویند. افراد المقال ص ۶۹. و نیز دربارهٔ آن گوید: و بدین آلت دانسته آید وقتها آنچ از روز و شب گذشته بود بآسانی و غایت درستی و نیز دیگر کارها که از بسیاری نتوان شمردن و این آلت را پشت است و شکم و روی و اندامهای پراکنده و ایشان را بهم آرد قطبی که بمیان اوست و برین آلت صورتهاست و خطها و هر یکی را نامی است و لقب نهاده مر دانستن را. التّفهیم ص ۲۸۵

۱۲۶۷ . آفوریسم (= الفصول)

قول دیمقراط فی تالیف کتب العلم: و اما دیموقراط فانّه قال ینبغی ان یعرف انه لابدّ من ان یکون لکلّ کتاب علم وضعه احد الحکماء ثمانیة اوجه : منها الهمّة و المنفعة و النّسبة و الصّحة و الصّنف و التّالیف و الاسناد و التّدبیر. فاوّلها ان تکون بصاحبه همّة و ان یکون فیما وضع منفعة و ان یکون له نسبة ینسب الیها و ان یکون صحیحاً و ان یکون علی صنف من اصناف الکتب معروفا به و ان یکون مؤتلّفا من اجزاء خمسة و ان یکون مسندا الی وجه من وجوه الحکمة و ان یکون له تدبیر موصوف. فذکر انّ بقراط قد جمع هذه الثّمانیة الاوجه فی هذا الکتاب و هو کتابه الّذی یسمّیٰ (افوریسموا) تفسیره کتاب الفصول. الحیوان ج ۱ ص ۱۰۲

۱۲۶۸ . عمل جراحی

انّ اجزاء هذه الصّناعة و تفصیلها لا یدرک بالوصف و لا یحیط به کتاب و انّما الصّانع الحاذق یقیس بالقلیل علی الکثیر و بما حضر علی ما غاب و یستبط عملاً جدیداً و آلة جدیدة عند النّوازل الغریبة اذا نزلت من هذه الصّناعة. التّصریف ص ۶۱۷

۱۲۶۹ . مراتب دعوت اسماعیلیّه ـ تطبیق آن با عقول عشره

حمیدالدّین کرمانی که بعقائد مذهبی خود رنگ فلسفه داده عقول عشره را با مراتب دعوت بدین گونه منطبق می‌سازد: عقل اوّل = ناطق، عقل دوم = اساس، عقل سوم = امام، عقل چهارم = باب، عقل پنجم = حجّت، عقل ششم = داعی بلاغ، عقل هفتم = داعی مطلق، عقل هشتم = داعی محدود، عقل نهم = ماذون مطلق، عقل دهم = ماذون محدود

۱۲۷۰ . جماع (= آمیختن)

بروزی دو بارم بباید طعامی　　　بماهی دو وقتم بباید جماعی

دیوان خاقانی ص ۴۴۱

بـیک مـاه یک بـار از آمـیختن گر افزون کنی خون بود ریختن

شاهنامه ج ۷ / ۳۵ / ۲۹۳۸

۱۲۷۱ . خوزی (= زبان محلّی خوزستان)

و امّا لسانهم فانّ عامّتهم یتکلّمون بالفارسیّة و العربیّة غیرانّ لهم لسانا آخر خـوزیّا لیس بعبرانیّ و لا سریانیّ و لا فارسیّ. صورة الارض ص ۲۲۹. در مقدّمهٔ کتاب الصّیدنة اطّلاعاتی دربارهٔ زبان خوزی آورده شده است.

۱۲۷۲ . همشیره (= برادر رضاعی)

قتل احمد یل کردی همشیرهٔ سلطان محمّد ملکشاهی بـر دست عـبدالمـلک رازی. جامع التّواریخ ص ۱۳۷

۱۲۷۳ . محمّد (ص) ـ اجداد او

قال ابوعبیدة: حدّثنا مسمع بن عبدالملک عن ابی جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین عن آبائه قال: اوّل من فُتق لسانه بالعربیّة المبینة اسماعیل و هو ابن اربع عشرة سنة. البیان و التّبیین ج ۳ ص ۲۹۰

۱۲۷۴ . طبس ـ وجه تسمیهٔ آن

و این تبشن است بحکم چشمهٔ آب گرم که آنجا باشد آن را این نام نهاده‌اند و طبش می‌نوشته‌اند، وقتی عاملی غریب افتاده است این نام بتصحیف بر خوانده است طـبس برین ربع افتاده. تاریخ بیهق ص ۳۵

۱۲۷۵ . المکواة (= ابزار داغ کردن) ـ اقسام آن

المکواة الزّیتونیّة ۱۷، المکواة المسماریّة ۲۵، المکواة ذات السّکّینین ۲۷، المکـواة السّکّینیّة ۳۱ / ۶۱، المکواة الهلالیّة ۴۹، المکواة المجوّفة ۷۱، المکواة ذات السّـفودین ۷۷، المکواة ذات الثّلاث سفافید ۷۹، المکواة الّتی تشبه المیل ۸۹، مکواة مـثلّثة ۱۳۹، مکواة عدسیّة ۲۹۷. شماره‌ها ارجاع به متن عربی کتاب التّصریف زهراوی است.

۱۲۷۶ . اللّواحق ـ از کتابهای ابن سینا

و لنقتصر علی هذا المبلغ من علم الموسیقی و ستجد فی کتاب اللّواحق تفریعات و زیادات کثیرة ان شاء اللّه تعالی. شفا، جوامع علم الموسیقی ص ۱۵۲

۱۲۷۷ . یعقوب لیث

در سال اول خلافت معتمد (۲۵۶ ـ ۲۷۹) یعقوب صفّار بلخ را گرفت سپس بسوی کابل روان شد و بر آن مستولی گشت و هدایائی از جمله بت‌های آنجا را برای خلیفه فرستاد. تاریخ ابوالفداء ج ۲ ص ۵۱

۱۲۷۸ . اخلاق بیمار

ینبغی للاطبّاء ان یتعرّفوا اخلاق العلیل فی حال صحّته و مواضع آماله ثمّ یصورّوها له و یرجوه فیها و ینشطوه الیها. النّوادر الطّبیّة ص ۲۲

۱۲۷۹ . غزّالی

انّه لم یلزَم مذهباً من المذاهب فی کتبه، بل هو مع الاشاعرة اشعریّ و مع الصّوفیة صوفیّ و مع الفلاسفة فیلسوف و حتّی انّه کما قیل شعر:

یوماً یمانٍ اذا لا قیت ذایمن   و اِنْ لقَیت معدّیّا فعدنان

فصل المقال فیما بین الحکمة و الشّریعة من الاتّصال ص ۱۸

۱۲۸۰ . ناقوس ـ سخن می‌گوید

از امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) حکایت کنند که آواز ناقوس بگوش وی آمد، یاران را گفت: دانید که این ناقوس چه می‌گوید؟ گفتند : ندانیم. گفت : می‌گوید : سبحان اللّه حقّا انّ المولی یبقی. رسالهٔ قشیریّه ص ۶۱۶ (ترجمه فارسی)

۱۲۸۱ . ابونصر منصور بن علیّ بن عراق

یکی از امیر زادگان دانشمند بزرگ خاندان آل عراق ابونصر منصور بن علیّ بن عراق است که سمت استادی بر ابوریحان داشت و در فنون ریاضی مخصوصاً مثلّثات کروی یگانه عهد خود بود. او تا سال ۴۰۸ هـ در قید حیات بوده است. مقدّمهٔ التّفهیم از جلال همائی ص ۲۹. ابوریحان در قصیده‌ای اشاره به آل عراق و اینکه او از نعمت‌های آن خانواده برخوردار بوده کرده است.

و آل عراق قد غذونی بدرّهم   و منصور منهم قد تولّی غراسیا

معجم الادباء ج ۶ ص ۳۱۲

۱۲۸۲ . فی راشیکات الهند

نام رساله‌ای از بیرونی که خود در مورد این کلمه چنین گوید: هندیان آن را تری راشیک خوانند یعنی دارای سه موضع و «راش» به معنی برج و «راشیک» به معنی موضع

از صورت است زیرا منجّمان آنان بیوت دوازده گانه را «راشیک» گویند. فی راشیکات الهند ص ۳

۱۲۸۳. طینت و صنعت (= مادّه و صورت)

ابو منصور ماتریدی هنگام ذکر اقاویل مدعیّان قدم عالم گوید: و منهم من یقول بقدم الطّینة و هی الاصل و حدث الصّنعة، و منهم من جعل حدثه بعوارض حلّت بالطّینة، و منهم من جعل حدثه بالباری، و منهم من قال بالاصل و سمّاه هیولیٰ. کتاب التّوحید ص ۲۸

۱۲۸۴. ابوتمّام

ابوتمّام حبیب ابن اوس الطّائی متوفّی ۲۳۱ صاحب دیوان و کتاب الحماسة از شاعران معروف عرب است که مورد عنایت ابوریحان قرار گرفته است. یاقوت حموی می‌گوید که این مرد یعنی ابوریحان ادیب و اریب و لغوی بوده است و تالیفاتی در این فنون دارد که من از میان آنها کتاب شرح اشعار ابوتمّام او را با خط خوش دیده‌ام که آن را بپایان نرسانیده است. معجم الادباء ج ۱۷ ص ۱۸۵. ابوریحان این کتاب را با عنوان: «قافیة الالف من الاتمام فی شعر ابی تمّام» یاد کرده است. فهرست کتابهای رازی و نامهای کتابهای بیرونی ص ۳۵

۱۲۸۵. العلم الالهی

و لاجل ذلک یمکن للحکیم الالهی ان یدرج کثیراً من المسائل الطّبیعیّة و التّعلیمیّة و المنطقیّة فی هذا العلم بحسب قوّة نظره و عموم قواعده و احکامه. و نحن قد سلکنا بفضل اللّه هذا المسلک و ادرجنا کثیراً من المسائل الطّبیعیّة تحت العلم الالهی فی کتابنا المسمّی بالاسفار الاربعة. تعلیقهٔ ملّاصدرا بر شفا ص ۱۵

۱۲۸۶. لهجه قریش

ابونصر فارابی در کتاب الالفاظ و الحروف گفته است: لهجه قریش فصیح‌ترین لهجات است و الفاظ آن بزبان و گوش آسان‌تر می‌نماید و قبائلی که مجاور با بیگانگان هستند زبان آنها سالم نیست و نمی‌باید زبان از آنان فرا گرفته شود مانند قبیله لخم و جذام که مجاور اهل مصر و قبط‌اند، و قضاعه و غسّان و ایاد که مجاور اهل شام‌اند، و تغلب و نمر که در الجزیره‌اند و مجاور یونان‌اند، و بکر که مجاور نبط و فارس‌اند، و عبدالقیس که ساکنان بحرین و مجاور هند و فارس‌اند، و ازدعمان که با هند و فارس آمیخته شده‌اند، و اهل یمن که با هند و حبشه مخلوط شده‌اند. الاقتراح ص ۱۹

۱۲۸۷ . هرمز

خسرو هرمزد در وقتی که از حکمرانان عرب حیره ناراضی شده بود گفت : **لأبعثنّ إلی الحیرة اثنی عشر الفامن الاساورة، و لاملکنّ علیهم رجلا من الفُرس، و لامرنّهم أن ینزلوا علی العرب فی دورهم و یملکوا علیهم أموالهم و نساءهم.** اغانی ج ۲ ص ۱۰۶

۱۲۸۸ . ولیعهد (= جانشین پادشاه)

زنده بادا بولیعهد تـو نـام تـو مـدام　　　ای شه نیکدل، نیکخوی، نـیکوکار

دیوان فرّخی ص ۹۳

۱۲۸۹ . هزاره

در هر هزار سـال بـبرج دلی رسـد　　　از آسمان عشق بدین سان ستاره‌ای

دیوان عطّار ص ۵۵۸

باباطاهر گوید:

الف قـدّم کـه در الف آمـدستم　　　چو نقطه بر سر حرف آمدستم

قال الجاحظ: الأوائل یقولون، فی کلّ ألف سنة رجلٌ لا نظیر له. یادداشتهای قزوینی ج ۱ ص ۱۰۰

۱۲۹۰ . سده (= دهم بهمن)

معرّب آن «سذق» است ابوالعلاء معرّی می‌گوید:

لقــد تـفرّستُ فـیک الفـهم مـلتهبا　　　من کلّ وجه کنار الفرس فی السّذق

سده در پهلوی «ستک» بوده و وجه تسمیهٔ دهم بهمن به سده از آن جهت است که صد روز پس از زمستان بزرگ است. و شاعر عرب گفته است:

تسعین یوماً و عشرا اکملت مائة　　　یدعون لیلة تـمّت لیـلة السّـذق

گاه شماری در ایران قدیم ص ۲۴۵

ابوالقاسم المطرّز در جشن سده‌ای که در پیشگاه مـلکشاه در سـال ۴۸۴ بـرپا شـد قطعه‌ای در وصف آن سرود که مطلع آن اینست:

و کلّ نار علی العشّاق مـضرمة　　　من نار قلبی او من لیلة السّذق

نهایة الارب ج ۱ ص ۱۹۰

۱۲۹۱ . اصحاب الاعداد (= فیثاغوریان، پیروان فیثاغورس)

انّ افلاطون یتبع فی اکثر آرائه فـی المـوجودات مـذهب اصـحاب الأعـداد یـعنی

الفیثاغوریّین و من یقرب منهم و فی الاقلّ اهل ایطالیا و هی الّتی تعرف الیوم ببلاد الافرنج. تفسیر ما بعد الطّبیعة ص ۶۳

۱۲۹۲ . ابن ابی الحدید

«هو علّامة المعتزلة و خاتمة محقّقیهم». ترجیح اسالیب القران علی اسالیب الیونان ص ۷۹

۱۲۹۳ . ابن دقلیس

... و بعد فلسفة الطّبیعیّین و هم آل انکساغورس و آل ابن دقلیس و آل ذیمقراطیس. تفسیر ما بعد الطّبیعة ص ۶۳

۱۲۹۴ . طبّ الارواح

مهدی خلیفه فاطمی به معزّ فرزندش گفت:

«الطّبّ الحقیقی هو طبّ الارواح الباقیة فی الدّار الآخرة به یعالج من ألمها، و یداوی من سقمها، فامّا الابدان الفانیة فهی اقلّ من ان یرفع بها هذه الرّفعة» المجالس و المسایرات ص ۵۰۳

۱۲۹۵ . بلاغیّون

«فیما کتبه البلاغیّون فی کتب الاداب». تدبیر المتوحّد ص ۷. یعنی اهل بلاغت. علوم بلاغت به علم معانی و بیان و بدیع اطلاق می‌شود و گاهی هم کلمهٔ «بیان» برای هر سه علم بکار می‌رود و علمای بلاغت را «بیانیّون» نیز می‌گویند.

۱۲۹۶ . گری (= جریب)

عشق تو همچون فلک خرمن شادی بداد صد کس را یک قفیز یک کس را صد گری
دیوان سنائی ص ۶۴۸

۱۲۹۷ . سلم (= صلح، اسلام)

«یا أیّها الّذین آمنوا ادخلوا فی السّلم کافّة» سورهٔ بقره آیهٔ ۲۰۸. اگر بفتح خوانی «صلح» است و اگر بکسر خوانی «اسلام» و معنی هر دو متداخل‌اند که هر که در اسلام آمد در صلح مسلمانان آمد و هر که در صلح مسلمانان آمد در بعض معانی اسلام و شرایع آن پیوست. کشف الاسرار ج ۱ ص ۵۵۵

۱۲۹۸ . شهری = شهروند

شهری (= اهل المدینة **Citizen**) ناصر خسرو گوید:

حاکم در خورد شهریان باید		نیکو نبود فرشته در گلخن
دیوان ۱۵۵ / ۲۸

۱۲۹۹ . نفی الطّبّ

علیّ بن ربّن طبری می‌گوید: برخی از نویسندگان معاصر ما چنان به نفس خود معجب و بپایهٔ خود جاهل گردیده‌اند که بردّ طبّ پرداخته و گمان برده‌اند که در اشیاء سود و زیانی برای بدنها و مردم نیست. آنکه این سخن را می‌گوید سزاوار پاسخ و نکوهش نیست زیر او بمنزله وطواط و جغد است که از دیدن خورشید کورانند و آن را حسّ نمی‌کنند. فردوس الحکمة ص ۵۲۲

۱۳۰۰ . أکل الطّین

عن رسول اللّه انّه نهی عن اکل الطّفل الطّین و الفحم و قال: انّ اللّه خلق آدم من طین فحرّم من اکل الطّین علی ذریّته. و من اکل من الطّین فقد اعان علی قتل نفسه و من اکله فمات لم اصلّ علیه. و عن جعفر بن محمّد: اکل الطّین یورث النّفاق. دعائم الاسلام ج ۲ ص ۱۴۸

۱۳۰۱ . جواکین (چوگانها)

...بایدیهم الجواکین الذّهب والفضّة. کتاب الحوادث ص ۱۲۳. «جواکین» جمع «جوکان» معرّب «چوگان» است که از زبان فارسی وارد زبان عربی شده است.

۱۳۰۲ . صادین = دو صاد

حمید الدّین کرمانی کتاب الرّیاض خود را نوشته تا در میان صاحب الاصلاح یعنی ابوحاتم رازی و صاحب النّصرة یعنی ابویعقوب سجستانی حکم و قضاوت کند و از این دو تن به «صادین» تعبیر کرده است. الرّیاض ص ۵۰

۱۳۰۳ . حسبت

علاوه بر کتاب **معالم القربة فی احکام الحسبة** ابن الاخوّة قرشی و **نهایة الرّتبة فی احکام الحسبة** شیزری، کتابی تحت عنوان: **ثلاث رسائل اندلسیّة فی آداب الحسبة و المحتسب** در دست است که بوسیله لوی پرونسال تصحیح و در سال ۱۳۵۵ در قاهره چاپ شده است و مشتمل است بر: ۱ـ رسالة ابن عبدون فی القضاء و الحسبة ۲ـ رسالة احمد بن عبداللّه بن عبدالرّؤوف فی آداب الحسبة و المحتسب ۳ـ رسالة عمر بن عثمان بن العبّاس الجرسیفی فی الحسبة.

۱۳۰۴ . عیّار

فیها (سال ۴۴۳) فی صفر عادت الفتنة بین اهل السّنه و الرّافضة ببغداد و کتب اهل الکرخ علی برج الباب: «محمّد و علیّ خیر البشر، فمن رضی فقد شکر و من ابی فقد کفر» و ثارت الفتنة بینهم و لم یقدر علی منعهم الخلیفة و السّلطان و استنجد الخلیفة بعیّار من اهل درب ریحان فاحضر الی الدّیوان واستتیب عن الحرام و سُلّط علی اهل الکرخ فقتل منهم جماعة کثیرة. النّجوم الزّاهرة. ج ۵ ص ۵۰

۱۳۰۵ . معجون النّجاح

و اما معجون النّجاح الّذی للکندی فانّه نافع جدّا من ضعف القلب السّوداوی و من علّة المالیخولیا لکن منفعته بالتّصفیة اکثر من منفعته بالتّقویة. الادویة القلبیّة ص ۵۰

۱۳۰۶ . کُن

إنّ العلّة الاولیٰ الّتی هی الإبداع و هی عند العلماء کلمة الباری جلّ و علا، صورتها «کُنْ» و هما حرفان: «کاف» متحرّکة و «نون» ساکنة و الکاف و النّون للکلمة بمنزلة الجسد و الحرکة و السّکون بمنزلة الرّوح. الرّیاض ص ۱۳۹

۱۳۰۷ . تُرک

الکفر فی التّرک دون الکفر فی العرب — الیس منهم اذا عدّوا ابو لهب
الیس منهم ابو جهل و بنتهم — عدوّة المصطفی حمّالة الحطب

کتاب الحوادث ص ۸۸

۱۳۰۸ . موسی بن جعفر علیه السّلام ـ آتش زدن ضریح آن حضرت

ثمّ دخلت سنة ثلاث و أربعین و أربعمائة. فی صفر منها وقع الحرب بین الرّوافض و السّنة، فقتل من الفریقین خلق کثیر، و ذلک أنّ الرّوافض نصبوا أبراجاً و کتبوا علیها بالذّهب: محمّد و علیّ خیر البشر، فمن رضی فقد شکر، و من أبی فقد کفر. فأنکرت السّنة إقران علی مع محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم فی هذا، فنشبت الحرب بینهم، و استمرّ القتال بینهم إلی ربیع الأوّل، فقتل رجل هاشمی فدفن عند الامام أحمد، و رجع السّنة من دفنه فنهبوا مشهد موسی بن جعفر و أحرقوا ضریح موسی و محمّد الجواد، و قبور بنی بویه، و قبور من هناک من الوزراء، و أحرق قبر جعفر بن المنصور، و محمّد الأمین، و أمّه زبیدة، و قبور کثیرة جدّاً، و انتشرت الفتنة و تجاوزوا الحدود. البدایة و النّهایة ج ۱۲ ص ۶۲ و ۶۳

۱۳۰۹. النّموذارات

کلمه «نموذار» معرّب «نمودار» فارسی است. ابن ابی اصیبعه از جمله کتابهای کنکه هندی کتاب «النّموذار فی الاعمار» او را یاد می‌کند. عیون الانباء ص ۴۷۳. ابوریحان در کتاب آثار الباقیه اشاره به نمودارات و بطلان آن کرده و سپس گوید: ما کتابی مفرد درباره اجناس و انواع «نمودار» خواهیم نگاشت که همه مطالب را در بر داشته باشد و حقّی در آن پوشیده نماند. ص ۲۹۵. و در التّفهیم گوید: و منجّمان از بهر آنک اندر تخمین و حزر کردن وقت کم خلاف اوفتد اندر برج طالع چون بپرسیدن آگاهی دهند و احتیاط کرده آید و لکن محتاج‌اند بدرجهٔ طالع پس راهها کردند و نامشان نمودار کردند که بدان درجه‌ای بیرون آید و چنان گیرند کی او درجه‌ی طالعست و از نمودارها نمودار بطلمیوس بیشتر بکار دارند و همی گویند که اگر ازو درجه‌ی طالع بیرون نیاید آن درجه بیرون آید کی از پس درجهٔ طالع بود که اولیترست بدلیل گرفتن و راه این نمودار آنست که جهد کنی بباریک کردن آن وقت که ترا دهند بتخمین. التّفهیم ص ۵۳۰

۱۳۱۰. الفیّهٔ ابن مالک

الخلاصة الالفیّة فی علم العربیّة. کتاب صغر حجماً و غُزر علماً غیر انّه لافراط الایجاز قد کاد یعدّ من جملة الالغاز. ضیاء السّالک الی اوضح المسالک ج ۱ ص ۲۷

۱۳۱۱. نفس

و قلت یوماً لابی سلیمان: انشدنی جماعة من أهلِ الرّی لأبی بکر محمّد بن زکریا الرّازی بیتین و هما:

لعمری لا أدری و قد آذن البلی — بعاجل ترحالٍ إلی أین ترحالی
و این مکان النّفس بعد خروجه — من الهیکل المنحلّ و الجسد البالی

رسالة الحیاة ص ۷۹

صلاح الدّین صفدی در سال ۷۳۱ این دو بیت را دیده و بهمان وزن و روی او را چنین پاسخ داده است:

إلی جنّة المأوی إذا کنت خیّرا — تخلّد فیها ناعم الجسم و البال
و إن کنت شرّیرا و لم تلق رحمة — من اللّه فالنّیران انت لها صال

نکت الهمیان ص ۲۴۹

۱۳۱۲ . المعنی العراقی

و کان غـیر عـجیب ان یـجیء له　　المعنی العراقیّ فی اللّفظ الحجازّی

دیوان ابن هانی ص ۴۳۳

۱۳۱۳ . الهیّات = الحکمة المطلقة

و انّه الحکمة المطلقة، هذا العلم علم حرّ مطلق عن الافتقار الی غیره و التّعلق بما سواه و سایر العلوم بمنزلة العبید و الخدّام لهذا العلم لانّ موضوعاتها انّما یثبت فی هذا العلم، فهو المعطی لثبوت موضوعاتها فی العقل و مقدّمات براهینها انّما یبرهن علیها فی هذا العلم او یبرهن ما یتوقّف هی علیها فیه ......فجمیع العلماء من حیث هم العلماء بمنزلة العیال و الخدّام للعالم الالهی لانّهم المحتاجون الیه فی اخذ مبادی علومهم و ارزاقهم المعنویّة منه.

تعلیقة ملّا صدرا بر شفا ص ۵

۱۳۱۴ . جرّاحی صورت حضرت سکینه (ع)

و خرجتْ لسکینة بنت الحسین سلعة (= غدّة) فی اسفل عینها ثم اخذت تنمو. فشقّ الطّبیب بدراقُس جلد وجهها و کشطه حتّی ظهر اصل السّلعة. ثم نزع بدراقس السّلعة و سلّ عروقها فعاد وجه سکینة الی ما کان علیه سوی موضع الجرح. اغانی ج ۱۶ ص ۱۶۰

۱۳۱۵ . نقل

و کان عمرو بن اللّیث الصّفار یقول: اقاتل علی بلدة حشیشها الرّیباس، و ترابها النّقل و حجرها الفیروزج .... و انّما عنی بالنّقل الطّین الماکول الّذی لا یوجد مثله فی جمیع الارض یحمل الی ادانی الارض و اقاصیها لتحفة الملوک و ربما بیع رطل منه بمصر بدینار واحد، و بالغ محمّد بن زکریاء فی خواصّ هذا الطّین و منافعه و قال ابوطالب المامونی:

خذلی من النّقل، فذاک الّذی　　مـنها خـلقنا و الیـها نـصیر

کـانّه للـعین لمّـا بـدا　　احـجار کـافور عـلیها عـبیر

آثار البلاد ص ۴۷۳

در نهایة الارب نویری ج ۱ ص ۳۶۳ عین همین مطلب آمده است.

۱۳۱۶ . اسرار نامه عطّار

و مولانا رومی در وقت رفتن از بلخ در نشابور بصحبت شیخ رسیده در کبر سن، و شیخ کتاب «اسرارنامه» بوی داده و مولانا دائماً آنرا در آستین داشته و در ایراد معارف و حقایق اقتدا بوی کرده چنانکه فرموده است:

گـــــرد عـــــطّار گشت مـــولانا   شربت از دست شمس بودش نوش
روضات الجنّات فی اوصاف مدینة هرات ص ۲۱۵

۱۳۱۷ . قدمای خمسه

انّ الفلاسفة قد اجمعوا علی انّ الباری تعالی ابدع خمسة جواهر و جعل بعضها فوق بعض. و جعل الاعلی افضل من الّذی تحته و منیلا له الحکمة و الفضائل و النّور. و هذه الخمسة هی الهیولی الاولی و هی العالم الاعلی، و الصّورة الاولی و هو العنصر الاوّل، ثمّ العقل ثم النّفس ثمّ الطّبیعة و هی السّماء ثمّ العنصر الجرمی و هو العنصر الجسمانی. غایة الحکیم ص ۲۸۶

۱۳۱۸ . علم امام فاطمی

ابن هانی اندلسی در مدح معزّ خلیفهٔ فاطمی گوید:
و للّه علم لیس یـحجب دونکـم   و لکنّه عن سائر النّاس محجوب
دیوان ص ۴۶

نظیر بیت ناصر خسرو در مدح مستنصر خلیفه فاطمی:
نـیارد نـظر کـرد زی نـور عـلمش   که در دست چشم خرد ظاهری را
دیوان ص ۴۱/۶۴

۱۳۱۹ . سیوطی ـ تحصیل طبّ

و قدم فی هذه المدّة رجلٌ من الرّوم یسمّی محمّد بن ابراهیم الشّروانی عالم بالطّبّ، فقرأت علیه کتابا مختصراً فی الطّبّ من تالیف العلّامة عزّالدّین بن جـماعة و أجـازنی باقرائه و کتب لی بخطّه بذلک علی ظاهر النّسخة. التّحدّث بنعمة اللّه ص ۲۴۵. و نیز الطّبّ النّبوی ص ۱۱۲

۱۳۲۰ . الغزّالی

و مادة ابی حامد فی الفلسفة من کلام ابن سینا و لهذا یقال: ابو حامد امرضه الشّفاء، و من کلام اصحاب رسائل اخوان الصّفا و رسائل ابی حیّان التّوحیدی. و امّا فی التّصوّف و هو اجلّ علومه و به نیل فاکثر مادته من کلام الشّیخ ابی طالب المکّی الّذی یذکره فـی المنجیات. و ما یذکره فی ربع المهلکات فاخذ غالبه من کلام الحارث المـحاسبی فـی الرّعایة. بغیة المرتاد فی الرّد علی المتفلسفة و القرامطة و الباطنیة اهل الالحاد من القائلین بالحلول و الاتحاد، ابن تیمیّة ص ۴۴۹

۱۳۲۱ . درمان بر پایه الهام در خواب

جالینوس در کتاب فصد خود یاد کرده که در خواب باو فرمان داده شد که رگ زننده میان انگشت سبّابه و ابهام خود را از دست راست فصد کند و در بیداری این امر را انجام داد و درد کهن او که در همان موضع بود بهبود یافت. عیون الانباء ص ۱۹

۱۳۲۲ . منارهٔ اسکندریّه

از قوس قزح پلی بسازی   پس چارده طاق برفرازی
بـرسان مـنارهٔ سکـندر   آئینه نهی بـطاق پـل بـر

تحفة العراقین ص ۱۹۱

۱۳۲۳ . طبیب ـ جرّاح

و ینبغی للطّبیب ان یروض نفسه بالمباضع و الکّی و القلع و الخیاطة و القطع للجلود و یتدرّب فی وسط العروق الّتی علی ورق الشّجر و الورد و یتعلّم علاج العیون علی عیون الشّاة و ما اشبها حتّی یستمرّ یده. فردوس الحکمة ص ۷۲ ـ ۷۱ بنقل از کتاب سسرد

۱۳۲۴ . بحتری و ابوتمّام

بحتری بیش از صد مورد مضمون شعر خود را از ابوتمّام اخذ کرده و حال آنکه ادیبان درجهٔ بحتری را از ابوتمّام بالاتر می‌دانند زیرا در بسیاری از موارد بر شعر ابوتمّام خرده گرفته شده است از جمله:

شـــامت بـــروقک آمـالی بـمصر ولو   اضحت علی الطّوس لم تستبعد الطّوسا

که الف و لام تعریف بر سر طوس که خود معرفه است وارد شده و از همین جهت نحویان بشعر ابوتمّام استشهاد نمی‌جستند مگر بندرت و آن را هم علّتی درکار بوده است چنانکه ابوعلی فارسی در یکی از ابواب کتاب الایضاح باین بیت ابوتمّام جسته است:

من کان مرعیٰ عزمه و همومه   روض الامانی لم یزل مهزولاً

و علّت این بوده است که ابـوعلی کـتاب الایـضاح را بـرای عـضدالدّوله تـالیف کـرده و عضدالدّوله این بیت را خوش داشته و بسیار می‌خوانده است. وفیات الاعیان ج ۱ ص ۱۴۳

۱۳۲۵ . محمّدهای سه گانه و مجامیع حدیث شیعه

محمّدهای سه گانه اوائل:

شیخ کلینی متوفّی ۳۲۹ محمّد بن یعقوب، صاحب کتاب کافی. شیخ صدوق ابن بابویه

متوفّی ۳۸۱ محمّد بن علی، صاحب کتاب من لایحضره الفقیه. شیخ طوسی متوفّی ۴۶۰ محمّد بن حسن، صاحب کتاب تهذیب و استبصار

محمّدهای سه گانه اواخر:

شیخ حرّ عاملی متوفّی ۱۱۰۴ محمّد بن حسن، صاحب کتاب وافی. علّامه مجلسی متوفّی ۱۱۱۱ محمّد باقر صاحب کتاب بحار الانوار. ملّا محسن فیض متوفّی ۱۰۹۱ محمّد بن مرتضی، صاحب کتاب وسائل الشّیعة.

ریحانةالادب ج ۳ ص ۴۹۳

۱۳۲۶. حرف زیاده

مبرّد از مازنی پرسید: حروف زیاده کدامند؟ او پاسخ داد:

هـــویت السّـــمان فشـــیّبننی　　و قد کنت قدما هویت السّمان

شرح شافیهٔ ابن حاجب ج ۲ ص ۳۳۱

۱۳۲۷. طبّ خردسالان و سالخوردگان

کتاب سیاسة الصّبیان و تدبیرهم، تالیف ابن الجزّار القیروانی، المتوفّی ۳۶۹ تحقیق و تقدیم الدّکتور محمّد الحبیب الهیله. الدّار التّونسیه للنشر، تونس ۱۹۶۸.

ابن الجزّار کتاب دیگری تحت عنوان: طبّ المشایخ و حفظ صحّتهم داشته که در مجموعه‌ای است که طبقات ابن جلجل در آنست و اسماعیل بودربه رسالهٔ دکتری خود را در دانشگاه الجزایر در سال ۱۹۵۲ دربارهٔ آن نوشته است. مقدّمه سیاسة الصّبیان ص ۴۳

۱۳۲۸. سکته

رازی می‌گوید: سکته از امتلاء عروق و شرایین پیدا می‌شود که نفس کشیدن ناممکن می‌شود و بدن چنان سرد می‌گردد که از حس و حرکت باز می‌ماند. حاوی ج ۱ ص ۱۳

۱۳۲۹. یهودیان

فانفرد اهل الذّمه من الیهود بصناعة الصّیاغة و اختلفوا فیها و اقاموا لها سوقا لانفسهم بعد ان کانوا فی الحرف المتهنة کالصّباعة و الدّباغة و الصّبارة و المیاره و اکثرهم حمّالین و خیّاطین و کیّالین. الدّوحة المشتبکة فی ضوابط دارالسّکّه ابوالحسن علی بن یوسف الحکیم. مادرید ۱۳۷۹

۱۳۳۰. متطبّب (= پزشک نما)

.... او یروم ان ینجی السّفینة و هو یتعلّم علم الملاحة او یشفی المریض و هو یتعلّم

الطّبّ کمایقال انّ متطبّبا شفی انسانا دواء مسهلا فافرط به الاسهال فرفع الیه امره فجعل ینظر فی الکتب بماذا یقطع الاسهال المفرط فمات العلیل اثناء ذلک. تفسیر مابعدالطّبیعة ص ۴۸. ابن مکّی در کتاب «تثقیف اللّسان و تلقیح الجنان» خود اینکه طبیب را متطبّب می‌گویند انتقاد کرده است. ص ۱۴۱

۱۳۳۱ . منطق

و کان یرمی ابو زید بالالحاد فحکی عن البلخی انّه قال هذا الرّجل مظلوم یعنی ابا زید و هو موحّد انا اعرف به من غیری و انّا نشأنا معاً و انّما اتی من المنطق و قد قرانا المنطق و ما الحدنا بحمداللّه. الفهرست ص ۱۹۸

۱۳۳۲ . هر که چمد چرد

عبداللّه بن طاهر توقیع کرد «من سعی رعی و من لزم المنام رأی الاحلام» و این معنی از توقیعات انوشروان گرفته شده که او می‌گفت: هرک رود چرد هرک خسبد خواب بیند. المحاسن و الاضداد ص ۱۲۸. این تعبیر در این دو بیت از ناصر خسرو دیده می‌شود:

در جهان دین بر اسب دل سفر بایدت کرد　　گر همی خواهی چریدن مر ترا باید چمید
چمیدن بنیکیت باید که مرد　　ز نیکی چرد چون بنیکی چمد

دیوان ۲۱/۲۵ و ۱۲۸/۴۵

۱۳۳۳ . فی تسطیح الصّور و تبطیح الکور

از کتابهای ابوریحان بیرونی که متن آن بوسیله J. L. Berggrn بر اساس نسخهٔ لیدن شمارهٔ ۱۵ مجموعهٔ خطّی شرقی ۱۰۶۸ تصحیح و با ترجمهٔ انگلیسی و تحقیق در محتویٰ و مطالب آن در مجلهٔ تاریخ العلوم العربیّه (ج ۶ شماره ۱ و ۲، حلب ۱۹۸۲)، ص ۱۱۲ - ۸۳ چاپ شده است. در همین مقاله اشاره به ترجمهٔ آلمانی و روسی و ازبکی آن نیز شده است.

۱۳۳۴ . عربی و فارسی

لبس الشّتاء من الجلید جلوداً　　فالبس فقد برد الزّمان برودا
کم مؤمن قرصته اظفار الشّتا　　فغدا لاصحاب الجحیم حسودا
و تری طیور الماء فی أرجائها　　تختار حرّ النّار و السّفودا

باخرزی

چرخ و زمین ز برف و ز یخ کرد برگ و ساز
دریوش آستین که دی آمد ز در فراز
بس مؤمن بهشتی کز خوف رنج دی
خواهد که در میان جهنّم شود دراز
هست از کمال شدّت سرما در آبگیر
مرغان آب را بسوی بابزن نیاز
قاضی حمیدالدّین

۱۳۳۵ . نوروز و مهرجان

لک یا سیّدی دعاء الفطر و الاضحی و یوم النّیروز و المهرجان. یتیمة الدّهر ج ۳ ص ۶۶. عید فطر و اضحی (= قربان) اسلامی و عید نوروز و مهرگان ایرانی است. برخی مهرجان را بر نوروز تفضیل می‌داده‌اند و در این باره گفته‌اند:

اخا الفُرس انّ الفرس تعلم انّه — لأطیب من نیروزها مهرجانها

نهایة الارب ج ۱ ص ۱۸۸

۱۳۳۶ . فلسفی منطقی مستهان

مقرئی می‌خواند از روی کتاب — ماءکم غوراً ز چشمه بندم آب
آب را در غورها پنهان کنم — چشمها را خشک خشکستان کنم
آب را در چشمه که آرد دگر — جز من بی مثل با فضل و خطر
فلسفیّ منطقیّ مستهان — می‌گذشت از سوی مکتب آنزمان
چونکه بشنید آیت او از ناپسند — گفت آریم آب را ما با کلند
ما بزخم بیل و تیزی تبر — آب را آریم از پستی ز بر
شب بخفت و دید او یک شیر مرد — زد طپانچه بر دو چشمش کور کرد
گفت زین دو چشمه چشم ای شقی — با تبر نوری بیار ار صادقی
روز برجست و دو چشمش کور دید — نور فایض از دو چشمش ناپدید

مثنوی ص ۱۴۰

اشاره است به آیهٔ شریفهٔ: «قل اِن اصبح ماءکم غورا فمن یاتیکم بماء معین»

۱۳۳۷ . هندسه (= اندازه)

در مفاتیح العلوم خوارزمی این جمله به فارسی نقل شده: اندازه با اختر ماری (=

ستاره شماری، تنجیم) باید. ای الهندسة یحتاج الیها مع احکام النّجوم.

۱۳۳۸ . طبّ ـ تدریس آن در مساجد

در مسجد ابن طولون طب و گاه شناسی تدریس می‌شده و همچنین در جامع الازهر هم تدریس پزشکی رایج بوده. حسن المحاضرة ج ۲ ص ۱۳۸. سیوطی در کتاب سرگذشت شخصی خود یعنی «التّحدث بنعمة اللّه» کیفیّت آموختن پزشکی را از استادی که از روم آمده بود، یادکرده است.

۱۳۳۹ . مکان

المکان هو التّقاء الجسمین المتماسّین فیسمّی موضع تماسّهما مکانا بل یصیر کلّ واحد منهما مکانا لصاحبه. فالارض الان باستدارتها بعضها مکان بعض. و انّما حقیقة الزّمان بقاء هذه الموجودات حالاً بعد اخریٰ من الفلک و مادونه. الامانات و الاعتقادات ص ۷۱

۱۳۴۰ . صعلوک

ابن فضلان در رسالهٔ سفرنامهٔ خود آنجا که مشاهدات خود را در بلاد عجم و اتراک ذکر می‌کند گوید: از ساوه بری آمدیم و یازده روز در آنجا اقامت کردیم و در انتظار احمد بن علی اخا صعلوک بودیم زیرا او در خواررى بود. رسالة ابن فضلان ص ۷۴

۱۳۴۱ . الامانات و الاعتقادات ـ علّت تالیف

و الّذی دعانی الی التّصریح بهذا القول هو ان رایت کثیراً من النّاس علیه فی اماناتهم و اعتقاداتهم. فمنهم مَنْ قد وصل الی الحقّ و هو به عارف سارّ، و منهم من قد وصل الی الحقّ و هو فیه شاکّ غیر متحقّق و غیر متمسّک، و منهم من تحقّق بالباطل علی ظنّ انّه الحقّ فهو متمسّک بالزّور و تارک للمستوی، و منهم من استعمل نفسه فی مذهب ما زمانا و رفضه لخلّة رای فیه ثمّ انتقل الی مذهب اخر و زهد فیه لشیء انکره ثمّ انتقل الی اخر زمانا و رمیٰ به لمعنی افسده عنده فهو مذبذب ما اقام و مثله کمن یرید مدینة و لیس یعرف الطّریق الیها فهو یسلک فرسخاً فی سکّة فیتحیّر فیرجع. الامانات و الاعتقادات ص ۴

۱۳۴۲ . فارسی و عربی

سعدی می‌گوید:

دل زیردستان نباید شکست   مبادا که فردا شوی زیردست

اضبیط بن قریع گوید:

لا تهین الفقیر علّک ان ترکع یوما و الدّهر قد رفعه

شرح شافیهٔ ابن حاجب ج ۲ ص ۲۳۲. در بند ۵۶ از اندرز آذرباد مهر سپندان آمده است: مرد فقیر و بینوا را تمسخر مکن شاید تو نیز روزی بینوا شوی. اخلاق ایران باستان ص ۱۰۷

۱۳۴۳ . طبّ بادیه

و للبادیة من اهل العمران طبّ یبنونه فی غالب الامر علی تجربة قاصرة علی بعض الاشخاص متوارثا عن مشایخ الحیّ و عجائزه و ربّما یصحّ منه البعض الّا انه لیس علی قانون طبیعیّ و لاعلی موافقة المزاج و کان عند العرب من هذا الطبّ کثیر و کان فیهم اطبّاء معروفون کالحرث بن کلده و غیره. مقدّمهٔ ابن خلدون ص ۴۱۴

۱۳۴۴ . جابر (= شکسته بند)

محمّد امین با شیری گلاویز شد تا او را بزمین افکند «... و تبادر النّاس الی الامین فاذا اصابعه و مفاصل یده قد زالت عن مواضعها فاتی بجابر فردّ عظام اصابعه الی مواضعها» مروج الذّهب ج ۴ ص ۲۹۶. حریری گوید:

یـا رازق النّـعاب فـی عُشّـه و جابر العظم الکسیر المهیض

مقامات ص ۱۲۴

۱۳۴۵ . سنگجیل

الفصل السّادس فی وصف عراق العجم و الجبال .... قومس و هو معرّب من کومش و فیه من المدن الدّامغان و سمنان و بسطام و الخوار و بیار و فیه حصون الملاحدة و هم الاسماعیلیّة کما تقدّم القول به. و اعظم حصونهم الالموت و فیه کان یسکن کـبیرهم و نسبت الیه الالة المسمّاة سنکجیل حکمه نافعة و هو ان السّنکجیل صورة قفص و له اوتار شعر و بوجهه مجری السّهم یرمی به الی العدوّ و یکون ثلاثة ارطال دمشقیّه حدیدا الی ما دونها و تکون الاوتار العشرة داخلة الطّرفین فی حلقتین محکمتین و کلّ ذلک معروف و اذا انقطع شعر من شعور الاوتار بطل السّنکجیل الی ان یشدّ له وتر من الشّعر غیر ذلک فی مدّة یومین او دون ذلک فاختار هذا الکبیر ان تکون الحلقات مفتوحات کلّ واحد ثلثا حلقة. کالهلال المجموع الطّرفین فان انقطع وتر کان وتر ادخله موضعه فی اسرع وقت من غیر عطلان. نخبة الدّهر ص ۱۸۴

۱۳۴۶ . ایلیا نصیبینی

در یازدهم ماه شباط سال ۹۷۵ میلادی در شهر سنّ از نواحی عراق بدنیا آمد تحصیلات خود را در دیر قدّیس میخائیل نزدیک شهر موصل انجام داد و مدّتی رئیس کاهنان دیر قدّیس سمعان بود و در سال ۱۰۰۲ بسمت رئیس اسقفان شهر نصیبین منصوب گشت و در ۱۰۴۹ در شهر میّافارقین از دنیا رفت. او تالیفات متعدّدی بزبان عربی و آرامی دارد از جمله کتابهای او بزبان عربی:

۱ ـ کتاب البرهان علی صحیح الایمان که L. Horst آن را بزبان آلمانی ترجمه کرده و منتشر ساخته است. ۲ ـ المجالس السّبعة الّتی جرت بین ایلیّا مطران نصیبین و الوزیر ابی القسم الحسین بن علی المغربی. این مجالس را اب لویس شیخو یسوعی در مجلّهٔ «المشرق» سال بیستم (۱۹۲۲)، ص ۳۳ ـ ۴۴؛ ۱۱۲ ـ ۱۲۲؛ ۲۶۷ ـ ۲۷۲؛ ۳۶۶ ـ ۳۷۷؛ ۴۲۵ ـ ۴۳۴ منتشر ساخته است. ۳ ـ کتاب الوزیر الکامل ابی القسم الحسین بن علیّ المغربی الی مار ایلیّا نصیبین و اعمالها و الجواب من مار ایلیّا المطران و جواب الوزیر الکامل ابی القسم الحسین بن علی المغربی عن رسالة مار ایلیّا مطران نصیبین و اعمالها عند وقوفه علی فصولها. ۴ ـ رسالة فی حدوث العالم و وحدانیّة الخالق تقدّس اسمه و تثلیث الاقانیم. این رساله را اب بولس سباط در کتاب خود موسوم به «مباحث فلسفیّة دینیّة لبعض القدماء من علماء النّصرانیّة» قاهره ۱۹۲۹، ص ۷۵ ـ ۱۰۳ منتشر کرده است.

۵ ـ کتاب دفع الهمّ. این کتاب را خوری قسطنطین پاشا در سال ۱۹۰۲ در قاهره منتشر کرده است.

الاخ جورج رحمة الانطونی در مقدّمهٔ رسالة فی فضیلة العفاف او از ۱۸ کتاب عربی و ۷ کتاب آرامی نام برده که ما ۵ کتاب عربی او را در بالا یاد کردیم. مجلّهٔ المشرق سال ۶۲، ۱۹۶۸ بیروت ص ۳ تا ۱۳ مقدّمه و ص ۱۴ تا ۷۴ متن

۱۳۴۷ . رساله در فهرست کتب الرّازی

پول کراوس این رساله را از روی نسخهٔ منحصر بفرد کتابخانهٔ لیدن (غولیوس ۱۳۳ ص ۳۳ ـ ۴۸) چاپ کرده است و پیش از او قسمتی که مربوط به کتب و اخبار بیرونی بوده است زاخائو در مقدّمهٔ کتاب «الاثار الباقیة عن القرون الخالیة» ص ۳۸ ـ ۴۸ منتشر ساخته و این قسمت را پروفسور ویدمان «E. Widemann» بزبان آلمانی ترجمه کرده است و پروفسور روسکا «J. Ruska» قسمت دیگر راکه مربوط بکتب رازی است ترجمه

كرده است. در اين فهرست علامات زير بكار رفته است: ن: كتاب الفهرست لابن النديم (چاپ اروپا) ص ۲۹۹ ـ ۳۰۲. ص: كتاب عيون الانباء ج ۱ ص ۳۱۵ ـ ۳۲۱. ق: كتاب تاريخ الحكما (چاپ اروپا)

۱۳۴۸ . جاحظ

و قد افتخر الكعبىّ بالجاحظ و زعم انّه من شيوخ المعتزله و افتخر بتصانيفه الكثيرة و زعم انّه كنانى من بنى كنانة بن خزيمة بن مدركة بن الياس بن مضر.

فيقال له: ان كنت كنانيّا كما زعمت، فلم صنّفت كتاب «مفاخر القحطانيّة على الكنانيّة و سائر العدنانيّة» و ان كنت عربيّاً فلم صنّفت كتاب «فضل الموالى على العرب» و قد ذكر فى كتابه المسمّى بمفاخر قحطان على عدنان اشعارا كثيرة من هجاء القحطانيّة للعدنانيّة. و من رضى بهجو آبائه كمن هجا اباه و قد احسن جحظة فى هجاء ابن بسّام الّذى هجا اباه فقال:

من كان يهجو أباه فهجوه قد كفاه   لو انّه من ابيه ما كان يـهجو أبـاه

الفرق بين الفرق بغدادى ص ۱۷۷

۱۳۴۹ . اسباب و علامات

اما اسباب برابر حالات بدن بود و حالات سه بود: يا صحّت بود اعنى درستى، يا بيمارى، يا حالى كه نه درستى مطلق بود نه بيمارى. همچنين اسباب ببرابر اين حالات بود چنانكه سببى بود مر درستى را، و سببى بود مر بيمارى را، و سببى بود مر آن حال راكه نه درستى است و نه بيمارى. اين حالات و اسباب معلوم نگردد مگر بعلامات. هم چنين علامت ببرابر اين حالها بود كه يا علامتى بود مر تن درستى را، يا علامتى بود مر بيمارى را، يا علامتى بود مر آن حال راكه نه درستى است و نه بيمارى. هداية المتعلّمين ص ۱۱۴

۱۳۵۰ . ادرار = شهريّه و مواجب

ثمّ عمّر (= على بن عيسى) الثّغور و البيمارستانات و أدرّ الأرزاق. تجارب الامم ج ۵ ص ۲۸. ادرار به معنى شهريّه و مواجب در شعر سعدى بكار رفته است:

مـــرا در نــظاميّه ادرار بــود   شب و روز تلقين و تكرار بود

۱۳۵۱ . طبّ ـ نجوم

«انّ منفعة صناعة النّجوم فى صناعة الطّبّ ليست باليسيرة» مقالة جالينوس فى انّـه يجب ان يكون الطّبيب الفاضل فيلسوفا (در آغاز رساله). يوحنّا بن ماسويه مى‌گويد: با

انتقال ستارگان ثابت در طول و عرض اخلاق و مزاج‌ها و عادت‌ها دیگرگون می‌شود. النّوادر الطّبیّة الّتی کتب بها یحیی بن ماسویه الی حنین بن اسحق ص ۱۹۸

۱۳۵۲ . قدمای خمسه

و امّا الحرنانیّون فقد اثبتوا خمساً من القدماء: حیّان فاعلان الباری و النّفس و عنوا بالنّفس ما یکون مبدأ للحیاة و هی الارواح البشریّة و السّماویّة، و واحد منفعل و هو الهیولیٰ، و اثنان لاحیّان و لا فاعلان و لا منفعلان و هما الدّهر و الفضاء. امّا قدم الباری تعالی فالدّلیل علیه مشهور. و امّا قدم النّفس و الهیولیٰ فهو بناء علی انّ کلّ محدث مسبوق بمادّة فقالوا: لو کانت النّفس حادثة لکانت لها مادّه و مادّتها ان کانت حادثة افتقرت الی مادّة اخری لا الی نهایة و لزم التّسلسل و ان کانت قدیمة فهو المطلوب. و امّا الدّهر و هو الزّمان فلانّه غیر قابل للعدم لانّ کل ما یصحّ علیه العدم کان عدمه بعد وجوده بعدیّة زمانیّه فیکون الزّمان موجودا حال ما فرض معدوما فهذا محال، فاذا قد لزم من فرض عدمه لذاته محال فیکون واجبا لذاته. و امّا الفضاء فهو ایضاً واجب لذاته لانّ الواجب لذاته هو الّذی یشهد صریح الفطرة بامتناع ارتفاعه و الفضاء کذلک لانّه لوارتفعت لما بقیت الجهات متمیزّة بحسب الاشارات و ذلک غیر معقول.(۱) محصّل فخرالدّین رازی ص ۵۷

۱۳۵۳ . حروف ـ اقسام آن

۱ ـ مهموسه: ستشحثک خصفه ۲ ـ مجهوره: ظلّ قوّ ربض جند مطیع ۳ ـ شدیده: اجدک قطبت ۴ ـ رخوه: لم یروعنّا

۱۳۵۴ . ترجمه از شعر فارسی

عبیدک اصبحوا یوم القتال — کخیّاطین فی شبه المثال
بذرعان القناذرعوا و قطّوا — بانصلهم و خاطوا بالنّبال

هما ترجمة هذین البیتین

چاکران تو گه رزم چو خیّاطانند — گر چه خیّاط نیند ای ملک کشور گیر

---

(۱) اقول هذه حکایة مذهبهم و ما یصلح لان تکون دلائلهم علیه و مال ابن زکریا الطّبیب الرّازی الیٰ ذلک المذهب و عمل فیه کتابا موسوماً بـ«القول فی القدماء الخمسة» و سیأتی القول فی کلّ واحدٍ منها (ذیل) تلخیص المحصّل نصیرالدّین طوسی ص ۵۷.

با گز نیزه قد خصم تو می‌پیمایند   تا ببرّند بشمشیر و بدوزند بتیر

مقدّمهٔ دیوان فضل الله راوندی کاشانی از مرحوم محدّث

۱۳۵۵ . الزّکوة

و یجب دفعها الی الامام مع الطّلب بنفسه او بساعیه لوجوب طاعته مطلقا و یجب دفعها الی الفقیه الشّرعی فی حال الغیبة لوطلبها بنفسه او وکیله، لانّه نائب للامام کالسّاعی بل اقویٰ. و لو خالف المالک و فرقّها بنفسه لم یجز للنّهی المفسد للعبادة. الرّوضة البهیّة فی شرح اللّمعة الدّمشقیّة ج ۲ ص ۵۳

۱۳۵۶ . اصطلاحات موسیقی به فارسی

محمّد بن یحیی بن محمّد الحکم الشّافعی کتاب خود را در بیست باب قرار داده که باب پنجم آن **فی الملهیات و المطربات** است. در میان این باب از الحان معروف و مالوف یاد می‌کند و گوید: و هی اربعة: الاوّل الخراسانی و هو ضرب الاصل و یسمّی الثّقیل و له اقسام. الثّانی الخفیف. الثّالث التّرکی. الرابع الفاختاه (= فاخته) و لها اسباب و نقرات و هزّات و حطّات تجعل بها للوقت من مثله فرقا و یحکم ما اراد به رفقا. و الاوازات (= آوازها) ستّ و الهنوک (= آهنگ‌ها) اثنی عشر: اوّلها الرّست و الحطّات الذّها الدوکاه (= دوگاه) و ثمّ ضوابط اجمل من هذه و هی ثلاث: قبل و بعد و مع و القول و الغزل و الطُرانه (= ترانه) و الجرکاه (= چهارگاه) هی النّوبة الکاملة و الرّتبة الفاصلة الّتی تسمّی المطربیّة. بنیان الممشی إلی تبیان الإنشاء ص ۲۲

۱۳۵۷ . لذّت

القول فی ماهیّة اللّذة و الاذی. قال جالینوس، الالم هو خروج البدن عن حالته الطّبیعیّة فی زمان یسیر و بمقدار کثیر، فان خرج قلیلاً لم یولم و کذلک ان خرّج کثیراً و لکن کان خروجه فی زمان کثیر. قال و اللّذة هی رجوع البدن الی الحالة الطّبیعیّة فی زمان یسیر فان رجعت قلیلاً او کثیراً و لکنّه فی زمان کثیر ظنّ بانّه قد کان ثمّ الم و لم تنعقبه لذّة

و قال غرغوریوس: کلّ وجع و کلّ راحة فانّما هو من استحالة المتضادّات. امّا الوجع فمن استحالتها الی خلاف مجری الطّبیعة و امّا الرّاحة فمن استحالتها الی مجری الطّبیعة

و قال ارسطوطیلس: قال قوم بانّ اللّذة تمام النّقصان. قال: و انّما وقعوا الی ذلک من قبل ضدّها و ذلک لانّهم رأوا الاذیٰ نقصان الشّیء الطّبیعی

قال ابوالحسن: ما قاله جالینوس و غرغوریوس و حکاه ارسطوطیلس کالقریب بعضه

من بعض من جهة المعنی و انّما الاختلاف فیه من جهة العبارة و بعد فانّ ما فیه من الاختلاف غیر بعید. السّعادة و الاسعاد. ص ۵۰

مناقضة هؤلاء. قال ارسطوطیلس ما قالوه فی حدّ اللّذة لا یعمّ جمیع اللّذات لانّ لذّات النّفس و هی اللّذات بالحقیقة لیست بتمام النّقصان قال و ما قالوه انّما یختص بلذّات البدن ص ۵۰

و اقول قد قال افلاطون: بانّ لذّة المعرفة انّما هی تمام النّقصان و یشبه ان یکون انّما قاله علیٰ سبیل التّشبیه. و التّحقیق فیه ما قاله ارسطوطیلس. قال افلاطن: انّ للنّفس لذّات لانّ لها نقصان فانّه لا نقصان اشدّ من نقصان الجهل. قال: و من اجل ذلک یلتذّ بالمعرفة لانّه تتمّ نقصانها بالمعرفة السّعادة و الاسعاد ص ۵۰و ۵۱

حدّ ثالث للّذة. قال ارسطوطیلس: و قال قوم انّها فعل للهیئة الطّبیعیّة غیر ممنوع. قال ابوالحسن هذا قول فیثاغورس و افلاطن فانّهما قالا: اللّذة فعل علی مجری الطّبیعة فلا مانع یمنعها. السّعادة و الاسعاد ص ۵۲

۱۳۵۸ . منطق

تاج الدّین سبکی متوفّی ۷۷۱ نیز عداوت شدیدی با فلسفه داشت حتّی با متکلّمانی که سخن خود را با فلسفه آمیخته بودند دشمنی می‌ورزید و بدون قید و شرط تابع کسانی بود که فتوی بحرمت آن داده بودند ولی منطق را مطلقاً تحریم نکرده بجهت آن که غزّالی که او از ارادتمندانش بوده بمنطق اشتغال می‌ورزید. سبکی می‌گفت برای کسی که قواعد دین در ذهنش استوار نگشته خواندن منطق حرام است ولی برای فقیه مفتی که مشارالیه مذهب خود می‌باشد بدون اشکال است. معید النّعم و مبید النّقم ص ۱۱۱

۱۳۵۹ . غراب البین

نعقت اغربة البین بهم — لارعی اللّه غرابا نعقا
ما غراب البین الّا جمل — سار بالاحباب نصّا عنقا

ترجمان الاشواق ص ۲۱

۱۳۶۰ . جلای وطن

سهل بن محمّد فاسی صوقی گوید:

إذا کنت فی دارٍ یُهینکَ اهلُها — و لم تکُ محبوباً بها، فَتَحَوَّلِ

النّجوم الزّاهرة ج ۵ ص ۵۳

۱۳۶۱ . اسقلبیوس

عامری می‌گوید: پزشکان صناعت خود را به پیشوای خود که معروف به اسقلبیوس است منسوب می‌دارند و ادّعا می‌کنند که او به آسمان عروج کرد و بر احوال آن آگاه گشت. الاعلام بمناقب الاسلام ص ۱۰۶

۱۳۶۲ . زیج حبش

همان زیج معروف به «ممتحن» است که ابوریحان در موارد متعدّد از جمله یافتن آغاز ماه رمضان بدون رؤیت هلال به آن اشاره کرده است. آثار الباقیه ص ۱۹۸. احمد بن عبداللّه حبش حاسب مروزی همزمان با مامون و معتصم در بغداد می‌زیسته و در حساب تسییر کواکب دارای شهرتی بسزا بوده است. تاریخ الحکمای قفطی (ترجمهٔ فارسی) ص ۲۳۳. حاجی خلیفه در مورد او دچار اشتباهی شده و آن اینکه کتابی بنام «زیج حبس الحاسبه» از احمد بن عبداللّهٔ المروزی البغدادی ذکر کرده و نام مولّف را بر کتاب گذاشته است و صحیح آن «زیج حبش حاسب» است. کشف الظّنون ج ۱ ص ۱۵

۱۳۶۳ . الشّفاء Liber sufficientiae

مقالهٔ دالورنی تحت عنوان: یادداشتهائی دربارهٔ ترجمه‌های آثار ابن سینا در قرون وسطی در مجلّهٔ اسناد تاریخ اندیشه و ادب قرون وسطی (AHDL) ج ۳۲ سال ۱۹۵۲. ارسطو و عرب ص ۱۰۵

۱۳۶۴ . دین و فلسفه

از بهر آنکه فیلسوف مرین علما لقبان را بمنزلت ستوران انگاشت و دین اسلام را از جهل ایشان خوار گرفت و این علما لقبان مر فیلسوف را کافر گفتند تا نه دین حق ماند بدین زمین و نه فلسفه. جامع الحکمتین ص ۱۶

۱۳۶۵ . مشبّه، معطّل، مصدّق

و حکوا عن الشّافعی انّه قال: من انتهض لطلب مدبّره فانتهی الی موجود ینتهی الیه فکره فهو مشبّه، و ان اطمئنّ الی العدم الصّرف فهو معطّل، و ان اطمأن الی موجده و اعترف بالعجز عن ادراکه فهو مصدّق. ترجیح اسالیب القران ص ۱۳۹

۱۳۶۶ . عیبهٔ أسرار نبی

قال رسول اللّه فی حقّ علیّ: «خازن علمی» یا «عیبة علمی». ابن ابی الحدید ج ۹ ص ۱۶۵

ناصر خسرو گوید:

عـیبه اسـرار نـبی بُـد عـلی　　　روی سوی عیبهٔ اسـرار کـن

دیوان ۳۴/۹۹

۱۳۶۷ . عمل فتق ـ دشواری آن

و علاج وی آن بود که پوست شکم بکافند (= بشکافند) آن شکاف پدید آید آن گاه آن شکاف را بدوزند و باز آن جراحت را داروی گوشت برآرنده برنهند و این بقیاس آن بود که کسی را شکم بکافنیده بوند بباید دوختن، و از بهر دشـواری را کسـی نکـرده است.
هدایة المتعلّمین ص ۵۵۱

۱۳۶۸ . هن (= مادینگی)

و قال اعرابی

کأنّ هنها عند لمس اللّامس　　　و طأة ظبی فی مکان یابس

و قالت اعرابیّة فی مدح الهن

ان هنی لحسـن کـما تـری　　　کوطاة الثّور الثّنی فی الثّری

المنصوری فی البیزرة ص ۱۹۴

بیاد می‌آورد بیت زیر را:

ز سرّ نهانش که یک حرف بود　　　سُم آهـوی رفـته در بـرف بـود

۱۳۶۹ . مهاجر

اهل صدقه: کسانی که جنگجو نبودند و مهاجرت نکـردند و حـمایت بـیضه اسـلام بعهده آنان بود. اهل فیء: مهاجرین و مجاهدینی که با رفتن بجهاد حفظ اسلام را عهده‌دار شدند. در زمان پیغمبر اهل صدقه را «اعراب» و اهل فیء را «مهاجرین» می‌گفتند. شاعری گفته است:

قد لفّها اللّـیل بـعصلبّی　　　اروع خرّاج مـن الدّوی

مـهاجر لیس بـاعرابـیّ

ماوردی ص ۱۲۸

در الوزراء و الکتّاب آمده: «و بالمهاجر قبل الاعرابی». ص ۲۹

۱۳۷۰ . ملطّفه

تشتمل علی المکاتبات الصّادرة عن المواقف الشّریفة السّلطانیة .... و علی نسخ المطلقات و الملطّفات و البطائق و اوراق الطّریق و نسخ الایمان و الامانات و الهدن و رسم ما یکتب فی العهود و التّقالید و المراسیم و التّواقیع و المناشیر الشّریفة. تثقیف التّعریف بالمصطلح الشّریف، تقی الدّین ابن ناظر الجیش ص ۳

۱۳۷۱ . مقدسی

مقدسی با سی و شش اسم در طیّ مسافرتش خوانده شده: مقدسی و فلسطینی و مصری و مغربی و خراسانی و سلمی و مقری و فقیه و صوفی و ولی و عابد و زاهد و سیّاح و ورّاق و مجلّد و تاجر و مذکّر و امام و مؤذّن و خطیب و غریب و عراقی و بغدادی و شامی و حنیفی و متأدّب و کریّ و متفقّه و متعلّم و فرائضی و استاذ و دانشومند و شیخ و نشاسته و راکب و رسول و ذلک لاختلاف البلدان الّتی حللتها. احسن التّقاسیم ص ۴۳

۱۳۷۲ . نظامیّه

وقتی خبر بناء مدرسه نظامیّه به علمای ماوراءالنّهر رسید برای علم مجلس عزا و ماتم گرفتند و گفتند: کان یشتغل بالعلم ارباب الهمم العلیّة و الانفس الزّکیّة الّذین یقصدون العلم لشرفه و الکمال به، و اذا صار علیه أجرة تدانی إلیه الاخسّاء و أرباب الکسل فیکون ذلک سببا لمهانته و ضعفه. تاریخ التّربیة الاسلامیّة ص ۲۱۵. بنقل از کشف الظّنون ج ۱ ص ۱۵

۱۳۷۳ . جغرافی نویسان پیش از مقدسی

مقدسی گوید: پیش از من **ابو عبداللّه الجیهانی** وزیر امیر خراسان که فیلسوف و منجّم بود فقط از غربا کسب علم کرده بود. و **ابو زید بلخی** مقصودش شکل و صورت زمین بود و بسیاری از امّهات مدن را ترک ذکر گفت و خود بسرزمین‌ها گام ننهاد بطوریکه صاحب خراسان او را طلب کرد تا از او یاری جوید وقتی که به جیحون رسید باو نوشت اگر تو مرا بجهت رأی صائبم خواستی رأی صائب من مرا از عبور از این نهر باز می‌دارد. و امّا **ابن الفقیه همدانی** روش دیگری پیش گرفت و فقط شهرهای بزرگ را در کتابش ذکر کرد و **جاحظ** و **ابن خرداد به** کتابشان مختصر است و فایده بسیاری را در بر ندارد. احسن التّقاسیم ص ۳ و ۴ و ۵

۱۳۷۴ . طبقات مردم در جاهلیّت

ملوک = شاهان، صنائع = خواصّ و نزدیکان شاهان، عباد = خدمت گزاران شاهان، وضائع = مسالح یعنی نگاه بانان و دیده‌بانان، سوقه = عوام مردم. کلمه اخیر از «سیاقة» مشتق است نه از «سوقیّ» و اطلاق بر مفرد و جمع می‌شود رجلٌ سوقة و رجال سوقة. مفاتیح العلوم ص ۱۲۸

۱۳۷۵ . افراد المقال فی امر الظّلال

این کتاب در مجموعهٔ رسائل بیرونی در سال ۱۳۶۷ در حیدر آباد بطبع رسیده است. ابوریحان در آغاز کتاب اشاره می‌کند به اینکه بحث درباره ادراک بصری و مخروطی که میان چشم و اشیا پیدا می‌شود که آیا از شعاعی است که از چشم بیرون می‌آید و به اشیا می‌رسد یا از شعاعی است که از صورت و رنگ اشیا پیدا می‌آید و به رطوبت جلیدی چشم منطبع می‌گردد بحثی فلسفی است که به مباحث نفسانی تعلّق دارد. امّا بحث از نور موجود و آنچه که بآن نور و عدم آن تعلق دارد که ظلّ عام و ظلّ خاصّ نامیده می‌شود از تعالیم ریاضی بشمار می‌آید که مورد عنایت کسانی است که استناد به دین و اعتضاد به مناهج صراط مستبین دارند همچون شیخ ابوالحسن مسافر بن حسن که باین اوصاف متحلّی و به معرفت اوقات نماز مولع است. ابوریحان سپس توفیق شیخ و همچنین کوشش خود را در تحصیل رضایت او از خداوند خواستار می‌گردد. ص ۱ و ۲

این شیخ ابوالحسن مسافر همان کسی است که بیرونی کتاب «تهذیب فصول فرغانی» را برای او تالیف کرده است. ص ۳۲. کتاب «افراد المقال فی امر الظّلال» بزبان انگلیسی ترجمه و در سال ۱۹۷۶ در حلب چاپ شده است.

۱۳۷۶ . قبله

شناخت جهت قبله از مسائل مورد بحث دانشمندان بوده ابوالیسر بزدوی رساله‌ای تحت عنوان: «فی سمت القبلة» دارد و در آن می‌گوید که جهت قبله فقط با حساب ریاضی باید تعیین گردد و فقها به احادیث ضعاف همچون: «القبلة ما بین المشرق و المغرب» و «لا تستقبلوا القبلة عند الخلأو لا تستدبروها و لکن شرّقوا او غرّبوا» استناد کرده‌اند و در این مورد به اشتباه افتاده‌اند. او در همین مورد از جدّ خود ابو محمّد عبدالکریم بن موسی یاد می‌کند که در سفر حجّ خود توجّه به این اشتباه پیدا کرد و در مراجعت از حجّ قبلهٔ مسجد خود را بسمت راست مصلّی تغییر داد. مجلّة تاریخ العلوم العربیّة (حلب ۱۹۸۳)

ج ۷ شماره ۱ و ۲ ص ۳۷ و ۳۴

۱۳۷۷ . پزشکی و علم منطق

ابن جمیع کیفیّت نیاز پزشک به منطق را چنین بیان می‌دارد: چون در پزشکی باید از ظاهر به باطن استدلال شود و این گونه استدلال اشتباه و خطا در آن پیدا می‌گردد بنابراین پزشک ناچار است از صناعتی یاری جوید که ذهن استدلال کننده را بسوی صواب راهنمائی کند و این صناعت همان منطق است که قوّه ناطقه را استوار می‌دارد. المقالة الصّلاحیّة ص ۲۱.

۱۳۷۸ . حوادث بی آغاز ـ استحاله آن

والاصل الرّابع، یشتمل علیٰ ایضاح استحالة حوادث لا اوّل لها و الاعتناء بهذا الرّکن حتم، فانّ اثبات الغرض منه یزعزع جملة مذاهب الملحدة فاصل معظمهم انّ العالم لم یزل علیٰ ما هو علیه، و لم تزل دورة الفلک قبل دورة الیٰ غیر اوّل، ثمّ لم تزل الحوادث فی عالم الکون و الفساد تتعاقب کذلک الیٰ غیر مفتتح، فکلّ ذلک مسبوق بمثله، و کلّ ولد مسبوق بوالد، و کل زرع مسبوق ببذر و کل بیضة مسبوق بدجاجة. الارشاد جوینی ص ۲۵. عین این مطلب درکتاب الامانات و الاعتقادات ص ۶۳ آمده و به دهریّه نسبت داده شده است.

۱۳۷۹ . المُشْرِقة (= مسترقه)

و اما الفرس فانّهم اجروا معاملاتهم علی السّنة المعتدلة الّتی شهورها اثنا عشر شهراً و ایامّها ستّون و ثلثمائة یوم، و لقّبو الشّهور اثنی عشر لقبا و سمّوا الایّام باسامیّ و افردوا الایّام الخمسة الزّائدة و سمّوها «المشرقة» و کبسو الرّبع فی کلّ مائة و عشرین سنة شهرا فلمّا انقرض ملکهم بطل ذلک. النّجوم الزّاهرة ج ۳ ص ۳۳۱. محتمل است که اصطلاح «خمسه مسترقه» به این صورت تغییر یافته است.

۱۳۸۰ . مناصب در جاهلیّت

حجابت = مقام پرده داری بیت اللّه الحرام. رفادت = مردم باندازه توانائی چیزی می‌دادند تا حجّاج اطعام و مهمانی شوند. سقایت = برای آب دادن به حاجیان. دارالنّدوة = خانه‌ای بود در مکّه که در آن گرد می‌آمدند برای مشاورت و اشتقاق ندوة از ندی و نادی است به معنی مجلس. مفاتیح العلوم ص ۱۲۵

۱۳۸۱ . نوروز و مهرگان

هدایایی که از دهقانان عراق در نوروز به شاهان ایران می‌رسید ده ملیون و هدایای مهرگان صد ملیون است سپس آنان بسوی خلفای اسلام حمل می‌کردند. الذّخائر و التّحف ص ۵

۱۳۸۲ . طرجهاره

ابوالفتح کشاجم در قطعه‌ای بدین مطلع آن را توصیف کرده است:

روح من الماء فی جسم من الصَّفر   مؤلّف بلطیف الحسّ و الفکر

نهایة الارب ج ۱ ص ۱۵۵

تصویر «طرجهارة» در ص ۸۳ مقدّمهٔ کتاب علم السّاعات و العمل بها آمده است.

۱۳۸۳ . هولاکو

هنگام حمله به شهر حلب منزل برخی از علما را با فرمانی محل امن قرار داد و افزون بر پنجاه هزار نفر که به این خانه‌ها پناهنده شدند از مرگ نجات یافتند، نویری می‌گوید: «و لم یسلم ممّن کان بحلب إلّا من التجأ إلی أماکن کان مع اهلها فرمانات من هلاکو». نهایة الارب ج ۲۷ ص ۳۸۷

۱۳۸۴ . امتحان خورشید

ابونصر عراق رساله‌ای دربارهٔ امتحان شمس دارد و در آغاز آن چنین گوید: تامّل کردم ـ خداوند تو را یاری گرداناد ـ در رسالهٔ محمّد بن صباح در آزمایش موضع خورشید و میل و وسعت بر آمدن گاه و چگونگی مسیر آن و بنابر آنچه که خواستی آن را اصلاح کردم و برای مواد اصلاح شده اقامه برهان نمودم ولی من او را در اینکه به سابقیّت خود در روشی که در آن آورده افتخار کرده متجاوز از حدّی که در خور آن است یافتم زیرا او روش خود را بر این بنیاد نهاده که مسیر خورشید میان رصد اوّل و رصد دوّم برابر مسیر آن است میان رصد دوّم و رصد سوّم زیرا روزهای هر رصد برابر روزهای رصد دیگر است. رسالة فی امتحان الشّمس ص ۲. او در پایان می‌گوید: «از آنچه که محمّد بن صباح در رساله خود آورده است چیزی باقی نماند که نیازمند به یادآوری و اقامه برهان بر آن باشد» و سپس خواننده را به کتاب خود موسوم به «المجسطی الشّاهی» ارجاع می‌دهد. ماخذ پیشین ص ۱۵

۱۳۸۵ . نوروز ـ اشتقاق فعل از آن

از این کلمه فعلِ نَوْرَزَ در عربی بکار رفته است:

نـــورز النّــاس و نـــورز   تُ و لکـــن بـــدموعی
و ذکت نـــارهم، و النّـــا   رمـــا بـــین ضـــلوعی

نهایة الارب ج ۱ ص ۱۸۷

۱۳۸۶ . طبیب حاذق

اذا لم یشاهد الطّبیب مزاج المریض فی حال صحّته لم یعرف قوّة مرضه من ضعفه و لا جری فی علاجه علی ما ینبغی. النّوادر الطّبیّة ص ۲۲

۱۳۸۷ . حکمت

انّ الحکمة طاهرة مقدّسه غیر فاسدة و لادنسة فلا ینبغی لنا ان نستودعها الّا الانفس الحیّة و ننزعها عن الجلود المیّتة و نصونها عن القلوب المتمرّدة. مختار الحکم ص ۸۲

ناصر خسرو می‌گوید:

حکمت نشود یکتا مر طبع شما را   تا از طلب مال شما پشت دوتـایید

دیوان ۱۶/۲۱۳

۱۳۸۸ . واضع نوامیس

افلاطون سقراط را با بروسوماخس مقایسه کرده و گوید: بروسوماخس قـدرتش بـر تادیب جوانان و تادیب جمهور مردم بیش از سقراط بود ولی سقراط توانائی بر فـحص علمی بر عدالت و فضائل و نیروئی بر محبّت داشت و فیلسوف و پادشاه و واضع نوامیس باید که قـادر بـر اسـتعمال هـر دو طـریق بـاشند طـریق سـقراط را بـا خـواصّ و طـریق بروسوماخس را با جوانان و جمهور بکار برد. فلسفة افلاطون و أجزاتها، فارابی، ج ۲ ص ۲۲

۱۳۸۹ . غزّالی

او می گوید: پاره از مردم که خود را برتر از همگنان می‌دانستند وظائف اسـلامی را ترک و شعائر دینی را تحقیر کردند و سبب کفرشان این بود که اسماء وحشتناکی از قبیل سقراط و بقراط و افلاطون و ارسطو بگوششان خورد و دیدند که پیروان اینان با اینکه در علوم هندسه و منطق و طبیعیّات و الهیّات دقتی دارند منکر شرایع و ادیانند این فکر در ایشان ظهور کرد که گه اگر راه ادیان حق می‌بود این دانشمندان آنرا دنبال می‌کردند. تهافت

الفلاسفة ص ۶۳. سپس گوید: که مهمترین مترجم کلام ارسطو فارابی و ابن سینا هستند و ما اکتفا می‌نمائیم که سخن آنانرا در مباحث مختلفه ابطال کنیم (در ۲۵ مسئله)

۱۳۹۰ . بقراط ـ طبابت مجانی

جالینوس می‌گوید که بقراط دعوت اردشیر شاه ایران را برای درمان اجابت نکرد ولی فقرای شهر قرانون (= Qranon) و تاسو (= Thasos) را معالجه می‌کرد. فی انّه یجب ان یکون الطّبیب الفاضل فیلسوفا ص ۲۰

۱۳۹۱ . لذّت

فصل فی سلوک الحکماء المتألّهین. کل لذّة فانّما هی بادراک ما هو کمال واصل الی الشّیء حتّی ان کان وصول دون ادراک فلا یلتذّ و ینبغی ان لا یکون مانع عن کون الواصل کمالاً فی حالة الوصول، او عن ادراک ذلک و ان کان کمالا. و کلّ الم فبادراک شرّ و آفة واصل الی الشّیء علیٰ ما ذکر، و قد یصل و لا یتالّم به الشّیء لعدم الشّعور، و اعتبر بالسّکران: اذا ضرب اوزاره المعشوق و هو طافح فانّه لا یتالّم ـ ای بالاوّل ـ و لا یلتذّ ـ ای بالثّانی و لکلّ من المدرکات لذّة و الم بحسبه حتّی انّ اللّذة الشّمیّة او الذّوقیّة لا تتعلّق بالبصروا السّمع. و النّفس کمالها فی استکمال قوی ـ نظریّة و عملیّة ـ لها. امّا النّظریّة فبادراک المعقولات، و امّا العملیّه فباستعلاء النّفس علی البدن و بتوسّط فی جمیع ماتدبّره من القوی بحیث لا یخرج الی افراط و تفریط، فاذا وصل الیها کمالها فتلتذّ و اذا انتفی کمالها او حصل مع ذلک ما یضادّ الکمال ـ کالجهل المرکّب و هو عدم اعتقاد الحقّ مع اعتقاد نقیضه ـ فتتالّم. مجموعة فی الحکمة الالهیّة، ج ۱ ص ۵۰۰ ـ ۵۰۳

۱۳۹۲ . فاطمیون

در ذیل شرح حال محمّد بن موفّق خبوشانی متولّد ۵۱۰ در خبوشان از بلاد نیشابور که از فقها و صوفیان زمان خود بوده است گوید: .... و علی یده کان خراب بیت العبیدّیین الرّفضة الّذین یزعمون انّهم فاطمیّون و انّما هم ینسبون الی شخص اسمه عبید قیل انّه یهودیّ و قیل مجوسیّ من اهل سلمیّة دخل المغرب و ملکها و بنی المهدیة و تلقّب بالمهدی، و کان زندیقا خبیثا عدوّا الاسلام قتل من الفقهاء و المحدّثین امما و بقی هذا البلاء علی الاسلام من اوّل دولتهم الی اخرها و ذلک من ذی الحجّة سنة تسع و تسعین و مائتین الی سنة سبع و ستّین و خمسمائة. و قد بیّن نسبهم جماعة منهم القاضی ابوبکر الباقلانی فانّه کشف فی اوّل کتابه المسمّی بکشف الاسرار الباطنیّة بطلان نسب هولاء الی

الامام علی کرّم اللّه وجهه و هم اربعة عشر رجلاً منهم ثلاثه بافریقیّة و هم الملقّبون بالمهدی و القائم و المنصور واحد عشر بمصر و هم المعزّ و العزیر و الحاکم و الظّاهر و المستنصر و المستعلی و الآمر و الحافظ و الظّافر و القائم و العاضد. و هو اخرهم. طبقات الشّافعیّة ج ۴ ص ۱۹۰

۱۳۹۳ . باطنیّه

و باطنیانرا بدان وقت اسمی و لقبی بوده است و بهر شهری ایشان را بنامی دیگر خوانده‌اند بحلب و مصر **اسماعیلی** خوانند و ببغداد و ماوراءالنّهر و غزنین **قرمطی** خوانند و بکوفه **مبارکی** و ببصره **راوندی** و **برقعی** و بری **خلفی** و **باطنی** و بگرگان **محمرّه** و بشام **مبیضّه** بمغرب **سفیدی** و بلحسا و بحرین **جنّابی** و باصفهان **باطنی** و ایشان خویشتن را **تعلیمی** خوانند. سیاست نامه ص ۲۳۶

۱۳۹۴ . سبعیّات (= هفتگان‌ها)

جاء الشّتاء و عندی من حوائجه — سبع اذا القطر عن حاجاتنا حبسا
کیس و کنّ و کانون و کاس طلا — مع الکباب و کسّ ناعم و کسا

از ابن قزل:

عجّل الیّ فعندی سبعة کملت — و لیس فیها من اللّذات اعواز
طار و طبل و طنبور و طاس طلا — و طفلة و طباهیج و طنّاز

از صفدی:

ان قدّر اللّه لی بالعمر و اجتمعت — سبع فما انا فی اللّذات مغبون
قصر و قدر و قوّاد و قحبته — و قهوة و قنادیل و قانون

از دیگری:

اذا بلغت من الدّنیا و لذّتها — سبعا فانّی فی اللّذات سلطان
خمر و خود و خاتون و خاتمها — و خضرة و خلاعات و خلّان

النّجوم الزّاهرة ج ۵ ص ۳۵۹

۱۳۹۵ . زیدی و حنفی

علیّ بن ابراهیم حسینی متوفّی ۵۳۹ می‌گفت: انا زیدی المذهب لکن افتی علی مذهب السّلطان یعنی مذهب ابی حنیفه. و قال ابن عساکر: سئل عن مذهبه فی الفتوی و کان مفتی اهل الکوفة. فقال: انا افتی بمذهب ابی حنیفة ظاهراً و بمذهب زید تدیّنا.

طبقات المفسّرین ص ۲۷

۱۳۹۶ . فارسی در سیاق عربی

جاحظ در کتاب المحاسن و المساوی گوید که دراهم در زمان عبدالملک بن مروان کسرویّه (= خسروانی) بود و بر روی آن نوشته بود: «نوش خور» ای کُل هنیئاً

۱۳۹۷ . موش بیمارستان

و لا عن العروق الّتی حصلت معرفتها بالقیاس و العروق الّتی عرفت بالتّجربة و الّتی ادرکت علی جهة الوحی فی المنام فذلک ممّا یعرفه فار البیمارستان. دعوة الاطبّا ص ۱۷

۱۳۹۸ . آمل

معنی آمل به لغت ایشان «آهوش» است و «هوش» و «مل» مرگ را گویند و بدین کنایت است از آنکه ترا مرگ هرگز مباد. تاریخ طبرستان ص ۷۲

۱۳۹۹ . دعد و رباب

توئی مجنون و گیتی لیلی تو — چه جای قصّهٔ دعد و ربابست

تاریخ طبرستان ص ۳۰۱

ناصرخسرو گوید:

چند گفتی و بر رباب زدی — غزل دعد بر صفات رباب

دیوان ۹/۱۳

۱۴۰۰ . بزرجمهر

بعد از ذهاب دولت اکاسره او با طبرستان آمد از او پرسیدند: لم فسد ملک آل ساسان و فیهم مثلک؟ قال: لانّهم استعانوا باصاغر الرّجال علی اکابر الاعمال فآل امرهم الی ما آل. تاریخ طبرستان ص ۱۳۵

۱۴۰۱ . معروف کرخی

ابن ابی الحدید در فضائل حضرت علی علیه السّلام می‌گوید که هر فضیلتی به او منسوب است و هر فرقه‌ای به او منتهی می‌گردد. و سپس یکایک از علوم و معارف و کیفیّت انتساب و ختم آنها به آن حضرت را یاد می‌کند، و به علوم طریقت و حقیقت و احوال تصوّف که می‌رسد می‌گوید که ارباب این فن در همه بلاد اسلام به آن حضرت می‌پیوندند و سپس از میان آنان شبلی و جنید و سری سقطی و ابویزید بسطامی و در پایان ابو محفوظ معروف کرخی را یاد می‌کند. شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۱۹

۱۴۰۲ . کستج

.... لوحی بیرون افتاد کوچک از مس زرد برو سطرها بخط کستج نبشته کسی را که بر آن ترجمه واقف بود بیاوردند گفت برین لوح نبشته: نیکان کنند و وذان (= بدان) کنند و هر که این کند سال واسر (= بسر) نبرد. تاریخ طبرستان ص ۷۲

۱۴۰۳ . سفیر

شاهان ایران تا کسی را نمی‌آزمودند بسفارت نمی‌فرستادند و سفیر می‌بایست دارای هوشی وافر و بیانی رسا باشد و اردشیر بن بابک گفته است: چه خونهای ناحقّی که رسول ریخته است و چه سپاهیانی کشته و لشکریانی مغلوب و حرماتی هتک و مالهائی غارت و پیمانهائی شکسته شده بعلّت خیانت و دروغ‌های رسول و بسا اتفاق می‌افتاد که اگر فرستاده یک تن بود تنی دیگر را و اگر دو تن دو تن دیگر را می‌فرستاد بدون اینکه هم را بشناسند و از مقصود یکدیگر باخبر باشند تا اینکه مبادا یکی بعلّت غرض شخصی ذهن طرف را مشوب سازد. التّاج ص ۲۱۵

۱۴۰۴ . قاضی القضاة

در زمان شاپور ذوالاکتاف وقتی موبد موبدان درگذشت مردی را از کوره اصطخر بدو معرفی نمودند که شایستگی این را دارد که قاضی القضاة کشور بشود در دانش و خداشناسی و امانت. او را بطعامی دعوت نمود این مرد حرص و ولعی به خوردن از خود نشان داد شاه گفت: برخیز و به شهر خود روانه شو کسی که در پیشکاه شاهان چنین به خوردن حریص باشد بمال رعیّت و بیچارگان حریص‌تر خواهد بود. التّاج ص ۵۵

۱۴۰۵ . نحویان

النّحویون جنس تحته ثلاثة انواع: مدنیّون، کوفیّون، بصریّون، البصریّون نوع تحته عدة اشخاص منهم سیبویه. شرح لمع ابن جنّی ص ۱

۱۴۰۶ . رستم و اسفندیار

نضر بن حارث در حیره داستان شاهان ایران و رستم و اسفندیار را آموخته بود و هر گاه که پیغمبر در مجلسی یاد از خدا می‌کرد و مردم را از عذاب او می‌ترساند و از خشم خدا بر امّت‌های گذشته سخن می‌گفت او ناگاه برمی‌خاست و می‌گفت: ای گروهِ قریش سوگند که من از او نیکوتر سخن می‌گویم بسوی من آئید تا بهتر ازو با شما سخن گویم سپس برای آنان از شاهان ایران و رستم و اسفندیار می‌گفت. سیرة النّبی ج ۱ ص ۳۲۰

مولانا جلال الدّین رومی گفته است:

شـــاهنامه یـا کـلیله پـیش تـو همچنان باشد که قران از عتو

مثنوی ص ۴۱۶

۱۴۰۷ . الکیّ = داغ کردن

زهراوی گوید: داغ کردن با آتش بهتر است از سوزاندن با دوای تند زیرا آتش جوهری است مفرد و فعل آن از عضوی که داغ شده تجاوز نمی‌کند و به عضو مجاور زیان فراوانی نمی‌رساند در حالی که داغ کردن با دارو فعل آن تجاوز به اعضای دیگر می‌کند و چه بسا که بیماری صعب العلاج و یا مرگ را بوجود آورد. او سپس گوید: اگر نه این بود که مناسب این کتاب نبود من برای شما سرّ غامض آتش و کیفیّت فعل آن در اجسام و نفی امراض را برای شما با کلام فلسفی برهانی بیان می‌کردم. التّصریف ص ۱۱

۱۴۰۸ . زهراوی

زهراء مونث ازهر (= تابان و درخشنده)، الزّهراء مدینة صغیرة قرب قرطبة بالاندلس اختطّها عبدالرّحمن النّاصر بن محمّد بن عبداللّه بن محمّد بن عبدالرّحمن بن الحکم بن هشام بن عبدالملک بن مروان بن الحکم الاموی و هو یومئذ سلطان تلک البلاد فی سنة ۳۲۵. معجم البلدان ج ۲ ص ۹۶۲

۱۴۰۹ . حدوث عالم

سعید بن یوسف الفیّومی مقالت اوّل از کتاب خود را تحت عنوان «فی انّ الموجودات کلّها محدثة» آورده است. او می‌گوید که اصل «انّ الاشیاء احدثت لامن شیء» را حواسّ در نمی‌یابد و معاینه صورت نمی‌پذیرد بلکه اثبات آن از طریق استدلال به معقول حاصل می‌شود. و سپس می‌گوید اصحاب مذاهب مختلف نیز نمی‌توانند مذهب خود را از راه حسّ و بیان باثبات رسانند:

..... لانّ **اصحاب الدّهر** راموا و تأوّلوا اثبات شیء لا اوّل له و لا آخر و لم تقع حاسّتهم علیٰ شیءٍ احسّوه فادرکوه انّه لا اوّل و لا آخر و انّما یرومون اثبات ذلک بعقولهم. و **اصحاب الاثنین** یجتهدون فی اثبات اصلین ضدّین منفردین امتزجا فکانت الدّنیا و لم یشاهدوا ضدّین منفردین و لاکیف یمتزجان و یختلطان، و انّما یحاولون الاستدلال علی ذلک بالعقول. و **اصحاب الطّینة القدیمة** یقصدون اثباتها هیولی شیء لا حرارة فیه و لا برودة و لا رطوبة و لا یبوسة انقلب بقوّة ما فصارت فیه هذه الاربع و هم فلم یدرک

حسّهم شیئا لیس فیه واحد من هذه و لا کیف ینقلب فتحدث فیه و انّما قصدهم ان یقفوا علیه من طریق قیاس العقل و کذلک سائر المذاهب. الامانات و الاعتقادات ص ۳۱

۱۴۱۰ . منارة اسکندریّة

عبیداللّه بن یحیی بن خاقان وزیر متوکّل زمانی که در اسکندریّه مصر بود چنین پنداشت که باید افطار نکند تا وقتی که خورشید از همهٔ اقطار زمین غروب کند از این روی مردی را فرمان داد تا بالای منارهٔ اسکندریّه رود و سنگی همراه خود داشته باشد و هرگاه ناپدید شدن خورشید را دید سنگ را به پائین افکند. او این عمل را انجام داد و سنگ بعد از نماز عشای دیگر بزمین رسید و او افطار خود را در آن زمان کرد و وقتی هم که به سرّ من رای رفت همین وقت افطار کرد. التّنبیه و الاشراف ص ۴۲

مسعودی پس از نقل داستان فوق اشاره به جاهل بودن عبیداللّه به امر شرق و غرب می‌کند چه آنکه نزد دانشمندان آن زمان مسلّم بوده که زمین کروی است و طلوع و غروب خورشید و سایر ستارگان در همهٔ نواحی زمین در یک وقت نیست بلکه طلوع آنها بر نواحی شرقی زمین پیش از طلوع آنهاست در نواحی غربی و غروب آنها در نواحی شرقی نیز پیش از غروب آنها در نواحی غربی است. جوامع علم النّجوم ص ۱۱

۱۴۱۱ . قبله

نصر بن عبداللّه المهندس در آغاز رساله خود موسوم به استخراج سمت القبلة سبب تالیف رساله را چنین یاد می‌کند: ضرورت ایجاب می‌کند که مردم اقدام به ساختن شهرها و ساختن مسجد کنند و همچنین نیازمندند که سمتی را که باید محراب را در آن بسازند بدانند بجهت آنکه نصب محراب برای آنست که امام روی خود را بسوی بیت الحرام نماید و نماز امام خود نماز نمازگزاران نیز هست و دانستن قبله از طریق حساب دشوار است و من طریق آسان را برای یافتن آن که از آلتی که شبیه نیم کره است استفاده می‌کنم. او سپس این طریق را به تفصیل بیان می‌دارد. مجلّة تاریخ العلم العربیّة ج ۶ شماره ۱ و ۲، ۱۹۸۲، ص ۱۲۸

۱۴۱۲ . ارسطو

قطعنا الاخوّة من معشرٍ　　　بهم مرض من کتاب الشّفا
فماتوا علی دین رسطالیس　　　و متنا علی ملّة المصطفی

صون المنطق و الکلام عن المنطق و الکلام ص ۵

قال الامام الشّافعی: ما جهل النّاس و لا اختلفوا إلّا لترکهم لسان العرب و میلهم الی لسان ارسطوطالیس. حاشیهٔ ملل و نحل ج ۳ ص ۴۸

و دربارهٔ فارابی و ابن سینا که دنباله روان ارسطو بودند چنین گفته شده است:

قد ظَهَرَتْ فی عصرنا فرقة — ظهورها شؤمٌ علی العصر

لا تقتدی فی الدّین الّا بما — سَنَّ ابنُ سینا و ابونصر

التّراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیّة ص ۱۵۳

۱۴۱۳ . مشایخ علم نحو

جمال الدّین قفطی متوفّی ۶۲۴ می‌گوید که او از مشایخ خود در علم نحو و لغت که در تصنیف و تدریس و روایت از آنها استفاده کرده و محلّی که این مشایخ و استادان زندگی می‌کرده‌اند بدین ترتیب ذکر نموده است: حجاز، یمن، بحرین، عمان، یمامه، عراق، سرزمین فارس، جبال، خراسان، گرمسیر، غزنه، ماوراء النّهر، آذربایجان، مذار، ارمینیّه، موصل، دیار بکر، دیار مُضَر، الجزیره، عواصم، شام، ساحل دریای روم، مصر، افریقیة، مغرب، جزیره اندلس، جزیره سیسیل. إنباه الرّواة علی أنباه النّحاة ج ۱ ص ۳۷

۱۴۱۴ . جرّاحی در زمان پیغمبر اکرم (ص)

و یذکر عن ابی هریره: «انّ النّبی امر طبیبا ان یبّط بطن رجل اجوی البطن. فقیل: یا رسول اللّه هل ینفع الطّب؟ قال: الّذی انزل الدّاء انزل الشّفاء فیما شاء. طبّ النّبی ۱۸۵

۱۴۱۵ . فدائیان اسماعیلی

درین سال سلطان داود بن سلطان محمّد شاه بن سلطان محمّد شاه بن سلطان ملکشاه بن سلطان الب ارسلان بن داود بن میکائیل بن سلجوق بن دقماق سلجوقی که صاحب آذربایجان و نواحی دیگر بود وفات یافت و سبب آن بود که روزی در بازار تبریز سواره عبور می‌کرد گروهی از باطنیان جستند و او و گروهی از یارانش راکشتند و در تبریز مدفون گردید. النّجوم الزّاهرة ج ۵ ص ۲۷۱ ذیل حوادث سال ۵۳۷

۱۴۱۶ . طبّ نظری و عملی

الطبّ حفظ صحّة برء مرض — من سبب فی بدن عنه عرض

قسمته الاولی لعلم و عمل — والعلم فی ثلاثة قد اکتمل

الارجوزة فی الطّبّ ص ۱۲

۱۴۱۷ . الاسطقسّ

الباب الحادی عشر فی ما الاسطقس؟ الاسطقسّ هو الشّیء الّذی فی الغایة و الشّیء الّذی فی الغایة لا ینحلّ لانّه غیر مرکّب لانّ کلّ مرکّب ینحلّ الی الشّیء الّذی رکّب منه. و قد یوصف الاسطقسّ بانّه اقلّ اجزاء الشّی الّذی هو له اسطقسّ، نروم بذلک انّه جزء مفرد بسیط من اجزاء الشّی الّذی هو له عنصر. و الشّیء المفرد البسیط یقال علی وجهین: احدهما عند الحسّ و الآخر عند الطّبیعة. فالجزء من الجسم الّذی هو احد اسطقسّاته المفرد عند الحسّ هو بمنزلة احد الاعضاء المتشابهة الاجزاء الّتی الجزء الصّغیر منها بحدّ الکبیر، مثل العظم و العصب و العرق فانّ کلّ جزء منها و ان صغر یسمّی باسم الکبیر و یحدّ بحدّه، و هذه و ان کانت مفردات عند النّظر فانّها مرکّبه فی الحقیقة من الاخلاط اعنی الدّم و البلغم و المِرّة الصّفراء و المِرّة السّوداء و المفردات عند الطّبیعه هی النّار و الهواء و الماء و الارض لانّ هذه عُلِمنا بانّها اسطقسّات لیس علماً حسّیاً بل علم عقلیّ. الرّوضة الطّبیّة ص ۱۹ و ۲۰

۱۴۱۸ . علوم عربیّه

هیچ علمی از علوم اسلامی نیست اعم از فقه و کلام و تفسیر و حدیث مگر آنکه نیاز آن به علوم عربیّه آشکار است. بسیاری از مسائل اصول فقه و مسائل آن مبتنی بر علم اعراب (= نحو) است. تفسیرهای قران مشحون است به روایاتی که از سیبویه و اخفش و کسائی و فرّاء و دیگر نحویان بصری و کوفی نقل شده است. المفصّل ص ۲

۱۴۱۹ . ابن العمید

متنبّی در مدح ابن العمید گفته است:

مَنْ مبلغ الاَعراب انّی بعدها — شاهدتُ رسطالیسَ و الاسکندرا
و سمعتُ بطلمیوس دارِسَ کُتبه — متملّکا متبدّیا متحضّرا

شرح تبیان ج ۱ ص ۳۸۱

و همچنین:

عربیّ لسانه فلسفیّ — رأیه فارسیّة اعیاده

شرح تبیان ج ۱ ص ۲۹۷

۱۴۲۰ . عربی و فارسی

اعزّ النّاس نفسا من تراه — یعزّ النّفس عن ذلّ السّؤال

و یـــقنع بـــالکفاف و لا یـــبالی بـــفضل فـــات عـــن جـاه و مـال
فکـــم دقّت و رقّت و اســـترقّت فـــضول العـــیش أعـــناق الرّجـال
آن کس بود عزیزتر اندر جهان که او نفس عـزیر را نـدهد خـواری سؤال
قانع شود بـوجه مـعاش و نـباشدش باک ار کمی رسد بفزونی جاه و **مال**
ای بس که بـنده مـی‌کند آزاد مـرد را فضل معاش و می‌شکند گردن رجال

دیوان ابن یمین ص ۱۹۴

۱۴۲۱ . الحمیّات (=تب‌ها)

قال اسحق: و قبل ان نبتدیء بذکر هذه الحمیّ فیجب ان نقدّم البحث عن الذّبول و نخبر بماهیّته و صورته و اسبابه و اقسامه، و ما منه یکون مع حمیّ، و ما منه یکون بغیر حمیّ، ثمّ نتبع ذلک بالقول فی الحمیّ التّابعة له و الاسباب الموجبة لها. کتاب الحمیّات ص ۱

۱۴۲۲ . سانک

نام کتابی که ابوریحان از سانسکریت به عربی ترجمه کرده و به علّت آنکه «سانک» سانسکریت و نامانوس بوده کراوس در فهرست آثار بیرونی آن را باشتباه «شامل» خوانده است و دلیل بر این مطلب آنکه بیرونی خود در کتاب هند می‌گوید که من دو کتاب را به عربی نقل کردم یکی در مبادی و صفت موجودات که اسم آن «سانک» است و دیگری در رهانیدن نفس از رباط بدن که نام آن «پاتنجل» است و در این دو کتاب بیشتر اصولی که اعتقاد هندیان بر آنست یافت می‌شود. ماللهند ص ۶. و در جائی دیگر می‌گوید هندیان کتابهائی در فقه خود و کلام و زهد و تالّه و طلب رهائی از دنیا دارند مانند کتابی که کَوْر زاهد نوشته و بنام او مانده است و مثل «سانک» که آن راکَپِل نوشته و مربوط به امور الهیّه است و مثل «پاتنجل» در طلب رهائی نفس و اتحاد آن با معقول خود. ماللهند ص ۱۰۲

۱۴۲۳ . سیوطی

جلال‌الدّین سیوطی کتابی تحت عنوان: بغیة الوعاة فی طـبقات اللّـغویّین و النّـحاة نوشته که در آن از طبقات النّحاة البصریّین سیرافی و مراتب النّحویّین ابوطیّب عبدالواحد حلبی و طبقات النّحاة زبیدی و البلغة فی طبقات ائمّة اللّغة فیروز آبادی اسـتفاده کـرده است. بغیة الوعاة ج ۱ ص ۳

۱۴۲۴ . الجرَاحة (=جرّاحی)

الجراحة صناعة ینظر بها فی تعریف احوال بدن الانسان من جهة ما یعرض لظاهره من

انواع التّفرّق فی مواضع مخصوصة و ما یلزمه. و غایتها اعادة العضو الی الحالة الطّبیعیّة الخاصّة به..... و انواع التّفرّق ثلاثة: طبیعیّ کفتح الطّبیعة للخراجات، و ارادیّ کفتحها بالحدید و بغیره و فصد العروق و الحجامة، و غیر طبیعیّ کضرب السّیف و السّهام. العمدة فی الجرّاحة ج ۱ ص ۴ و ۵

۱۴۲۵ . ابن مالک ـ استقلال رأی او

ابن مالک در اجتهادهای نحوی خود از استقلال رای برخوردار بود چنانکه در بسیاری از مسائل با بصریان و کوفیان و خلیل و یونس و سیبویه و کسائی و ابن ولاد و قطرب و ثعلب و اخفش و فرّاء و مبّرد و مازنی و ابن السّراج و زجّاج و ابن الانباری و زمخشری و رمّانی و ابن جنّی و سیرافی و ابن کیان و زجاجی و ابن برهان و ابن خروف و ابن درستویه و ابن عصفور و دیگران مخالفت خود را اظهار داشته است. مقدّمهٔ کتاب التّسهیل ص ۶۷

۱۴۲۶ . علی بن ابی طالب ـ واضع علم نحو

سیوطی بنقل از کتاب الامالی زجّاجی می‌گوید که ابوجعفر محمّد بن رستم طبری با چند واسطه از ابوالاسود دئلی نقل کرده است که من بر علیّ بن ابی طالب (ع) وارد شدم و او را در اندیشه و فکر یافتم. پرسیدم یا امیر المومنین به چه می‌اندیشید؟ فرمود: من در شهر شما لحن به‌گوشم خورد از این روی می‌خواهم کتابی در اصول عربیّت بنویسم. من گفتم: اگر چنین کنید ما را زنده خواهید کرد و این زبان را پایدار خواهید ساخت. پس از سه روز که نزد ایشان آمدم صحیفه‌ای را سوی من افکندند که در آن این عبارت بود:

«کلام همه آن اسم و فعل و حرف است، اسم آن چیزی است که از مسمّیٰ خبر می‌دهد و فعل از حرکت مسمّی خبر می‌دهد و حرف چیزی است که خبر از معنی می‌دهد که نه اسم است و نه فعل. سپس فرمود این را دنبال کن و هر چه که پیش آمد بر آن بیفزای». سیوطی الاشباه والنّظائر ج ۱ ص ۱۳

۱۴۲۷ . فارسی و عربی

دوستان را من زره پنداشتم بودند هم
لیک بهر دشمنان جاهل بی دین من
راست خواهی تیرشان پنداشتم در راستی
همچنان بودند لیکن در دل غمگین من

گفت هر کس که نکو عهدان دلی دارند پاک

پاک بود آری ولیک از مهر نی از کین من

سید حسن غزنوی

و اخوان حسبتهم دروعاً فکانوها و لکن للاعادی

و خلتهم سهاما صائبات فکانوها و لکن فی فؤادی

و قالوا قد صفت منّا قلوب لقد صدقوا و لکن من ودادی

و قالوا قد سعینا کلّ سعی لقد صدقوا و لکن فی فسادی

ابن رومی، معاهد التّنصیص ج ۲ ص ۶۱

۱۴۲۸ . جهاد

یجب الجهاد بشرط الامام العادل اونائبه الخاصّ و هو المنصوب للجهاد او لما هو اعمّ امّا العامّ کالفقیه فلایجوز له تولّیه حال الغیبة بالمعنی الاوّل و لا یشترط فی جوازه بغیره من المعانی او هجوم عدوّ علی المسلمین یخشی منه علی بیضة الاسلام و هی اصله و مجتمعه فیجب حینئذ بغیر اذن الامام او نائبه. الرّوضة البهیّة فی شرح اللّمعة الدّمشقیّة ج ۲ ص ۳۸۱

۱۴۲۹ . السّند و الهند

قفطی می‌گوید از هندیان سه مذهب در نجوم مشهور است: یکی مذهب سند هند و مذهب ارجهیر و مذهب ارکند، و بما نرسیده علی التّحصیل الّا مذهب سند هند و آن مذهبی است که جماعتی از علماء اسلام تقلید آن نموده و زیجها بر آن تالیف نموده‌اند مثل محمّد بن ابراهیم فزاری و حبش بن عبداللّه بغدادی و محمّد بن موسی البغدادی و محمّد بن موسی الخوارزمی و حسین بن محمّد معروف به ابن الآدمی. اخبار الحکماء (ترجمه فارسی) ص ۳۶۶. مسعودی می‌گوید: معنی سند هند «دهر الدّهور» است. مروج الذّهب ج ۱ ص ۷۶. ابوریحان گوید آنچه را که اصحاب ما «سند هند» می‌گویند همان «سدّهاند» است یعنی مستقیمی که اعوجاج و تغیّر ندارد و این اسم بر هر چیزی که رتبهٔ آن از علم حساب نجوم نزد آنان بلند است اطلاق می‌شود. ماللهند ص ۱۱۸. و در التّفهیم نیز دربارهٔ آن چنین گوید: و مردمان ما آن را روزگار سند هند خوانند و نه چنانست ولیکن بلغتشان سدهاند و ان نامی است که بر هر کتاب نجومی بزرگوار افتد و تفسیرش چنان بود آن راستی که اندرو کژی نیاید. التّفهیم ص ۱۴۷.

شهرت سند هند چنان بوده که در ادب عربی و فارسی هم به آن برخورد می‌کنیم بحتری (دیوان ج ۲ ص ۱۶۰) گوید:

الست بالسّند هند ذا بصر   إن لم تفق حاسبیه تنتصف

ناصر خسرو هم در جریان خاصّ فکری خود در دیوان ص چنین گوید:

من همی نازش بآل حیدر و زهرا کنم   تو همی نازش به سند و هند بد گوهر کنی

دیوان ۳۷/۲۱۷

۱۴۳۰ . هفت

اعلم ایّها النّاظر انّی رایت لجعفر البصری کتابا عجیبا سمّاه بالکتاب المخزون و کان مستوراً عند احد اصحابه لا یظهره لاحد مخافة التّطلع علی سرّه، فوجدت جعفرا قد قسّم فیه ای الکتاب العزیز علی الکواکب السّبعة و زعم انّ ذلک بوضع واضع و انّ فی فهمها اسراراً کثیرة، و زعم بزعمه انّ هذه القسمة تستخرج الاسم المخزون الّذی اودعه اللّه قلوب الاولیاء و العقلاء العارفین و هذا منه رمز و ان من هذه القسمة یستخرج و یعلم منها کمیّته دوام الدّول و الادوار الفلکیّه. غایة الحکیم ص ۱۶۹

۱۴۳۱ . طلسم

و حقیقة الطّلسم انّه معکوس اسمه و هو المسلّط لانّه من جواهر القهر و التّسلیط یفعل فیما له رکّب فعل غلبة و قهر بنسب عددیّة و اسرار فلکیّة موضوعة فی اجساد مخصوصة فی ازمنة موافقة و بخورات مقویّات جالبات لروحانیّة ذلک الطّلسم. غایة الحکیم ص ۷

۱۴۳۲ . سیر الخلفاء

سخاوی آنجا که از کتب تاریخ خلفا نام می‌برد گوید: «کابی بکر محمّد بن زکریا الرّازی صاحب المنمصوری و غیره فی الظنّ له سیر الخلفاء» الاعلان بالتّوبیخ ص ۱۷۷

پیش از او مسعودی گفته: «و کتاب سیر الخلفاء لابی بکر محمّد بن زکریا الرّازی صاحب کتاب المنصوری فی الطّب و غیره» مروج الذّهب ج ۱ ص ۶. صفدی هم در الوافی بالوفیات ج ۱ ص ۵۱ همین مطلب را ذکر کرده است.

۱۴۳۳ . قدمای خمسه

ابن ابی الحدید در فصلی که تحت عنوان «اختلاف اقوال در آفرینش جهان» آورده قول ثانی را چنین حکایت می‌نماید: القول الثّانی قول حکاه ابوالقاسم البلخی عن قدماء الفلاسفة و الیه کان یذهب محمّد بن زکریا الرّازی من المتاخّرین و هو انّ علة خلق الباری

للعالم تنبیه النّفس علی انّ ماتراه من الهیولیٰ و تریده غیر ممکن لترفض محبّتها ایّاها و عشقها لها و تعود الی عالمها الاوّل غیر مشتاقة الی هذا العالم. و اعلم انّ هذا القول هو القول المحکیّ عن الحرنانیّة اصحاب القدماء الخمسة. و حقیقة مذهبهم اثـبات قـدماء خمسه: اثنان منهم حیّان فاعلان و هما الباری تعالی و النّفس و مرادهم بالنّفس ذات هی مبدأ لسائر النّفوس الّتی فی العالم کالارواح البشریّة و القوی النباتیّة و النّفوس الفلکیّة، ویسمّون هذه الذّات النّفس الکلیّة. و واحد من الخمسة منفعل غیر حیّ و هو الهیولی. و اثنان لا حیّان و لا فاعلان و لا منفعلان و هما الدّهر و الفضا. قالوا: و الباری تعالی هو مبدء العلوم و المنفعلات و هو قائم العلم و الحکمة، کما انّ النّفس مـبدء الارواح و النّـفوس فالعلوم و المنفعلات تفیض من الباری سبحانه فیض النّور عن قرص الشّمس، و النّفوس و الاوراح تفیض عن النّفس الکلیّة فیض النّور عن القرص الّا انّ النّفوس جاهلة لا تعرف الاشیاء الّا علی احد وجهین: امّا ان یفیض فیض الباری تعالیٰ علیها تعقّلا و ادراکا، و امّا ان تمارس غیرها و تمازجه فتعرف ما تعرف باعتبار الممارسة و المخالطة معرفة ناقصة. و کان الباری تعالیٰ فی الازل عالماً بانّ النّفس تمیل الی التّعلّق بالهیولیٰ و تعشّقها، و تطلب اللّذة الجسمانیّة، و تکره مفارقة الاجسام و تنسی نفسها. و لمّا کان الباری سبحانه قائم العلم و الحکمة، اقتضت حکمته ترکّب الهیولی لما تعلّقت النّفس بها ضروباً مختلفة من التّراکیب، فجعل منها افلاکاً و عناصر و حیوانات و نباتات، فافاض علی النّفوس تعقّلا و شعورا جعله سببا لتذکّرها عالمها الاوّل، و معرفتها انّها مادامت فی هذا العـالم مـخالطة للهیولیٰ لم تنفکّ عن الآلام فیصیر ذلک مقتضیا شوقها الی عالمها الاوّل الّذی لها فـیه اللّذات الخالیة عن الآلام و رفضها هذا العالم الّذی هو سبب اذاها و مضرّتها. ابـن ابـی الحدید ج ۲ ص ۱۹۷ ۱۹۸

۱۴۳۴ . فدائیان اسماعیلی

«درین سال المسترشد باللّه کشته شد و سبب آن بود که او به جنگ مسعود بن محمّد شاه بن ملکشاه سلجوقی رفته بود لشکریان او مخالف بودند لذا شکست خورد و اسیر گردید. نامه‌ای به سنجر شاه عمّ مسعود نوشت و در آن از مسعود شکایت کرد مسعود از قتال او منصرف گشت و سراپرده برایش آراست. رسول سنجر نزد خلیفه آمد و ۱۷ تن باطنی با او بود مسعود با لشکر برنشست تا رسول عمّش سنجر شاه را پیشباز کند سپس باطنی‌ها با جامهٔ غلامان پیش رفتند و بر خلیفه وارد شدند و او را با کـارد زدنـد و او و

هم‌نشینانش کشته شدند. لشکریان آمدند و سراپرده‌ها را محاصره کردند باطنیان با دشنه‌های خون آلود بیرون آمدند لشکر بسوی آنان هجوم آورد و همه راکشت و سوزاند و خلیفه را در سندس سبزی پیچیدند و بهمان وضع بباب مراغه دفنش کردند. النّجوم الزّاهرة ج ۵ ص ۲۵۷ ذیل حوادث سال ۵۲۹

۱۴۳۵ . موسیقی در طبّ

و حکی انّ بجزیرة الأندلس اطبّاء عارفین بالموسیقی یأخذون نبض المریض و یغنونه فی نغم یوافقه فیزیلون بذلک اکثر ما به من الالم. الاحکام النّبویّة فی الصّناعة الطّبیّة ج ۲ ص ۳۲

۱۴۳۶ . کتابسوزی

در ذیل وقایع خلافت المستنجد باللّه گوید: قاضی ابن مرخم را دستگیر ساخت و مال بسیاری از او گرفت و کتب بسیاری از او را که از فلاسفه بود سوزاند از آن جمله شفای بوعلی و کتاب اخوان الصّفا. کامل التّواریخ ج ۱۱ ص ۱۰۴

۱۴۳۷ . مقدّمه علیّ بن ابی طالب (ع) در نحو

قفطی می‌گوید من در زمان طلبگی خود در مصر در دست ورّاقان (=کتابفروشان) جزوه‌ای که مشتمل بر ابواب نحو بود دیده بودم که می‌گفتند این همان مقدّمه علیّ بن ابی طالب است که ابوالاسود آن را از او اخذ کرده است. انباه الرّواة ج ۱ ص ۴۰. مردی فارسی بنام سعد از اهل نوبندگان فارس با جماعتی وارد بصره شده بود و بند اسب خود را در دست داشت وقتی بر ابوالاسود گذشت ابوالاسود از او پرسید: چرا اسب را سوار نمی‌شوی؟ او در پاسخ گفت: انّ فرسی ضالعاً (به نصب) بجای ضالع (به رفع)، مردم بر او خندیدند. ابوالاسود گفت: اینان موالی هستند که به اسلام رغبت کردند و برادران ما شده‌اند ما باید باینان کلام بیاموزیم سپس باب فاعل و مفعول را وضع کرد. قفطی ص ۴۱

۱۴۳۸ . عربی و فارسی

اقول کما یقول حمار سوء — و قد ساموه حملا لا یطیق
ساصبر و الامور لها اتّساع — کما انّ الامور لها مضیق
فامّا ان أموت أو المکاری — و إمّا ینتهی هذا الطّریق

قاضی یحیی بن صاعد

من همان گویم که آن لاشه خرک — گفت و می‌کند بسختی جانی

چه کنم بار کشم راه برم | که مرا نیست جز این درمانی
یا بمیرم من یا خر بنده | یا بود راه مرا پایانی

رشید و طواط

۱۴۳۹ . عمر ـ دشمنی او با زبان فارسی

و قال عمر بن الخطّاب: تعلّموا العربیّة فانّها تزید فی المروءة. و سمع عمر بن الخطّاب رجلا یتکلّم فی الطّواف بالفارسیّة فاخذ بعضده و قال له: ابتغ الی العربیّة سبیلا. شرح المقرب ابن عصفور ج ۱ ص ۴۰

۱۴۴۰ . درمان در بیمارستان و منزل

و قد ترصّدت فی البیمارستان ببغداد و فی الرّی و فی منزلی سنین کثیرة هذه المعانی ..... و بقیت زمانا اطلب بالّتجربة و القیاس. الشّکوک ص ۲۱

۱۴۴۱ . العمدة فی الجراحة ـ علّت تالیف آن

فقد شکا الیّ بعض جرائحیّة زماننا قلّة اهتمام ارباب هذا الفن بامر هذه الصّناعة، و انّ واحدا منهم لم یعرف سوی ترکیب بعض المراهم و اضافة مفرداتها بعضها الی بعض، و انّه لو سأله سائل ما هذا المرض الّذی تعالجه و ما سببه و لم تداویه بهذه المداواة و ما قوّة کلّ واحد من مفرداتها و ما الفائدة فی ترکیب هذه المفردات و لم لا تستعمل هی بمفردها لم یکن عنده ما یجیبه عن ذلک سوی ان یقول: رأیت معلّمی و هو یستعملها فی مثل هذه الصّورة فاستعملتها العمدة فی الجراحة. ج ۱ ص ۲

۱۴۴۲ . متطبّب

ابن اعرابی برای مردی از بنی قریع ابیاتی انشاد کرده که در آن چشم کور شده خود را مرثیت گفته و آغاز آن اشعار اینست:

لقد طفت شرقیّ البلاد و غربها | فاعیا علیّ الطّبّ و المتطبّب

الحیوان ج ۷ ص ۱۵۱

۱۴۴۳ . تعلیقهٔ علیّ بن ابی طالب (ع)

تعلیقهٔ علیّ بن ابی طالب الی ابی الاسود الدّئلی نحو من عشرة اسطر و زوّرها احد النّحاة (ابواسحق القرشی) و زاد فیها و جعلها نحوا من عشرة اوراق و اصلها فی امالی الزّجّاجی (معجم الادباء ۱ : ۲۸۱ ـ ۲۸۲) و نقلها یاقوت ای نقل اصل التّعلیقة من امالی الزّجّاجی فی ترجمة علیّ بن ابی طالب. تشبیه نحویین بسازندگان ترازو ۲ : ۲۴۷ ـ

۲۴۸. یادداشتهای قزوینی ج ۷ ص ۱۹۷

۱۴۴۴. گل خوردن

چنین گویند که سلطان محمود غازی را روی نیکو نبود. کشیده روی بود و خشک و درازگردن و بلند بینی و کوسه بود و بسبب آنکه پیوسته گِل خوردی زرد روی بود. سیر الملوک ص ۶۰

ایــن زرد تــن لاغــر گــل خــوار ســیه ســار

زرد است و نزار است و چنین باشد گِل خوار

ناصر خسرو ص ۱/۷۶

۱۴۴۵. عشق اول

نَقِّلْ فؤادک حیث شئتَ من الهوی ــــــا الحُبّ الّــا للــحبیب الاوّل

کم منزل فی الارض یألفـه الفـتی و حــــنینه ابـــداً لاوّل مـــنزل

ابو تمّام

من عجیب توارد الخواطر انّ هذا المعنی بعینه سار به مثل فرنسی و هو:

l' homme revient toujours a ses premiers amours

تاریخ الادب العربی، احمد حسن الزیّات ص ۲۹۳

فخرالدّین اسعد گرگانی گوید:

ز جانش خوشتر آمد مهر رامـین چه خوش باشد بدل یار نخستین

ویس و رامین ص ۱۶۲

۱۴۴۶. طبّ ـ موسیقی

علیّ بن عباس مجوسی می‌گوید: پزشک باید آشنا به آهنگ‌های موسیقی بـاشد تـا انگشتانش به گرفتن نبض ریاضت یابد و بدان وسیله رگ را بشناسد. کامل الصّناعة ج ۱ ص ۱۲. از جالینوس نقل شده که گفته است که او از طریق آهنگ‌ها والحان پی به مزاج و قویٰ (= نیروهای بدن) می‌برده است. مختار من کتاب اللّهو و الملاهی ص ۲۲

۱۴۴۷. منطق

سیوطی از کسانی بود که بکناره گیری از منطق افتخار کرده و در یکی از کتابهایش گفته است: «و قد کنت فی مبادی الطّلب قرات شیئا فی علم المنطق ثم القی اللّه کراهته فـی قلبی و سمعت اَنّ ابن الصّلاح افتی بتحریمه فترکتُهُ لذلک فعوّضنی اللّه تعالی عنه علم

الحدیث الّذی هو اشرف العلوم» وکتاب مهمّی در مذمّت منطق نوشته بنام «صون المنطق و الکلام عن المنطق و الکلام. که در سال ۱۳۶۶/۱۹۴۷ در قاهره چاپ شده است.

۱۴۴۸ . رگ‌های معروف

ماساریقا: آن رگهاست که از اندرون شکم بود و جهنده نباشند و فصد ایشانرا کنند. قیفال: رگیست بآرنج بر از روی بیرون. باسلیق: رگیست بآرنج بر از روی. اکحل: رگیست اندر میان این دو که یک سر وی به قیفال پیوندد و سر دیگر بباسلیق. اسلیم: رگیست میان انگشت خرد و میان انگشت دیگر بر روی بیرون دست. التّنویر ص ۵۰

۱۴۴۹ . نحو و فقه

علم نحو نردبانی است برای علم بیان که آن نکته‌های نظم قران را روشن می‌سازد. برخی از فقها با علم نحو مخالف بوده‌اند. زمخشری می‌گوید اینان مصداق مثل سائراند که می‌گوید: جو را می‌خورند و آن را نکوهش می‌کنند. اگر اینان علم لغت و علم نحو را ندیده انگارند و آثار این دو علم را در تفسیر قران و اصول فقه بپوشانند باید خود سخن از استثنا و معرفه و نکره و تعریف جنس و تعریف عهد و فرق میان واو و فاوثّم و لام ملک و من تبعیض و فرق میان إنّ و أنّ و مانند این مباحث را به میان نیاورند زیرا همه این‌ها نحو است پس باید نظر محمّد بن حسن شیبانی را که درکتاب الایمان خود از این نمط سخن رانده تسفیه نمایند. المفصّل ص ۳

۱۴۵۰ . کشف بیماری برحسب اتفاق

مانند بیماری که دچار استسقای شدید شده بود و کسان او از درمان او مایوس گردیدند و او را رها کردند که هر چه می‌خواهد بخورد و او مردی را یافت که ملخ پخته می‌فروخت و او مقداری از آن را خرید و خورد و بهبود یافت و پس از آن پزشکان گفتند که ملخ خود چنین خاصیّتی ندارد و پس از تحقیق معلوم شد که این ملخ از محلّی که بیشتر گیاهانش مازریون بوده گرفته شده و از آن پس مازریون داروی استسقا شناخته شد. عیون الانباء ص ۲۲

۱۴۵۱ . دندان پزشکی

قال بعض الفضلاء: «من لازم الخشبتین یعنی السّواک و المنکاش امن من الکلبتین» یعنی الآلة الّتی تقلع بها السّن. تذکرهٔ داود انطاکی ج ۲ ص ۲۱

۱۴۵۲ . دوازده خلیفه

حدیثی از پیغمبر بطرق و الفاظ مختلف نقل شده است که دو صورت آن بدین قرار است: «لا یزال امرامّتی قائماً حتّی یمضی اثنا عشر خلیفة کلّهم من قریش»، «لا یزال هذا الدّین قائماً حتّی یکون علیکم اثنا عشر خلیفة کلّهم تجتمع الامّة علیه»

و از ابن مسعود روایت شده که ازو پرسیدند: کم یملک هذه الامّة من خلیفة؟ فقال: سالنا عنها رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم؟ فقال: اثنا عشر کعدّة نقباء بنی اسرائیل

برای تعیین این دوازده تن میان اهل سنّت اختلاف درگرفته زیرا اگر بخواهند پی در پی خلفا را بشمارند شامل یزید ستمگر و معلوم الحال نیز می‌شود قاضی عیاض گفته: مقصود این است که دوازده تن هنگام عزّت و رفعت اسلام خلیفه‌اند.

سیوطی گوید: خلفای دوازده گانه عبارتند از خلفای چهارگانه و حسن و معاویه و ابن زبیر و عمر بن عبدالعزیز این هشت تن و ممکن است مهدی از عبّاسیان ضمیمه شود زیرا او در عبّاسیان همچون عمر بن عبدالعزیز است در امویان و هم چنین الطّاهر زیرا او دادگر بوده است و دو تن باقی ماند که یکی از آنان مهدی است زیرا از اهل بیت علیهم السّلام می‌باشد. تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۲

۱۴۵۳ . المعمور من الارض

ابوریحان دربارهٔ نهاد معموره که آبادانی زمین است چنین گوید: سطح معدّل النّهار مر زمین را بدو نیم کند وز آن بریدن او دایره‌ای باشد بر زمین نام او خطّ الاستواء است و یکی نیمهٔ زمین بشمال بود و دیگر بجنوب. اگر دایرهٔ بزرگ بر روی زمین بوهم گیری چنانک بر قطب خطّ الاستواء بگذرد این دایره هر یکی را از آن دو نیمه زمین بدو نیم کند و جمله زمین چهاریکها شود دو از آن شمالی و دو جنوبی و آبادانی زمین آن کسان که بدانستند باشتیاق نفس چنان یافتند که از یکی ربع از دو ربع شمالی نفزود پس او را ربع معمور و ربع مسکون نام کردند. التّفهیم ص ۱۶۶

۱۴۵۴ . فلاسفه ـ نفرت از آنان

و حتّی اَنَّ علم الحساب و المنطق الّذی لیس فیه تعرّض للمذاهب بنفی و لا اثبات اذا قیل اِنّه من علوم الفلاسفة الملحدین نفر طباع اهل الدّین عنه، کما انّ المراة الّتی یخطِبها الرّجل اذا ذکر اَنّ اسمها اسمُ بعض الهنود او السّودان المستقبحین نفر الطّبع عنها لقبح الاسم. معیار العلم با مختصر تصرّف ص ۱۱۷

۱۴۵۵ . غریب العربیّة

محمّد بن الحسن الشّیبانی صاحب ابی حنیفة له کتاب فی الایمان فیه مسائل کثیرة بناها علی العربیّة، و من غریبها انّه قال: لو قال: ان دخل داری هذه احد فانت طالق. فدخلها هو لم یحنث. و لو قال: ان دخل هذه الدّار فدخلها حنث. فجعلها الاضافة الیه قرینة تخصّص احدا و تخرجه منهم. الایضاح فی شرح المفصّل ج ۱ ص ۵۶

۱۴۵۶ . طبایعی و جرائحی

طبایعی پزشکی است که با دارو بیمار را درمان می‌کند و جرائحی پزشکی است که با شکافتن و دوختن (= جرّاحی) بیمار را علاج می‌بخشد. العمدة فی الجرّاحة ج ۱ ص ۵ و ۱۳۱

۱۴۵۷ . القضاء

ای الحکم بین النّاس و هو واجب کفایة فی حقّ الصّالحین له الّا انه مع حضور الامام وظیفة الامام علیه السّلام اونائبه فیلزمه نصب قاض فی النّاحیة لیقوم به و یجب علی من عیّنه الاجابة.... و فی الغیبة ینفذ قضاء الفقیه الجامع شرائط الافتاء. الرّوضة البهیّة فی شرح اللّمعة الدّمشقیّة. ج ۳ ص ۶۱ و ۶۲

۱۴۵۸ . فقه ـ مقایسه آن با نحو

روزی میان فرّا و محمّد بن الحسن درباره اینکه نحو و فقه کدام افضل می‌باشند بحث درگرفت فرّا نحو را بر فقه ترجیح می‌داد و محمّد بن الحسن فقه را بر نحو. فرّا گفت: هر کسی بر عربیّت ماهر باشد علوم دیگر بر او آسان می‌گردد محمّد بن الحسن گفت تو که مهارت در عربیت داری این سوال فقهی مرا پاسخ گوی: مردی در میان نماز سهو کرد و دو سجده سهو بجای آورد و سپس در آندو سجده سهو کرد چه باید کند؟ فرّا اندیشید و گفت چیزی بر او نیست زیرا مصغّر را دیگر مصغّر نکنند. معجم الادباء ج ۱ ص ۱۵

۱۴۵۹ . دو بت بامیان

نام این دو بت که به «سرخ بت» و «خنک بت» اشتهار دارند در ادب فارسی مکرّرا دیده می‌شود خاقانی در منشات خود ص ۴۸۶ می‌گوید: «و در همه نگارستان افلاک جزین سرخ بت بامداد و خنک بت شامگاه نیافته که عشق بازی نازکان را شاید» و در دیوان ص ۴۹۷ گوید:

گر صبح رخ گردون، چون خنک بتی سازد　　تو سرخ بتی از می بنگار به صبح اندر

ابوریحان بیرونی کتابی تحت عنوان: «حدیث صنمی البـامیان» دربـاره ایـن دو بـیت نوشته است. فهرست کتابهای رازی شماره ۸۳ ص ۳۵

۱۴۶۰ . ابن میمون Moses Maimonides

او در سال ۱۱۳۴ در شهر قرطبه اندلس تولّد یافت و در سال ۱۱۴۸ بجهت اذیّت و آزارهای ناشی از تعصّب مذهبی زادگاه خود را ترک گفت و مدتی در شهر فاس (Fez) مراکش (Moracco) اقامت گزید و سپس در سال ۱۱۶۵ بمصر مهاجرت کرد. مصر در زمان آخرین خلیفهٔ فاطمی و همچنین صلاح الدّین کشور آزادی محسوب می‌شد. او در مصر دچار به مصیبت پی در پی مرگ پدر و برادر جوانترش شد و مدّتی بیمار گردید و در سال ۱۱۶۸ بهبود یافت و در طلب معاش خـانواده در کـوی یـهودیان فسـطاط بـطبابت اشتغال ورزید و بزودی مورد توجّه القاضی الفاضل عبدالرّحمن بن علی البیسانی واقع گردید و بوسیله او بعنوان پزشک خصوصی بدرگاه العزیز آخرین خلیفهٔ فاطمی معرّفی گشت و وقتی او در سال ۱۱۷۱ بوسیلهٔ صلاح الدّین برکنار گردید قاضی نامبرده مشاور او گشت و ابن میمون را بدرگاه او معرّفی کرد ازین وقت ببعد بود که او شهرت جهانی پیدا کرد و بعنوان متالّه و فیلسوف و طبیب معروف شناخته شد. ص ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ مقدّمهٔ دکتر ژوزف شاخت و ماکس مابرهوف بر ردّ موسی بـن مـیمون بـر جـالینوس بـنقل از سارتون مدخل تاریخ علوم چاپ ۱۹۳۱ ج ۲ ص ۵۱،۳۳. مجلّة کلیّة الاداب بـالجامعة المصریّة المجلّد الخامس الجزء الاوّل مایو ۱۹۳۷

۱۴۶۱ . فلسفه طبّ نفوس است

رهاوی می‌گوید: فلسفه شریف است بجهت شرافت موضوع آن و در عین حال فلسفه طبّ نفوس است بنابراین هر فیلسوفی پـزشک و هـر پـزشک فـاضلی فـیلسوف است. فیلسوف فقط به اصلاح نفس می‌پردازد و پزشک فاضل نفس و بـدن هـر دو را اصـلاح می‌کند از این روی سزاوارتر است که درباره پزشک گفته شود که او متشبّه به افعال باری تعالی است برحسب طاقت و توانش. ادب الطّبیب ص ۱۵۸

۱۴۶۲ . سماع و قیاس

در تعارض سماع و قیاس سماع مقدّم است و بهمان اکتفا می‌شود مانند قول خداوند بزرگ: استحوذ علیهم الشّیطان. این استعمال مطابق قیاس نیست ولی باید آن را پذیرفت ولی چیز دیگر را بر آن نمی‌توان قیاس کرد مثلا نمی‌توان بجای «استقام» استقوم را بکار

برد. خصائص ص ۱۲۳

۱۴۶۳ . داعی

ثم منها [= سمنان] الی الدّامغان و صادفنا بها ابن قارن من قبل الدّاعی فتنکرنا فی القافلة. رسالة ابن فضلان ص ۷۴. داعی = الحسن بن القاسم الحسنی الدّاعی. مروج الذّهب چاپ پاریس ۶/۹ ابن اثیر چاپ منیریّه ۱۴۸/۶ دائرة المعارف اسلام، تجارب الامم ۳۶/۵، زامباور عربی ۲۹۳/۲ منقول از پاورقی کتاب.

۱۴۶۴ . فلسفی

فلسفی کو منکر حنّانه است — از حواس انبیا بیگانه است

فلسفی مردیو را منکر شود — در همان دم سخره دیوی بود

مثنوی ص ۱۶۷

۱۴۶۵ . اختیار

انّ الخالق جلّ جلاله لا مدخل له فی اعمال النّاس بوجه و انّه لا یجبرهم علی طاعة و لا علی معصیّة. ولی علی ذلک دلیل من طریق الحسّ و من طریق العقل و ممّا فی الکتب و الآثار. فامّا من المحسوس فانّی وجدت الانسان یشعر من نفسه بانّه یقدر ان یتکلّم و یقدر ان یسکت و یقدر ان یمسک و یقدر ان یترک، لا یشعر بقوّة اخریٰ تمانعه علی ارادته البتّة و لیس فی الامر الّا ان یدبّر طبعه بعقله فان امتثل ذلک کان اریبا و الّا کان جاهلاً. و امّا من المعقول فانّ الحجج قد قامت فی ما تقدّم علی فساد ان یکون فعل واحد من فاعلین و من ظنّ انّ الخالق جلّ و عزّ یجبر عبده علیٰ شیء فقد جعل فعل الواحد لهما جمیعا. و ایضاً لانّه لو کان سیجبره لم یکن معنی لامره و نهیه له. و ایضاً لو جبره علی فعل ما لم یجز یعاقبه علیه. و ایضاً لو کان النّاس مجبورین وجب الثّواب للمؤمن و الکافر اذ کلّ واحد عمل فیما استعمل کما انّ حکیما لو استعمل صانعین الاوّل فی البناء و الاخر فی الهدم وجبت علیه الاجرة لکلیهما. و ایضاً لا یجوز ان یکون الانسان مجبوراً الّا و کان معذوراً و معلوم انّ الانسان لا یطیق ان یغلب قوّة ربّه فاذا اعتذر عنده الکافر بانّه لم یقدر ان یؤمن به و جب ان یکون صادقا و عذره مقبول. الامانات و الاعتقادات ص ۱۵۲ و ۱۵۳

۱۴۶۶ . حدوث عالم

ابوریحان بیرونی می‌گوید: انّا و انْ توصّلنا بالدّلائل العقلیّة و القیاسات المنطقیّة

الصّحيحة الى معرفة حدث العالم و انّ لأجزاء مدّته المعدودة الخارجة الى الفعل و الوجود ابتداءً من اوّلها فانّا لانعلم بها او بامثالها كمّيّة تلك الاجزاء حتّى نتمكّن بها من معرفة تاريخ خلق العالم و ذلک انّ القياس الّذى هذا تركيبه و تاليفه: الجسم لا ينفكّ من حوادث تتعاقب عليه، و كلّ ما لا ينفکّ من حوادث فهو حدث مثلها، فالجسم اذن محدث غير ازلى. قد انتج فى الشّكل الاوّل حدثا لجسم فليس يمكن ان يكون تعاقب الحوادث غير متناه لانّه يوجب ازليّة الزّمان و ذلک مستحيل لانّا اذا قلنا: انّ الماضى من اجزاء الزّمان اعنى الادوار موجودة معدودة قابلة للازدياد، و كلّ موجود معدود فمبتدىء من الواحد و منته الى حدّ من العدد محدود فالزّمان اذن آخذٌ من مبدء و متناه عند آنٍ مفروض. و قد انتج فى الشّكل الاوّل تناهى الزّمان و حدثه. تحديد نهايات الاماكن ص ۱۸

۱۴۶۷ . طبّ ـ خواندن كتابهاى آن

اصحاب تجارب و اصحاب قياس در خواندن كتابها نيز دو روش مختلف را معمول مى‌داشتند چنانكه ابن رضوان مى‌گويد: در ترتيب خواندن كتابهاى بقراط دو برنامه موجود است يكى آنكه اصحاب تجارب معمول مى‌دارند كه از كتاب قاطيطرون كه به معنى دكّان طبيب است آغاز مى‌كنند و پس از آن به ترتيب كتاب الكسر و الرّضّ و كتاب الجبر و كتاب الخراجات و سپس ساير كتابهاى عملى او را مى‌خوانند و پس از فراغت از كتابهاى عملى به خواندن كتاب طبيعة الانسان مى‌پردازند. ترتيب ديگر آن است كه اصحاب قياس بدان عمل مى‌كنند كه از كتاب طبيعة الانسان آغاز و سپس به كتاب الفصول و تقدّمة المعرفه مى‌پردازند و پس از فراغ از اينها به كتاب قاطيطرون و ساير كتابهاى عملى او مشغول مى‌گردند. التّطرّق بالطّبّ الى السّعادة (مجلّة تاريخ العلوم العربيّة سال ۱۹۷۸ ج ۲ شماره ۲ ص ۴۴۰)

۱۴۶۸ . صرف ـ التّصريف

نحويان به علم صرف كمتر توجّه داشته‌اند و به جز شمار كمى در اين فن تاليف و تصنيف نداشته‌اند و آن هم نياز طالب علم را مرتفع نمى‌ساخته است و اين نكته را ابن عصفور نحوى متوفّى ۶۶۹ در آغاز كتاب خود بيان داشته است. الممتع فى التّصريف ج ۱ ص ۲۲

۱۴۶۹. تتی تتی، تی تی

کودکان زخم مار کم دانند　　نقش او را تتی تتی خوانند

سنائی بنقل از درّة التّاج ص ۲۴

بهر طفلی نو پدر تی تی کند　　گر چه عقلش هندسه گیتی کند

مثنوی مولوی ص ۱۷۹

۱۴۷۰. علل النّحو

علل نحوی به علل کلامی بیشتر مانندگی دارد تا علل فقهی، مثلاً ما نمی‌دانیم چرا و به چه علت نمازهای شبانروزی پنج نوبت شده و بیشتر یا کمتر از آن نشده است ولی می‌دانیم که چون تلفظ موزان و موعاد به علت واو ساکن ماقبل مکسور دشوار بوده تبدیل به یا شده است. خصائص ص ۴۷. علل نحوی را می‌توان نقض کرد فی المثل فاعل را منصوب و مفعول را مرفوع خواند ولی علل متکلّمین را نمی‌توان نقض نمود مثلاً نمی‌توان «امتناع جمع میان سیاهی و سفیدی» و «فسادِ بودن جسم متحرّک و ساکن در یک حال» را نقض کرد پس نتیجه می‌گیریم که علل نحویّین در مرتبه متاخّر از علل متکلّمین قرار دارد هر چند بر علل متفقّهین تقدّم دارد. پیشین ص ۱۴۹. علل نحو بر دو قسم است: علل موجبه و علل مجوّزه. پیشین ۱۶۸. و نه تنها علّت بلکه علّتِ علّت هم وجود دارد مثلاً می‌گوئیم علّت رفع فاعل فعل اوست و وقتی می‌گوئیم چرا فاعل مرفوع شده است سوال از علّت علّت است. پیشین ۱۷۸. برخی در علل نحو شک کرده و گفته‌اند که اگر قرار است فاعل مرفوع و مفعول منصوب باشد چرا ضُرِبَ زیدٌ که زید در حقیقت مفعول است مرفوع شده و انّ زیداً قام که زید در حقیقت فاعل است منصوب شده است و در عجبت من قیام زید که زید در حقیقت فاعل است مجرور شده است. پیشین ۱۹۱

آنکه داخل بود اندر سخنش صدق و صواب
همچو اندر کلمات عربی نحو و علل

دیوان انوری ج ۱ ص ۲۹۵

۱۴۷۱. آلات و ابزار جرّاحی

هذه الآلات کلّها کلّما کثرت انواعها و کانت معدّة عند الصّانع کان اسرع لعمله و ارفع عند النّاس لقدره فلا تستحقر منها آلة ان تکون عندک معدّة فلابدّ من الحاجة الیها.

التّصریف ص ۴۹۵

۱۴۷۲ . افضل الدّین الغیلانی ـ فرید الدّین غیلانی

صدر الافاضل قاسم بن حسین خوارزمی ۵۵۵ ـ ۶۱۷ از شاگردان او بوده و در کتاب «بدایع الملح» خود این ابیات را در مدح او سروده است:

یقولون رسطالیس فی العلم واحد و ذا خطأ منهم فأفضل أفضل
فلا عجب أن فاقه و هو آخر أتى بعد أزمان و ذلک اوّل
فأوّل ما یبدو من السّیف مقبض و آخر ما یبدو فرند و منصل

شرح المفصّل فی صنعة الاعراب ص ۲۱. رجوع شود به شماره ۵۶۵. کتاب «حدوث العالم» او با تصحیح حقیر در سال جاری ۱۳۷۷ بوسیلۀ موسّسه مطالعات اسلامی چاپ گردیده است.

۱۴۷۳ . مکتب طب حیلی

اصحاب مکتب طبّ حیلی Methodism خود را قاصدان طریق خوانند و آنان برای درمان توجّه به عضو دردناک و علّت بیماری و سن بیمار و فصل بیماری و نیرو و طبیعت بیمار ندارند بلکه از خود بیماری به درمانی که سودمند باشد استدلال می‌کنند. کتاب فرق‌الطّبّ ص ۴۵

۱۴۷۴ . زمان

الباب التّاسع و العشرون فی ما الزّمان؟ الزّمان هو مدّة تقدرها الحرکة الغیر الثّابتة الاجزاء. و افلاطون یری انّ الزّمان هو مثال الدّهر المتحرّک و الوقت هو نهایة الزّمان المقدور للعمل و المتقدّمون کانوا یعتقدون انّ الزّمان هو الحرکة الفلکیّة الی ان جاء ارسطاطالیس فردّ علی هذا القول و قال: انّ الزّمان هو عدد الحرکة الفلکیّة لا الحرکة و حدها بل الوقت غیر الحرکة فقد یکون فی السّاعة الواحدة و الوقت الواحد حرکات کثیرة و تکون هذه الحرکات مختلفة مثل ما یکون فی السّاعة القصیرة حرکة طویلة و فی السّاعة الطّویلة حرکة قصیرة. الرّوضة الطّبیّة ص ۴۴ و ۴۵

۱۴۷۵ . ابن رشد و غزّالی

ابن رشد می‌گوید ابوحامد غزّالی در کتاب خود معروف به «التّهافت» در سه مسأله زیر ابونصر فارابی و ابن سینا را تکفیر کرده است: ۱ ـ در گفتار بقدم عالم ۲ ـ در اینکه خداوند علم به جزئیّات ندارد ۳ ـ در تاویل آنچه دربارۀ حشر اجساد و احوال معاد وارد

شده است. او سپس مسأله قدم عالم را چنین توجیه می‌کند:

«و امّا مسأله اختلاف در قدم یا حدوث عالم میان متکلّمان اشعری و متقدّمان حکما به اختلاف در تسمیه (= نزاع لفظی) برمی‌گردد زیرا همه بر این امر اتّفاق دارند که موجودات سه نوع هستند: دو نوع در دو طرف و یک نوع میان آن دو طرف قرار دارد ولی در تسمیّه دو طرف اتّفاق است ولی در تسمیّه واسطه اختلاف وجود دارد. طرف اوّل موجودی است که از غیر خود و بوسیله غیر خود یعنی از سبب فاعل و مادّه بوجود آمده است و زمان بر وجود آن مقدّم است این نوع عبارتست از اجسامی که تکوّن آنها با حسّ دریافته می‌شود مانند تکوّن (= هستی پذیرفتن) آب و هوا و زمین و حیوان و نبات و غیر ذلک. همهٔ قدما و اشعریان اتّفاق دارند بر اینکه این نوع «محدَث» نامیده می‌شود طرف مقابل این نوع موجودی است که از چیزی و بوسیله چیزی بوجود نیامده و مسبوق به زمان هم نیست در این نوع نیز هر دو گروه اتّفاق دارند که «قدیم» نامیده می‌شود. این موجود که بوسیلهٔ برهان درک می‌شود خداوند تبارک و تعالی است که فاعل و موجد و حافظ همهٔ موجودات است. امّا موجودی که میان این دو طرف است موجودی است که از چیزی بوجود نیامده و مسبوق بزمان هم نیست و لی بوسیله چیزی یعنی فاعل موجود شده است و این موجود عبارتست از همگی جهان (= سرتاسر جهان) همه اتّفاق دارند بر اینکه جهان دارای این سه صفت (= خصوصیت) است زیرا متکلّمان قبول دارند که جهان مسبوق بزمان نیست و باید هم قبول داشته باشند زیرا زمان نزد آنان عبارتست از چیزی که مقارن حرکات و اجسام است و آنان نیز با قدما اتّفاق دارند بر اینکه زمان آینده و همچنین وجود آینده غیر متناهی است و فقط در زمان و وجود گذشته اختلاف دارند. متکلّمان بر آنند که متناهی است و این عقیده افلاطون و پیروان اوست ولی ارسطو و اتباعش آن را مانند حال در آینده غیر متناهی می‌دانند. پس بسیار آشکار است که این وجود از طرفی بوجود کائن حقیقی (= محدَث) و از طرفی بوجود قدیم مانندگی دارد حال آن کسی که شباهت بقدیم این وجود را راجح به شباهت به محدَث می‌داند آن را قدیم می‌نامد و آن کس که شباهت به محدَث این وجود در ذهن او غلبه بر شباهت بقدیم آن دارد آن را «محدَث» می‌خواند و این وجود در واقع نه محدَث حقیقی است و نه قدیم حقیقی زیرا محدَث حقیقی فاسد است (چون وجود آن از چیزی بوجود نیامده و مسبوق بزمان هم نیست) و قدیم حقیقی هم علّت ندارد از این جهت است که افلاطون و پیروان او

آن را «محدَّث ازلی» نامیده‌اند زیرا نزد آنان زمان از طرف گذشته (= زمان گذشته) متناهی است.

ابن رشد از مقدّمات فوق چنین نتیجه می‌گیرد که مذاهب در عالم چندان از هم دور و متباعد نیستند که برخی برخی دیگر را تکفیر کند زیرا آراء و افکاری درخور تکفیر است که غایت تباعد میان آنها است یعنی متقابل هستند متکلّمان این مسأله را از آن نوع می‌پندارند یعنی اسم «قدم» و «حدوث» را در تمامی جهان متقابل می‌انگارند و از گفتار ما آشکار گشت که چنین نیست. کتاب فصل المقال و تقریر ما بین الشّریعة و الحکمة من الاتّصال ص ۲۲

۱۴۷۶ . ایرانشهری

فهذا ما وجدتُ من اقاویل الهند فیه و لانّی لم اجد کتابا للشّمنیّة و لا احدا منهم استشفّ من عنده ما هم علیه فانّی اذا حکیت عنهم فبوساطة الایرانشهری و ان کنت اظنّ انّ حکایته غیر محصّلة او عن غیر محصّل. ماللهند ص ۱۲۴

۱۴۷۷ . طلا

الطّلا ما طبخ من عصیر العنب حتّی ذهب ثلثاه و تسمیّه العجم المیبختج (= می‌پخته). لسان العرب ذیل «الطّلا». این همان شرابی است که ابوحنیفه آن را تجویز کرده است. ابوالفضل رشید الدّین میبدی می‌گوید: ابو حنیفه گفته است که مطبوخ که دو سیک از آن بشود و سیکی بماند خوردن آن مباح است و حدّ واجب نکند تا آنگه که مستی آرد. کشف‌الاسرار ج ۳ ص ۲۲۴. و این همانست که ناصر خسرو در دیوان خود از آن به «سیکی پخته»، «می جوشیده»، «بادهٔ پخته» کرده است:

رخصت سیکی پخته بود یکی دام دیگر دامی حدیث عشرت غلمان

می جوشیده حلالست سوی صاحب رای شافعی گوید شطرنج مباحست بباز

دیوان ۱۳/۲۱۵ و ۲۲/۵۰ و ۳۳/۲۰۸

۱۴۷۸ . غیار (=نشانه‌ای خاص اهل ذمّه یعنی یهودیان و مسیحیان)

کرده دوش یهود را تهدید احتساب سیاستش به غیار

تمکین تو چون حکم شرع راند بر دوش مسیحا غیار باشد

دیوان انوری ص ۱۸۵ و ۱۳۳

۱۴۷۹ . شیوخ دعوت اسماعیلیّه

کرمانی در آغاز کتاب راحة العقل کتابهائی را برای خواندن توصیه می‌کند که بوسیله شیوخ دعوت که معروف به استواری طریقت هستند همچون ابوحاتم رازی و محمّد بن احمد نخشبی و ابویعقوب سجزی نگاشته شده و در همین مشرع (فصل) از کتاب الرّیاض که حکم میان دو شیخ ابوحاتم رازی و ابویعقوب سجزی در موارد اختلاف آنان در کتاب الاصلاح که ابوحاتم نوشته و کتاب النّصرة که ابویعقوب نگاشته است نقل قول می‌کند. ص ۲۲

۱۴۸۰ . ابن خردادبه صاحب المسالک و الممالک

ابوالفرج اصفهانی ابن خردادبه را قلیل التّحصیل در گفتار و نوشته‌هایش می‌داند. اغانی ج ۵ ص ۱۵۶

۱۴۸۱ . تعرّب العجم

قد کان لسان العرب فسد حین تعرّبت العجم و اختلطت اللّغات و لحن اکثر النّاس فی کلامهم فاستدرک ذلک امیر المؤمنین علی علیه السّلام فوضع للنّاس رسماً فی النّحو فاخذه عنه ابوالاسود الدؤلی. الزّینة ج ۱ ص ۷۱

۱۴۸۲ . آتش پارسی

بثره‌ای باشد پر آب رقیق با خارش و سوزش صعب و سبب آن تیزی خون بود. اغراض الطّبیّة ص ۵۵۱. خاقانی گوید:

دل ریش به گوشه‌ای نشسته — وز محنت و غصّه پای بسته
پر خنجر هندوی دل از غم — پر آتش پارسی لب از دم

تحفة العراقین ص ۱۹

۱۴۸۳ . فاصله

ثمّ سمّیت القطعة من السّجع «فقرة» تشبیهابه، و الفاصلة فی النّثر کالقافیة فی الشّعر، و قد حقّقت القول فیها فی کتاب «بغیة الواصل الی معرفة الفواصل» شرح مختصر الرّوضة ج ۱ ص ۵۴

۱۴۸۴ . ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب

این کتاب از طرف مولّف ابومنصور ثعالبی نیشابوری به کتابخانهٔ امیر سیّد ابوالفضل عبید اللّه بن احمد میکالی اهدا شده و مولّف گوید همچون عود به هند و مشک به

ترکستان و عنبر به بحر اخضر بردنست و بالاخره به شعر ابوالفتح بستی که گوید که باغبان برسم خدمت تحفه به خداوند باغ می‌دهد استشهاد می‌جوید:

فقیّم الباغ قد یُـهدی لمـالکه　　برسم خدمته من باغه التّحفا

این کتاب که مبتنی بر اشیائی است که مضاف و منسوب است و در نظم و نثر بر زبان خاص و عام جاری می‌گردد در سال ۱۳۸۴/۱۹۶۵ در قاهره چاپ شده است.

۱۴۸۵ . فَرَس (= اسب)

و اما الفرس الکریم فقد غولط بامر ملک یقال له اسفونافس، فنزا علی امّه فلمّا سفدها و عاین ذلک، فیما یقال، القی نفسه فی وهدة، و عطب. و قد سمعت من بعض الثّـقات بخوارزم قریباً من هذا. الحیوان، کتاب شفاء ص ۱۳۹

۱۴۸۶ . فارابی

و اما ابونصر الفارابی فیجب ان یعظّم فیه الاعتقاد و لا یجری مع القوم فی میدان فیکاد ان یکون افضل من سلف من السّلف. نزهة الارواح ج ۱ ص ۳۰۹ ذیل اسکندر

۱۴۸۷ . ما بعد الطّبیعیّات

فامّا ما قال فیه علی ما لا یحتاج الی الاجسام و لا یتّصل بالاجسام فکتاب واحد و هو کتابه الموسوم بما بعد الطّبیعیّات. فی کمیّة کتب ارسطو در رسائل الکندی الفلسفیّة ص ۳۶۸

۱۴۸۸ . مواجَر

به معنی «غلام مفعول» است در تاریخ بیهقی آمده است: .....میکائیل بـدانـجا اسب بداشته بود پذیره وی آمده وی را مواجَر خواند و دشنامهای زشت داد. ص ۱۸۶ جاحظ در داستان علّة عبد العزیز بشکست می‌گوید: و جاء القوّاد بغلام مواجَر. الحیوان ج ۳ ص ۲۶. عبدالسّلام هارون در پاورقی چنین مـی‌آورد: لفظة عباسیّة یقصد بها من یسـتأجره اللّاطة (= لواط کنندگان) انظر کنایات الجرجانی ص ۱۲۰ س ۱۱

۱۴۸۹ . مضاف و منسوب بهر شهری

در هر ناحیتی و ولایتی چیزی بود بدان ناحیت و ولایت مـنسوب، گـویند حکـمای یونان، زرگران شهر حرّان، و جولاهگان یمن، دبیران سـواد بـغداد، کـاغذیان سـمرقند، صبّاغان سجستان، عیّاران طوس، گربزان مرو، ملیح صـورتان بـخارا، زیـرکان و نـقّاشان چین، تیراندازان ترک، و دهات بلخ، اصحاب ناموس غزنین، جادوان و مشعبدان هند، و

ضعفای کرمان، و اکراد فارس، و ترکمانان حدود قونیّه و انگوریّه و طرف روم، و صوفیان دینور، و دزدان و متواریان نواحی ری، و طعام خورندگان و پارسیان خوارزم، و ادبای بیهق. و غرض ازین نسبتها آن بود که در هیچ موضع دیگر مثل این چیزها که یاد کرده آمد نبود. تاریخ بیهق ص ۲۸

۱۴۹۰ . علم الیقین و عین الیقین و حقّ الیقین

گر به هستی نظر کند عارف — چون به علم الیقین بود واقف
بیند اوّل فراخور حالش — ذات حقّ و صفات افعالش
چون به عین الیقین رسد زان پس — همه ذات و صفات بیند و بس
چونکه حقّ الیقین نماید رو — گوید آنگاه لیس الا هو

دیوان حزین ص ۷۸۵

۱۴۹۱ . الاعتماد فی الاعتقاد

نسخهٔ خطّی شماره (Arabe 1261 کتابخانه ملّی، پاریس). از ابوالبرکات عبداللّه بن احمد بن محمود النّسفی. او در آغاز کتاب می‌گوید: لمّا رایت الهمم مایلة الی العمدة الّتی صنّفها فی بیان عقیدة اهل السّنة و الجماعة و هی و ان کانت مشحونة بالرّوایات غیر خالیة عن الدّرایات فهی مفتقرة الی الشّرح موصح للمشکلات مبیّن للمعضلات فاردت ان اجمع کتابا فیه شرح مسائلها و بسط دلائلها بتوفیق خالق العباد مسمّیً بالاعتماد فی الاعتقاد و اللّه کاف من توکّل علیه و معین من فوّض اموره الیه و هی حسبی و نعم المعین.

۱۴۹۲ . نفط و قیر

انّ الماء الّذی یکون علیه النّفاطات أمرأ من الماء الّذی یکون علیه القیارّات. البخلاء ص ۹۸. نفّاطات و قیّارات جاهای نفت خیز و قیر خیز است. بشّار بن برد می‌گوید:

و ما کلّمتنی دارها، اذ سالتها — و فی کبدی کالنّفط شبّت به النّار

اغانی ج ۶ ص ۲۴۶

۱۴۹۳ . خشکار

قال بعض شعراء یتیمة الدّهر للثّعالبی فی الوزیر المهلّبی:

قل للوزیر ادام اللّه دولته — ذکرتنا ادمنا و الخبز خشکار
اذ لیس بالباب بوّاب لدولتکم — و لا حمار و لا بالشطّ طیّار

معجم المراکب و السّفن فی الاسلام ص ۳۴۸ المشرق سال ۱۹۴۹

۱۴۹۴ . عقد (نام يكى از صنايع بديعى)

صنعت عقد عبارت از اينست كه شاعر نثر قرانى يا حديث يا مثلى را در شعر خود بگنجاند مانند گفته ابو العتاهية:

ما بـال مـن اوّله نـطفة و جـيفة آخـره يـفخر

كه عقد گفته حضرت امير المؤمنين است «و ما لابن آدم و الفخر و انّما اوّله نطفه و آخره جيفة». معاهد التّنصيص ج ۲ ص ۱۸۶

۱۴۹۵ . سيره ابن اسحاق

دراسة فى سيرة النّبى و مولّفها ابن اسحاق للدّكتور عبدالعـزيز الدّورى، البحوث و المحاضرات مؤتمر الدّورة الثّانية و الثّلاثين بـبغداد، مـطبعة المـجمع العـلمى العـراقـى ۱۹۶۶/۱۳۸۶

۱۴۹۶ . ابن غيلان بلخى معروف به فريد غيلانى

عمر بن غيلان البلخى افضل حكماء الحضرة و له محصول من الحكمة كامل و كان الحكمة عنده عاذت بحقوه مستحقّها. و رايته يوماً مشتكيا عن واحد من الافاضل فقال: إنّ الشّرير لا يميّز بين من يهرب من شرّه و بين من يقابل شرّه بشرّه. اتمام التّتمة ص ۱۷۱

۱۴۹۷ . بيرونى ـ ترجمه از سانسكريت

و كنتُ نقلت الى العربى كتابين احدهما فى المبادى و صفة الموجودات و اسمه سانک و الآخر فى تخليص النّفس من رباط البدن و يعرف بپاتنجل و فيهما اكثر الاصول الّتى عليها مدار اعتقادهم دون فروع شرائعهم. و ارجو ان هذا ينوب عنهما و عن غير هما و يودّى الى الاحاطة بالمطلوب بمشيّة اللّه. ماللهند ص ۶. مثل سانک عمله كپل فى الامور الالهيّه و مثل پاتنجل فى طلب الخلاص و اتّحاد النّفس بمعقولها. پيشين ص ۱۰۲

۱۴۹۸ . محمّد بن زكرياء الرّازى ـ مناقضات او

بيرونى در فصلى كه از شهور روم ياد مى‌كند گويد: «بين ابوبكر محمّد بن زكرياء رازى و ابوبكر حسين تمّار سؤال و جوابها و مطالبات و مناقضاتى رخ داده است كه جوينده را بحق رهبرى مى‌كند» الآثار الباقية ص ۲۵۳

۱۴۹۹ . اسلام و مسيحيّت ـ مناقضات

رسالة عبداللّه بن اسماعيل الهاشمى الى عبدالمسيح بن اسحق الكندى يدعوه بها الى الاسلام و رسالة الكندى الى الهاشمى يردّ بها عليه و يـدعوه الى النّـصرانـيّة فـى ايّـام

امیرالمؤمنین الخلیفة العبّاسی المأمون سنة ۲۴۷ هجری و ۸۶۱ مسیحیّة

۱۵۰۰ . اقانیم سه گانه

فاسم الاقنوم عندهم مشترک و یشیرون باسم الاب الی الجوهر الّذی سمّوه الباری اذا عقل عقلا مجرّدا، و یشیرون باسم الابن الی الباری اذا عقل عاقلا لذاته، و یشیرون باسم الرّوح القدس الی الباری اذا عقل معقولاً لذاته. و اسم الجوهر عندهم یقال علی العموم علی کلّ ذات عرضاً کانت او جوهراً مقابلاً للعرض. ردّ یحیی بن عدی بر ابوعیسی ورّاق (نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ ملّی پاریس، عربی ۱۶۷)، ص ۲ پشت

منابع و ماخذ

الآثار الباقیة عن القرون الخالیة، ابوریحان بیرونی، لیپزیک ۱۹۳۳

آثار البلاد و اخبار العباد، زکریا بن محمّد القزوینی، بیروت ۱۳۸۰/۱۹۶۰

آثار علوی، ابوحاتم مظفّر بن اسماعیل اسفزاری، بنیاد فرهنگ ایران تهران ۱۳۵۶ هـ ش

الآثار العلویّة ارسطو طالیس، ترجمهٔ یحیی بن بطریق، بیروت ۱۹۶۶

آراء اهل المدینة الفاضلة، ابونصر فارابی، متن عربی همراه با ترجمه و تعلیقات از ریچارد والزر، اکسفورد ۱۹۸۵

آمونیوس فی آراء الفلاسفة، (کتاب ....) فی آراء الفلاسفة، باهتمام یورلیخ رودلف، اشتو تکارت ۱۹۸۹

ابحاث المستشرقین فی تاریخ العلوم عند العرب،عبدالرحمن بدوی، بیروت ۱۹۸۱

ابحاث النّدوة العالمیّة الاولیٰ لتاریخ العلوم عند العرب، معهد التّراث العلمی العربی، جامعة حلب ۱۹۷۷

ابن ابی اصیبعة ← عیون الأنباء فی طبقات الأطبّاء

ابن ابی الحدید ← شرح نهج البلاغة

ابن رشد و الرّشدیة، ارنست رنان، ترجمه عادل زعیتر، قاهره ۱۹۵۷

ابن سینا، البارون کارادوو، نقله الی العربیّة عادل زعیتر، بیروت ۱۳۹۰/۱۹۷۰

ابواب فی الصّین و التّرک و الهند، منتخبة من کتاب **طبائع الحیوان**، شرف الزّمان طاهر المروزی، باهتمام ولادیمیر مینورسکی کمبریج ۱۹۲۴

ابوبکر الرّازی حیاته و ماثره، فرات فائق، وزارة الثّقافة و الاعلام بغداد ۱۳۹۳/۱۹۷۳

ابوالفداء ← تاریخ ابوالفداء

الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدّین عبدالرّحمن سیوطی، قاهره ۱۳۱۸

اتمام التّتمّة ← صوان الحکمة

اجزاء الطّبّ، جالینوس، ترجمه حنین بن اسحق، با ترجمهٔ انگلیسی، برلن ۱۹۶۹

احادیث مثنوی، بدیع الزّمان فروزانفر، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر ۱۳۴۷ هـ ش

احتجاج، ابو منصور احمد بن ابی طالب الطّبرسی، تعلیقات السیّد محمّد باقر الخراسانی، مطبعة النّعمان، نجف ۱۹۶۶

احسن التّقاسیم، فی معرفة الأقالیم، مقدسی، لیدن ۱۹۰۶

احصاء العلوم، الفارابی، تحقیق عثمان امین، دارالفکر العربی، قاهره [بی تا]

الاحکام النّبویّة فی الصّناعة الطّبیّة، علاء الدّین کحّال، بتحقیق عبدالسّلام هاشم حافظ، قاهره ۱۹۵۵

اخبار الائمّة الزّیدیّة فی طبرستان و دیلمان و جیلان، تحقیق ویلفرد مادیلونغ، بیروت ۱۹۸۷

اخبار النّحویین البصریّین، ابوسعید السّیرافی، شرکة مصطفی البابی الحلبی، قاهره ۱۹۵۵/۱۳۷۴

اخبار الهند مروزی ← ابواب فی الصّین...

اخلاق ایران باستان، دینشاه ایرانی، برلن ۱۳۰۹

اخلاق محتشمی، نصیرالدّین طوسی، باهتمام م. ت. دانش پژوه، تهران ۱۳۳۹ هـ ش

اخلاق النّبی و آدابه، ابن ابی الشّیخ، قاهره ۱۳۷۸

اخوان الصّفاوخُلّان الوفا، رسائل، بیروت ۱۹۵۷.

ادب الطّبیب، اسحاق بن علی الرّهاوی، معهد تاریخ العلوم العربیّة و الاسلامیّة، فرانکفورت ۱۹۸۵/۱۴۰۵

ادب الکُتّاب، ابوالعبّاس الصُّولی، قاهره ۱۳۴۱
الادویّة القلبیّة، ابن سینا، در من مولّفات ابن سینا الطّبیّة، حلب ۱۹۸۴/۱۴۰۴
الاربعین فی اصول الدّین، فخرالدّین الرّازی، دائرةالمعارف العثمانیّة، حیدرآباد ۱۳۵۳
الارجوزة فی الطّبّ، الشّیخ الرّئیس الحسین بن عبداللّه بن سینا. متن عربی با ترجمه به زبان فرانسه از هنری جاهیر و عبدالقادر نورالدّین، پاریس ۱۹۵۶/۱۳۷۵
ارسطو عندالعرب، عبدالرّحمن بدوی، النّهضة المصریّة، قاهره ۱۹۴۷
ارسطو و عرب، اف. ای. پیترز، دانشگاه نیوریوک ۱۹۶۸ (بزبان انگلیسی)
ارشاد الاریب الی معرفة الادیب، یاقوت الحموی، یا معجم الادباء، چاپ مرگلیوث قاهره ۱۹۲۴
الارشاد، محمّد بن محمّد بن نعمان شیخ مفید، منشورات مکتبة بصیرتی، قم [بی‌تا]
الارشاد الزّراعة، قاسم بن یوسف هروی، باهتمام محمّد مشیری، امیرکبیر تهران ۱۳۳۶
الارشاد الیٰ قواطع الأدلّة فی اصول الاعتقاد، امام الحرمین الجوینی، تحقیق محمّد یوسف موسی و علی عبدالمنعم عبدالحمید، قاهره ۱۹۵۰
ارشاد القاصد الی اسنی المقاصد، ابن الاکفانی، دار ترلوخت للطّباعة، لیدن ۱۹۸۹
ارشاد القلوب، حسن بن محمّد دیلمی، موسسهٔ اعلمی، بیروت ۱۹۷۸/۱۳۹۸
الارصاد، العُرضی الدّمشقی، دانشگاه آنکارا ۱۹۷۲
استخراج الاوتار، ابوریحان بیرونی، در مجموعهٔ رسائل بیرونی، حیدرآباد دکن ۱۳۶۷
الاسفار الاربعة ← الحکمة المتعالیة
الأسؤلة و الاجوبة، ابن سینا، ابوریحان، به انضمام پاسخهای دوبارهٔ ابوریحان و دفاع ابوسعید معصومی از ابن سینا. به تصحیح و مقدّمهٔ فارسی و انگلیسی سیّد حسین نصر و مهدی محقّق تهران: ۱۳۵۲ هـ ش

اشارات المرام من عبارات الامام، کمال الدّین احمد البیاضی الحنفی، تحقیق محمّد
زاهد بن الحسن الکوثری، دارالکتاب الاسلامی، استانبول ۱۹۴۹
الاشباه و النّظائر، زین الدّین بن ابراهیم (ابن نجیم)، به تحقیق محمّد مطیع الحافظ
دارالفکر دمشق ۱۹۸۳
الاشتقاق و التّعریب، عبدالقادر المغربی، قاهره ۱۹۴۷
الاصابة فی تمییز الصّحابة، ابن حجر العسقلانی، دار صادر بیروت، ۱۳۲۸ افست
اصول الدّین، ابوالیسر محمّد بن عبدالکریم البزدودی، تحقیق هانز بیترلنس، دار احیاء
الکتب العلمیّة، قاهره ۱۹۶۳
اصول صناعة الاحکام، کوشیار بن لبّان الجیلی، باهتمام میشیویانو، توکیو ۱۹۹۷
الاصول و الاحکام، ابوالمعالی حاتم بن عمران بن زهرة، در خمس رسائل اسماعیلیّة
الاضداد فی اللّغة، ابن انباری، قاهره ۱۳۲۵
الاعتبار، اسامة بن منقذ، فیلیپ حتی، دانشگاه پرینستون، ۱۹۳۰
اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، فخرالدّین رازی، تحقیق علی سامی النّشار،
قاهره ۱۹۳۸/۱۳۵۶
اعجب العجب فی شرح لامیّة العرب، جاراللّه زمخشری، دار الوراقة بیروت ۱۳۹۲
الاعلاق النّفسیّة، إبن رُسْتَه، لیدن ۱۸۹۱
الاعلام بمناقب الاسلام، ابوالحسن العامری النّیشابوری، قاهره ۱۹۶۷
اعلام السّاجد باحکام المساجد، محمّد بن عبداللّه الزّرکشی، تحقیق ابوالوفاء مصطفی
المراغی، المجلس الاعلی للشّئون الاسلامیّة، قاهره، ۱۳۸۴
الاعلان بالتّوبیخ لمن ذمّ التاریخ، السَّخاوی، بغداد ۱۳۸۲
اغاثه الامّة بکشف الغمة، تقی الدّین احمد بن علی مقریزی، قاهره ۱۳۶۷

اغاثة اللّهفان من مصائد الشیّطان، ابن القیّم الجوزیّة، قاهره ۱۳۸۱

اغانی، ابو الفرج الاصبهانی، موسّسة المصریّة العامّة، قاهره ۱۹۶۳

الاغذیّة، اسحاق بن سلیمان، تاریخ العلوم العربیّة و الاسلامیّة فرانکفورت، ۱۹۸۶

الاغراب فی جدل الاعراب، ابن الانباری، تحقیق سعید الافغانی، دمشق ۱۹۵۷

اغراض الطّبیّة و المباحث العلائیّة، سیّد اسماعیل جرجانی، افست از روی نسخهٔ خطّی، بنیاد فرهنگ ایران تهران ۱۳۴۵

افراد المقال فی امر الظّلال، ابوریحان بیرونی، در مجموعهٔ رسائل بیرونی، حیدرآباد دکن ۱۹۳۷ هـ ق. ترجمه انگلیسی این کتاب در سال ۱۹۷۶ بوسیلهٔ دانشگاه حلب چاپ شده است.

الاقتراح فی علم اصول النّحو، جلال الدّین عبدالرّحمن سیوطی، حیدرآباد ۱۳۵۹

الالقاب الاسلامیّة فی التّاریخ و الوثائق و الآثار، حسن الباشا، مکتبة النّهضة المصریّة، قاهره ۱۹۵۷

الامالی (= غررالفرائد و دررالقواعد)، سیّد مرتضی علم الهدیٰ، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، قاهره ۱۳۷۳/۱۹۵۴

الامامیّة، صاحب بن عبّاد، میکروفیلم شمارهٔ ۱۳۲ کتابخانهٔ موسّسهٔ مطالعات اسلامی در دانشگاه مک‌گیل مونترال ـ کانادا

الامانات و الاعتقادات، سعید بن یوسف (سعدیا الفیومی). لیدن: بریل ۱۸۸۰

امتاع الاسماع، احمد بن علی مقریزی، تصحیح محمود محمّدی، لجنة التّالیف و التّرجمة و النّشر، قاهره ۱۹۴۱

الامتاع و الموانسة، ابوحیّان توحیدی، لجنة التّألیف و التّرجمة، قاهره [بی‌تا]

الامثال من الکتاب و السّنّة، ابوعبدالله محمّد علی الحکیم التّرمذی، قاهره ۱۳۵۹

الامد علی الابد، ابوالحسن عامری نیشابوری، موسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ مک‌گیل ، بیروت ۱۳۵۷ ه‍ش

کتاب الاموال، ابوعبید قاسم بن سلّام، قاهره ۱۳۵۳

إنباه الرّواة علی أنباه النّحاة، جمال الدّین ابی الحسن علیّ بن یوسف القفطی، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، دارالفکر العربی قاهره ۱۹۸۶

انباء الغمر بأنباء العمر، ابن حجر عسقلانی، قاهره ۱۳۶۹

الانتصار مِمَّن عَدَلَ عن الاستبصار، بطلیّوسی، قاهره ۱۹۵۵

الانصاف فی مسائل الخلاف بین النّحویّین البصریّین و الکوفیّین، ابن الانباری، قاهره ۱۹۵۳

انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، حسن بن یوسف بن المطهّر الحلّی، باهتمام محمّد نجمی زنجانی، تهران ۱۳۳۸ ه‍ش

الاوراق، ابوالعبّاس صولی (اخبار الرّاضی و المتّقی)، بیروت ۱۹۷۹

الایجاز و الاعجاز، ثعالبی نیشابوری، قسطنطنیه ۱۳۰۱

الایضاح فی شرح المفصّل، ابن حاجب، بغداد ۱۹۸۲/۱۴۰۲

بحر الجواهر، محمّد بن یوسف طبیب هروی، نسخه خطّی کتابخانه.اسلر دانشگاه مک‌گیل مونترال ـ کانادا شماره ۷۷۸۵/۲

بحرالکلام، میمون بن محمّد نسفی، دراسة و تعلیق الدّکتور ولی الدّین محمّد صالح فرفور، مکتبة دارالفرفور دمشق ۱۹۹۷/۱۴۷۷

البخلاء، ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ، تحقیق طه الحاجری، دارالمعارف قاهره ۱۹۵۸

البدایة و النّهایة، ابن کثیر دمشقی، قاهره ۱۳۵۱

البدء و التّاریخ، مقدسی، پاریس ۱۹۱۹ - ۱۸۹۹

البدیع فی الحساب، محمّد بن الحسین الکرجی، جامعة اللّبنانیّة، بیروت ۱۹۶۴

البراهین البهائیّة، فخرالدّین رازی، تصحیح سیدمحمّدباقر سبزواری، دانشگاه تهران ۱۳۴۲ هـ ش

البرصان و العرجان و العمیان و الحولان، ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ، تحقیق عبدالسّلام محمّد هارون، قاهره ۱۹۸۲

برنامج الفقیه ابی الولید بن رشد الاندلسی، در تلخیصات ابن رشد الی جالینوس، مادرید ۱۹۸۴

بستان الاطبّا و روضة الالبّا، ابونصر اسعد بن الیاس بن مطران، با مقدّمه مهدی محقّق، مرکز انتشار نسخ خطّی، تهران ۱۳۶۸ هـ ش عکسی براساس نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ ملّی ملک شمارهٔ ۴۲۱۰

البصائر و الزّخائر، ابو حیّان توحیدی. قاهره ۱۳۷۳

بغداد، ابن طیفور، قاهره ۱۳۶۸

بغیة المرتاد فی الرّدّ علی المتفلسفة و القرامطة و الباطنیّة اهل الإلحاد من القائلین بالحلول و الاتّحاد، ابن تیمیّة،

بغیة الوعاة فی طبقات اللّغویین و النّحاة، جلال الدّین عبدالرّحمن السّیوطی، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، مطبعة عیسی البابی الحلبی، قاهره ۱۹۶۴

بقراط (کتاب...) فی طبیعة الانسان، تصحیح و ترجمهٔ انگلیسی از ماتوک و لاینز کمبریج ۱۹۶۸

البلدان، یعقوبی، ضمیمه الاعلاق النّفسیّة، لیدن ۱۸۹۱

بوستان سعدی، به اهتمام عبدالعظیم قریب، تهران ۱۳۲۸

بیان الادیان، ابوالمعالی حسینی علوی، باهتمام عباس اقبال، تهران ۱۳۱۲ هـ ش

بیان الحقّ بضمان الصّدق، ابوالعبّاس فضل بن محمّد لوکری، نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شمارهٔ ۲۵۰ چاپی، بخش العلم الالهی، باهتمام ابراهیم دیباجی، موسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ مک‌گیل ۱۳۷۳ هـ ش

بیان الممشّی إلی تبیان الانشاء، محمّد بن یحیی بن محمّد الحکم الشّافعی، نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ بادلیان اکسفورد شمارهٔ مارش ۴۹۰

البیان المغرب فی اخبار المغرب، ابن عذاری مراکشی، بیروت ۱۹۵۰

بیان موافقة صریح المعقول لصحیح المنقول، در حاشیهٔ منهاج السّنة ابن تیمیّه

البیان و التّبیین، ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، تحقیق عبدالسّلام محمّد هارون، قاهره ۱۹۶۸

التّاج فی أخلاق الملوک، الجاحظ، دارالفکر ـ دارالبحار، بیروت ۱۹۵۵/۱۳۷۵

تاریخ ابوالفدا، قاهره مطبعة الاستقامة [بی‌تا]

تاریخ الادب العربی للمدارس الثّانویّة و العلیا، احمد حسن الزّیات. بیروت مکتبة الانجلو المصریّة، [بی‌تا]

تاریخ الاطبّاء و الحکماء، ابن الجلجل، تحقیق فؤاد سیّد، المعهد العلمی الفرنسی، قاهره ۱۹۵۵

تاریخ بغداد او مدینة السّلام، ابو بکر احمد بن علیّ الخطیب البغدادی، دارالکتاب العربی، بیروت، [بی‌تا]

تاریخ بلعمی، ابوعلی محمّد بن محمّد بلعمی، تصحیح محمّد تقی بهار، اداره کلّ نگارش وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۴۱ هـ ش

تاریخ البیمارستانات فی الاسلام، احمد عیسی بک، دمشق ۱۳۵۷، ترجمهٔ فارسی نوراللّه کسایی، تهران، کنگرهٔ بین المللی تاریخ پزشکی در اسلام و ایران ۱۳۷۱ هـ ش

تاریخ بیهق، ابوالحسن علیّ بن زید بیهقی، تهران ۱۳۱۷ هـ ش

تاریخ بیهقی، باهتمام دکتر قاسم غنی و دکتر علی‌اکبر فیّاض، تهران ۱۳۲۴ هـ ش

تاریخ التّربیة الاسلامیّة، احمد شلبی، النّهضة المصریّة، قاهره ۱۹۷۳

تاریخ حبیب السّیر، غیاث الدّین خواند میر، کتابفروشی خیّام تهران ۱۳۳۳ هـ ش

تاریخ الحکماء، ابوالحسن علیّ بن یوسف قفطی، لیپزیک ۱۹۰۳، ترجمهٔ فارسی بکوشش بهین دارائی، تهران ۱۳۴۷ هـ ش

تاریخ الحضارة الاسلامیّة فی القرن الرّابع، آدام متز، ترجمه از آلمانی به عربی محمّد عبدالهادی ابوریده، لجنة التّالیف و التّرجمة قاهره ۱۳۶۶/۱۹۴۷

تاریخ الخلفاء، جلال الدّین عبدالرّحمن بن ابی بکر السّیوطی، تحقیق محمّد محیی الدّین عبدالحمید، قاهره ۱۳۷۱

تاریخ الطّبّ و الصّیدلة عند العرب، سامی خلف حمارنه، قاهره ۱۹۶۷

تاریخ طبّ ایران و خلافت شرقی، الگود (متن انگلیسی) کمبریج ۱۹۵۱

تاریخ طبرستان، بهاءالدّین ابن اسفندیار، تصحیح عبّاس اقبال، کتابخانه خاور تهران ۱۳۲۰ هـ ش

تاریخ طبری (= تاریخ الامم و الملوک)، محمّد بن جریر طبری، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، بیروت ۱۳۸۷

تاریخ عرب، فیلیپ حتّی، لندن ۱۹۶۴ (بزبان انگلیسی)

تاریخ فلاسفة اسلام فی المشرق و المغرب، محمّد لطفی جمعه، المکتبة العلمیّة قاهره ۱۳۴۵

تاریخ فلسفهٔ اسلامی، ماجد فخری، دانشگاه کلمبیا نیوریوک ۱۹۷۰ (بزبان انگلیسی)

تاریخ قم، حسن بن محمّد بن حسن قمی، ترجمه حسن بن علیّ بن حسن بن عبدالملک

قمی، تصحیح سیّد جلال الدّین طهرانی، مطبعه مجلس، طهران ۱۳۱۳ هـ ش

تاریخ گزیده، حمداللّه مستوفی، بکوشش عبدالحسین نوائی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲ هـ ش

تاریخ مختصر الدّول، ابن العبری، المطبعة الکاتولیکیّة، بیروت ۱۹۵۸

تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، دار البشیر للنّشر و التّوزیع، عکس از نسخهٔ خطّی کتابخانه ظاهریّه دمشق

تاریخ مغول، عبّاس اقبال، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۵ هـ ش

تاریخ نجوم اسلامی، کرلوالفونسونالینو، ترجمه احمد آرام، تهران ۱۳۴۹ هـ ش

تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، سیّد مرتضی بن داعی حسنی رازی، تصحیح عبّاس اقبال، تهران ۱۳۱۳ هـ ش

التّبصیر فی الدّین و تمییز الفرقة النّاجیة عن الفرق الهالکین، ابو المظفر الاسفراینی، مکتبه الخانجی بمصر، قاهره ۱۹۵۵

تتمّة صوان الحکمه، علیّ بن زید بیهقی، تصحیح محمّد شفیع، لاهور ۱۹۳۵

تتمّة الیتیمة، ابومنصور ثعالبی، بکوشش عبّاس اقبال، تهران ۱۳۵۸ هـ ش

تثقیف التّعریف بالمصطلح الشّریف، تقی الدّین ابن ناظر الجیش، تحقیق ردلف فسلی، المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشّرقیّة بالقاهرة ۱۹۸۷

تثقیف اللّسان و تلقیح الجنان، ابوحفص الصقلی النّحوی، تحقیق مصطفی عبدالقادر، بیروت ۱۹۹۰/۱۴۱۰

تجارب الامم، ابوعلی احمد بن محمّد معروف به ابن مسکویه، باهتمام هـ ف. آمدروز، قاهره ۱۹۱۴/۱۳۳۲

التّجربة الطّبیّة، جالینوس، با ترجمهٔ انگلیسی از ریچارد والزر، اکسفورد ۱۹۴۴

التّحدّث بنعمة اللّه، جلال الدّین عبدالرّحمن السّیوطی، تحقیق الیزابت ماری سارتین، دانشگاه کمبریج ۱۹۷۵

تحدید نهایات الاماکن، ابوریحان بیرونی، تحقیق محمّد بن تاویت الطّنجی انقره (= آنکارا) ۱۹۶۱

تحریم النّظر فی کتب اهل الکلام، ابن قدامهٔ مقدّسی، تحقیق و ترجمهٔ انگلیسی از جورج مقدّسی، لندن ۱۹۶۲

تحصیل السّعادة، ابونصر فارابی ← رسائل الفارابی

تحفة العراقین، خاقانی شروانی، تهران ۱۳۳۳ هـ ش

تحفة العروس و متعة النّفوس، محمّد بن احمد التّیجانی، لندن ۱۹۹۲

تحفة المستجیبین، ابو یعقوب سجستانی ← خمس رسائل اسماعیلیّة

تحفة النّاظر و غنیة الذّاکر فی حفظ الشّعائر و تغییر المناکر، ابوعبداللّه محمّد بن احمد التّلمسانی، تحقیق علی الشّنوفی [بی‌تا]

تحقیق ماللهند، ابوریحان محمّد بن احمد بیرونی، لیپزیک ۱۹۲۵

تدبیرالمتوحّد، ابوبکر محمّد بن یحیی ابن باجه اندلسی، مادرید ۱۹۴۶

تذکرة اولی الألباب، داود بن عمر الانطاکی، المکتبة الثّقافیّة، بیروت [بی‌تا]

تذکرة الاولیاء، فریدالدّین عطّار نیشابوری، تهران، ۱۳۲۱ هـ ش

تذکرة السّامع و المتکلّم فی ادب العالم و المتعلّم، ابن جماعة کنانی، دارالکتب العلمیّة، بیروت ۱۳۵۴

تذکرة الشّعراء، دولتشاه سمرقندی، لیدن ۱۹۰۱

تذکرة الکحّالین، علیّ بن عیسی کحّال، نسخهٔ خطّی کتابخانه اسلر دانشگاه مک‌گیل مونترال ـ کانادا شمارهٔ ۳۸۹/۲۷. چاپ شده در حیدرآباد دکن ۱۳۸۳

التّراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیّه دراسات لکبار المستشرقین، عبدالرّحمن بدوی، مکتبة النّهضة المصریّة، قاهره ۱۹۴۶

ترجمان الاشواق، محیی الدّین ابن العربی، دار صادر، بیروت ۱۹۶۶

ترجمه تاریخ الحکمای قفطی، تصحیح بهین دارائی، دانشگاه تهران ۱۳۴۷ هـ ش

ترجمه تفسیر طبری، باهتمام حبیب یغمائی ج ۱، تهران ۱۳۳۹ هـ ش

ترجیح اسالیب القران علی اسالیب الیونان، محمّد بن ابراهیم الوزیر الحسنی الیمنی، قاهره ۱۳۴۹

تسع رسائل فی الحکمة و الطّبیعیّات، ابن سینا، قاهره ۱۳۲۶/۱۹۰۸

تشحیذ الاذهان بسیرة بلاد العرب و السّودان، محمّد بن عمر التّونسی، قاهره ۱۹۶۵

التّشویق الطّبّی، صاعد بن الحسن الطّبیب، تحقیق اوتو اشبیس، بن ۱۹۶۸

التّصانیف المنسوبة إلی فیلسوف العرب، یوسف مکارثی الیسوعی، بغداد ۱۹۶۲

التّصریف لمن عجز عن التّألیف، متن عربی با ترجمه انگلیسی از اسپینک ولویس، دانشگاه کالیفرنیا ۱۹۷۳، ترجمهٔ فارسی احمد آرام مهدی محقق، انتشارات موسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ مک‌گیل، تهران ۱۳۷۴ هـ ش

التّطرق بالطّبّ إلی السّعادة، علیّ بن رضوان مصری، تحقیق سلمان قطایه، مجلّة تاریخ العلوم العربیّة، المجلّد الثّانی، حلب ۱۹۷۸

التّعریفات، علی بن محمّد السیّد الشّریف الجرجانی، قاهره، ۱۹۳۸، قسطنطنیّه ۱۳۰۰

تعلیقات حدیقة الحقیقهٔ سنائی، محمّد تقی مدرّس رضوی، تهران ۱۳۴۴

تعلیقه ملّاصدرا بر شفای ابن سینا، ضمیمهٔ کتاب الشّفاء چاپ سنگی، تهران ۱۳۰۳

تعلیم المتعلّم علی طریق التّعلّم، برهان الاسلام الزّرنوجی، قاهره ۱۴۰۶/۱۹۸۶ نسخهٔ خطّی کتابخانه ملّی وین ۱۲۰۳/۶۰۰ یو. ام.

تفسیر کبیر فخر رازی، مصر، المطبعة البهیّة المصریّة، [بی تا]

تفسیر کشف الاسرار و عدّة الابرار، ابوالفضل رشید الدّین میبدی، باهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۷۱ ﻫ ش

تفسیر مابعدالطّبیعهٔ ابن رشد، باهتمام موریس بویژ، بیروت ۱۹۳۸/۱۹۵۲

التّفهیم لأوائل صناعة التّنجیم، ابوریحان بیرونی، باهتمام جلال الدّین همائی تهران ۱۳۵۹ ﻫ ش

تقویم اللّسان، ابن الجوزی، دارالمعارف قاهره ۱۹۸۳

التّمثیل و المحاضره، ابومنصور ثعالبی نیشابوری، قاهره ۱۳۸۱

التّمهید لدراسة الفلسفة الاسلامیّة، مصطفی عبدالرّازق، الطبعة الثّانیة، قاهره ۱۳۷۹/۱۹۵۹

التّنبیه علی حدوث التّصحیف، حمزة بن الحسن الاصبهانی، تحقیق محمّد اسعد اطلس، دمشق ۱۳۸۸/۱۹۶۸

التّنبیه و الاشراف، مسعودی، بغداد ۱۳۵۷، بیروت ۱۹۶۵، افست از نسخهٔ لیدن ۱۸۹۳

التّنبیه و الرّد علی اهل الاهواء و البدع، محمّد بن احمد بن عبدالرّحمن الملطی الشّافعی، تحقیق محمّد زاهد بن الحسن الکوثری، بیروت ۱۹۶۸ ، قاهره ۱۳۶۸

التّنویر، ابومنصور حسن بن نوح القمری البخاری، تصحیح سیّد محمّد کاظم امام، بنیاد نیکوکاری نوریانی، تهران ۱۳۵۲ ﻫ ش

التّوحید (کتاب...)، ابومنصور الماتریدی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج، شمارهٔ ۳۶۵۱ اضافات چاپ شده در بیروت باهتمام فتح اللّه خلیف ۱۹۷۰

التّوحید (کتاب...)، ابورشید سعید بن محمّد نیشابوری، تحقیق محمّد عبدالهادی ابوریدة، قاهره ۱۳۸۵/۱۹۶۵

تهافت الفلاسفه، للامام الغزّالی، تحقیق سلیمان دنیا، دارالمعارف، قاهره ۱۹۵۸
تهذیب الاخلاق، یحیی بن عدی، در رسائل البلغاء کردعلی، چاپ چهارم قاهره ۱۳۷۴
تهذیب الأخلاق و تطهیر الاعراق،ابن مسکویه، دار مکتبة الحیاة، بیروت ۱۹۶۱
ثلاث رسائل اندلسیّة فی الحسبة و المحتسب، ابن عبدون، احمد بن عبداللّه، عمر بن عثمان، باهتمام لوی پرونسال، قاهره ۱۹۵۵
ثلاث رسائل، ابو حیّان توحیدی، تحقیق ابراهیم الکیلانی، دمشق ۱۹۵۱
ثلاث رسائل، ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ، لیدن ۱۹۰۳
ثلاث ساعات شمسیّة، در مجلّهٔ تاریخ علم عربی ج ۱ ص ۴۲۴ حلب
ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، ابومنصور ثعالبی، قاهره ۱۳۴۶
ثمرات النّظر فی علم الأثر، تحقیق راد بن صبری، دار العاصمة ریاض ۱۹۶۶/۱۴۱۷
ثیئتیوس، افلاطون (محاورت افلاطون ترجمهٔ انگلیسی بوسیلهٔ جوت) اکسفورد ۱۹۵۳ از روی چاپ اوّل ۱۸۷۱
جابر بن حیّان، پول کراوس، قاهره ۴۴ ـ ۱۹۴۲ (بزبان فرانسه)
جالینوس الی غلوقن فی التّاتّی لشّفاء الامراض (کتاب...)، حنین بن اسحق المتطبّب، تحقیق محمّد سلیم سالم، قاهره ۱۹۸۲
جامع التّواریخ، خواجه رشید الدّین فضل اللّه همدانی، به کوشش محمّد تقی دانش پژوه ـ محمّد مدرسّی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۸ ه ش
جامع الحکمتین، ناصرخسرو، باهتمام هانری کربن و محمّد معین تهران ۱۳۳۲ ه ش.
الجامع الصّغیر، جلال الدّین عبدالرّحمن سیوطی، قاهره ۱۳۲۵
الجامع فی اخبار ابی العلاء المعرّی و آثاره، محمّد سلیم الجندی، دمشق ۱۳۸۲
الجامع لمفردات الادویّة و الأغذیة، ابن بیطار مالقی اندلسی، قاهره ۱۲۹۱

جاویدان خرد، احمد بن محمّد بن مسکویه، ترجمه تقی الدّین محمّد شوشتری، موسّسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ مک‌گیل، تهران ۱۳۵۵ هـ ش

الجماهر فی معرفة الجواهر، ابوریحان بیرونی، حیدرآباد ۱۳۵۵

جوامع ابی زید حنین بن اسحق العبّادی لکتاب ارسطوطالیس فی الآثار العلویّة، با ترجمهٔ انگلیسی از هنس دایبر، اکسفورد ۱۹۷۵

جوامع علم النّجوم فرغانی و اصول الحرکات السّماویّة، احمد بن محمّد فرغانی، فرانکفورت ۱۹۸۶ (افست از چاپ ۱۶۶۹)

جوامع کتاب طیماوس فی العلم الطّبیعی، جالینوس، با ترجمهٔ لاتینی بوسیلهٔ والزر و کراوس، لندن ۱۹۵۱

جهانگشای جوینی، عطا ملک جوینی، باهتمام سیّد جلال الدّین تهرانی، ضمیمه گاهنامه، تهران ۱۳۱۴، هـ ش

چهارده رساله فارسی، صاین الدّین علی بن محمّد ترکه اصفهانی، تصحیح سیّد علی موسوی بهبهانی ـ سیّد ابراهیم دیباجی، تهران، ۱۳۵۱ هـ ش

چهارمین بیست گفتار، مهدی محقّق، مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک‌گیل، تهران ۱۳۷۶ هـ ش

حاشیه مطوّل، حسن الچلبی، منشورات الشّریف الرّضی، قم ۱۴۰۶

الحاوی، ابوبکر محمّد بن زکریا الرّازی، حیدر آباد دکن ۱۳۹۴/۱۹۷۰ ترجمهٔ فارسی از سیّد محمود طباطبائی، تهران، مؤسّسهٔ الحاوی، تهران ۱۳۶۹ هـ ش

الحاوی للفتاوی، جلال الدّین عبدالرّحمن سیوطی، قاهره ۱۳۵۲

حدائق السّحر فی دقایق الشّعر،رشید الدّین محمّد عمری کاتب بلخی معروف به وطواط، بتصحیح و اهتمام عبّاس اقبال، تهران ۱۳۶۲ هـ ش

الحدود، جابر بن حیّان، در مختار رسائل حابربن حیّان

حدود العالم من المشرق الی المغرب، بکوشش منوچهرستوده، تهران ۱۳۴۰ هـ ش

حدیقة الحقیقة و شریعة الطّریقة، مجدود بن آدم سنائی غزنوی، تصحیح مدرّس رضوی، دانشگاه تهران، ۱۳۲۹ هـ ش

حسن المحاضرة فی اخبار مصر و القاهرة، جلال الدّین عبدالرّحمن سیوطی، قاهره مطبعه شرفیّه [بی‌تا]

حکمة الاشراق، شهاب الدّین سهروردی، در مجموعه مصنّفات شیخ الاشراق، باهتمام هانری کربن، تهران ۱۹۵۲/۱۳۳۱ هـ ش

الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیّة، صدر الدّین شیرازی، تهران ۱۳۷۸

حلیة الاولیاء و طبقات الأصفیاء، ابونعیم اصفهانی، دارالفکر بیروت [بی‌تا]

کتاب الحمیّات، اسحق بن سلیمان الاسرائیلی، المقالة الثّالثة فی السّلّ، کمبریج ۱۹۸۱

کتاب الحوادث الجامعة، ابن الفوطی، بغداد ۱۹۳۲

الحور العین، ابوسعید نشوان الحمیری، تحقیق کمال مصطفی، بغداد ۱۹۶۵

الحیوان، الجاحظ، بتحقیق و شرح عبدالسّلام هارون، مطبعة مصطفی البابی الحلبی قاهره ۱۳۶۵/۱۳۶۴

ختم الاولیاء، حکیم ترمذی، مطبعۀ کاتولیکی، بیروت ۱۹۶۵

الخراج، قدامة بن جعفر، ضمیمۀ المسالک و الممالک ابن خردادبه

الخراج، یحیی بن آدم، لیدن ۱۸۹۵

خریدة القصر و جریدة العصر، عماد کاتب اصفهانی، دار التّونسیّة للنّشر، تونس ۱۹۸۶

خزانة الادب، عبدالقادر بغدادی، تحقیق عبدالسّلام هارون، قاهره ۱۹۸۹/۱۴۰۹

الخصائص، ابوالفتح عثمان ابن جنّی، جزء اوّل، مطبعة الهلال، قاهره ۱۹۱۳/۱۳۳۱

خمس رسائل، ابن رضوان و ابن بطلان (مکاتبات میان ابن بطلان و ابن رضوان) بضمیمهٔ ترجمه انگلیسی و مقدّمه از یوسف شاخت و ماکس مایرهوف، الجامعة المصریة، کلیة الآداب، قاهره ۱۹۳۷

خمس رسائل اسماعیلیّه، باهتمام عارف تامر، سَلَمیه سوریه ۱۹۵۶

خوان الاخوان،ناصرخسرو، باهتمام دکتر یحیی الخشّاب، قاهره ۱۹۴۰

خیال الظّلّ واللّعب و التّماثیل المصوّرة عند العرب، احمد تیمور پاشا، دارالکتاب العربی، قاهره ۱۹۸۷

دانشنامه در علم پزشکی، حکیم میسری، باهتمام برات زنجانی و مقدّمهٔ مهدی محقّق، موسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ مک‌گیل، تهران ۱۳۶۶ هـ ش

الدّرجات الرّفیعة فی طبقات الشّیعة، سیّد علی خان مدنی، تحقیق محمّد صادق بحرالعلوم، قم ۱۳۵۶ هـ ش

درمان هوی و خطای نفس، جالینوس، ترجمهٔ انگلیسی، دانشگاه اهایو ۱۹۶۳

الدّر المنتخب فی تاریخ مملکة حلب، ابن الشّحنة الصّغیر، دمشق ۱۹۸۴/۱۴۰۴

درّة التاج، قطب الدّین شیرازی، بخش نخستین: منطق، امور عامّه، طبیعیّات، الهیّات. بکوشش سیّد محمّد مشکوة، تهران ۱۳۱۷ هـ ش

الدّرة الفاخرة، عبدالرّحمن جامی، باهتمام نیکو لاهیر ـ سیّد علی موسوی بهبهانی، مؤسّسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ مک‌گیل، تهران ۱۳۵۸

درّهٔ نادره، میرزا مهدی خان منشی استرآبادی، باهتمام سیّد جعفر شهیدی، انجمن آثار ملّی، تهران ۱۳۴۰ هـ ش

دعائم الاسلام، نعمان بن حیّون المغربی، تحقیق آصف فیضی، دارالمعارف قاهره ۱۹۶۳/۱۳۸۳

دعوة الاطبّا، ابن بطلان بغدادی، قاهره [بی‌تا]، ویسبادن ۱۹۸۵
دفع مضارّ الابدان، علیّ بن رضوان مصری، با ترجمه و مقدّمه انگلیسی از میشل دبلیو. دالز، دانشگاه کالیفرنیا ۱۹۸۴
دلالة الحائرین، ابن میمون، ترجمه انگلیسی بوسیلهٔ پینس، شیکاگو ۱۹۶۳
دمیة القصر و عصرة أهل العصر، علیّ بن حسن باخرزی، حلب ۱۳۳۸
الدّوحة المشتبکة فی ضوابط دارالسّکة، علیّ بن یوسف الحکیم، مادرید ۱۳۷۹
دومین بیست گفتار، مهدی محقق، موسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ مک‌گیل، تهران ۱۳۶۹
دیوان ابن قزمان، تحقیق اف. کورینت، المعهد الاسبانی العربی للثّقافة مادرید ۱۹۸۰
دیوان ابن هانی اندلسی، بیروت ۱۳۲۶
دیوان ابن یمین، تصحیح سعید نفیسی، تهران ۱۳۱۸ ﻫ ش
دیوان ابوتمّام، شرح خطیب تبریزی، تحقیق محمّد عبده عزّام، قاهره ۱۹۵۷
دیوان ابوالحسن الشّشتری، اسکندریّه ۱۹۶۰
دیوان ابوالعلاء معرّی (= شرح التّنویر علی سقط الزّند)، قاهره [بی‌تا]
دیوان ابونواس، حسن بن هانی، تحقیق احمد عبدالمجید الغزّالی، قاهره ۱۹۵۳
دیوان الادب، اسحق بن ابراهیم فارابی، مجمع اللّغة العربیّة قاهره ۱۹۷۴
دیوان ادیب پیشاوری، تهران ۱۳۱۲ ﻫ ش
دیوان ازرقی، تصحیح علی عبدالرّسولی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶ ﻫ ش
دیوان انوری، بکوشش استاد مدرّس رضوی، تهران ۱۳۳۷ و ۱۳۴۰ ﻫ ش
دیوان بحتری، مطبعة الجوائب، قسطنطنیّه ۱۳۰۰
دیوان بشار بن بُرْد تخارستانی، قاهره ۱۳۶۹

دیوان جمال الدّین عبدالرزّاق اصفهانی، تهران ۱۳۲۰ هـ ش

دیوان حافظ، باهتمام محمّد قزوینی و دکتر غنی، تهران ۱۳۲۰ هـ ش

دیوان حزین لاهیجی، بکوشش ذبیح اللّه صاحبکار، تهران ۱۳۷۴ هـ ش

دیوان حلّاج، باهتمام لوی ماسینیون، مجلّهٔ آسیائی ژانویه ـ مارس ۱۹۳۱

دیوان الحماسة، ابوتمّام حبیب بن الأوس الطّائی، مصر، المکتبة الازهریّة، قاهره ۱۹۲۷

دیوان خاقانی شروانی، بکوشش دکتر ضیاءالدّین سجادی، تهران ۱۳۳۸ هـ ش

دیوان خواجوی کرمانی، تهران ۱۳۳۶ هـ ش

دیوان سنائی، بکوشش محمّد تقی مدرّس رضوی، تهران ۱۳۴۱ هـ ش

دیوان صفی الدّین حلّی، دارصادر ـ دار بیروت ۱۹۹۲/۱۳۸۲

دیوان طغرایی اصفهانی، قسطنطنیّه ۱۳۰۰

دیوان عبدالصّمد بن بابک، نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ ملّی فرهنگ، شمارهٔ ۳۹۴

دیوان عبداللّه بن رواحة، تحقیق ولید قصّاب، ریاض ۱۹۸۲

دیوان عطّار نیشابوری، انجمن آثار ملّی، تهران ۱۳۴۱ هـ ش

دیوان عنصری، بکوشش محمّد دبیر سیاقی، تهران ۱۳۴۲ هـ ش

دیوان فرّخی سیستانی، بکوشش محمّد دبیر سیاقی، تهران ۱۳۳۵ هـ ش

دیوان فضل اللّه راوندی کاشانی، تصحیح سیّد جلال الدّین محدّث ارموی، تهران ۱۳۷۴/۱۳۳۴ هـ ش

دیوان قطران تبریزی، تبریز ۱۳۳۳ هـ ش

دیوان لامعی گرگانی، تصحیح سعید نفیسی، تهران، ۱۳۱۹ هـ ش

دیوان متنبّی ← شرح تبیان

دیوان مسعود سعد سلمان، بکوشش رشید یاسمی، تهران ۱۳۱۸ هـ ش

دیوان المعانی، ابو هلال العسکری، مکتبة القدسی، قاهره ۱۳۵۲

دیوان منوچهری دامغانی، بکوشش محمّد دبیر سیاقی، تهران ۱۳۲۶ هـ ش

دیوان ناصرخسرو، باهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقّق، ۱۳۵۲ هـ ش

دیوان نظیری نیشابوری، بکوشش مظاهر مصفّا، زواره ۱۳۴۰ هـ ش

الذّخائر و التّحف، قاضی رشید بن الزّبیر، کویت ۱۹۵۹

الذّخیرة فی علم الطّبّ،، ثابت بن قرّه، المطبعة الامیریة بالقاهرة ۱۹۳۸

الذّریعة الی اصول الشّریعة، سیّد مرتضی علم الهدیٰ، باهتمام دکتر ابوالقاسم گرجی، چاپ دوم دانشگاه تهران ۱۳۶۳ هـ ش

ذکر اخبار اصبهان، ابونعیم الاصبهانی، لیدن ۱۹۳۱

ذمّ الهوی، ابن الجوزی، تحقیق مصطفی عبدالواحد، قاهره ۱۹۶۲

راحة الصّدور، راوندی، لیدن ۱۹۲۱

رباب نامه، سلطان ولد فرزند مولانا، تصحیح علی سلطانی گرد فرامرزی، انتشارات موسسّهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ مک‌گیل، تهران ۱۳۵۹ هـ ش

رحلة ابن بسطوطه، دار الطّباعة و النّشر، بیروت ۱۹۸۴

الرّد علی ابن النّغریلة الیهودی، ابن حزم الاندلسی، تحقیق احسان عبّاس، قاهره ۱۹۶۰/۱۳۸۰

الرّد علی المنطقیین، ابن تیمیّة الحرّانی، السیّد سلمان النّدوی، دارالمعرفة، بیروت [بی‌تا]

ردّ یحیی بن عدّی بر ابوعیسی ورّاق، خطّی کتابخانهٔ ملّی پاریس، عربی ۱۶۷

رسالة ابن فضلان، تحقیق سامی الدّهان، المجمع العلمی العربی، دمشق ۱۹۵۹

رسالة ابی ریحان فی فهرست کتب الرّازی، باهتمام پول کراوس، پاریس ۱۹۳۶

رسالة التّوقیف علی شارع النّجاه،← رسائل ابن حزم الاندلسی
رسالة ثامسطیوس الی یولیان الملک فی السّیاسة و تدبیر المملکة، تحقیق محمّد سلیم سالم، مطبعة دارالکتب قاهره ۱۹۷۰
الرّسالة الثّانیة، ابودلف الخزرجی، باهتمام مینورسکی، قاهره ۱۹۵۵
الرّسالة الجامعة المنسوبة للحکیم المجریطی، تحقیق مصطفی غالب، دار صادر بیروت ۱۳۹۴/۱۹۷۴، دمشق ۱۳۶۸
رسالهٔ حنین بن اسحق دربارهٔ آثار ترجمه شده از جالینوس، تحقیق برگشتراسر، لیپزیک ۱۹۲۵
رسالة الحیاة← ثلاث رسائل ابوحیّان
الرّسالة الشّافیة عن الشّکّ فی الخطوط المتوازیة، نصیرالدّین طوسی، در رسائل نصیرالدّین طوسی ج ۲، حیدرآباد دکن ۱۳۵۹
رسالة الغفران، ابوالعلاء معرّی، قاهره ۱۹۵۰
رسالة فی امتحان شمس، در مجموعهٔ رسائل ابومنصور بن عراق، حیدرآباد دکن ۱۹۴۷
الرّسالة فی الحدود ابن سینا، در تسع رسائل فی الحکمة و الطّبیعیّات
رسالة فی دفع الغمّ من الموت، در مجموعهٔ رسائل ابن سینا فی اسرار الحکمة المشرقیّة، لیدن ۱۸۹۴
رسالة فی شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس، ابوالفتح عمر بن ابراهیم الخیّامی، اسکندریّه ۱۹۶۱
رسالة فی مراتب العلوم← رسائل ابن حزم الاندلسی
الرّسالهٔ القشیریّة، امام ابوالقاسم قشیری، قاهره ۱۹۴۰
الرّسالة المذهّبة، قاضی نعمان مغربی در خمس رسائل اسماعیلیة

رسالة الهنا، ابوالعلاء المعرّی، تحقیق کامل گیلانی، بیروت [بی‌تا]
رسائل ابن حزم الاندلسی، بولاق مطبعة الهناء [بی‌تا]
رسائل اخوان الصّفا و خلّان الوفا، بیروت ۱۹۵۷
رسائل الفارابی، حیدر آباد دکن، ۱۳۴۵
رسائل فلسفیّة، محمّد بن زکریا الرّازی، تصحیح پول کراوس، جزء اوّل، قاهره ۱۹۳۹
رسائل الکندی الفلسفیّة، الکندی، بکوشش محمّد عبدالهادی ابوریده، قاهره ۱۳۶۹/۱۳۷۲
رغبة الآمل، سیّد بن علی المرصفی، قاهره ۱۳۴۸
الرّوض العاطر فی نزهة الخاطر، الشّیخ النّفراوی، لندن ـ قبرص ۱۹۹۰
الرّوض المعطار، حمیری، بخش صفة جزیرة الاندلس، قاهره ۱۹۳۷
روضات الجنّات فی اوصاف مدینة هرات، معین الدّین محمّد زمچی اسفزاری، تصحیح و تعلیق سیّد محمّد کاظم امام، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ ه‍ ش
الرّوضتین فی اخبار الدّولتین، ابوشامه مقدّسی، بیروت دارالجبل [بی‌تا]
الرّوضة البهیّة فیما بین الأشاعرة و الماتریدیّة، ابن ابی عذبة، حیدرآباد دکن ۱۳۲۲
الرّوضة البهیّة فی شرح اللّمعة الدّمشقیّة، زین الدّین الجبعی العاملی (الشّهید الثّانی)، جامعة نجف الدّینیّة ۱۳۸۶
الرّوضة الطّبیّة، عبیداللّه بن بختیشوع، بتصحیح القس بولس سباط، قاهره ۱۹۲۷
روضة القضاة و طریق النّجاة، سمنانی، مجلّة مجمع العلمی العراقی ج ۱۵ سال ۱۹۶۷/۱۳۸۷
الرّیاض، حمید الدّین کرمانی، تحقیق عارف تامر، دارالثقافة، بیروت ۱۹۶۰
ریحانة الادب، محمّد علی تبریزی [بی‌تا] شرکت طبع کتاب، ۱۳۳۵ ه‍ ش

زاد المسافرین، ناصرخسرو، به اهتمام محمّد بذل الرّحمن، برلن ۱۹۴۱ ق
زجرالنّابح، ابوالعلاء معرّی، دمشق ۱۹۶۵/۱۳۸۵
الزّیج الصّابی، محمّد بن سنان بن جابر حرّانی معروف به بتّانی، رم ۱۸۹۹
الزّیج المأمونی الممتحن، یحیی بن ابی منصور، با مقدّمه ای. اس. کندی فرانکفورت ۱۹۸۶/۱۴۰۶
زین الاخبار، گردیزی، باهتمام محمّد ناظم، برلن ۱۹۲۸
الزّینة فی الکلمات الاسلامیّة العربیّة، ابوحاتم رازی، تحقیق حسین الهمدانی، قاهره ۱۹۵۷
سارتن در تاریخ علم، دوروثی استیمسون، دانشگاه هاروارد ۱۹۶۲ (بزبان انگلیسی)
السّبع الشدّاد، میرداماد، باهتمام شیخ احمد شیرازی، چاپ سنگی تهران ۱۳۱۷
سراج الملوک، محمّد بن الولید الطّرطوشی، تحقیق جعفر البیاتی، لندن ۱۹۹۰
سسرد، (کتاب...) ترجمه انگلیسی از سانسکریت، کلکته ۱۹۰۷
السّعادة و الاسعاد فی السّیرة الانسانیّة، ابوالحسن عامری نیشابوری، بکوشش مجتبی مینوی، ویسبادن ۱۳۳۶ هـ ش
السّلوک لمعرفة دول الملوک، مقریزی، قاهره ۴۲ ـ ۱۹۳۴
سمریّه، ابوطاهر سمرقندی، بکوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۴۳ هـ ش
سه رساله از رازی و مجوسی و ابن سینا در تشریح، باهتمام دوکونینگ، لیدن ۱۹۰۳
سیاست نامه، خواجه نظام الملک طوسی ← سیر الملوک
سیر اعلام النّبلاء، شمس الدّین محمّد بن احمد ذهبی، موسّسة الرّسالة، بیروت ۱۹۹۰/۱۴۱۰
سیر حکمت در اروپا، محمّد علی فروغی، انتشارات صفی علیشاه، تهران [بی‌تا]

سیر الملوک، خواجه نظام الملک، باهتمام هیوبرت دارک، تهران ۱۳۴۱ هـ ش
سیرة ابن اسحاق، محمّد بن اسحاق بن یسار، تحقیق محمّد حمیداللّه، قونیه ۱۹۸۱/۱۴۰۱
سیرت ابن خفیف شیرازی، ابوالحسن دیلمی، باهتمام ان ماری شیمل، آنکارا ۱۹۵۵
سیرت رسول اللّه، ترجمهٔ فارسی السّیرة النّبویّهٔ ابن هشام، قاضی ابرقوهی باهتمام اصغر مهدوی، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۶۰ هـ ش
السّیرة الفلسفیّه، محمّد بن زکریای رازی، باهتمام مهدی محقق، کمیسیون ملّی یونسکو در ایران، تهران ۱۳۴۳
سیرة النّبی، ابن هشام الانصاری، گوتینگن ۱۸۵۱
شاهنامه فردوسی، مطبعهٔ بروخیم، تهران ۱۳۱۳ هـ ش
شذرات الذّهب فی أخبار من ذهب، ابن العماد الحنبلی، المکتبة التّجاری للطّباعة والنّشر، بیروت [بی‌تا]
شرح الالهیّات من کتاب الشّفا، ملا مهدی نراقی، باهتمام مهدی محقّق، موسّسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ مک‌گیل، تهران ۱۳۶۵ هـ ش
شرح البرهان لارسطو و تلخیص البرهان، ابن رشد تحقیق عبدالرّحمن بدوی، کویت ۱۹۸۴/۱۴۰۴
شرح تبیان بر دیوان متنبّی، عکبری، قاهره ۱۲۸۷
شرح تنویر بر سقط الزّند، ابوالعلاء معرّی، مطبعهٔ مصطفی محمّد، قاهره [بی‌تا]
شرح جالینوس بر کتاب الاسابیع بقراط، ترجمه حنین بن اسحق، لیپزیک ۱۹۰۴
شرح حکمة الاشراق، قطب الدّین شیرازی، چاپ عکسی، تهران ۱۳۱۵ هـ ش
شرح دیوان متنبّی، عبدالرّحمن برقوقی، قاهره ۱۳۵۷

شرح شافیه ابن حاجب مع شرح شواهده، رضی الدّین استرآبادی، تحقیق محمّد نورالحسن، قاهره، [بی‌تا]

شرح العقائد النّسفیّة فی اصول الدّین و علم الکلام، سعدالدّین مسعود بن عمر التّفتازانی، تحقیق کلود سلامه، وزارة الثّقافه والارشاد القومی، دمشق ۱۹۷۴

شرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون، ابن نباته مصری، قاهره ۱۳۸۳

شرح فصول بقراط، ابن ابی صادق نیشابوری، نسخهٔ خطّی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجموعهٔ مشکوة شماره ۴۵۶

شرح قبسات میرداماد، سیّد احمد علوی عاملی، باهتمام حامد ناجی با مقدّمهٔ فارسی و انگلیسی مهدی محقق، موسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ مک‌گیل، ۱۳۷۶ هـ ش

شرح قصیدهٔ فارسی خواجه ابوالهیثم جرجانی، **محمّد** بن سرخ نیشابوری، باهتمام هانری کربن و محمّد معین، تهران ۱۹۵۵

شرح القصیدة النونیّة المسّماة، الکافیّة الشافیّة فی الانتصار للفرقة النّاجیة، ابن القیّم الجوزیّة، دارالکتب العلمیّه، بیروت ۱۴۰۶/۱۹۸۶

شرح گلشن راز شبستری، الهی اردبیلی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۶ هـ ش

شرح لزوم ما لا یلزم، ابوالعلاء معرّی، قاهره ۱۳۴۶

شرح اللّمع، ابن برهان عکبری، کویت ۱۴۰۴

شرح مختصر الرّوضة، ابن سعید الطّوفی، تحقیق عبداللّه بن عبدالمحسن التّرکی، بیروت ۱۹۸۷

شرح المفصّل فی صنعة الاعراب، قاسم بن حسین خوارزمی، تحقیق عبدالرّحمن بن سلیمان العثیمین، دار الغرب الاسلامی، بیروت ۱۹۹۰

شرح المقاصد، سعدالدّین تفتازانی، استانبول ۱۳۰۵

شرح المقرّب، ابن عصفور الاشبیلی الاندلسی، مطبعة السعّاده، قاهره ۱۹۹۰
شرح منظومه حکمت سبزواری، (= شرح غررالفرائد)، چاپ سنگی، ۱۲۹۸
شرح منظومهٔ منطق سبزواری، (= شرح اللئالی المنتظمة)، چاپ سنگی ۱۲۹۸
شرح المواقف، میرسیّد شریف جرجانی، استانبول ۱۳۱۱
شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، دار مکتبة الحیاة بیروت، ۶۵ـ۱۹۶۳
شرح الهدایة الاثیریه، کمال الدّین میرحسین میبدی، چاپ سنگی تهران ۱۲۹۷
شروح التّلخیص (= تلخیص المفتاح خطیب قزوینی)، مطبعة عیسی البابی الحلبی، قاهره ۱۹۲۷
الشّعر والشّعرا، ابو محمّد عبداللّه بن مسلم بن قتیبه، بیروت: دار الثّقافة، [بی‌تا]
الشّفاء، ابن سینا، مشتمل بر منطق و طبیعیّات و ریاضیّات و الهیّات، زیر نظر دکتر ابراهیم مدکور، قاهره ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۷
شفاء السّائل لتهذیب المسائل، ابن خلدون، علق علیه الاب اغناطیوس عبده خلیفة الیسوعی، معهد الآداب الشّرقیّة، بیروت، ۱۹۵۹
الشّکوک علی جالینوس، محمّد بن زکریای الرّازی، نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ ملی ملک شماره ۴۵۸۳، چاپ شده با مقدّمه به زبان فارسی و عربی و انگلیسی از مهدی محقق، موسّسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ مک‌گیل، تهران ۱۳۷۳ هـ ش
الشّکوک علی بطلمیوس، ابن الهیثم، تحقیق عبدالحمید صبره، دارالکتب المصریّة، قاهره ۱۹۷۱
شنفری، لامیّة العرب ← اعجب العجب فی شرح لامیّة العرب
شوارق الالهام، عبدالرّزّاق لاهیجی، چاپ سنگی، تهران ۱۲۷۷
الصّاحبی، تحقیق السیّد احمد صفر [بی‌جا]: [بی‌تا]، ۱۹۷۷

صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، احمد بن علی القلقشندی، شرحه یوسف علی طویل، دارالکتب العلمیّة، بیروت ۱۹۸۷

الصّبح المنیر فی شعرا بی بصیر (مجموعه اشعار اعشیٰ میمون بن قیس)، لندن ۱۹۲۸

صحاح الفرس، محمّد بن هندوشاه نخجوانی، تهران ۱۳۴۱ ه‍ ش

الصّناعتین، ابوهلال عسکری، قاهره ۱۳۷۱

صوان الحکمة و تتمّه صوان الحکمة و اتمام التّتمة، نسخهٔ عکسی موجود در موسّسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ مک‌گیل

صور الاقالیم، مولّف ناشناخته، تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران تهران ۱۳۵۳ ه‍ ش

صورة الارض، ابن حوقل، تهران چاپ افست

صون المنطق و الکلام عن المنطق و الکلام، جلال الدّین عبدالرّحمن سیوطی،

الصّیدنة، ابوریحان بیرونی، کراچی ۱۹۷۳

ضحی الاسلام، احمد امین، دار الکتاب العربی بیروت ۱۹۳۶

ضیاء السّالک الی اوضح المسالک، صفوة الکلام علی توضیح ابن هشام، تحقیق محمّد عبدالعزیز النّجار، قاهره ۱۹۷۳/۱۳۹۳

طباع الحیوان البحری و البرّی لارسطوطالیس، تحقیق محمّد سلیم سالم، الهئیة المصریّه العامّة للکتاب، قاهره ۱۹۸۴

طبّ الفقرا و المساکین، ابن جزّار قیروانی تحقیق د. وجیهة آل طعمة. مقدّمه فارسی و انگلیسی دکتر مهدی محقق، موسّسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ۱۹۹۶/۱۳۷۵

الطّبّ من الکتاب و السّنة، موفق الدّین عبداللّطیف البغدادی، تحقیق عبدالمعطی امین قلعجی، دارالمعرفة، بیروت ۱۹۸۶

الطّبّ النّبوی، ابن القیّم الجوزیّة، تحقیق امین قلعجی، قاهره ۱۳۹۸
الطّبّ النّبوی، ابوعبداللّه محمّد بن احمد بن عثمان الذّهبی، با تحقیق و تعلیق احمد رفعت البدراوی، دار احیاء العلوم بیروت ۱۹۸۴
طبقات الاطبّاء و الحکماء، ابن جلجل، تحقیق فؤاد سیّد، المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشّرقیّة، قاهره ۱۹۵۵
طبقات الامم، صاعد بن احمد الاندلسی، باهتمام الاب لویس شیخو بیروت ۱۹۱۲
طبقات الأولیاء، ابن الملقّن، دار المعرفة بیروت ۱۴۰۶
طبقات الکبری، ابن سعد کاتب واقدی، دار صادر بیروت ۸ - ۱۹۵۷
الطبقات الکبری، احمد بن علی الشّعرانی، قاهره ۱۹۵۴/۱۳۷۴
طبقات الشّافعیّه، جمال الدّین عبدالرّحیم الاسنوی، تحقیق عبداللّه الجبوری، دیوان الاوقاف العراقیّة، بغداد ۱۹۷۰
طبقات الشّافعیّة الکبری، ابونصر عبدالوهّاب السّبکی، قاهره ۱۹۶۴/۱۳۸۳
طبقات الصّوفیّه، خواجه عبداللّه انصاری، تصحیح عبدالحیّ حبیبی، انجمن تاریخ وزارت معارف، کراچی ۱۳۴۱
طبقات المعتزلة، ابن المرتضی تحقیقه سوسنه دیفلد - فلرز، بیروت ۱۹۶۱
طبقات المفسّرین، سیوطی، لیدن ۱۸۳۹ م
طبیعیّات شفا، ابن سینا، با ترجمه انگلیسی و لاتین ای. هلمیارد، پاریس ۱۹۲۷
الطّرق السّنیة فی الآلات الرّوحانیة، تقی الدّین راصد شامی، حلب ۱۹۷۶
ظهرالاسلام، احمد امین، مکتبة النّهضة المصریّة، قاهره ۱۹۶۲
العبر فی خبر من غبر، الذّهبی، تحقیق فؤاد سیّد، کویت ۱۹۶۱
عجب نامه، مجموعهٔ مقالات تقدیم شده به ادوارد برون، کمبریج ۱۹۲۲

عرایس الجواهر و نفایس الاطایب، ابوالقاسم عبدالله کاشانی، بکوشش ایرج افشار، انجمن آثار ملّی تهران ۱۳۴۵ هـ ش

عرائس العریش فی تحریم الحشیش، زرکشی، متن عربی و ترجمه انگلیسی فرانز رزنتال، لیدن ۱۹۷۱

العربیّه، یوهان فوک، ترجمهٔ عبدالحلیم النّجار، مکتبة الخانجی، قاهره ۱۹۵۱/۱۳۷۰

عشر مقالات فی العین، حنین بن اسحاق، با ترجمهٔ انگلیسی و شرح اصطلاحات و اسماء طبّی از ماکس مایرهوف، قاهره ۱۹۲۸

العقیده و الشّریعه فی الاسلام، گلدزیهر، ترجمه از آلمانی یوسف موسی ـ علی حسن عبدالقادر ـ عبدالعزیز عبدالحق. قاهره: دارالکتب الحدیثة، قاهره ۱۹۵۹

علم السّاعات و العمل بها، رضوان بن محمّد ساعاتی، دمشق ۱۹۸۱

علم قدیم و تمدّن جدید، جورج سارتن، ترجمهٔ احمد بیرشک، تهران ۱۳۳۴ هـ ش

العمدة، ابن رشیق قیروانی، قاهره ۱۳۵۳

العمدة فی الجراحة، ابن القف الکرکی، دائرة المعارف العثمانیّة، حیدرآباد دکن ۱۳۵۶

عیون الاخبار، ابن قتیبهٔ دینوری، دارالکتب المصریّة [بی تا]

عیون الانباء فی طبقات الاطبّاء، ابن ابی اصیبعة شرح و تحقیق الدّکتور نزار رضا، بیروت دار مکتبه الحیاة ۱۹۶۵

غایة الحکیم و احقّ النّتیجتین بالتّقدیم، تحقیق هـ ریتر، هامبورگ ۱۹۲۷

غررالبلاغة، ابوالحسین هلال بن المحسن الصّابی، تحقیق الدّکتور محمّد الدّیباجی، منشورات جامعة الحسن الثّانی، رباط ۱۹۸۷

الغفران، ابوالعلاء معرّی، قاهره ۱۹۵۰

الغیث المسجّم فی شرح لامیّة العجم، صلاح الدّین صفدی، دارالکتب العلمیّة بیروت

۱۳۹۵/۱۹۷۵

فارسنامه، ابن بلخی، باهتمام لسترنج و نیکلس، کمبریج ۱۹۲۱

فتوح البلدان، بلاذری، قاهره ۱۹۵۶

فرائد الاصول، الشّیخ مرتضی الانصاری، تحقیق عبداللّه نورانی، قم ۱۴۰۷

فردوس الحکمة فی الطّبّ، علی بن ربّن الطبری، باهتمام و تصحیح دکتر محمّد زبیر صدیقی، برلن ۱۹۲۸

فردوس المرشدیّه یاسیرت شیخ ابواسحق کازرونی، محمود بن عثمان، بکوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۳۳ هـ ش

الفرق بین الفرق، عبدالقاهر بن طاهر بن محمّد البغدادی الاسفرائینی التّمیمی، تحقیق محمّد محیی الدّین عبدالحمید، قاهره [بی‌تا]

فرق الطّبّ للمتعلّمین، ترجمهٔ حنین بن اسحق، باهتمام دکتر سلیم سالم، قاهره ۱۹۷۸

الفرق المفترقة بین الکفر و الزّندقة، عثمان بن عبداللّه، آنکارا ۱۹۶۱

فصل المقال و تقریر ما بین الشّریعة و الحکمة من الاتصال، ابو الولید محمّد بن احمد بن رشد، دار المشرق، بیروت ۱۹۸۶، لیدن ۱۹۵۹

فضائح الباطنیّة، امام محمّد غزّالی، تحقیق عبدالرحمن بدوی، قاهره ۱۳۸۳/۱۹۶۴

الفلاحة النّبطیّة، ابن وحشیّه کلدانی، فرانکفورت ۱۹۸۴

فلسفة ارسطوطالیس، فارابی، باهتمام محسن مهدی، بیروت ۱۹۶۱

فلسفة افلاطون و أجزائها و مراتب أجزائها من اوّلها إلی آخرها، ابونصر فارابی، با ترجمه لاتین از ریچارد والزر و فرانز رزنتال، لندن ۱۹۴۳

فلسفهٔ علم کلام، اچ. ای. ولفسن، ترجمه احمد آرام، انتشارات الهدی تهران ۱۳۶۸ هـ ش

فوات الوفیات، ابن شاکر کتبی، تحقیق احسان عبّاس، بیروت ۱۹۷۴

فوائح الجمال و فواتح الجلال، شیخ نجم الدّین کبری، تصحیح فرتیز مایر، آلمان ۱۹۵۷
الفوز الاصغر، ابن مسکویه، بیروت ۱۳۱۹
الفهرست، ابن ندیم، چاپ فلوگل، هال ۱۸۷۲، چاپ رضا تجدّد ۱۳۹۱
الفهرست، محمّد بن الحسن الطّوسی، تصحیح السیّد محمّد صادق آل بحر العلوم، مطبعة الحیدریّه، نجف [بی تا]
فهرست کتب رازی و نامهای کتابهای بیرونی، ابوریحان محمّد بن احمد بیرونی، تصحیح و ترجمه مهدی محقّق، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶
فهرست نسخه‌های خطّی مجلس شورای ملّی، عبدالحسین حائری ج ۹، تهران ۱۳۴۶ هـ ش
فی اجزاء الطّبّ ← مقالة جالینوس فی اجزاء الطّبّ
فی الالهیّات بالمعنی الأخصّ من کتاب شرح غررالفوائد، حاج ملّا هادی سبزواری، باهتمام مهدی محقق، دانشگاه تهران ۱۳۶۸ هـ ش
فی راشیکات الهند، ابوریحان بیرونی، در رسائل بیرونی، حیدرآباد دکن ۱۳۶۷
فی الصّناعة العظمی، یعقوب بن اسحق الکندی، دارالشّباب قبرس ۱۹۸۷
فی المعدة و امراضها و مداواتها، ابو جعفر احمد بن ابراهیم بن ابی خالد ابن الجزّار القیروانی، تحقیق سلمان قطابه، دارالرّشید للنّشر بغداد ۱۹۸۰
فی وحدانیّة الخالق و تثلیث اقانیمه، ایلیامطران نصیبین، مجلّة المشرق ۱۹۰۳ ص ۱۱۶-۱۱۱
فی عمل التّشریح، جالینوس، با ترجمهٔ آلمانی از ماکس سیمون، لیپزیک ۱۹۰۶
قانون مسعودی، ابوریحان بیرونی، حیدرآباد دکن ۱۳۷۵ - ۱۳۷۳
قبسات، میرداماد، باهتمام مهدی محقّق، موسّسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران -

مک‌گیل، تهران ۱۳۵۶ هـ ش
قراباذین، سمرقندی، باهتمام مارتین لوی ونوری الخالدی، دانشگاه پنسیلوانیا ۱۹۶۷
القسطاس المستقیم، محمّد غزّالی، تصحیح مصطفی القبانی، قاهره [بی‌تا]
قندیّه، عبدالحکیم تاجر، نشریهٔ شماره ۹ فرهنگ ایران زمین، تهران ۱۳۳۴
قواعد عقائد آل محمّد، دیلمی یمانی، قاهره ۱۳۶۹
قوت القلوب، طالب مکّی، مکتبة احمد البابی الحلبی، قاهره ۱۳۱۰
الکامل فی التّاریخ، ابن الاثیر، لیدن ۱۸۶۷، بیروت ۱۹۶۵
الکامل مبرد، محمّد بن یزید مبرّد، تحقیق ابراهیم الازهری، قاهره ۱۳۳۹
کامل الصّناعة الطّبیّة، علی بن العبّاس المجوسی. قاهره: مطبعة الکبری، ۱۲۹۴
کرسکاس در انتقاد بر ارسطو، اچ. ای. ولفسن، دانشگاه هاروارد ۱۹۲۹ (بزبان انگلیسی)
الکشّاف عن حقائق غوامض التّنزیل، محمود بن عمر زمخشری، باهتمام مصطفی حسین احمد، قاهره ۱۹۵۳/۱۳۷۳
کشف الظّنون علی اسامی الکتب و الفنون، حاجی خلیفه، تهران ۱۹۷۶
کشف المحجوب، جلّابی هجویری، افست از چاپ ژوکوفسکی، تهران ۱۳۷۶ هـ ش
کلیله و دمنه، نصراللّه منشی، باهتمام مجتبی مینوی، دانشگاه تهران ۱۳۴۵ هـ ش
کنز العمّال فی سنن الاقوال و الأفعال، علاء الدّین علی الهندی، بیروت، ۱۳۹۹
کنوز المعزّمین، ابن سینا، با مقدّمهٔ جلال الدّین همائی، انجمن آثار ملّی تهران ۱۳۳۱ هـش
گاه شماری در ایران قدیم، سیّد حسن تقی زاده، کتابخانه طهران، تهران ۱۳۱۶ هـ ش
گرشاسب نامه، اسدی طوسی، چاپ بروخیم، تهران ۱۳۱۷ هـ ش

گلستان سعدی، از روی نسخهٔ فروغی، موسسهٔ امیرکبیر تهران ۱۳۱۰ هـ ش
لامیّة العرب، شنفری، اللّامیات الثّلاث، قاهره ۱۳۱۱
لباب الالباب، محمّد عوفی، بکوشش سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۵ هـ ش
اللّباب فی تهذیب الانساب، عزالدّین ابن الاثیر الجزری. قاهره ۱۳۵۶
لسان العرب، ابن منظور، دار صادر بیروت [بی تا]
لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، حیدرآباد دکن ۵۰ - ۱۳۲۹
لطائف الظّرفاء من طبقات الفضلاء، چاپ عکسی باهتمام قاسم سامرّائی، لیدن ۱۹۷۸
لطفی جمعة ← تاریخ فلاسفة اسلام
لغة الحضارة فی الاسلام، حبیب الزّیات، مجلّة المشرق ج ۳ سال ۱۹۶۹
لمع الادلّة، ابن جنّی ← شرح اللّمع
اللّمع، (کتاب ...) ابونصر سرّاج، تصحیح نیکلسن، لیدن ۱۹۱۴
ماثر الانافة فی معالم الخلافة، احمد بن عبداللّه قلقشندی، تحقیق عبدالسّتار احمد فرّاج، کویت ۱۹۶۴ - ۱۹۸۵
المبسوط، شمس الدّین السّرخسی المحتوی علی کتب ظاهر الرّوایة للامام محمّد بن الحسن الشّیبانی عن الامام الاعظم ابوحنیفة، قاهره ۱۳۲۴
مثنوی مولوی، باهتمام نیکلسن، لیدن ۱۹۲۵ - ۱۹۳۳، چاپ بمبئی ۱۳۱۸
المجالس المویّدیّة، المویّد فی الدّین داعی الدّعاة شیرازی، باهتمام مصطفی غالب، قاهره ۱۹۷۴
المجالس و المسایرات، نعمان بن حیّون مغربی، الجامعة التّونسیّة، تونس ۱۹۷۸
المجدی فی الانساب الطّالبیّین، علی بن ابی الغنائم العمری، تحقیق احمد مهدوی دامغانی، مکتبة آیة اللّه المرعشی النّجفی، قم ۱۴۰۹

مجمع الامثال، میدانی نیشابوری، تهران ۱۲۹۰

مجمع البحرین، فخرالدّین الطّریحی، تحقیق احمد الحسینی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳

مجمل التّواریخ و القصص، باهتمام ملک الشّعراء بهار، تهران ۱۳۱۸ ه‍ ش

مجموع الفقه عن الامام زید بن علیّ بن الحسین، ابوالقاسم عبدالعزیز بن اسحق البغدادی، میلان ۱۹۱۹

مجموعهٔ رسائل البلغاء، کردعلی، چاپ چهارم، قاهره ۱۳۷۴

مجموعهٔ رسائل بیرونی، دائرة المعارف العثمانیّة، حیدرآباد دکن ۱۳۶۷

مجموعة فی الحکمة الالهیّة یا مجموعهٔ مصنّفات شیخ الاشراق، بتصحیح هانری کربن، انجمن فلسفه ایران، تهران ۱۳۵۵

مجموعه متون و مقالات در تاریخ و اخلاق پزشکی در اسلام و ایران، مهدی محقق، انتشارات سروش، تهران ۱۳۷۴

المحاسن و الاضداد، ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ، قاهره ۱۳۲۴

المحاسن و المساوی، الشّیخ ابراهیم بن محمّد البیهقی، بیروت دار صادر، ۱۹۷۰

محاضرات الادباء و محاورات الشّعراء و البلغاء، راغب اصفهانی، قاهره ۱۳۲۹

محصّل أفکار المتقدّمین و المتأخّرین، فخرالدّین رازی، قاهره ۱۳۲۳

مختار الحکم و محاسن الکلم، ابوالوفاء مبشّر بن فاتک، باهتمام عبدالرّحمن بدوی، مادرید ۱۹۵۸

مختار رسائل جابر بن حیّان، بتصحیح پول کراوس، مکتبة الخانجی قاهره ۱۳۵۴

مختار من کتاب اللّهو و الملاهی، ابن خرداد به، دارالمشرق بیروت [بی‌تا]

المختصر فی حساب الجبر و المقابلة، محمّد بن موسی الخوارزمی، لندن ۱۸۳۰

مختصر مقال جالینوس فی الحثّ علی تعلّم العلوم و الصّناعات، در مجموعهٔ

دراسات و نصوص فی الفلسفة و العلوم عندالعرب، باهتمام عبدالرّحمن بدوی، بیروت ۱۹۸۱

مختصر من کتاب الاخلاق لجالینوس، مجلّهٔ دانشگاه قاهره، ج ۵ جزء ۱ ص ۲۴ ـ ۱، قاهره ۱۹۳۷

مرزبان نامه، سعدالدّین وراوینی، بکوشش محمّد روشن، انتشارات اساطیر ۱۳۷۶ ﻫ ش

المرقاة فی اللّغة، ادیب نطنزی، باهتمام سیّد جعفر سجّادی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶ ﻫ ش

مرموزات اسدی در مزمورات داودی، نجم الدّین رازی، باهتمام دکتر شفیعی کدکنی، موسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ مک‌گیل، تهران ۱۳۵۲

مروج الذّهب، ابوالحسن علیّ بن الحسین مسعودی، باهتمام محمّد محیی الدّین عبدالحمید، قاهره ۱۳۷۷

المزهر فی **علوم اللّغة و انواعها**، جلال الدّین عبدالرّحمن السّیوطی، قاهره [بی‌تا]

المسترشد، قاسم بن ابراهیم، تصحیح و ترجمه بنیامین ابراهاموف، لیدن ۱۹۹۶

المشّاطة لرسالة الفهرست، عضنفر تبریزی، در فهرست کتابهای رازی، دانشگاه تهران ۱۳۶۶ ﻫ ش

مصادراللّغة، زوزنی، بکوشش تقی بینش، مشهد ۱۳۴۰ ﻫ ش

مصنّفات افضل‌الدّین کاشانی، مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، تهران ۱۳۳۱ ﻫ ش

مصیبت نامه، عطّار نیشابوری، باهتمام دکتر نورانی وصال، تهران ۱۳۳۸ ﻫ ش

المضاف و المنسوب، ابومنصور ثعالبی نیشابوری ← ثمار القلوب

المطوّل علی التّلخیص، سعدالدّین علامه تفتازانی، تصحیح عثمان افندی زاده، احمد رفعت، یوسف ضیا، قاهره ۱۳۳۰، چاپ سنگی، تهران ۱۲۷۳

معارج نهج البلاغة، ظهیرالدّین بیهقی، باهتمام محمّد تقی دانش پژوه و محمود مرعشی، قم ۱۴۰۹

معارف بهاء ولد، باهتمام بدیع الزّمان فروزانفر، تهران ۱۳۳۹ هـ ش

المعارف فی شرح الصّحائف سمرقندی، نسخهٔ خطّی موزه بریتانیا

المعالجات البقراطیّة، ابوالحسن طبری، از نسخه خطّی متعلّق به کتابخانهٔ اسلر دانشگاه مک‌گیل کانادا ـ مونترال شمارهٔ ای. ۲۸۶ کی

معالم الدّین و ملاذ المجتهدین، حسن بن شهید ثانی، باهتمام مهدی محقّق، تهران ۱۳۶۲ هـ ش

معالم القربه فی احکام الحسبة، ابن الاخوّة القرشی، کمبریج ۱۹۳۷

معاهد التّنصیص فی شرح شواهد التّلخیص، عبدالرّحیم عباسی، قاهره ۱۳۱۶

المعتبر، ابوالبرکات بغدادی، دائرة المعارف العثمانیّة، حیدرآباد دکن ۱۳۵۷

معجم الادباء، ابو عبداللّه یاقوت الحموی، قاهره ۱۳۵۵

معجم البلدان، یاقوت الحموی، لیپزیک ۱۸۶۶ افست تهران ۱۹۶۵

المعرّب من کلام الأعجمی، جوالیقی نیشابوری، قاهره ۱۳۶۱

معیار العلم فی فنّ المنطق، امام محمّد غزالی، تصحیح علی علوه، محی‌الدّین صبری الکردی، کردستان ۱۳۲۹

معید النّعم و مبید النّقم، سُبکی، قاهره ۱۹۴۸

المغنی فی احکام النّجوم، ابن هبنتا، چاپ عکسی، فرانکفورت ۱۹۸۷/۱۴۰۷

مفاتیح العلوم، خوارزمی، لیدن ۱۸۹۵

مفتاح الرّاحة لأهل الفلاحة، لمولف مجهول من القرن الثّامن، کویت ۱۹۸۴/۱۴۰۴

مفتاح الطّبّ ابوالفرج علی بن الحسین ابن هندو، باهتمام مهدی محقّق و محمّدتقی

دانش پژوه، موسّسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ مک‌گیل، ۱۳۶۷ هـ ش
مفردات الادویه، الغافقی، نسخه خطّی کتابخانه اسلر دانشگاه مک‌گیل کانادا ـ مونترال شماره ۷۵۰۸
المفردات فی غریب القرآن، ابوالفضل راغب اصفهانی، قاهره ۱۳۳۴
المفصّل فی النّحو، ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری، چاپ جی پی. بروش ۱۹۲۹
المقابسات، ابوحیّان توحیدی، تحقیق حسن السّندوبی، قاهره [بی‌تا]
مقالات الاسلامیّن اشعری، ابوالحسن أشعری، ویسبادن ۱۳۸۲
مقالات یحیی بن عدّی الفلسفیّة، تحقیق سحبان خلیفات، عمّان ۱۹۸۸
مقالة جالینوس فی اجزاء الطّبّ، متن عربی با ترجمهٔ انگلیسی باهتمام مالکلم لایونز، برلن ۱۹۶۹
المقالة الصّلاحیّة فی إحیاء صناعة الطّبیّة، ابن جمیع، متن عربی با ترجمه انگلیسی باهتمام هارتموت فاندریش، ویسبادن ۱۹۸۳
مقالة فی تدبیر الامراض العارضة للرّهبان السّاکنین فی الدّیرة و من بعد عن المدینة، ابن بطلان بغدادی، باهتمام اس. جدعون، دانشگاه میشیگان ۱۹۶۸
مقالة فی المالیخولیا، اسحق بن عمران، با ترجمهٔ آلمانی، هامبورگ ۱۹۷۷
مقالة فی الموجودات، ابو زکریا یحیی بن عدی، در مجموعهٔ خطّی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شمارهٔ ۴۹۰۱ (میکروفیلم ۲۵۳۲)
مقالید علم الهیئة، ابوریحان بیرونی، موسسهٔ فرانسوی آثار شرقی، دمشق ۱۹۸۶
مقامات، حریر بصری، قاهره ۱۹۲۶
مقدسی، مطهّر بن طاهر، البدء و التّاریخ، پاریس ۱۹۱۹ ـ ۱۸۹۹
مقدّمهٔ ابن خلدون، عبدالرّحمن ابن خلدون. مصر ۱۹۳۰/۱۳۴۸

مقدّمة الادب زمخشری، لیپزیک ۱۸۴۳

مکاتبات عبدالرّحمن اسفراینی با علاءالدوله سمنانی، با تصحیحات و مقدّمهٔ هرمان لندلت، تهران موسسهٔ پژوهش‌های علمی در ایران ۱۳۵۱ ه‍ ش/۱۹۷۲

مکتب ابن مسرّة، مادرید ۱۹۱۴

الملاحن (کتاب ...)، ابن دریدازدی، تحقیق الدّکتور عبداللّه نبهان، بیروت ۱۹۹۶

ملخّص ابطال القیاس و الرّای و الاستحسان، ابن حزم الأندلسی، دمشق ۱۳۷۹

الملل و النّحل، الشّهرستانی، لایپزیک ۱۹۲۳، ترجمهٔ فارسی افضل الدّین صدر ترکه اصفهانی، بکوشش جلال نائینی، چاپ دوم تهران ۱۳۳۵ ه‍ ش

الممتّع فی التّصریف، ابن عصفور اشبیلی، دارالمعرفة بیروت ۱۴۰۷ ه‍ ش/۱۹۸۷

مناظرات فخرالدّین رازی در بلاد ماوراءالنّهر، متن عربی با ترجمه انگلیسی از فتح‌اللّه خلیف، دارالمشرق بیروت ۱۹۶۶

مناقب علیّ بن ابی طالب، ابن المغازلی، تهران ۱۴۰۲

مناهج الادلّة فی عقائد الملّة، ابن رشد اندلسی، تحقیق محمود قاسم. مکتبة الانجلو المصریّة، قاهره ۱۹۵۵

منتخبات اسماعیلیّة، تحقیق عادل العوّا، دمشق ۱۳۷۸/۱۹۵۸

منتخب دیوان شمس تبریزی، ترجمهٔ نیکلسن، کمبریج ۱۹۵۲

المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ابن جوزی، حیدرآباد دکن ۱۳۵۷ - ۱۳۵۹

المنتقی من دراسات المستشرقین، عبدالرّحمن بدوی، قاهره ۱۹۵۵

المنصوری فی البیزرة، عبدالحفیظ منظور، مجلّة المشرق سال ۱۹۶۸

منطق الطّیر، فریدالدّین عطّار نیشابوری، مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۷۳.

منطق المشرقیین و القصیدة المزدوجة فی المنطق، ابوعلی سینا، مکتبة آیت‌اللّه

المرعشی النّجفی، قم ۱۴۰۵
منهاج الدّکان و دستور الأعیان، ابی المنی داود بن ابی نصر، قاهره ۱۹۷۱/۱۳۹۱
الموازنة بین ابی تمام و البحتری، آمدی، قاهره ۱۳۶۳
موافقة صحیح المنقول لصریح المعقول، ابن تیمیّه، دار الکتب العلمیّه، بیروت ۱۹۸۵
مولوی، جلال الدّین محمّد بلخی. مثنوی، چاپ نیکلسن، لیدن ۱۹۲۵
میزان الحکمة، علیّ بن محمّد الخازن، حیدرآباد دکن ۱۳۵۹
النّبات، ابو حنیفه الدّینوری اعداد محمّد حمید اللّه، المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشّرقیة، ۱۹۷۳
النّجوم الزّاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، جمال الدّین ابی المحاسن یوسف بن تغری بردی الاتابکی، الموسّسه المصریّه العامّة للتّألیف و التّرجمة، قاهره ۱۹۶۳
نخبة الدّهر، دمشقی، لایپزیک ۱۹۲۳
نزهة الارواح، شهرزوری، حیدرآباد دکن ۱۹۷۶/۱۳۹۶، ترجمهٔ فارسی از مقصودعلی تبریزی، تهران ۱۳۵۶ ه‍ ش
نشوار المحاضرة و اخبار المذاکرة، ابی علی المحسن بن علی التّنوخی، تحقیق عبود الشّالجی، ۱۹۷۱
نصاب الاحتساب، عمر بن محمّد بن عوض السّنامی، تحقیق مریزن سعید مریزن عسیری، مکتبة الطّالب الجامعی، مکة المکرّمة [بی‌تا]
نصوص الخصوص فی ترجمة الفصوص، رکن الدّین شیرازی (= بابارکنا)، باهتمام رجبعلی مظلومی، موسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ مک‌گیل، تهران ۱۳۵۹
نظام نامه سیاست یا گزیدهٔ سیاست نامه، خواجه نظام الملک طوسی، باهتمام مهدی محقق، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۵

النّعم السّوابغ فی شرح الکلم النّوابغ، ابوالقاسم زمخشری، دارالعالمیّة بیروت [بی‌تا]
نعیم الآخرة، ایلیا نصیبینی، تحقیق الاب لویس معلوف، مجلة المشرق سال ۱۹۰۷
نفح الطّیب من غصن الاندلس الرّطیب، مقرّی، قاهره ۱۹۴۹
نفد النّثر، منسوب به ابوالفرج قدّامة بن جعفر، قاهره ۱۹۳۸
النّقص، عبد الجلیل قزوینی رازی، باهتمام سیّد جلال‌الدّین محدّث ارموی، تهران ۱۳۳۱ هـ ش
نکت الهمیان فی نکت العمیان، صلاح‌الدّین صفدی، قاهره ۱۹۱۰
النّوادر الطّبیّه، یوحنّابن ماسویه، باهتمام بولس سباط، قاهره ۱۹۳۴
نهایة الارب، نویری، قاهره ۱۹۲۳
نهایة الاقدام فی علم الکلام، عبدالکریم الشّهرستانی، تصحیح الفرد جیوم، مکتبة المثنّی، بغداد [بی‌تا]
النّهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ابن الاثیر، موسّسه اسماعیلیّان، قم ۱۳۶۷ هـ ش
نهج البلاغة، باهتمام شیخ محمّد عبده، قاهره [بی‌تا]
الوافی بالوفیات، صلاح الدّین صفدی، استانبول ۱۹۳۱
الوزراء و الکتّاب، ابو عبداللّه محمّد بن عبدوس الجهشیاری، تحقیق مصطفی السّقا، ابراهیم الابیاری، عبدالحفیظ شلبی، قاهره ۱۳۵۷
الوساطة بین المتنبّی و خصومه، قاضی جرجانی، قاهره ۱۳۶۸
وسائل الشّیعة، شیخ حرّ عاملی، قم ۱۴۰۹
وصایای نظام الملک، مجلّهٔ مجمع سلطنتی آسیائی، جلد ۱۷ اکتبر ۱۹۳۱
وفیات الاعیان، ابن خلّکان، قاهره ۱۳۶۸
ویس‌ورامین، فخرالدّین گرگانی، بکوشش دکتر م. ج. محجوب، تهران ۱۳۳۷ هـ ش

الهادی للشّادی، ابوالفضل میدانی نیشابوری، باهتمام فیروز حریرچی، موسّسهٔ مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۶۱ هـ ش

هدایة المتعلّمین، اخوینی بخاری، باهتمام دکتر جلال متینی، مشهد ۱۳۴۴ هـ ش

هشت مقالهٔ تاریخی و ادبی، نصراللّه فلسفی، تهران ۱۳۳۰ هـ ش

هفت اورنگ، نورالدّین عبدالرّحمن جامی، تصحیح مرتضی مدرّس گیلانی، تهران ۱۳۶۶ هـ ش

الهوامل و الشّوامل، ابوحیّان توحیدی، لجنة التّالیف و التّرجمة و النّشر، قاهره ۱۳۷۰/۱۹۵۱

یادداشتهای قزوینی، بکوشش ایرج افشار، انتشارات علمی ۱۳۶۳ هـ ش

یادنامهٔ خواجه نصیرالدّین طوسی، تهران ۱۳۳۶ هـ ش

یتیمة الدّهر، ابومنصور ثعالبی نیشابوری، قاهره ۱۳۶۶

56. H. M. H. Sabzavari (1797 - 1878)

Sharh-i ghurar al-fara'id or ***Sharh-i manzumah***, Part II:'Speculative Theology', Arabic text and commentaries, edited with English and Persian introductions, and Arabic-English glossary by M. Mohaghegh (Tehran, 1999; second edition).46

introduction on the life and works of the author (Tehran, 1997).[10]

50. Al-'Alavî, Ahmad ibn Zain al-'Âbidîn (fl. 17th cent.A.D.)

Sharh-i Kitâb al-Qabasât (A commentary on Mîr Dâmâd's kitâb al-Qabasât), edited by Hâmîd Naji Isfahâni, with English and Persian Introductions by M. Mohaghegh (Tehran, 1997).[11]

51. Mîr Dâmâd, Muhammad Baqir al-Husayni (d. 1631 A.D.)

Taqwîm al-Imân, with a commentary by S.A. Alavi and Notes by Alî Nûrî, edited by Ali Owjabi (Tehran, 1998).[12]

52. Abû Hâtim al-Râzî (d.934 A.D.)

Kitâb al-Islâh, prepared by Hassan Mînûchehr and M. Mohaghegh with English introduction by Shin Nomoto (Tehran, 1998).42

53. Ibn Ghîlân (fl. 12th cent. A.D.) and Ibn Sînâ (d. 1034)

Hudûth al-'Âlam and ***al-Hukûmat***, edited by M. Mohaghegh with Franch Introduction by Jean R. Michot (Tehran, 1998).43

54. Mohaghegh, Mehdi (1930 -)

al-Dirâsat al-Tahlîlîyya, Analytical Studies on ***The Spiritual Physic*** of Râzî in Persian, Arabic, and English together with the Arabic edition of P. Kraus and a new manuscript (Tehran 1999).44

55. Mohaghegh, Mehdi (1930-)

Hizarupansad Yâddasht, one thousand and five handred notes on Islamic and Iranian Studies (Tehran 1999).45

43. al-Attas, Syed Muhammad Naquib (1931-)

Preliminary Discourse on the Metaphysics of Islam, translated into Persian by M.H. Saket, H. Miandari, M. Kaviani (Shiva) and M.R. Jawzi, with an introduction by M. Mohaghegh (Tehran, 1995).[4]

44. al-Zahrawi (fl. 1th century)

Albucasis on Surgery and instruments, Persian translation of Kitab al-tasrif li-man 'ajaza'an al-ta'lif, with two introductions by A. Aram and M. Mohaghegh (Tehran, 1996).[5]

45. al-Attas, Syed Muhammad Naquib (1931-)

Islam and Secularism, Translated into Persian by A. Aram, with an introduction by M. Mohaghegh (Tehran, 1996).[6]

46. al-Attas, Syed Muhammad Naquib (1931-)

The Degrees of Existence, Translated into Persian by J. Mujtabavi, with an introduction by M. Mohaghegh (Tehran, 1996). [7]

47. Ibn al-Jazzâr al-Qîrawânî (d. 979 A.D.)

Tibb al-Fuqarâ' wa al-Masâkîn, edited by W. 'Âl-e Tu'mah, with introductions in Persian and English by M. Mohaghegh, (Tehran, 1996).[8]

48. Mohaghegh, Mehdi (1930-)

Chahârumîn Bîst Guftâr (The Fourth Twenty Treatises) with a chronological bio-bibliography, (Tehran, 1997).[9]

49. Sâ'in al-Dîn Ibn Turka (d. 1431 A.D.)

al-Manâhij fi al-Mantiq, edited by I. Dibaji, with an Arabic

introduction by M. Mohaghegh (Tehran, 1989).(4)

37. M. Mohaghegh.

Duvumin bist guftar (Twenty Treatises on Persian Literature, Islamic Philosophy, Theology and History of Science in Islam). (Tehran, 1990).40

38. al-Shaykh al-Mufid (d. 1022)

Awwa'il al-maqalat (Principle Theses), edited by M. Mohaghegh, with an English introduction by M.J. McDermott. (Tehran, 1993).41

39. Muhammad Shirin Maghribi (d. 1408)

Divan, edited with Persian and English introductions by Leonard Lewisohn, and a foreword by Annemarie Schimmel (Tehran, 1993 second edition 1999).43

40. Muhammad ibn zakariyya al-Razi (d. 925)

al-shukuk 'ala Jalinus, edited by M. Mohaghegh, with Persian, Arabic and English introductions. (Tehran, 1993).[1]

41. Abu al-'Abbas al-Lawkari (fl. 11th century).

Bayan al-haqq Part 1: 'Metaphysics', edited by I. Dibaji (Tehran, 1993).[2]

42. al-Biruni (d. 1048) and Ibn Sina (d. 1034)

al-As'ilah wa al-Ajwibah (Questions and Answers) including further answers of al-Biruni and al-Ma'sumi's defence of Ibn Sina, edited by S.H. Nasr and M. Mohaghegh with introductions in English and Persian (Kuala Lumpur, 1995).[3]

30. M. Mohaghegh.

Yad-namah-yi Adib-i Nayshaburi Collected papers and articles, (Tehran, 1986).33

31. M.M. Naraqi (d. 1764)

Sharh al-ilahiyat min Kitab al-Shifa, edited by M. Mohaghegh (Tehran, 1986).34

32. al-Hilli (d. 1325), al-Suyuri (d. 1423) and al-Husayni (d. 1423)

Al-Bab al-hadi 'ashar, with two commentaries: ***al-Nafi yawm al-hashr*** and ***Miftah al-bab***, edited by M. Mohaghegh (Tehran, 1986).38

33. Hakim Maysari (fl. 10th century).

Danesh-namah (The Oldest Medical Compendium in Persian). Edited by B. Zanjani with an introduction by M. Mohaghegh (Tehran, 1987).(2)

34. ***Du faras-namah-yi manthur wa manzum***, (Two Manuals on Horses in Persian Prose and Poetry). Edited by A. Sultani Gerd Faramarzi with an introduction by M. Mohaghegh (Tehran, 1987).(3)

35. Ibn Hindu (d. 1029)

Miftah al-tibb wa minhaj al-tullab (The Key to the Science of Medicine and the Student's Guide). Edited by M. Mohaghegh and M.T. Daneshpazhuh (Tehran, 1989).(1)

36. Rashid al-din Fazl-Allah Hamadani (d. 1318)

Athar va ahya' (A Persian Text of the 14th Century on Agriculture), edited by Manuchehr Sotoodeh and Iraj Afshar, with an

22. Rukn al-Din Shirazi (d. 1367)

Nusus al-khusus fi tarjamat al-Fusus, edited by R.A. Mazlumi, with an article by J. Huma'i (Tehran, 1980).25

23. Izutsu's, T. (1914-1993)

Basic Structure of the Metaphysics of Sabzavari, Translation into Persian by J. Mujtabavi (Tehran, 1981).29

24. M. Tabrizi (fl. 13th century)

Sharh-i bist va Panj Muqaddimah-yi Ibn-i Maymun, edited by M. Mohaghegh; translated into Persian by J. Sajjadi. (Tehran, 1981).26

25. I. Juvayni (1028-1085)

al-Shamil fi usul al-din, edited by R. Frank with an introduction translated into Persian by J. Mujtabavi (Tehran, 1981).27

26. Bahmanyar ibn Marzban (d. 1066)

Kitab al-Tahsil, Persian translation entitled ***Jam-i jahan-numay***, edited by A. Nurani and M.T. Daneshpazhuh (Tehran, 1983).15

27. Hasan ibn Shahid al-Thani (d. 1602)

Ma'alim al-usul, with Persian introduction by M. Mohaghegh (Tehran, 1983).30

28. Martin J. McDermott.

The Theology of al-Shaykh al-Mufid (d. 413/1022), Translated into Persian by A. Aram (Tehran, 1984).35

29. Abu 'Ali ibn Sina (00980-1037).

al-Mabda'wa al-ma'ad, edited by A. Nurani (Tehran, 1984).36

14. Nasir-i Khusraw (1004-1091).

Divan, edited by M. Minovi and M. Mohghegh (Tehran, 1978).21

15. Asiri Lahiji (d. 1506)

Divan, edited by B. Zanjani with an introduction by N. Ansari (Tehran, 1978).20

16. A.'Amiri (d. 992)

al-Amad 'ala al-abad, edited with an introduction by E. Rowson (Beirut, 1979).28

17. A. Jami (1414-1492)

al-Durrah al-fakhirah, edited with English and Persian introductions by N. Heer and A. Musavi Behbahani (Tehran, 1980).19

18. A.T. Istarabadi (d. 1648)

Sharh-i Fusus al-hikmah, Persian text edited by M.T. Daneshpazhuh with two articles on the ***Fusus*** by khalil Jeorr and S. Pines (Tehran, 1980).22

19. N.A. Isfarayini (1242-1314)

Kashif al-asrar,Persian text edited and translated into French, with French and Persian introductions by H. Landolt (Tehran, 1980).5

20. Sultan Valad (1226-1312)

Rabab-namah, edited by A. Sultani Gerd Faramarzi (Tehran, 1980 second edition 1999).23

21. Nasir al-Din Tusi (1201-1274)

Talkhis al-muhassal, edited by A. Nurani (Tehran, 1980).24

6. ***Collected Papers on Logic and Language***, edited by T. Izutsu and M. Mohaghegh (Tehran, 1974).8

7. A. Badawi.

Aflatun fi al-Islam, text and notes (Tehran, 1974).13

8. A. Zunuzi (d. 1841).

Anwar-i jaliyyah, Persian text edited with Persian introduction by S.J. Ashtiyani and English introduction by S.H. Nasr (Tehran, 1976).18

9. M. Mohaghegh.

Bist guftar: Twenty treatises on Islamic Philosophy, Theology, Sects and History of Medicine, with an English Introduction by J.Van Ess (Tehran, 1976; second edition 1985).17

10. Ibn-i Miskawayh(932-1030).

Javidan khirad, Persian translation by T.M. Shushtari, edited by B. Thirvatian, with French introduction by M. Arkoun (Tehran,1976).16

11. Mir Damad (d. 1631)

al-Qabasat, Vol. I: Arabic text edited by M. Mohaghegh, A. Musavi Behbahani, T. Izutsu and I. Dibaji (Tehran, 1977).7

12. H.M.H. Sabzavari.

Sharh-i ghurar al-fara'id or Sharh-i manzumah, Part I: 'Metaphysics', translated into English by T. Izutsu and M. Mohaghegh (New York, 1977; second edition Tehran, 1983).10

13. ***Henry Corbin Festschrift***, edited by S.H. Nasr (Tehran, 1977).9

INSTITUTE OF ISLAMIC STUDIES PUBLICATION*

General Editor M. Mohaghegh

1. H.M.H. Sabzavari (1797 - 1878)

   Sharh-i ghurar al-fara'id or ***Sharh-i manzumah***, Part I: 'Metaphysics', Arabic text and commentaries, edited with English and Persian introductions, and Arabic-English glossary by M. Mohaghegh and T. Izutsu (Tehran, 1969; second edition 1981).1

2. ***Collected Papers on Islamic Philosophy and Mysticism***, edited by M. Mohaghegh and H. Landolt (Tehran, 1971).4

3. M.M. Ashtiyani (1888-1957).

   Ta'liqah bar sharh-i manzumah, Vol. I: Arabic text edited by A. Falaturi and M. Mohaghegh, with an English introduction by T. Izutsu (Tehran, 1973).2

4. N. Razi (fl. 13th century).

   Marmuzat-i Asadi dar mazmurat-i Dawudi, Persian text edited with Persian introduction by M.R. Shafi'i-Kadkani and English introduction by H. Landolt (Tehran, 1974).6

5. M. Mohaghegh.

   Filsuf-i Rayy: Muhammad ibn-i Zakariyya-yi Razi, (Tehran, 1974).14

---

*Numbers at the end of each item refer to the 'Wisdom of Persia' Series, those between pranthesis refer to the 'History of Science in Islam' Series, and those between crochet refer to the "Islamic Thought" Series.

XXXXV

WISDOM OF PERSIA

-SERIES-

OF TEXTS AND STUDIES PUBLISHED

by

The Institute of Islamic Studies

University of Tehran - McGill University

General Editor

MEHDI MOHAGHEGH

Institute of Islamic Studies

P.O.Box 13145-133 Tehran Iran

Tel (9821) 6707213 - 6721332 Fax (9821) 8002369

Printed in Tehran 1999

ISBN 964-5552-11-7

Institute of Islamic Studies

McGill University
MONTREAL CANADA

University of Tehran
TEHRAN IRAN

Hizarupansad Yâddâsht

(One thousand and five hundred notes)

on
Islamic and Iranian Studies

Collected by

M. Mohaghegh

Tehran 1999

In The Name of God

To Commemorate the 30th Anniversary of
the Establishment of
The Institute of Islamic Studies
University of Tehran-McGill University
January 4th 1969

Hizarupansad Yâddâsht

(One thousand and five hundred notes)

on

Islamic and Iranian Studies

Collected by

M. Mohaghegh

Tehran 1999